

# بہائیت

فصلنامه  
فرہنگی  
اجتماعی



[www.bahairesearch.org](http://www.bahairesearch.org)

# به‌اشتراک

فرم اشتراک فصلنامه فرهنگی اجتماعی

نام: .....

نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: .....

پست الکترونیکی: .....

نوع اشتراک: .....

قیمت: .....



اشتراک یکساله شهرستان ۶۰۰۰۰ تومان

اشتراک یکساله تهران ۵۴۰۰۰ تومان

اشتراک یکساله برای دانشجویان و اعضای هیئت علمی ۴۸۰۰۰ تومان

هزینه ارسال دوره سال اول ۴۵۰۰۰ تومان

برای مشترکین یکساله، هزینه پست عادی در مبالغ فوق منظور گردیده است

لطفا پس از پرداخت هزینه اشتراک، فرم تکمیل شده و مشخصات پرداخت خود را به دفتر فصلنامه فکس کنید تا نام شما در فهرست مشترکان ثبت نهایی گردد

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،  
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲ پلاک ۱۳ واحد ۱  
تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت، شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخری



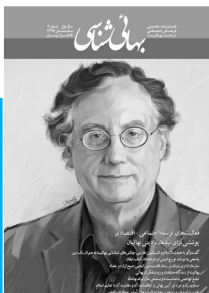


# بهايشناي

- طليعه ..... ۲
- سرمقاله:** فعاليت‌هاي توسعه اجتماعي - اقتصادي بهاييان پوششي براي تبليغات ديني بهاييان ..... ۴
- چالش‌هاي شناسايي بهائيت به عنوان يك دين الهی در دوران جديد (مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمين طارمی) ..... ۱۲
- پاسخي به نوشته توجر اميني درباره مقاله كتاب ايقان (مهدی حبيبي) ..... ۴۲
- سازمان اداري باييان در زمان اقامت ميرزا يحيی صبح ازل در بغداد (سيد مقداد نبوي) ..... ۷۶
- بهائيت از ديده‌گاه منتقدان و روشنفکران بهائى (محسن مهاجر) ..... ۹۲
- تبليغ تهاجمي به مناسبت دويستمين سال تولد بهاءالله ..... ۱۱۵
- حوادث تروريستي تهران و عكس العمل جامعه بهائى نسبت به آن ..... ۱۱۷
- نگاهي به مستند خاک، شكوفه، آتش ..... ۱۲۱
- چالش رهبري در جامعه بهائى پس از مرگ عبدالبهاء (مسعود منفرد) ..... ۱۳۰
- باورهاي بنيادين، نگاهي نو به مباني اعتقادي (عبدالحسين فخاري) ..... ۱۴۶
- علم علوي و دانش مهدوي (حسن طالعي) ..... ۱۵۸
- بررسي دلايل حقانيت آيين باب و بهاءالله (نرگس حاجي قرباني) ..... ۱۶۴
- بررسي تعليم تساوي حقوق زن و مرد (مریم آگاه) ..... ۱۷۶

## ● عربي

- نقد و دراسته ضروره حول تجديد النبوة على أساس متطلبات العصر (طاهره سادات ديباجي) ..... ۱۸۴



عكس روي جلد، مربوط به آفای خوان كول، روشنفكر و سياستمداري روينگردان شده از بهائيت است.

فصلنامه بهايي شناسي، از مقالات، تحقيقات و نظرات اساتيد و محققان در موضوعات تخصصي مرتبط با بهائيت استقبال نموده و به انعكاس آنها با نام و مسئوليت نويسندگان خواهد پرداخت. ديده‌گاه‌هاي خود را با ما در ميان بگذاريد.

www.bahaimag.com  
email: editor@bahaimag.com

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،  
خیابان ابوذر، کوچه ۱۲ پلاک ۱۳  
تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

# بهايشناي

فصلنامه فرهنگي اجتماعي

مدیر مسئول: عبدالحسین فخاری

سردبیر: مهدی حبیبي

مدیر داخلی: مسعود منفرد

گرافیک: آرش لاجورد، علی شهرابی

طرح جلد: هادی حیدری

## طلیعه

گشودند که این فتح باب، باعث پیمودن مسیری شد که هنوز نیز ادامه دارد و به باز شدن برخی گره‌های علمی موجود در ذهن طرفین گفتگو انجامیده است. امیدوارم که ادامه این گفتگوها - که متأسفانه با ترس این مراجعه‌کنندگان از سایر هم‌کیشان خود و تشکیلات بهائی دنبال می‌شود - در آینده موجب گشایش بیشتر در مباحث و برطرف شدن بسیاری از سوء تفاهم‌ها در ذهن این عزیزان هم‌وطن و بامنطق شود.

دوم آنکه برخی نویسندگان بهائی، دست به قلم بردند و بر مقالات شماره نخست این فصلنامه، نقدهایی نوشتند که در شماره گذشته، پاسخی به نقد آقای تورج امینی درباره مصاحبه آقای احمدپورمرور با محوریت کتاب فرانچسکو فیچیکیا به قلم خانم هدی تفضلی منتشر گردید. هرچند که هنوز واکنشی از سوی آقای امینی نسبت به این پاسخ ملاحظه نکرده‌ایم، اما این گفتگوی علمی را به فال نیک می‌گیریم و امیدواریم که در آینده ادامه داشته باشد. در اثنای انتشار شماره ۲ و ۳، مقاله دیگری از ایشان، یعنی آقای امینی، در نقد مقاله آقای حبیبی با محوریت نقد کتاب ایقان منتشر شد. انتشار دومین نقد از ایشان نسبت به مقالات بهائی شناسی، از این جهت که نویسندگان بهائی را بر سر ذوق آورده تا گفتگوها را بر مطلب اصلی مورد

بعد از انتشار هم‌زمان شماره ۲ و ۳، بسیاری از همراهان بهائی شناسی، با تشویق‌های دلگرم‌کننده خود، ما را نواختند و به درستی مسیری که گام در آن نهاده‌ایم، بیش از پیش، مطمئن ساختند. بی‌گمان گفتگوی منطقی و آزادانه، در فضایی تحقیقی و پژوهشی، مهم‌ترین موضوعی است که در عرصه نقد و بررسی یک تفکر به آن نیاز داریم. بهائی شناسی نیز از روز انتشار نخستین شماره، وجهه همت خود را بر این روش قرار داد و تلاش کرد با ادبیاتی فاخر، به‌دور از تعصب و قوی شدن رگ‌های گردن به حجت، تحلیل‌هایی علمی را به علاقه‌مندان پژوهش در این عرصه و البته مخاطبان بهائی خود تقدیم کند.

به‌عنوان مدیر مسئول، حتی پیش از انتشار اولین شماره، انتظار داشتم برخی بهائیان هم‌وطن، این تلاش را ستیزه‌های علیه خود قلمداد کرده و با بهائی‌ستیز نامیدن آن، سایر هم‌کیشان خود را از مطالعه و دقت در مطالب این فصلنامه منصرف کنند، اما دو اتفاق ویژه در این میان، تلخی تحقق این پیشبینی را زدود و کام همکارانم را شیرین کرد:

نخست آنکه برخی بهائیان در نمایشگاه‌های مختلف کتاب و مطبوعات، با مراجعه به غرفه بهائی شناسی باب گفتگو و تبادل اندیشه با کارشناسان این مؤسسه را

بهاء‌الله، احکام صادر شده توسط او و تاریخ زندگی اش به خوانندگان تقدیم کنیم.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم ضمن شکرگزاری درگاه حضرت حق، که توفیق ایجاد چنین بستری را برای همکاران بهائی‌شناسی فراهم نمود، از تمام عزیزانی که با تشویق‌های خود در این مدت، ما را دلگرم کردند و یا با نقدهای دلسوزانه خود، برخی کاستی‌ها را به ما گوشزد کردند، تشکر کنم و از آنان برای ابراز نظر بیشتر نسبت به مطالب این فصلنامه، دعوت به عمل آورم.

همچنین لازم است یادآور شوم که بهائی‌شناسی آمادگی دارد نوشته‌های پژوهشگران و صاحب‌نظران این عرصه را برای عرضه به جامعه علمی کشور منتشر سازد، منوط به آنکه اولاً قواعد علمی در نگارش مقالات رعایت شود و ثانیاً در آن از هرگونه بی‌احترامی نسبت به هم‌وطنان بهائی پرهیز شود. بیان این نکته خالی از لطف نیست که بهائی‌شناسی، هرگز در پی ستیزه با هم‌وطنان بهائی خود نبوده و نیست؛ بلکه آنان را دارای اشتباهات عقیدتی و فکری می‌داند و بهترین راه رفع این مشکلات را گفتگوی سازنده، جدی، منطقی و به دور از هیاهوهای رایج و غوغاسالاری می‌پندارد و در این مسیر، به برخی بداخلاقی‌های معدودی از بهائیان توجه نکرده، از آن دلسرد نمی‌شود، بلکه چشم امید خود را به بهائیان دوخته که علی‌رغم برخی تحریم‌ها، همچنان مطالب این نشریه را پیگیری و درباره آن، منصفانه قضاوت و ابراز نظر می‌کنند. مدیر مسئول

اختلاف یعنی دلایل حقانیت یا عدم حقانیت آیین بهائی متمرکز کنند، باعث خوشحالی بیشتر من و همکارانم در بهائی‌شناسی شده است. هرچند که اگر اندکی از تندی قلم در نوشته‌های آقای امینی کاسته شود، می‌توان به آینده بهتر چنین مکاتباتی امیدوارتر بود. به‌هرروی آقای حبیبی نیز مقاله آقای امینی در نقد مقاله خود را مورد بررسی و توجه قرار داده و بر آن پاسخی نوشته‌اند که در همین شماره از نظر خوانندگان بهائی‌شناسی می‌گذرد.

در این شماره همانند شماره‌های پیشین از مقاله فاضل ارجمند، آقای سید مقداد نبوی در موضوع شهیدان بیان بهره‌مند شده‌ایم. همچنین تحلیل برخی اخبار مرتبط با جامعه بهائی و نیز نقد و تحلیل و پاسخ به جزوه رفع شبهات، بخش‌های دیگر این شماره هستند. سرمقاله این شماره اختصاص به موضوع بسیار مهم توسعه اقتصادی - اجتماعی و کاربرد آن در تبلیغات بهائی دارد که موضوع آن را در شماره‌های بعدی بهائی‌شناسی پیگیری خواهیم کرد. از پژوهشگرانی که در این حوزه نسبت به تشکیلات بهائی مطالعاتی دارند دعوت می‌شود تا مقالات خود را برای انتشار به بهائی‌شناسی ارسال کنند.

از آنجاکه این شماره در ایامی منتشر می‌شود که در آستانه برگزاری جشن‌های ۲۰۰ ساله تولد بهاء‌الله در سراسر جهان توسط تشکیلات بهائی هستیم، سعی کرده‌ایم تا در این شماره مقالاتی را درباره شخصیت

# فعالیت‌های توسعه اجتماعی - اقتصادی بهائیان پوششی برای تبلیغات دینی بهائیان



## ● چکیده

یکی از مشکلاتی که مسئولان و مردم در کشورهای مختلف جهان سوم، خصوصاً کشورهای اسلامی، با آن مواجه‌اند، فعالیت

تبلیغی بهائیان، در پوشش فعالیت‌های توسعه اجتماعی - اقتصادی، ولی با هدف تلاش برای تغییر دین افراد مورد تبلیغ و به‌ویژه کودکان، نوجوانان و جوانان است. این روش تبلیغ، اگرچه از نظر قانونی و اخلاقی پسندیده نیست، و بیت‌العدل نیز به نظر می‌رسد به آن واقف است، با این حال همچنان به اجرای این روش تشویق می‌کند. در این مقاله، ترجمه بخشی از نوشته‌های یکی از اساتید جامعه‌شناس غربی است که به این موضوع مربوط است.

## ● مقدمه مترجم

روش تبلیغ در پوشش فعالیت‌های توسعه اجتماعی - اقتصادی، در ادبیات بهائی به‌عنوان روش تبلیغ غیرمستقیم نامیده شده است که مشتمل بر ارائه تعلیم و خدمات اجتماعی و بشردوستانه مورد نیاز مردم عادی، به‌عنوان وسیله‌ای برای جلب توجه آنان و سپس ارائه مطالب تبلیغی خاص بهائیان است. برای مثال، تعلیم زبان اسپرانتو طریق مفید برای ارائه غیرمستقیم امر بهائی به نفوس بسیاری بوده است (شوقی افندی، انوارهدایت، ۲۸ مه ۱۹۳۷).

در کتاب‌های تبلیغی جدید بهائیان، که در جلسات تبلیغی روحی ارائه می‌شود نیز صراحتاً بر استفاده از روش‌های تبلیغی پوششی، برای جلب مخاطبان - که اکثراً کودکان و نوجوانان کم اطلاع هستند - توصیه و تأکید شده است. در پیام رضوان ۲۰۰۸ بیت‌العدل، پس از تمجید از بهائیان فعال در امر تبلیغ، چنین بیان می‌شود: «آن‌ها با استقامت و استمرار در امر تبلیغ، از توانایی بیشتری برخوردار شده‌اند تا دریابند که آیا استعداد شنونده آن‌ها مستلزم آن است که محتاط باشند یا جسور؟! سریع باشند یا صبور؟! روش مستقیم اختیار کنند یا غیرمستقیم؟!».

نحوه بیان و ادبیات بیت‌العدل، روشن می‌کند که

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

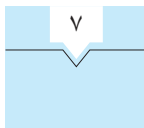
به‌خوبی از غیراخلاقی و غیرقانونی بودن روش‌های تبلیغی به‌کار گرفته‌شده از سوی مبلغان خود آگاه است، لذا به آن‌ها دستور احتیاط و پنهان‌کاری می‌دهد و

شیوه‌هایی را که معمولاً یک شکارچی، در پهن کردن دام و حمله آرام و جسورانه و... به‌کار می‌برد، به مبلغان بهائی متذکر می‌شود. مطلبی که در ادامه از نظر خوانندگان محترم بهائی‌شناسی می‌گذرد، از قلم یک استاد دانشگاه غربی، متخصص در جامعه‌شناسی دینی و آشنا با ساختارهای بهائی، تأیید و تصدیق بر فعالیت تبلیغی مزورانه بهائیان در کشورهای جهان سوم است که متأسفانه در ایران هم دنبال می‌شود. شایسته است مسئولان و قانون‌گذاران، به نحو مقتضی و با تصویب قانون مناسب، فعالیت تبلیغی و تشکیلاتی این فرقه (کالت) را ممنوع سازند.

\*\*\*\*\*

در سال ۱۹۸۳، بیت‌العدل جهانی با صدور و انتشار دستورالعملی، بهائیان را به ورود در پروژه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی تشویق کرد. این فعالیت‌ها در سطح ابتدایی طراحی شده و هدف از آن تقویت و پشتیبانی از برنامه‌های تبلیغی بهائی است.<sup>۱</sup> در همان سال، بهائیان به حضور و خدمت‌رسانی در سازمان‌های داوطلبانه غیرفرقه‌ای نیز تشویق شدند و این یک تغییر عمده از سیاست عملی پیشین بیت‌العدل بود که بهائیان را از حضور در چنین فعالیت‌هایی برحذر می‌داشت.<sup>۲</sup> ورود بهائیان به اقدامات و فعالیت‌های توسعه‌ای بسیار شبیه اقدامات رقبای اصلی آن‌ها، سازمان‌های مسیحی، در آفریقا، آسیا و امریکای جنوبی است ولی آنچه که از بررسی‌ها در یافت می‌شود، این است که منابع مالی در اختیار بهائیان بسیار کمتر از امکانات و منابع سازمان‌های مسیحی است. اکثر پروژه‌های توسعه‌ای بهائی ساده و کوتاه‌مدت است؛ مثل کاشت درخت، اردوهای بهداشتی، دوره‌های آموزشی کوتاه‌مدت؛ و البته برخی کلاس‌های آموزشی و سوادآموزی.<sup>۳</sup> در سال ۲۰۰۱، بهائیان

برای تمرین‌های کامپیوتری دانش‌آموزان، متن‌هایی از آثار و نوشته‌های بهائی برای آن‌ها انتخاب شده بود؛ به من اطلاع دادند که در پایان کلاس کامپیوتر، که هفتاد نفر در آن شرکت داشتند، دو نفر از آن‌ها بهائی شده بودند. این پروژه توسعه‌ای، ابتکار فردی بود و دولت کامبیا در آن نقشی نداشت



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

نفر از آن‌ها بهائی شده بودند. این پروژه توسعه‌ای، ابتکار فردی بود و دولت گامبیا در آن نقشی نداشت. محفل ملی بهائیان گامبیا از پروژه اطلاع داشت و محفل محلی باکائو (منطقه‌ای نزدیک بانجول، پایتخت) اداره پروژه را زیر نظر داشت و خانه را اجاره و مدرسه را مدیریت می‌کرد. مدرسه کامپیوتر گامبیا، تنها نمونه از این دست پروژه‌ها نیست. برای مثال، من تبلیغات بهائی را در مدرسه مشابیهی، در حومه کامپالا، اوگاندا، هم مشاهده کردم.

### ● یک پروژه بهداشتی در اوگاندا

در اوگاندا، پروژه پیچیده‌تری را مشاهده کردم. در اینجا، بهائیان به همراه بخش دولتی، در یک پروژه بهداشتی در بخش روستایی کومی و سورتوی، ۳۵۰-۲۵۰ کیلومتری شمال شرق کامپالا، کار می‌کنند. دیدن پروژه مقدر نشد؛ مطالب و اطلاعات را از سه منبع گرفتم: یک مصاحبه یک ساعت و نیمه با مدیر اجرایی موسسه بهائی توسعه در اوگاندا؛ یک گزارش ارزیابی مفصل از پروژه، تهیه‌شده توسط دو تن از اعضای انستیتو بهداشت عمومی، در دانشگاه ماکارد و مقاله‌ای در نشریه بهائی «یک کشور»، با اظهاراتی از مسئولان و ناظران پروژه.<sup>۶</sup>

پروژه بر آموزش پرسنل برای یک برنامه ایمن‌سازی و ترویج برنامه‌های ضد عفونی و کمک‌های اولیه، در روستاهای واقع در منطقه پروژه، که چند صد کیلومتر مربع را زیر پوشش دارد، متمرکز بود. پروژه در سطح بسیار کوچکی شروع شده بود، تا آنکه در سال ۱۹۹۳، سازمان بهداشت عمومی کانادا کمک ۱۰۰/۰۰۰ دلاری به پروژه ارائه کرد. در آن زمان پروژه به بیش از ۲۰ روستای واقع در بخش کومی گسترش یافت. موسسه بهائی توسعه اوگاندا، به سازماندهی برنامه پرداخت که عبارت بود از آموزش افرادی برای واکسیناسیون و ایجاد کمیته‌های بهداشت روستایی. برنامه آموزشی یک دوره ۱۴ روزه بود که به ترتیب

حدود ۱۸۰۰ پروژه مشابه را در دست اجرا داشتند.<sup>۴</sup> از این تعداد، حدود ۴۰۰ پروژه عمدتاً در زمینه‌های سواد آموزی، برنامه‌هایی در زمینه بهداشت عمومی، واکسیناسیون، پیشگیری از مصرف مواد مخدر، حفاظت از محیط زیست و کسب و کار کوچک بوده است. حدود ۴۵ سازمان و موسسه آموزشی بهائی، که جایگاه و موقعیت سازمان توسعه‌ای را پیدا کرده‌اند، به مدیریت و اداره برنامه‌های پیچیده‌تر در مناطق محلی می‌پردازند. در زیر، سه نمونه از پروژه‌های توسعه بهائی ارائه می‌کنیم. پروژه‌ها نشان‌دهنده فعالیت در کشورهای مختلف است (گامبیا، اوگاندا، و پاناما) و به روشهای گوناگون اجرا می‌شود.

### ● مدرسه آموزش کامپیوتر در گامبیا

اولین مورد از پروژه‌های توسعه بهائی، یک مدرسه کامپیوتری است که در سال ۱۹۹۹، در بانجول گامبیا، آن را بازدید کردم. این مدرسه را یک بهائی آمریکایی اداره می‌کرد که برای تبلیغ بهائیت به گامبیا آمده بود.<sup>۵</sup> او از طریق دوستان و رابطن خود در آمریکا، توانست یک محموله کامپیوترهای کهنه و تاریخ گذشته، ولی قابل استفاده را، به‌طور رایگان دریافت کند و برای محل مدرسه هم خانه‌ای را اجاره کرده بود. او سپس یک آگهی تبلیغاتی منتشر کرد که هر کس با مدرک دیپلم، می‌تواند برای این دوره ۳ ماهه کامپیوتری ثبت نام کند. گذراندن این دوره می‌توانست توانایی کارایی دانش‌آموزان را بهبود بخشد و کمبودی را در جوانان برطرف کند، لذا فهرست متقاضیان دوره طولانی شد. به هنگام بازدید من، یک جوان بهائی برزیلی، که مهندس الکترونیک بود، به‌طور تمام وقت در خدمت پروژه بود.

برای تمرین‌های کامپیوتری دانش‌آموزان، متن‌هایی از آثار و نوشته‌های بهائی برای آن‌ها انتخاب شده بود؛ به من اطلاع دادند که در پایان کلاس کامپیوتر، که هفتاد نفر در آن شرکت داشتند، دو

پروژه در سطح بسیار کوچکی شروع شده بود، تا آنکه در سال ۱۹۹۳، سازمان بهداشت عمومی کانادا کمک ۱۰۰,۰۰۰ دلار به پروژه ارائه کرد. در آن زمان پروژه به بیش از ۲۰ روستای واقع در بخش کومی گسترش یافت



۲ دوره تکمیلی ۳ روزه، به فاصله ۳ و ۶ هفته هم به آن اضافه می‌شود. دو هدف عمده پروژه ایجاد پایداری در برنامه و مشارکت مردان و زنان بود. دولت از طریق

اداره بهداشت منطقه همکاری داشت و واکسن‌ها را بیمارستان محلی عرضه می‌کرد و پول کمی هم دولت بابت حقوق افرادی که برای واکسیناسیون به روستا می‌رفتند، به آنها پرداخت می‌کرد.

موسسه بهداشت عمومی دانشگاه ماکارد پروژه را موفقیت‌آمیز ارزیابی کرد و کمک دریافتی از کانادا را بسیار مهم دانست. ظرف یک سال، پوشش ایمن‌سازی، حتی در روستاهای دور، از ۳۴ درصد به ۶۲ درصد رسید. شصت و هفت بهداشت کار داوطلب این دوره را گذراندند تا اقدامات بهداشتی و ضدعفونی را به روستائیان آموزش دهند. این کار، اثرات مثبتی در حفاظت از بهداشت چاه‌های آب و فاضلاب و آشپزخانه‌ها داشته است. بنابراین گزارش ارزیابی، هدف پایدارسازی اقدامات تا حد زیادی تحقق یافته بود، زیرا اکثر کارکنان بهداشت، همچنان در آن حوزه فعال بودند. خارج شدن از برنامه، بنابراین خارجی، همچون عدم پرداخت مقرری از سوی دولت در موعد مقرر و یا ممانعت شوهران از کار زنان در خارج از خانه بود. در زمان انجام مصاحبه، پنجاه نفر از بهداشت‌کاران هنوز فعال بودند.<sup>۷</sup>

اگرچه خود پروژه موفق بود، ولی مدیر مؤسسه بهائی توسعه اوگاندا به من گفت که بهائیان اوگاندا در نظر دارند مشارکت در پروژه‌هایی شبیه به آن را کاهش دهند.<sup>۸</sup> آنها قصد داشتند تمرکز خود را روی برنامه تحکیم و افزایش معلومات کسانی که قبلاً بهائی شده بودند، قرار دهند. از این گفتار، من این‌طور برداشت کردم که بهائیان اگرچه از مفید و سودمند بودن این پروژه اطمینان دارند، ولی مشارکت با دولت به اهداف تبلیغی آن‌ها لطمه زده و در واقع آن‌ها به‌طور مجانی کار کرده‌اند! چنین وضعیتی در گروه‌های تبلیغی مسیحی هم مشاهده می‌شود.

● **پخش برنامه رادیویی در پاناما**

آخرین پروژه مورد بحث، برنامه تربیت معلم دوره ابتدایی در میان بومیان پاناما است. این برنامه در کنار یک ایستگاه رادیویی بهائی متمرکز شده است. در چند کشور، در آمریکای مرکزی و جنوبی، بهائیان از پروژه برنامه‌های رادیویی محلی برای بومیان، پشتیبانی می‌کنند و آن را از برنامه‌های توسعه‌ای خود قلمداد کرده‌اند. یک ایستگاه رادیویی محلی، که توسط افراد محلی اداره می‌شود، برنامه‌ها را به زبان محلی پخش می‌کند.

کورت هاین، تأسیس اولین ایستگاه رادیویی بهائی در اکوادور را مورد مطالعه قرار داده است.<sup>۹</sup> اولین اقدامات برای پخش برنامه از سال ۱۹۷۷ شروع شد و رادیو ابتدا برنامه‌هایی برای تحکیم و افزایش معلومات جوامع بهائی آن منطقه، اطراف اتاوالو، شهری به فاصله ۸۰ کیلومتری شمال کیوتو، پخش کرد. چند هزار نفر از ساکنان این منطقه کوهستانی، در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بهائی شدند.<sup>۱۰</sup> ارتباط از طریق شبکه رادیویی، یک ابزار نسبتاً کارآ و ارزان قیمت برای دسترسی به ساکنان پراکنده در مناطق روستایی است و در مناطق مختلف آمریکای لاتین، باید مطالب مردمی منتشر سازند و پیام‌های آموزشی، اخبار و موزیک پخش کنند. به این ترتیب برنامه رادیویی ساده‌ترین وسیله برای انتقال پیام‌ها و سایر تبلیغات بهائی است.<sup>۱۱</sup> در بررسی و ارزیابی پروژه رادیویی اکوادور، آن را موفق ارزیابی کرده‌اند که توانسته ۹۴ درصد شنوندگان بالقوه دائم و تصادفی را به خود جلب کند و به‌نظر می‌رسد که می‌تواند شنوندگان را در برنامه‌های توسعه محلی مشارکت دهد.<sup>۱۲</sup>

ایستگاه رادیویی بهائی در اکوادور، به‌عنوان مدلی برای ایجاد ایستگاه‌های رادیویی بهائی در آمریکای لاتین مورد توجه قرار گرفته که یکی از آن‌ها در پاناما است.<sup>۱۳</sup> فعالیت این ایستگاه رادیویی از سال ۱۹۸۵

از این گفتار، من این‌طور برداشت کردم که بهائیان اگرچه از مفید و سودمند بودن این پروژه اطمینان دارند، ولی مشارکت با دولت به اهداف تبلیغی آن‌ها لطمه زده و در واقع آن‌ها به‌طور مجانی کار کرده‌اند

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

حدود دو ساعت باید رانندگی کرد تا به آنجا رسید. بقیه روستاهای منطقه را باید با پای پیاده و یا اسب سفر کرد. ایستگاه رادیویی اصلی منطقه، در بوکادل مونته

است و ایستگاه رادیویی قدیمی تر و کوچک تر در سولوی. تجهیزات مدرن هستند؛ برای مثال ایستگاه بوکادل مونته یک پست انتقال (یک کیلو وات) دارد که مرکز جهانی بهائی به آنها هدیه کرده است.

من در فوریه ۲۰۰۱، به اتفاق آقای برنادینو سانچز، مدیر ایستگاه بوکادل مونته، از هر دو ایستگاه بازدید کردم. در بوکادل مونته، بهائیان یک اتاق جلسات، یک آشپزخانه و چند اتاق خوابگاهی داشتند. هنگام بازدید ما، یک دوره کمپ جوانان بهائی در آنجا تشکیل شده بود، که ما روز آخر به آنجا رسیدیم.

پس از آنکه آقای سانچز امکانات بوکادل مونته را به من نشان داد، مرا با ماشین به سولوی برد؛ جایی که خانواده‌اش در آنجا زندگی می‌کردند. در سولوی برق نیست، لذا ایستگاه رادیویی با انرژی خورشیدی کار می‌کند. آقای خوان مدیر رادیو، اطلاع داد که مطالبی شامل اخبار ملی و محلی، موسیقی، برنامه‌های آموزشی، تبلیغات و پیام اخلاقی و متون بهائی را از طریق رادیو پخش می‌کند. از آنجاکه سولوی تلفن نداشت، از امکانات رادیو برای خدمات تلفن هم استفاده می‌شد. مردم معمولاً این‌طور وانمود می‌کنند که فردی مریض است و آن‌ها تقاضای ارسال پیام کمک دارند! در مجاورت رادیو در سولوی، یک کودکستان، یک اتاق جلسات، یک آشپزخانه و خوابگاه‌های خیلی ساده و ابتدایی برای معلمان و آموزشیاران قرار داشت. در سولوی یک محفل محلی بهائی هم وجود داشت و آنها قصد دارند یک سالن اجتماعات ۹ گوشه در وسط روستا بسازند، شبیه ساختمان‌های بهائی، با گل کاری و محوطه‌سازی با شمشادها.

قبلاً توضیح داده‌ام که چگونه عدم تحکیم عقیده بهائیان روستایی در هند، آفریقا و امریکای لاتین برای مسئولان بهائی مشکل‌آفرین شده بود. گزارش

در ایالت شیریک، در ۴۰۰ کیلومتری غرب پاناماسیتی، با هدف خدمت به مردم گوپامی - جمعیت ساکن در مناطق کوهستانی - آغاز شد.<sup>۱۴</sup> برخی برنامه‌های

توسعه‌ای، با محوریت ایستگاه رادیویی آغاز شد. برای مثال، مردم گوپامی در حداقل شرایط اقتصادی زندگی می‌کنند و دولت برای آن‌ها مدرسه‌ای ایجاد نمی‌کند. با کمک بهائیان، افراد محلی توانستند هشت مدرسه تأسیس کنند که هر کدام از آن‌ها ۱۰ آموزشیار داشت و در هر کلاس ۱۵ دانش آموز درس می‌خوانند. آموزشیاران هرساله آموزش خوبی می‌بینند (ابتدا آموزش یک‌ماهه، و دو بار دیگر، هر بار به مدت دو هفته) و بقیه مدت را در روستا، به‌صورت خودآموزی، مطالبی را فرا می‌گیرند. این روش سختی است، زیرا معلمان قبل از شروع کار، آموزش اندکی می‌بینند و در دوره آموزشی پولی دریافت نمی‌کنند. کتاب‌ها هم خودشان مشکلی شده‌اند! برای خرید آن‌ها باید پول پرداخت و حفظ و نگهداری آن‌ها در آب و هوای مرطوب آنجا مشکل است. در فصل بارندگی هم کتاب‌ها ممکن است کلاً آسیب دیده و یا توسط موش‌ها جویده شوند.

هدف درازمدت آن است که معلمان آموزش خوب و کافی ببینند، به‌طوری که بتوانند امتحانات ورودی و رسمی دولتی را بگذرانند و استخدام شوند و از دولت پاناما حقوق بگیرند. در حال حاضر آن‌ها حقوقی از دولت نمی‌گیرند و فقط کمک‌هایی از مردم روستاها دریافت می‌کنند. والدین، ماهانه ۵ دلار به مدرسه می‌پردازند و البته باید غذا و خوابگاه معلمان را نیز تأمین کنند.

در حال حاضر دو ایستگاه رادیویی در منطقه وجود دارد؛ یکی در کوهستان، در منطقه سولوی، با ۳۰۰۰ سکنه، و دیگری پای تپه‌های بوکادل مونته با ۴۰۰۰ سکنه. با ماشین‌های معمولی فقط می‌توان تا بوکادل مونته رفت. از آنجا تا ایستگاه بعدی، اگر چه فقط ۳۰ کیلومتر فاصله است، ولی با ماشین دو دیفرانسیل

همان‌گونه که در تاریخ مسیحیت نیز مشاهده شده، آموزش و تغییر دین، همچون خواهران دوقلوی فعالیت تبلیغی، مؤثر و کار آهسته‌که به افراد مستعد نه تنها اطلاعات و دانش درباره تعالیم آیین جدید، بلکه شناس بهبود کیفیت روزانه را نیز باید ارائه کنند

دریافتی از پاناما هم همین مشکل را تأیید می‌کند. برای مثال، به من گفته شد که بهائیان شدن رئیس و فرد بزرگ روستا، می‌تواند باعث بهائیان شدن دسته‌جمعی

تمام اهالی روستا شود.<sup>۱۵</sup> این یک فرصت و تهدید هم‌زمان بود. زیرا تشکیلات بهائیان برای همراهی با این گروه از اعضای جدید جامعه بهائیان، که اکثراً هیچ درک و شناخت درستی از تعالیم و رفتار و منش بهائیان نداشتند، با مشکل مواجه می‌شد. این ادعا که در سال ۱۹۸۶، حدود ۱/۲۷ درصد از جمعیت مردم پاناما بهائیان بودند، این احساس را به انسان می‌دهد که می‌باید افراد بهائیان بیشتری از آنچه که عملاً مشاهده می‌کردیم، وجود می‌داشتند!<sup>۱۶</sup>

### ● اهمیت پروژه‌های توسعه، در برنامه‌های تبلیغی بهائیان

به نظر می‌رسد بهائیان تمام تلاش خود را به کار می‌برند تا از طریق اجرای برنامه‌های توسعه‌ای، مانند سه پروژه‌ای که در بالا تشریح کردیم، به تحقق اهداف تبلیغی خود بپردازند. همان گونه که در تاریخ مسیحیت نیز مشاهده شده، آموزش و تغییر دین، همچون خواهران دوقلوی فعالیت تبلیغی، مؤثر و کارآ هستند که به افراد مستعد نه تنها اطلاعات و دانش درباره تعالیم آیین جدید، بلکه شانس بهبود کیفیت روزانه را نیز بیدارانه کنند. مدرسه کامپیوتری گامبیا، یک مثال روشن و گویا در این زمینه است. مثال دیگر، مدرسه آموزشی - از کودکستان تا پایان کلاس نهم - در پاناماسیتی است که بهائیان راهاندازی و اداره می‌کنند. در سال ۲۰۰۱، این مدرسه ۲۱ معلم داشت که ۷ نفر از آن‌ها بهائیان بودند. شهریه این مدرسه ارزان‌تر از مدارس مشابه بود (ماهانه ۵۰ دلار، در مقابل ۲۰۰-۱۰۰ دلار شهریه مدارس مشابه) زیرا معلمان بهائیان تقریباً حقوقی دریافت نمی‌کنند. دروس مدرسه هم، علاوه بر دروس اصلی و اجباری، شامل ۳ درس حاوی تعالیم بهائیان است. مدرسه مدعی بود که

اعتبار خوب و مناسبی دارد و مثلاً GIS (سیستم اطلاعات جغرافیایی) را درس می‌دهد، که دانش‌آموزان با فراگیری آن، فرصت شغلی بهتری پیدا می‌کنند.<sup>۱۷</sup>

یک اصل کلی در پروژه‌های توسعه‌ای بهائیان عبارت است از آموزش ساکنان محلی، در یک پروسه تصمیم‌گیری، مبتنی بر شور و مشورت. شور و مشورت عبارت است از رسیدن به یک توافق قابل قبول گروهی، بر اساس آگاهی شخصی، میان‌روی و نزاکت در بیان عقیده و خودداری از جدال کلامی و عدم اصرار بر نظر شخصی، زمانی که دیگران نظری غیر از نظر شما دارند.<sup>۱۸</sup> هدف از شور و مشورت، رسیدن به نظر و تصمیم مورد تأیید همگان است و همه موظف به پیروی از آن تصمیم و تلاش برای به ثمر رساندن آن هستند. در فرایند تصمیم‌گیری، برای حل مشکلات، توصیه به دعا و تمرکز شده است. در مجموع، امور آموزشی قدم مهمی در فرایند تغییر کیش و بهائیان کردن افراد و یک روش بهائیان برای ایجاد جامعه (بهائیان) است.

بهائیان در صورت مشارکت در پروژه‌های توسعه‌ای دولتی ممکن است دستمزد کمی دریافت کنند. اشکال و زیان پروژه‌های مشترک آن است که موضوع فعالیت تبلیغی بهائیان مورد کم‌توجهی قرار می‌گیرد و این خطر وجود دارد که بهائیان برای دولت کار مجانی انجام دهند، مثل موردی که در پروژه بهداشتی اوگاندا بیان کردیم. چنین کاری مناسب و به صرفه نخواهد بود، زیرا نیروی انسانی برای مواردی صرف می‌شود که نفعی برای افزایش جامعه بهائیان نخواهد داشت. به نظر می‌رسد ملاحظات فوق بهائیان اوگاندا را به این تصمیم رساند که در آینده، در چنان پروژه‌های مشترکی شرکت نکنند.

بهائیان آشکارا با سایر گروه‌های دینی تبلیغی و تبشیری رقابت می‌کنند. در پاناما، با نماینده بهائیان سازمان اومانیتاس (یک سازمان سیاسی حامی بومیان پاناما) مصاحبه کردم. فرد مصاحبه‌شونده اعلام کرد

بهائیان در سایر نقاط دنیا نیز با گروه‌های تبلیغی مسیحی در حال رقابت هستند. یک تصویر کارتون تریسم شده توسط یک سرخ‌پوست هوبی، در خدمت تبلیغات دینی برنامه‌ریزی شده و میسیونری، بهائیان را همراه و متصل به گروه‌های «مسیحی سفید تبشیری» تریسم کرده بود

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائئشناسی

است، که با گزارش‌های تحلیلی مربوط به عوامل بهائی شدن افراد در آمریکا هم تطابق دارد.<sup>۲۳</sup> تحقیق روی ۳۰۵ بهائی امریکایی نشان داده که حضور و نقش و

مشارکت بهائیان در اصلاحات اجتماعی، از کمترین اهمیت و جایگاه، در میان ۱۰ عامل مؤثر در بهائی شدن بهائیان کنونی آمریکایی برخوردار بوده است. هیچ دلیلی در دست نیست که فکر کنیم شرایط در اروپا متفاوت است؛ به‌طور کلی، پروژه‌های توسعه‌ای به شکل روزافزون و بیش از پیش، مورد انتقاد عمومی قرار دارند. با توجه به ضرورت تقویت حوزه تبلیغ در غرب، آن‌ها باید استراتژی‌های دیگری به کار ببندند.

### ● یادداشت‌ها:

- 1 - [Universal House of Justice], Messages from the Universal House of Justice 1963–1986. The Third Epoch of the Formative Age, Wilmette, Baha'í Publishing Trust, 1996, pp. 601–604.
- 2 - [Universal House of Justice], Messages from the Universal House of Justice 1963–1986, pp. 611–612.
- 3 - Report on Bahá'í Development Projects, October 1987 (Baha'í World Centre, Department of Statistics, Haifa).
- 4 - The Bahá'í World 2000–2001, Haifa, Baha'í World Centre, 2002, pp. 279–280.
- 5 - Interview with Bob Arrington, 19 February 1999, in Bakau and visit to the Bakau Baha'í Computer Centre, Gambia.
- 6 - Interview with Brian Burrison,

که آن سازمان با اهداف و مقاصد تبلیغ بهائی تأسیس شده است.<sup>۱۹</sup> فرد بهائی مصاحبه‌شونده، که از گروه‌های مسیحی تبشیری آشکارا انتقاد می‌کرد، اظهار داشت

مسیحیان از مردم روستا پول می‌گیرند و آن پول را در شهر خرج می‌کنند؛ در حالی که بهائیان به دنبال اقتصاد پایدار در روستا هستند. با توجه به نقطه‌نظرات و تمایلات روستاییان، امکان ارزیابی و قضاوت درباره نظرات او نبود؛ ولی شاید اظهار نظر او درباره چگونگی برنامه‌های تبلیغی بهائی، بیشتر بیانگر تمایل فکری و خواسته‌های قلبی خود او بوده است.

بهائیان در سایر نقاط دنیا نیز با گروه‌های تبلیغی مسیحی در حال رقابت هستند. یک تصویر کار تونی ترسیم‌شده توسط یک سرخ‌پوست هوپی، در مذمت تبلیغات دینی برنامه‌ریزی‌شده و میسیونری، بهائیان را همراه و متصل به گروه‌های «مسیحی سفید تبشیری» ترسیم کرده بود. ۲۰ پیام سیاسی این کارتون روشن است؛ البته بهائی‌ها باید خوشحال باشند که فعالیت تبلیغی آن‌ها در میان سرخ‌پوستان هوپی، از سوی یک هوپی فعال طرفدار حقوق هوپیها، تهدیدی برای آن‌ها تلقی نشده است. دیگر آنکه هنرمندی که نقاشی کارتون را کشیده، به خوبی اطلاع داشته که فرد مبلغ بهائی، یک خانم ایرانی بوده است! (نقاشی هجو و انتقادی هنرمند سرخ‌پوست هوپی، یک زن تبلیغاتی و میسیونری را در میان سایر گروه‌های تبلیغی نشان می‌دهد).

از آنجا که پروژه‌های توسعه عمدتاً در کشورهای غیر غربی دنبال می‌شود، لذا منابع صرف‌شده در برنامه‌های توسعه، تأثیر چندانی در آمار بهائیان جدید در غرب نخواهد داشت. درحقیقت بسیار بعید است که ایده پشتیبانی مالی و یا کار در یک پروژه توسعه‌ای در آفریقا، نقش چندانی در متقاعد کردن یک فرد غربی برای تسجیل شدن داشته باشد. این نتیجه‌گیری، حاصل تجزیه و تحلیل عوامل و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر بهائی شدن بهائیان دانمارک



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

of the national spiritual assembly of Panama, 23 February 2001, and a field trip to the area on 26 February 2001.

15 - Interview with David W. Morris, after a service at the Baha'i temple in Panama, 25 February 2001.

16 - The Seven Year Plan 1979-1986. Statistical Report, Haifa, Universal House of Justice, 1986, p. 51 (BWC).

17 - Interview with the principal of the school, 25 February 2001.

18 - Social and Economic Development. The Bahá'í Approach, New York, Baha'i International Community, n.d.

19 - Interview with David W. Morris, Institute of the Humanitas, 25 February 2001.

20 - Armin W. Geertz, The Invention of Prophecy. Continuity and Meaning in Hopi Indian Religion, Berkeley, University of California Press, 1994, p. 315

21 - National Teaching Committee of the United States, Issues Pertaining to Growth, Retention and Consolidation in the United States, Evanston, Baha'i National Center, - December 12, 1999, p. 11. <http://www-personal.umich.edu/~jrcole/bahai/1999/growth23.htm>. Accessed 31 October 2002.

12 February 2000, at the Baha'i temple in Kampala; Asingwiire Narathius and Fred Ssenogooba, An Evaluation of the Baha'i Health Project. A Consultancy Report, n.p. [Kampala, Makerere University, Department of Social Work and Social Administration], October 1996. (Unpublished); Steve Worth,

«In Uganda, community health workers effect long term changes», One Country, vol.11, no. 2, 1999, p. 1, pp. 10-13.

7 - Interview with Brian Burrison, 12 February 2000, at the Baha'i temple in Kampala.

8 - Interview with Brian Burrison, 12 February 2000, at the Baha'i temple in Kampala.

9 - Kurt John Hein, Radio Bahá'í, Ecuador. A Bahá'í Development Project, Oxford, George Ronald, 1988.

10 - Hein, Radio Bahá'í, Ecuador, p. 17.

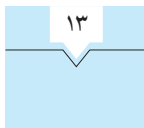
11 - Hein, Radio Bahá'í, Ecuador, p. 148.

12 - Hein, Radio Bahá'í, Ecuador, pp. 90-130.

13 - Hein, Radio Bahá'í, Ecuador, pp. 151-153.

14 - The description of this project is based on an interview with Rosemary Baily, assistant secretary

of the national spiritual assembly of Panama, 23 February 2001, and a field trip to the area on 26 February 2001.



گفت‌وگو با حجت الاسلام والمسلمین حسن طارمی

# چالش‌های شناسایی بهائیت به عنوان یک دین الهی در دوران جدید

\* گفت‌وگو: مهدی هادیان \* عکس‌ها: مهدی هادیان

## مصاحبه

حجت الاسلام و المسلمین  
حسن طارمی، در حال حاضر  
معاون علمی دانشنامه جهان اسلام است. آقای  
طارمی از سال ۵۹ و هم‌زمان با انقلاب فرهنگی،  
در حالی که دانشجوی فوق لیسانس مهندسی  
مکانیک بود، دانشگاه را رها کرد و برای تحصیلات  
حوزوی به قم رفت. در حوزه علمیه از محضر بزرگانی  
چون مراجع معزز و آیات عظام آقایان حاج شیخ  
جعفر سبحانی در بحث کلام و رجال، حاج سید  
موسی شبیری زنجانی در فقه، حاج شیخ حسین  
وحید خراسانی در بحث اصول و حاج شیخ حسن  
حسن‌زاده آملی در بحث فلسفه (شرح اشارات و  
نجوم) بهره برده است. آقای طارمی علاوه بر ویرایش  
علمی مقالات دانشنامه جهان اسلام از سال ۱۳۶۷،  
از سال ۱۳۷۴ تاکنون نیز معاونت علمی این دانشنامه  
را بر عهده دارد. محور اصلی فعالیت‌های علمی ایشان  
تاریخ حدیث و تاریخ کلام است.





که برای او مقدس است. برای اینکه مطلب را روشن کنم، مثالی از قرآن عرض می‌کنم. قرآن به مشرکان می‌گوید شما هم دین دارید...

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي»

احسنت، یعنی یک چیزی دارند که به آن التزام دارند. برخی از فرق‌های بشر قبل از دوره جدید با بشر بعد از دوره جدید، به همین برمی‌گردد. بشر دوره جدید دین دارد و دین یکی از مؤلفه‌های تحقق وجودی اوست.

«منظور تان دقیقاً از دوره جدید چه زمانی است؟»

عصر جدید. بعد از رنسانس. حالانمی‌خواهم تقسیم‌بندی دقیق تاریخی بکنم، اما بعد از تحولات اخیر بشر. بشر دین دارد، مردم در هر ناحیه‌ای، التزام‌هایی دارند که برایشان مقدس است. مطلبی به این مقدمه اضافه کنم که شاید در بحث‌های ما به درد بخورد. التزام دو بعد نظری و عملی دارد. آن چیزی که وجه تمایز ادیان از یکدیگر می‌شود، در سطح خارجی و بعد عملی آن است. در سطح تحقق منشأ افتراق بعد نظری است؛ اما در سطح خارجی بعد عملی است. یعنی چی؟ یعنی اینکه الان ممکن است افرادی با التزام‌های ذهنی مختلف و با باورهای مختلف در کنار هم کار کنند.

«جناب آقای طارمی از اینکه دعوت بهائی‌شناسی را برای مصاحبه پذیرفتید، از شما سپاسگزاریم. به عنوان اولین سؤال، لطفاً بفرمایید مختصات اصلی و مشخصات کلی دین آسمانی چیست و چگونه می‌توان یک دین الهی را از یک مکتب بشری بازشناسی کرد؟»

برای پاسخ دادن به این سؤال شاید لازم باشد کمی مقدماتی‌تر به نکاتی اشاره کنم؛ بعد به اصل این بحث وارد شویم. وقتی می‌گوییم دین آسمانی، معنایش آن است که یک دلالت خاصی از دین را در نظر داریم. چون دین واژه پرمعنایی است، هم به لحاظ لغوی و هم به معنای اصطلاحی کثیرالمعنی است. از نظر لغوی آنچه که ما به آن دین آسمانی می‌گوییم، ذیل معنای التزام و انقیاد قرار می‌گیرد. منظورمان منظومه‌ای است که انسان به آن التزام و انقیاد دارد. التزام اعم از انقیاد می‌شود. التزام در معنای نظر و انقیاد در مقام عمل و خارج است. لذا وقتی ما از دین صحبت می‌کنیم، مرادمان همین معنا است. نه معنای دیگری که درباره دین ممکن است بیان شود. در این معنا، دین غیر آسمانی هم می‌تواند باشد. اگر کسی مدعی نباشد که با آسمان ارتباط دارد، اما خودش را ملتزم به چیزی کند



هیچ بروز و ظهوری هم در میان نیست. وقتی این تمایزها آشکار می‌شود که به عمل بینجامد. عمل هم معمولاً منسحب از یک باور است. این مسئله از حیث مباحث آزادی دین که مطرح

می‌شود، باید قابل توجه باشد که اساساً بحث آزادی دین و آزادی رفتارهای دینی به بعد عمل برمی‌گردد و گرنه آدم می‌تواند در عالم ذهن خود، هزار جور التزام داشته باشد. التزام باوری و نظری. مثلاً من معتقدم زمین ثابت یا مسطح است، خوب بگویم. مشکل وقتی ایجاد می‌شود که این حرف من با حرف فرد دیگری که می‌گوید زمین می‌گردد، بخوانند در عالم خارج به یک تعامل برسند.

این را فقط در حد یک اشاره گفتم. شاید لازم باشد در ادامه بحث به همین نکته برگردم. محل منازعات آنجایی است که می‌خواهیم مسئله‌ای که در مقام نظر است، به مقام عمل برسد. گاهی خود آموزه را محور قرار می‌دهیم. مثلاً فرض کنید در تاریخ ادیان داریم که افراد را براساس باورها استنتاج می‌کردند و از آنها می‌خواستند که باور خود را کنار بگذارند. اگر استنتاج نمی‌کردند که کسی کاری به کسی نداشت. داستان دوران انگیزاسیون در مسیحیت، به‌طور عمده استنتاج‌های باوری بود. یا جریان کلامی دوره محنت در اهل سنت، در باب مسائل نظری بود. فردی به دیگری می‌گوید که تو باید معتقد باشی قرآن مخلوق است یا برعکس.

پس شما در سؤالی که مطرح کردید، آن معنایی از دین را در نظر بگیرید که معنای اطاعت و انقیاد را داشته باشد و چون بحث آسمانی می‌کنید، معلوم است به دینی نظر دارید که بر محور یک حقیقت متعالی شکل گرفته است؛ و الا آسمانی بودن معنا ندارد. اگر مردم یک ناحیه دور هم جمع شوند و بگویند ما می‌خواهیم التزام داشته باشیم مثلاً به اصول اخلاقی، این محل بحث نمی‌شود. وقتی محل بحث می‌شود که مدعی باشند این تعالیم اخلاقی بر محور یک امر متعالی شکل گرفته است. اینجا خیلی دقت کنید؛ مطلب مهمی است. شخصی از جانب آن حقیقت متعالی این دستورات را برای ما آورده است. یعنی اگر الان تمام مردم ایران دور هم جمع شوند و باهم توافق کنند که ۵

امر اخلاقی را انجام دهند، به این شکل دین آسمانی درست نمی‌شود. با اینکه التزام هست، کار خیلی خوبی هم می‌خواهند بکنند ولی به آن دین آسمانی نمی‌گویند. دین شاخصه‌اش این است که فردی ادعا کند من از جانب آن حقیقت متعالی آمده‌ام و این دستورات را آورده‌ام. بخش عمده‌ای از ادیان در پروسه تاریخی شان، این جور شکل گرفته‌اند. شخصی آمده و ادعا کرده که از جانب خدا آمده است. ادعای وحی در اینجا خیلی مهم است. بدون ادعای وحی ما چیزی به نام دین آسمانی نمی‌توانیم فرض کنیم.

ما می‌توانیم به اصطلاح لغوی، یک کالت تشکیل بدهیم، گروهی با آداب خاص. مثلاً در ایران در جریان تصوف، کم‌وبیش این وضعیت را ملاحظه می‌کنیم. جریان تصوف، یک دین آسمانی نیست. تصوف جریانی است که در هر دورهای بر مجموعه‌ای از رفتارهای اخلاقی و سلوکی متمرکز می‌شدند و نگرش‌هایی را هم به آن اضافه می‌کردند. گاهی بسا کل آن هنجارهای دینی در تعارض بوده و گاهی هم نبوده است. براساس میزان آن تعارض ملامتی یا غیر ملامتی می‌شدند. حالا این جزئیات آن قدر مهم نیست. مهم آن است که یک تشکل یا یک گروه درست می‌شد. گروهی که جنبه آیینی دارد. به این گروه در اصطلاح کالت می‌گویند. کالت البته با فرقه نیز تفاوت دارد که درون یک دین تشکیل می‌شود. فرقه‌ها جریان‌های داخل یک دین هستند که ممکن است بدعت‌گرا یا بدعت‌گذار باشند. ممکن است که در بعضی موارد اختلاف داشته باشند. باز در اینجا هم بین فرقه و مکتب و مدرسه تفاوت‌هایی ایجاد می‌شود.

موضوع ما در اینجا دین آسمانی است. وقتی می‌گوییم موضوع دین آسمانی است، باید ادعای وحی، نه که پرننگ، بلکه رکن باشد. در عالم اسلام جریان‌های زیادی وجود داشته است؛ در مسیحیت هم داشته‌ایم. به اینها دین جدید نمی‌گویند. ارتدوکس‌ها و پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها و... همه می‌گویند مسیحی را که به او وحی شده است، ما فهمیده‌ایم. پس سؤال به این برمی‌گردد که چگونه می‌توان یک منظومه را که براساس یک محور متعالی عده‌ای به آن ملتزم هستند و مدعی‌اند که فردی آن را از جانب خدا آورده

دین واژه پرمعنایی است، هم به لحاظ لغوی و هم به معنای اصطلاحی. کثیر المعنی است. از نظر لغوی آنچه که ما به آن دین آسمانی می‌گوییم، ذیل معنای التزام و انقیاد قرار می‌گیرد. منظوره‌ای است که انسان به آن التزام و انقیاد دارد

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

می پرسید «شاخصه‌های یک دین آسمانی چیست؟» من بلافاصله از شما می‌پرسم: «از کدام دین صحبت می‌کنید؟ از دین‌های قبل از دور جدید صحبت می‌کنید یا درباره دور جدید سخن می‌گویید؟» و این سؤال خیلی مهمی است. این قبل که می‌گویم قبل زمانی نیست، نگرشی است. یعنی با نگرش دور جدید می‌خواهید از دین آسمانی سؤال کنید یا با نگرش قبل از آن؟

### «مگر تفاوت‌های نگرش دور جدید در نگاه به مسئله دین با دوره قبل از آن، چیست که این قدر تأکید می‌فرمایید؟»

در دور جدید نمی‌توانیم با آموزه‌های کلامی پیش از آن که به سراغ اثبات پیامبری یک مدعی نبوت می‌رفتیم، عمل کنیم. در دور جدید باید اساساً موضوعی به نام وحی و آمدن پیامبران را منتفی بدانیم. دور جدید بر مبنای عالم مشهود شکل گرفته است؛ بعد از آن غفلتی که حذف ارتباط با عالم دیگر در پی داشت و بعد از اینکه آن غفلت کنار گذاشته شد. یک‌جوری به نیازهای معنوی انسان توجه شده است، از این سو انسان‌ها تلاش می‌کنند و خود را تعالی می‌دهند که به امری مقدس برسند. آسمان نیست که به انسان بپردازد و بایدها و نیایدهای زندگی را به او بیاموزاند، این ماییم که می‌خواهیم خودمان را به یک حقیقت متعالی برسانیم.

### «این به خاطر نیاز درونی انسان به معنویت است؟»

بله، دقیقاً. اما نگاه قدیم برعکس بوده است. یعنی در نگاه قدیم، انسان از عالم فرادست و بالا تغذیه می‌شده است. لذا در دور جدید شکل‌گیری دین به لحاظ تقسیماتی که ما می‌شناسیم، مانند اسلام و مسیحیت و یهودیت، اصلاً ندارند. بشر امروز با دین به معنای فرود آمدن وحی، خداحافظی کرده است. این خیلی مهم است. در گذشته، یک کسی باید می‌آمد و می‌گفت من آمده‌ام و دین آورده‌ام. کما اینکه محمدبن عبدالله - صلی‌الله علیه و آله - ظهور کرد و گفت که من دین آورده‌ام. عیسی آمد و گفت: من موعود یهود هستم. در یک چنین فضایی ما تحقیقی به نام دین جدید نداریم. چرا؟ چون پرونده تقریباً بسته شده و همه قبول

است، دین دانست؟ مهم ادعای وحیانی بودن است. فردی آن را از جانب خدا آورده است. ادعای وحیانی بودن آن هم توسط یک شخص عیسی آمد و گفت من یک مبشر هستم.

آن موعودی هستم که در بنی اسرائیل باید ظهور می‌کرد. عیسی در ماجرای که مسیحی‌ها معتقدند به صلیب کشیده شد - که موضوع بحث ما نیست و ما آن را قبول نداریم - مکاشفه الهی خود را - که ما به آن وحی می‌گوییم - به نهاد کلیسا انتقال داد. کلیسا محل تحقق اراده خداوند شد و پاپ محل تجلی خداوند می‌شود. از این به بعد آنچه که کلیسا و پاپ اراده و بیان می‌کند، اراده و بیان خداوند است، اما کلیسا با عیسی شروع شد.

پس ما غیر از دین، گاهی کالت داریم، گاهی فرقه داریم درون مذهب، گاهی مکتب داریم؛ مکتب‌هایی که می‌توانند خیلی رقیق باشند. مثلاً فرض بفرمایید، مکاتب اخلاقی که در جهان وجود دارند، مثل دوستداران حقوق حیوانات، یا مکتب‌های اجتماعی و اقتصادی و... گاهی تغلیظ می‌شوند و در حد یک ایدئولوژی می‌شوند، مثل مارکسیسم. مارکسیسم یک مکتب فریب‌شده به ایدئولوژی است. یعنی آن مقاطع تاریخی که فلسفه تاریخی مارکس براساس آن شکل گرفته است، به گونه‌ای است که آن را الزامی می‌داند و انسان را و جریان‌های سیاسی و اجتماعی را در همین چهارچوب تفسیر و تحلیل می‌کند. یا مثلاً اگر اندکی بخواهیم با عالم صمیمی صحبت کنیم، در همین دور جدید، تمدن جدید تمدنی برآمده از پوسته ایدئولوژی است. اما این یک اعتقاد نیست، یک دستورالعمل و یک التزام ایدئولوژیک است.

وقتی دینی آسمانی می‌شود، سؤال این می‌شود اگر کسی ادعا کرد که به من وحی می‌شود، چگونه می‌توان درستی ادعای او را اثبات کرد؟ سؤال از شاخص‌های دین آسمانی تحویل پیدا می‌کند به اینکه چگونه می‌توان یک مدعی وحی را شناخت و او را محک زد. اگر توانست وحی بودن خود را اثبات کند، می‌شود دین حق و اگر نتوانست، می‌شود دین باطل.

حالا با این مقدمات توجه کنید. وقتی شما از من

در دور جدید باید اساساً موضوعی به نام وحی و آمدن پیامبران را منتفی بدانیم. دور جدید بر مبنای عالم مشهود شکل گرفته است. بعد از آن غفلتی که حذف ارتباط با عالم دیگر داشت و بعد از اینکه آن غفلت کنار گذاشته شد. یک‌جوری به نیازهای معنوی انسان توجه شده است، از این سو انسان‌ها تلاش می‌کنند و خود را تعالی می‌دهند که به امری مقدس برسند.

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

کرده‌اند که مجموعه‌ای از ادیان که در دوره قبل شکل گرفته‌اند، الان وجود دارند و کافی هم هستند. مثل یهود و مسیحیت و اسلام به عنوان ادیان ابراهیمی، بعد آن را توسعه دادند و

گفتند جریان‌هایی هم مبتنی بر وحی نبوده، بلکه مبتنی بر تأملات انسان‌ها بوده برای سلوک به سمت بالا که بودائی‌ها و کنفوسیوسی‌ها مضمول آن شده‌اند، هرچند که خیلی‌ها آن را فقط یک آیین اخلاقی می‌دانند. ویژگی آن شاخص‌های اخلاقی آن است. بودیسم را اما یک دین می‌دانند.

الان تمام پرسش‌ها حول همین ادیان می‌گردد. آیا مسیحیت حق است یا حق نیست؟ اگر حق است، کدام مسیحیت حق است؟ آن چیزی که عیسی بیان کرده است یا تحولات مسیحیت پس از او؟ اگر کسی بخواهد مسیحی شود می‌خواهد چه کند؟

ما الان در دوره‌ای قرار گرفته‌ایم که کسی ادعا نمی‌کند من دین آورده‌ام. هر چه هست در چهارچوب همین ادیان شکل می‌گیرد. امروزه البته شکل‌گیری ادیان جدید کم نیست، مرتباً دین تولید می‌شود، به نظرم هر ۹ روز یک دین. یک مدتی می‌ماند و می‌روند؛ باقی نمی‌مانند. این‌ها دین نیستند. همان کالت‌ها یا مکتب‌هایی هستند که در درون ادیان شکل می‌گیرند که با تعریفی که ما کردیم، متفاوت است. حداکثر انفاقی که در دوره جدید می‌افتد این است که مدعی می‌گوید برای من مکاشفه‌ای شده است که مثلاً من مسلمان باید چنین کاری انجام دهم. این البته کلاً متمایز از جریان‌های سیاسی نظیر داعش و مشابه آن است. این‌ها جریان‌های سیاسی هستند و اصلاً دنبال دین‌سازی نیستند. کار این‌ها صورت‌بندی یک رفتار دینی است، بدون اینکه بگویند ما دین جدید هستیم؛ لذا محل اختلاف هستند.

کسی که بگوید به من وحی شده است، احتمالاً از نوعی گشودگی و کشف، در چهارچوب ادیان قبل از دور جدید سخن می‌گوید. از قضا درباره بحث ما، بهائیت خودش را کشفی در داخل عالم اسلام می‌داند. اگر به این کتاب سال مؤسسه بریل نگاه کنید، وقتی می‌خواهد بهائیت را معرفی کند، می‌گوید نسبت بهائیت با اسلام، مانند نسبت

مسیحیت است با یهودیت. یعنی همان‌طور که مسیحیت در دل آیین یهود شکل گرفت، بهائیت هم مدعی است که در دل عالم اسلام شکل گرفته است. می‌دانید که در تاریخ مطالعات ادیان، تا ۵۰ سال قبل، بهائیت را ذیل عالم اسلام بررسی می‌کردند. البته عمر مطالعات ادیان کمتر از ۱۰۰ سال است و بیشترین حجم آن نیز در دوران پس از جنگ جهانی دوم بوده است. اگر کتاب‌نگاری‌های کلاسیک در مطالعات ادیان را ملاحظه کنید، سوفیسم و بهائیسیم و... را ذیل اسلام طبقه‌بندی و بررسی می‌کردند، بعد از مدتی، بهائیسیم حالت استقلالی پیدا کرد. حتی در دوره استقلالی خودش، در تفسیرش گفته می‌شود که نسبت آن با اسلام، مانند نسبت مسیحیت و یهودیت است.

«می‌شود نمونه‌ای از این مطالعات را بیان بفرمایید؟»

مثلاً در کتاب سال ۲۰۱۶ موسسه بریل که ابتدای سال ۲۰۱۷ آن را منتشر کرده است:

Yearbook of International  
Religious Demography.

این کتاب البته هر سال چاپ می‌شود و توزیع و پراکندگی جمعیتی پیروان ادیان را ذکر می‌کند.

«درباره خود مؤسسه بریل و مأموریت‌های آن بیشتر توضیح دهید.»

بریل مؤسسه مشهوری است در شهر لایدن هلند که ۲۰۰ سال قدمت دارد و مخصوص مطالعات ادیان است. ابتدا اختصاص به کارهای مستشرقان درباره شناخت اسلام داشت، بعد کم‌کم به بررسی سایر ادیان نیز پرداخت. مهم‌ترین کتاب‌های دوره اسلامی را موسسه بریل منتشر کرده است. مهم‌ترین کتابی که محصول مستشرقان و اسلام‌شناسان است، دایرةالمعارفی است که به انگلیسی و فرانسه چاپ می‌شود. این از سفارش‌های موسسه بریل بوده که در سال ۱۹۱۳ شروع به کار کردند و تا ۱۹۳۶ ادامه یافت و منتشر شد. در دور بعد از حدود سال ۱۹۶۰ آغاز به کار کرد و تا سال ۲۰۰۵ به طول انجامید. الان ویرایش سوم را مشغول به کار هستند. هلند در مطالعات اسلام‌شناسی از سایر کشورهای غربی جلوتر است. معجم مفهرس احادیث

در دور جدید باید اساساً موضوعی به نام وحی و آمدن پیامبران را منتفی بدانیم. دور جدید بر مبنای عالم مشهود شکل گرفته است؛ بعد از آن غلطی که حذف ارتباط با عالم دیگر داشت و بعد از اینکه آن غلطت کنار گذاشته شد، یک‌جوری به نیازهای معنوی انسان توجه شده است، از این سو انسان‌ها تلاش می‌کنند و خود را تعالی می‌دهند که به امری مقدس برسند

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی

تمام این رهیافت‌ها و تحولات در درون دین مسیحیت انجام می‌شود.

من می‌خواهم به سؤال شما از دیدگاه مطالعات ادیان در عصر جدید بپردازم. در

تقسیم کنونی ادیان، دو نوع دین داریم. ادیان ابراهیمی و ادیان غیر ابراهیمی. ادیان ابراهیمی شامل سه دین یهود، مسیحیت و اسلام است؛ البته ادیان کوچک‌تری مانند زرتشتی‌ها، صبی‌ها و... هم در آن‌جا می‌گیرند. در این ساختار حالا باید رفت سراغ بهائیت و آن را شناخت و جایگاهش را در منظومه ادیان جستجو کرد.

بهائیت خودش را جدا شده از اسلام می‌داند. تاریخ حضورش هم در مراکز دینی همین‌طور است. تاریخ خودش را هم ببینید این‌گونه است، یعنی بهائیت نیامده از اول بگوید همان‌طور که محمد پیامبر است، بهاء‌الله هم پیامبر است. همچنین ادعایی نکرده است. نمی‌توانسته چنین ادعایی بکند و پذیرفته هم نمی‌شده است.

«اگر با مبانی دین‌شناسی کلاسیک بخواهیم بهائیت را بررسی کنیم، آیا باز هم همین‌طور است یا نه؟ یا اساساً نظر شما این است که چون بهائیت در دوره جدید آمده، باید با مبانی دوره جدید آن را بازشناسی کنیم؟»

نه، من گفتم می‌شود چنین ادعایی بشود. در فضای متفاوت از دوره جدید، کسی می‌تواند ادعا کند دین جدید آورده است. پس باید در همان ساختار حرف بزنند.

حالا مثلاً ممکن است به ما خبر دهند شخصی در نیوزیلند آمد و گفت که دیشب فرشته‌ای بر من نازل شد و حرف‌هایی زد و... در آن ساختار قدیمی. اما آن ساختار، امروزه خریدار ندارد. به این تعبیر بخواهم بگویم، اصلاً تفسیر ندارد. چون بشر دور جدید این معنای گذشته را که مبنای شکل‌گیری دینی بوده، کنار گذاشته است. اصلاً آن مفهوم سازماندهی جدید شده و دین یکی از خلأهای زندگی او را پر می‌کند؛ با یکی از همان گونه‌هایی که از قبل وجود دارد.

«یعنی به نظر شما اصلاً نیازی ندارد به دین جدید؟ این جور بگوییم؟ نهایت اینکه برود سراغ مکاتب؟»

من نمی‌توانم این جور بگویم. چون تشخیص آمدن دین جدید در آن ساختار قبلی با خداست. ما نیاز به دین را

نبوی که کتاب‌های صحاح سته و چند جامع حدیثی دیگر را به صورت معجم در آورده و چاپ کرده، کار این مؤسسه است. کتاب‌هایی مثل تاریخ طبری یا تاریخ مروج الذهب مسعودی و... را مؤسسه بریل منتشر کرده است.

اولین کارهای مستشرقان متن‌شناسی بوده است. ابتدا آمدند و متون اصلی را ترجمه کردند و بعد مطالعات روی آن‌ها را آغاز کردند. البته الان مؤسسه بریل خیلی توسعه یافته و دامنه مطالعات خود را به خارج از اسلام هم گسترش داده و از جمله در مورد بهائیت هم کار کرده است.

بریل دایرةالمعارف خیلی مهمی دارد به نام "women and Islamic cultures" که به دو زبان انگلیسی و عربی چاپ شده است.

از همان کتاب اولی که نام بردم یعنی کتاب سال ۲۰۱۶ صفحه ۱۷ آن، این جمله را دوست دارم برای شما بخوانم:

"Baha'is see the emergence of their religion from Islam as similar to the relationship first century cristianity at with judism."

«از نظر بهائیان همان نسبیتی که در قرن اول میلادی میان مسیحیت و آیین یهود برقرار بود، میان بهائیت و اسلام برقرار است.»

مسیحیت خودش را منشعب از دیانت یهود می‌داند. چرا دین‌شناسان این کار را می‌کنند و این‌طور تعریف می‌کنند؟ چون در دور جدید اصلاً قرار نیست دین جدیدی بیاید. کسی اصلاً دین جدیدی را نمی‌پذیرد.

در دور جدید یک مدعی می‌تواند رهیافت‌هایی را نسبت به دین مطرح کند، می‌تواند تغییر و تحول در دین را با توجه به دریافت‌های خود بیان کند، حتی می‌تواند تجلی یک امر دینی یا ماورایی را در خودش احساس بکند. این رهیافت‌ها می‌تواند از جنس الهام، شهود و یا رهیافت‌های علمی باشد. الان در مسیحیت کم نیستند کشیش‌هایی در کلیساهای خاص که ادعا می‌کنند مسیح از آنان خواسته که کاری را انجام دهند و پیروان دین نیز چون این کلیسا را نماد دین می‌دانند، سخنان آنان را می‌پذیرند و عمل هم می‌کنند؛ اما

در نگاه قدیم، انسان از عالم فرادست و بالا تغذیه می‌شده است. لذا در دور جدید شکل‌گیری دین به لحاظ تقسیماتی که ما می‌شناسیم، مانند اسلام و مسیحیت و یهودیت، اصلاً ندارند. بشر امروز با دین به معنای فرود آمدن وحی، خدایافظی کرده است



می توانیم اثبات بکنیم اما نیاز به تجدد دین را نمی توانیم اثبات کنیم. اشکالی که شاید در آن ساختار، به باور برخی باشد، همین است. مثل همین که برخی ادعا می کنند احکام دین باید

عوض بشود؛ دلیلش چیست؟ اینکه می گویند دین حقیقتی دارد، حرف‌هایی که عبداله‌ه‌ه‌ه می‌زند، که دین یک هسته واقعی دارد، ظاهری دارد و... خوب با این تعبیر قبول داریم، هیچ کس انکار نمی‌کند. اما در چه مقطعی، با چه کسی، با چه دلیلی؟ ما به چه علتی می‌توانیم ادعا کنیم که مثلاً فلان حکم باید عوض شود و این را خدا باید عوض کند؟ کی وقت این تغییر می‌شود؟ مثلاً آیا روزه لازم نیست حکمش تغییر کند؟ شاید بهتر باشد این حکم الان عوض شود. یا در مورد احکام اجتماعی، مثلاً کسی بگوید حکم حدود باید عوض شود. از او باید بپرسیم به چه دلیل؟

اگر مادر ساختار قدیم فکر می‌کنیم، خدا برای انسان دین می‌فرستد. ببینید من توضیحی بدهم. وقتی ما می‌گوییم بشر در مسیری که حرکت می‌کرده دچار انحرافات اخلاقی و اجتماعی و... می‌شده و افرادی برای وعظ و نصیحت و برای خیرخواهی آمده‌اند، اینکه موضوع دین نیست. آنجا که طرف می‌گوید به من وحی می‌شود، محل بحث است. یعنی ما باید در تاریخ انبیا هم این‌ها را از هم تفکیک کنیم که داستان انبیا که قرآن ذکر می‌کند، بسیاری از آن‌ها اصلاً داستان تعارض دینی نبوده است، داستان آوردن آدم‌ها در مسیر درست زندگی کردن بوده است. همین جوری نمی‌شود یکی ادعا کند من پیغمبرم.

### «کم فروشی نکنید، خلاف عفت رفتار نکنید...»

بله، حضرت لوط با قوم خودش سر پیغمبری بحث نداشت. آن‌ها لجاجت می‌کردند، لوط هم در مقام احتجاج می‌گفت که به من وحی هم شده است. پیغمبر ما هم شروع بحشش با این نبود که به من وحی می‌شود. بخش عمده‌ای از کارهایی که پیغمبران می‌کردند و مطالبی که عنوان می‌کردند، اصلاح اجتماع و بحث‌های اخلاقی بوده است. با این بحث‌های اخلاقی و اجتماعی دین درست نمی‌شود. دین وقتی درست می‌شود که فردی بگوید به من وحی شده که این‌طور باید زندگی کنید. اینکه آدم باید دروغ نگوید که

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

عقلانی است و پیغمبر هم تأییدش می‌کند. ما حداکثر اینجا باید یک بحث کلامی بکنیم که اگر به اصطلاح، حکم مولوی وارد شود، فرد در آخرت مؤاخذه می‌شود یا مؤاخذه نمی‌شود؟ آن بحث اصلاً بحث دیگری است.

آنچه که در اینجا دین را درست می‌کند آن است که اولاً به من وحی شده و این جور باید نماز بخوانید. در مورد تشریح ما یقین داریم که تجدید دین شده، اما تشخیص زمانش که با ما نیست. به چه دلیل سر دو هزار سال یا هزار و پانصد سال باید تجدید بشود؟ چه جوری ما باید بگوییم؟ یعنی ملاک ندارد. چون اساساً دین یک امر آسمانی است. اصلاً به چه ملاکی باید این را بگوییم یا نگوییم؟

یک مسئله ساده عرض کنم. مردم خیلی از کشورها مبتلا به دخانیات هستند. در ابتدا، مثلاً ۴۰۰ سال پیش تنباکو را کشف کردند، خوب ماده‌ای بوده که فکر می‌کردند فوایدی دارد؛ مثلاً آرامش می‌دهد. الان ۴۰۰ سال گذشته و فهمیده‌اند که ضرر دارد. گاهی وقت‌ها می‌گویند که ضررهای سنگین دارد. حالا در فقه ما اگر اثبات شود که ضرر دارد، ضررش محرز شود، از باب قاعده لاضرر حرمت به آن می‌خورد. یعنی حکم فقهی مسئله‌ای با توجه به روشن شدن ابعاد کامل آن، ممکن است تغییر کند. به‌ویژه در مواردی که تصریحی به حکم در بیان الهی وجود ندارد. اما برخی موارد را نمی‌شود کاری کرد. خدا حکم خمر را گفته است. حالا اگر تمام پزشکان عالم هم بگویند که مثلاً الکل یک درصد ضرر نمی‌زند، فلان فائده را هم دارد، مثلاً رقت خون هم می‌آورد، ما گوش نمی‌کنیم؛ ما می‌گوییم که مطمئنیم که محمدبن عبدالله صلی‌الله علیه و آله از طرف خداوند آمده و گفته است: «الخمیر حرام، قلیله و کثیره» هرچه که مستی می‌آورد، کم و زیادش اشکال دارد و حرام است. داستان دین این است. از جانب ما نیست، از جانب خداست. منتهای مراتب این هم ربطی به رفتار عقلانی ندارد. یعنی منافاتی با این ندارد که عقلانی نگاه کنیم و بگوییم حالا خدا نگفته، تو که می‌فهمی سیگار ضرر دارد، نباید استفاده کنی. خدا پای عقل را که نبسته است. من بیشتر این حرفی که دارم می‌زنم، می‌خواهم بگویم ما

اگر به این کتاب سال مؤسسه بریل نگاه کنید، وقتی می‌خواهد بهائیت را معرفی کند، می‌گوید نسبت بهائیت با اسلام، مانند نسبت مسیحیت است با یهودیت. یعنی همان‌طور که مسیحیت در دل آیین یهود شکل گرفت، بهائیت هم مدعی است که در دل عالم اسلام شکل گرفته است

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی شناسی

در کتابتان آمده است و شما منتظر ظهور من بودید: **و لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.**

خوب کی گفته است؟ در مدینه گفته. اولش هم نفرموده بیایید مسلمان شوید. گفته بیاید با هم زندگی کنیم. وقتی آن‌ها نپذیرفتند و سرسختی کردند، با آنها احتجاج کرد و گفت: خودتان اینجا جمع شدید تا ظهور من را نظاره کنید. تاریختان این را می گوید. اما وقتی که در مکه برای نخستین بار سخن گفت، فرمود: من پیغمبر خدایم. آن هم نه در بیان اصلاحات اخلاقی، آنجایی که خواست اینان را به یک رفتار دینی و به عمل عبادی بکشاند، و گرنه در حوزه نظر و اخلاقش خیلی لازم نبود بگوید به من وحی شده است.

**« شما اعتقادات را در حوزه عمل می بینید یا در حوزه اخلاق؟ ظاهراً پیغمبر روز اول ن گفت روزه بگیرید، حج بروید، اول بحث توحید را مطرح کرد.**

آن نقطه عزیمت است. آن را انکار نمی کنم. اما پیغمبر روز اول آمد و گفت به من وحی شده؟ پیغمبر که نیامد این را بگوید. گفت یک توجه بکنید: معلوم است که خدای یکتا شما را آفریده است و نه بتا. نکته جالب تر اینکه وقتی آمد دین را سامان دهد، همین سنگ بنا را گذاشت. اشهد أن لا إله الا الله بگوید و بعد در رکن دوم شهادتین است که به رسالت من شهادت دهید و بپذیرید که من رسول خدا هستم.

رکن اولش که یک تذکار است، تنبیه است. مهم این است که رکن اولش اعتراف به وحی نیست و پذیرش آن متوقف بر پذیرش وحی نیست. پیغمبر فقط هشدار داد. چون مردم گرفتار بت پرستی بودند. ولی وقتی که می خواهد بگوید که «مجموعه دین چیست؟» همین اعتراف، یعنی اقرار به رسالت پیامبر، می شود سنگ بنای این دین؛ این مبنای این دین می شود اعتراف به رسالت او. دین اسلام خارج از این نیست. اقرار به این موقعیتی که پیامبر در آن قرار می گیرد. اقرار یک امر خارجی است. تازه شهادتین مربوط به زمانی است که یک نفر می خواهد مسلمان شود و الا در جامعه اسلامی که مردمش مسلمان هستند، یک بچه در ۱۵

نمی توانیم تکلیف روشن کنیم. خدادار مقاطعی پیغمبر فرستاده است. ما می دانیم پیغمبر فرستاده است. این پیغمبر هم منظومه‌ای آورده که بخش عمده‌اش هم اصلاح رفتار اجتماعی

و فردی بوده است. اما این باب به این شکل که یک چیزی به اسم دین درست بشود، دیگر بسته شده است. حالا کسی می تواند در درون ادیان، اصلاحاتی بکند. این یک مسیر دیگری می شود.

بنابراین بحث ما در شناخت دین، دین آسمانی و شناخت آن از دین غیر آسمانی بحثی است که در مورد ادیان تحقیق یافته مانند آیین یهود، یا مسیحیت و اسلام است. در این موارد ما بحث می کنیم و می گوئیم هر دینی را بر اساس معیارهایی که نشان دهد از جانب خدا بوده باید شناخت. یا باید به نقطه تاریخی و آغاز آن نگاه بکنیم تا محرز شود برایمان که در آن مقطع، این اتفاق افتاده و مثلاً این فرد با این ادله اثبات کرده است که البته جز دین اسلام در مورد هیچ دین دیگری نمی توانیم این موضوع را اثبات بکنیم. فقط در مورد اسلام تاریخ محرز و قطعی دارد که محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آمده و بعد گفته من آیه و بینه دارم؛ آیه و بینة‌اش را هم در قالب قرآن بروز داده که هنوز هم این آیه و بینه هست، یعنی همین الآن هم می توان آن را سنجید.

به جز نگاه تاریخی می توان به وضع موجود هر دین نیز مراجعه کرد؛ یعنی بررسی کرد که الان این دین، وضعیت چگونه است. فرض کنید که ما بحث کنیم که دین ما به چه دلیل حق است؟ ما می گوئیم به این دلیل که این منظومه‌اش است، این برجستگی های اعتقادی و اخلاقی و احکام آن است، این دلایل وحی بودن آن از جانب خداوند است. این هم تاریخ تحقق آن است.

نکته مهم تر فرق مسیحیت و اسلام در این زمینه است. مسیحیت واقعاً در درون دین یهود است. قرآن گزارش می دهد، خودشان هم چنین ادعایی می کنند که داخل دین یهود است. بشارت دین یهود است. نقطه عزیمت آن، مسیحی‌های دین یهود است. ولی پیامبر اکرم از همان ابتدا گفته من از جانب خدایم. به یهودیان هم گفته که ظهور من

در دور جدید اصلاً قرار نیست دین جدیدی بیاید. کسی اصلاً دین جدیدی را نمی پذیرد. در دور جدید یک مدعی می تواند رهیافت‌هایی را نسبت به دین مطرح کند، می تواند تغییر و تحول در دین را با توجه به دریافت‌های خود بیان کند، حتی می تواند تجلی یک امر دینی یا ماورایی را در خودش بکند. این رهیافت‌ها می تواند از جنس الهام، شهود و یا رهیافت‌های علمی باشد.



سالگی نمی خواهد اقرار کند که من به نبوت و رسالت پیامبر اکرم اقرار می کنم. او مسلمان هست دیگر. درست است؟

حالا کدام اعتقادات؟ اعتقادات اصلی را

بگوئیم که اصلاً مستقل است. یعنی در مورد توحید و معاد، باز هم برای تذکر به این دو اعتقاد اصلی نیازی به اثبات رسالت خود ندارد.

« اما اگر بخواهد بگوید که من نبی الله هستم، باید دلیل بیاورد، درست است؟ »

بله باز برمی گردم به سؤال ما در مورد اینکه دین آسمانی چیست و در چه بستری قابل طرح است؟ الان با این مسأله مواجه نیستیم و چنین ادعاهایی پذیرفتنی نیست. اگر هم بخواهیم بپذیریم و بررسی کنیم، همین سیستم را داریم، ولی الان مواجه نیستیم. یعنی اصلاً باب چنین ادعاهایی بسته شده.

« اما به نظر می رسد بهاء الله در همین منظر دارد ادعا می کند. یعنی از منظر قدیم و کلاسیک دین، مدعی پیامبری است. »

خب حالا اگر بخواهیم ببینیم بهاء الله چه کار کرده، باز باید همین بحث را دنبال کنیم. باید همین را بفهمیم که میرزا حسین علی نوری چه کار کرده؟ آیا چنین ادعایی کرده یا نه؟ شما مدعی هستید که چنین ادعایی کرده؟

« به نظر می رسد که نوعی سردرگمی در کشف ادعای واقعی او وجود دارد. یک جاهایی ادعای پیامبری کرده، یک جاهایی ادعای بالاتر کرده و جاهایی هم ادعای پایین تر از پیامبری کرده است. »

ببینید الان ما مواجهیم با فردی به نام بهاء الله. دست کم تلقی رسمی جهانی این است که بهائیت خودش را یک اصلاحی درون دین اسلام می داند؛ مثل مسیحیت که خود را اصلاحی در درون دین یهودیت می داند. چرا این جور تلقی شده؟ برای اینکه تحقق گرفته به این شکل.

بله، یک روزی از درون عالم شیعه - که معتقد است یک منجی دارد - متولد شده است. پرننگ تر از سایر فرق اسلامی. ما معتقدیم که اعتقاد به ظهور منجی جزء اعتقادات همه فرق مسلمان است. حالا در مورد فردش و ویژگی هایش

تفاوت هایی در اعتقادات مسلمانان وجود دارد. اما در شیعه این مشخص است که قرار است امام دوازدهم شیعه ظهور کند و این عالمی را که به سمت فساد رفته بوده به جای خودش و

در مسیر عدالت و توحید قرار دهد و انسان ها از این همه این نابسامانی ها و انحرافات آزاد شوند. این باور شیعه است. در دل این باور، در این مقطع زمانی، کسی ادعا کرده است که من از طرف آن موعود آمده ام تا بشارت دهم که او می آید. در دل این باور، این آدم آمده و خودش را باب امام دوازدهم معرفی کرده است.

خود این مدعی، در جامعه شیعه بزرگ شده، در جامعه ای که معتقد است ما قرار نیست کسی را داشته باشیم که ادعای دیدار و ملاقات و نیابت از امام دوازدهم تا هنگام ظهورش را مطرح کند. این آموزه ظهور منجی که کسی بگوید این کارها را انجام دهید تا منجی بیاید، در سابقه اعتقادی و معرفتی شیعه وجود ندارد؛ کاری که باب کرد. باب آمد و گفت که پنج شهر را برای ظهور منجی آزاد کنید. چنین و چنان کنید. حالا الان نمی خواهیم تاریخ باب را بگوئیم، ولی باب این کار را کرد. گفت من باب قائم هستم و لذا جامعه شیعه با او مواجه شدند و در این مواجهه معرفتی پاسخی نتوانست ارائه کند. بعد هم به دلایل سیاسی و جنگ هایی که به راه انداخت، آن مسیر خاص برای او طی شد و کارش به آنجا کشید و بعد هم اعدام شد. بعد هم در این فاصله تغییر موضع داد. یک بار گفت که من خود آن موعود هستم. باز جامعه شیعه واکنش نشان داد. جامعه شیعه برایش مشخص بوده که قرار است محمد بن الحسن العسکری به عنوان منجی و موعود بیاید و نه کس دیگر.

من حالا برگردم. ببینید در درون دین یک تحولاتی ممکن است ایجاد شود. در درون، حتی ممکن است کسانی بیایند و بگویند به ما الهام شده، برای ما کشفی شده که من باید این کار را بکنم. خوب با او گفتگو می کنند. بعضی وقتها ممکن است تند باشند و گاهی هم ممکن است بر خورد ملایم کنند. مهم این است که مدعی آن کشف می خواند یا نه؟ مشکلی که در مورد سید باب سنگین تر است، این است که او ادعایش و مجموعه تعالیمش

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

در شیعه این مشخص است که قرار است امام دوازدهم شیعه ظهور کند و این عالمی را که به سمت فساد رفته بوده به جای خودش و توحید قرار دهد و انسان ها از این همه این نابسامانی ها و انحرافات آزاد شوند

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی شناسی

می خواست که تطبیق‌هایی با اخبار ظهور موعود ایجاد بکنند. این ادعاها مصادف شد با یک صدراعظم منحصر به فرد در تاریخ قاجاریه به نام امیر کبیر که مثل او در تاریخ ایران کم بوده.

می‌دانید که برای استقلال و حفظ کشور از اجانب بیشترین تلاش را کرده و بعد هم از همین جهت بوده که ضربه خورده. این صدر اعظم باب را محاکمه و اعدام کرده است. از علمای شیعه بودند کسانی که در آن محفل محاکمه بودند و گفتند که باب اصلاً دچار خبط دماغ است و نمی‌تواند اعدام شود. نهایتاً به یک معنا حکمی که گرفت برای ارتداد باب و بعد اعدام او، از رقبایش گرفت، یعنی از جریان شیخی تبریز این حکم را گرفت. این‌ها را اگر ما نگوییم بعضی‌ها فکر می‌کنند که مجتهدهای تبریز حاضر نشدند در محاکمه باب. مجتهدهای تبریز که مقامات اصلی دینی تبریز در آن دوره بودند، در برابر شیخیه بودند. در آن جلسه آنان حاضر نشدند.

### « چرا حاضر نشدند؟ »

گفتند خبط دماغ دارد، برای چه اصلاً او را محاکمه می‌کنید. چرا اذیتش می‌کنید. بر دیوانه که حرجی نیست. بیندازیدش گوشه زندان و پزشکی معالجه‌اش بکنند. همین منوال هم پیش رفت. یعنی بعد از محاکمه باب، تا دو سال او را اعدام نکردند. گوشه زندان بود. منتها بعد از دو سال، امیر کبیر به‌خاطر مسائل سیاسی که کشور در جنگ بود و می‌خواست اوضاع را آرام کند، باب را اعدام کرد.

البته پای جریان دیگری هم در کار بود و آن بحث دخالت روسیه در اینجا مطرح بود. این مسلم است که قنصل روس می‌رود در صحنه اعدام باب و پول می‌دهد تا از جنازه باب عکس بگیرند نقاشی بکشند و... این‌ها چیزهایی است که در آن دوره که روسیه دشمن سرسخت ایران بوده، همه‌اش معنادار است. ببینید مثلاً اگر آن رقابت سنگین روس و انگلیس برای سیطره بر نقاط مختلف ایران نبود داستان باب به اینجا ختم نمی‌شد. روسیه و انگلستان در آن مقطع تاریخی به‌سختی مشغول تلاش برای گسترش نفوذ در ایران بودند. نفوذ در هر بخش از کشور برایشان پر از پیروزی و نقاط استراتژیک است. روس‌ها می‌خواستند

نمی‌خواند با مجموعه آموزه‌های دینی دیگر. وگرنه خیلی‌ها بودند که مدعی بودند با امام زمان علیه‌السلام ارتباط دارند. این‌ها طرد می‌شدند، با آن‌ها برخورد می‌شد. حتی در زمان شاه عباس هم فضل‌الله حروفی را که ادعای ارتباط با امام زمان علیه‌السلام داشت، کشتند؛ این کارها بوده. فضل‌الله حروفی ادعای امام زمانی کرد.

### « ادعای ارتباط با امام زمان یا ادعای امامت؟ »

ابتدا ادعای ارتباط با آن حضرت را مطرح کرد، بعد ادعای امام زمانی کرد.

### « یعنی همین بحث‌های باب را داشت؟ »

قدری مدللش فرق می‌کرد. ولی حروفیه هستند دیگر. اما درباره سید باب مشکل آن سخت‌گیری بود که جامعه شیعه بنا بر همان مجموعه تعالیمش نسبت به باب اعمال کرد. به هر حال مجموعه تعالیم شیعی، تعالیمی است که هزار سال قبل از ادعای او مدون شده است. خودش یک منظومه است، مطابق این مجموعه تعالیم، هیچ‌کس نباید ادعا کند که در دوران غیبت کبری با امام زمان ارتباط دارم، نیابت خاص دارم. بعد هم بیاید گفتگو کند که اصلاً می‌خواهم قیام کنم.

سید باب تا آنجایی که تعالیم شیخ احمد را دنبال می‌کرد، حداکثر وضعی مشابه شیخ احمد احساسی دارد. شیخ احمد آمد ایران، مطالبی بیان کرد، تکفیرش کردند و از ایران رفت. حالا تکفیرش محل اختلاف؛ ولی به هر حال صریح نمی‌توانست بگوید که ارتباط با امام زمان دارد. پیروانش این‌طور احساس می‌کردند و لذا اصلاً حرفش نمی‌گرفت. آموزه لزوم انکار ارتباط حضوری - و نه ارتباط قلبی - با امام زمان علیه‌السلام در دوران غیبت کبری، خیلی جدی است. حتی بعضی از علما معتقد بودند که نه فقط بحث نیابت، حتی اگر کسی بگوید که می‌داند امام زمان کجاست، جوری بگوید که ما خبر داریم؛ آقا این جوری فرمودند و... باید او را انکار کرد. ما شواهد زیادی بر این انکار داریم. جامعه شیعه این جوری شکل گرفته است.

اما سید باب آمد جلوتر از شیخ احمد احساسی. پنج عدد شهر را برای ظهور من یظهره الله آزاد کنید. تا حدودی

مطابق این مجموعه تعالیم، هیچ‌کس نباید ادعا کند که در دوران غیبت کبری با امام زمان ارتباط دارم، نیابت خاص دارم. بعد هم بیاید گفتگو کند که اصلاً می‌خواهم قیام کنم.



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

از طریق ایران به سمت آب‌های آزاد خلیج فارس حرکت کنند و نگذارند انگلیس‌ها از هند به سمت غرب آسیا پیشروی کنند. از آن طرف انگلیسی‌ها می‌خواستند از هند به

سمت غرب آسیا و خلیج فارس حرکت کنند. اگر این‌ها نبود اصلاً ماجرای باب این‌جور نمی‌شد. ماجرای باب را من فکر می‌کنم به‌طور استدلالی نتوانیم اثبات کنیم که مثلاً از اول خارجی‌ها او را علم کردند، اما اینکه از آن استفاده کردند و بر موج آن سوار شدند را تردیدی نداریم. آن هم به‌خاطر مسائل سیاسی؛ آن‌ها دلشان برای این مملکت سوخته بود مگر؟ متأسفانه پیروان باب آن قدر شیفتگی داشتند که نمی‌توانستند این چیزها را درک کنند.

می‌دانید که خود پیروان باب هم به هر دلیلی بیشتر مسائل سیاسی و آن آرمان‌هایشان را بعدها دنبال کردند و به دنبال مسائل اعتقادی و احکام باب نرفتند. از نظر من با آن بیانیه و دستورالعملی که شاهد بیان، یعنی یحیی دولت‌آبادی رسماً صادر کرده - که فعلاً در احکام مثل شیعه عمل بکنند- پروندهٔ دیانت باب بسته شده و از آن تنها یک جنبش سیاسی معترض باقی مانده است. به‌نظر می‌رسد دولت‌آبادی در واقع می‌خواست پرونده را ببندد.

منت‌های مراتب جریان دیگر که جریان بهائیت باشد استمرار پیدا کرده، و گر نه جریان بابیه به یک معنا پرونده‌اش بسته شده و بابیه تقریباً در حال استحاله در درون جامعه شیعه بودند و مدفنشان همان گورستان‌های شیعه بوده ... البته گرایش‌های ایشان گرایش خاص سیاسی بوده، تعارض با حکومت بوده، که بحث دیگری است و من اصلاً وارد آن بحث نمی‌خواهم بشوم. از جنبهٔ کلامی در واقع بابیه با بیانیه یحیی دولت‌آبادی پرونده‌اش بسته می‌شود.

این را شما داشته باشید. از دل این جریان و از مجموعه نوشته‌های باب که هیچ روشن نبود، «من یظهره الله» را درست کردند. بعد باب را تبدیل کردند به مبشر بودن برای بحث من یظهره الهی یعنی موعود بیان. من همه حرفم اینجا این است. هر ادعایی از هر متنی بر نمی‌آید. اسلام آموزه‌های مسلمی دارد و قائمیت اعتقادی مسلم است؛ و در شیعه و در همه عالم اسلام، خاتمیت پیامبر نیز

بحثی ضروری و مورد اجماع است. خاتمیت هر تفسیری بشود از دل این تفسیر ظهور منجی و پیامبر جدید بر نمی‌آید. یعنی ما با هر تفسیری کار بکنیم، این معنایی که بهاء‌الله مطرح کرده

از داخل آن در نمی‌آید. می‌دانید که چند تفسیر هم دارد. در بحث‌های جدید که مطرح شده بعضی‌ها گفتند که خاتمیت یعنی همین که نیازی به پیغمبر نیست؛ پرونده دین بسته شده، ما دیگر باید با دست‌مایه این دین حرکت کنیم. این حرفی است که البته ممکن است به آن ندهایی وارد باشد که الان در مقام این نقدها نیستیم.

از دل هیچ کدام از تفاسیر خاتمیت بر نمی‌آید و به همین دلیل تشبیه رابطهٔ بهائیت با اسلام به مسیحیت با یهودیت غلط است. چون در آنجا اصلاً قرار است یکی بیاید. یک موعود قرار است بیاید. اما در اینجا قرار است دیگر کسی نیاید

« یعنی به این تعریف مؤسسه بریل شما نقد دارید؟ »

بله. این تلقی غلط است. ولسی حرف‌هایی که بابت می‌زند. بابت تا دیر زمانی همیشه خودش را پیرو اسلام، بلکه شیعه می‌دانسته. شما معرفی‌های اولیه بهائیت را ببینید. اولین معرفی مهم را بگویم، معرفی است که میرزا ابوالفضل گلپایگانی در سال ۱۳۱۳ قمری، ۱۲۵ سال پیش، در مجله بسیار مهم المقتطف نوشته است. این مجله اولین مجلهٔ عربی است که در مصر منتشر می‌شد. جریان‌های نوگرا و فکر می‌کنم مسیحی‌ها هم در آن بودند؛ مجله بسیار مهمی که بعد به لبنان منتقل شد. المقتطف یعنی گزیده یا گلچین. مجله خیلی مهمی است. دومین یا سومین سال تأسیسش بوده که ناصرالدین شاه در ایران ترور می‌شود. میرزا حسین علی سال ۱۲۷۹ بنا بر ادعای بهائیت در بغداد ظهور کرده یعنی گفته من «من یظهره الله» ام. من به آن تاریخ اصلاً نمی‌خواهم برگردم که بگویم چند نفر ادعای «من یظهره الله» بودن کردند که از نظر بابیه غلط بود. بابیه چرا مقابله کردند؟ گفتند که ۱۵۰۰ سال طول می‌کشد تا براساس تعالیم باب در کتاب بیان من یظهره الله ظهور کند. بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ سال به‌طور تقریبی. یعنی هر کس زودتر از ۱۵۰۰ سال بعد از ادعای باب ادعایی کند، نمی‌تواند

گفتند خط‌دمغ دارد، برای چه اصلاً او را محاکمه می‌کنید. چرا آذیتش می‌کنید. بر دیوانه که حرجی نیست. ببند از بندش گوشهٔ زندان و پزشکی معالجه‌اش بکند. همین منوال هم پیش رفت. یعنی بعد از محاکمه باب، تا دو سال او را اعدام نکردند. گوشهٔ زندان بود

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

است. گلبایگانی هم در کشف الغطاء آن را نقل کرده است.

تاریخ باب هم خیلی چیزها را نشان می‌دهد. در اینکه تردیدی نداریم که او آمده

مدعی نیابت و بعد قائمیت شده و بعد در بیان ادعای پیامبری کرده است. پس در درون عالم اسلام خواسته ادعا بکنند. این آموزه با هیچ تفسیری از منظومه اعتقادات در عالم اسلام نمی‌خواند. جالب‌تر اینکه خود میرزا حسین علی در رساله خالویه، چه چیزی را خواسته برای دایی باب اثبات کند؟ اثبات کند که باب امام زمان است دیگر. کتاب ایقان که کتابی است مشحون از استدلالاتی سراسر مخدوش، نصف آن اثبات قائمیت سید باب است. پس باب در درون مجموعه عالم اسلامی دارد خودش را اثبات می‌کند.

حرفم را فراموش نکنم. من مدعی هستم که بهاءالله در سال ۱۲۷۹ در باغ نجیب پاشا ادعا کرد که من «من یظهره الله» هستم. در سال ۱۳۱۳ ناصرالدین شاه ترور می‌شود. چون سرگذشت بابی‌ها با ناصرالدین شاه گره خورده است؛ ترور شاه که اتفاق افتاد، توجه به سمت بابیه و بعد بهائیت دوباره جلب شد. بالاخره ادعای باب و بهاءالله در دوره ناصرالدین شاه بوده و بعد هم به دست ناصرالدین شاه قلع و قمع بابی‌ها اتفاق افتاده و نامه‌ای که میرزا حسین علی نوشته به نام لوح سلطان که در آن از علما بدگویی کرده و... خطاب به ناصرالدین شاه بوده است.

یک شخصیت رسمی بهائیت یعنی میرزا ابوالفضل گلبایگانی در مصر زندگی می‌کرده و به نام میرزا ابوالفضل ایرانی شهرت داشته است. سردبیر مجله المقطف در صفحه اول شماره ۱۳۱۳ قمری خبر مهمش را به ترور شاه ایران اختصاص داده است. دو صفحه گزارش داده که ناصرالدین شاه که بود و چه کرد، ۵۰ سال سلطنت کرد و می‌خواسته سالگرد ۵۰ سالگی سلطنتش را جشن بگیرد که ترور می‌شود. بعد آنجا یک مقاله دارد درباره بابیت و بهائیت. می‌گوید به مناسبت این ماجرا ما از میرزا ابوالفضل ایرانی درخواست کردیم که خودش و آیینش را معرفی کند و در واقع مشخص شود که چرا ناصرالدین شاه با این‌ها این قدر

موعود بیان باشد. می‌گوییم سال ۱۲۷۹ در باغ نجیب پاشا بنا بر ادعای بهائیان دعوت خودش را آغاز کرده است. حالا اینکه آن تاریخ را می‌توان مبدأ ادعای بهاءالله دانست یا نه باز هم بحث است. چون در آن باغ به خواص خود این ادعا را گفته بود.

چه ادعایی کرد؟ گفت من «من یظهره الله» هستم که باب بشارت آمدنش را داده بود. کدام باب؟ همان کسی که اول گفت من نایب امام زمانم، مبشر امام زمانم، بعد ادعایش را تغییر داد گفت که خود امام زمانم. همان بابی که این تعارض‌ها را در ادعاهایش داشت، بعدش کتاب دستور دین نوشت، گفت که من دین جدید آوردم و... که این‌ها همه در آن ساختار، غیر قابل پذیرش است. ساختاری که خود را موعود دین اسلام معرفی می‌کند. ببینید اول گفت من از طرف قائم آمده‌ام بعد مجبور شد حرفش را عوض کند و بگوید من خود قائم هستم. چون ادعای اولیه ارتباط با امام غایب براساس همان قاعده انکار ادعای ارتباط که عرض کردم، مسموع نبود و خیلی رقیق‌تر از آن را شیخ احمد احساسی و سید کاظم رشتی که بیان کرده بودند، تکفیر شده بودند. معلوم بود که جامعه شیعه امکان پذیرش چنین ادعایی را ندارد. لذا باب آمد و سخنش را عوض کرد. گفت من همان کسی هستم که هزار سال منتظر او بودید. در آن ساختار قدیم از دین که در ابتدای سخن اشاره کردم، حرف دوم او قابل بررسی بود و البته برای اثباتش باید دلیل می‌آورد اما حرف اولش اصلاً قابل ارزیابی نبود و اصل ادعا باطل بود و کار به تشخیص صحت مصداق نمی‌رسید. اما در ادعای دوم، اصل حرف در منظومه باورهای شیعی قابل بررسی بود؛ البته مصداق مدعی بر آن ادعای اصیل قابل تطبیق نبود.

وقتی باب را محاکمه کردند در توبه‌نامه‌اش نوشت مرا مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد. ادعا باید بر مبنای علم باشد، اصلاً علم ندارم که بخواهم ادعا بکنم. این جمله که مرا مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد جمله بسیار مهمی از باب است. یعنی ادعای مبتنی بر علمی وجود ندارد. من چنین ادعایی نکردم. درست‌ه؟ این در توبه‌نامه‌اش هست که در کتابخانه مجلس امروز موجود

از نظر من با آن بیانیته و دستور العملی که شاهد بیان، یعنی بیحیی دولت آبادی رسماً صادر کرده - که فعلاً در احکام مثل شیعه عمل نکنید - پیرونده دینت باب بسته شده و از آن تنها یک جنبش سیاسی معترض باقی مانده است. به نظر می‌رسد دولت آبادی در واقع می‌خواسته پیرونده را ببندد



**چطور می‌شود که بهاء‌الله می‌آید و احکام**

**جدید می‌آورد؟**

خب سؤال همین است. ببینید، این اشکال را آنان باید پاسخ دهند.

«**بله. یعنی یک عدم سازگاری است اینجا.**

بله احسنت، آن وقت ما می‌گوییم که این مجموعه اسلامی این کشتش را نداشته که چنین اتفاقی برایش بیفتد. وقتی می‌آید و می‌گوید که از من خواسته‌اند تا از مشرق وحی دین بیاورم، یعنی ادعای وحی می‌کند. در حدود سال ۱۳۰۰ قمری، یواش یواش در همان تبدیل‌هایی که بوده، خودش احساس می‌کند که باید پیغمبر شود. آن چیزهایی که گذشته را بگذاریم کنار، این نوشته کتاب سال را شما داشته باشید، حرف آن مقاله بایه بهائیه میرزا ابوالفضل گلپایگانی را هم داشته باشید.

بنابراین چه جور باید توجیه بکنند؟ این توجیهی می‌شود برای اینکه ما که آمدیم، تفسیر جدیدی از اسلام هستیم. اقدس ادعایش این می‌شود که من یک تغییری، یک تجدید نظری در احکام اسلامی باید بکنم. این ادعا باید اثبات شود. یعنی باید جایگاه حجیت میرزا حسین علی اثبات بشود که با کدام مذهب اسلام؟ در اهل سنت که نمی‌توانند بگویند،

**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی**

مخالف بوده است. این مقاله گلپایگانی نشان می‌دهد که هنوز در زمان عبدالبهاء، بهائیت خودش را جریان‌ی در دامان اسلام می‌داند. این مقاله الان هست، نه که فقط آن موقع چاپ

شده؛ محفل ملی بهائیان بلژیک ده سال پیش مجموعه‌ای از آثار را چاپ کرده، این مقاله را هم آنجا چاپ کرده است به‌عنوان یکی از میراث‌هایشان.

«**به زبان فارسی است؟**

نه انگلیسی و عربی است.

شما در سرگذشت ادیان دیگر که می‌خوانید این نکته را نمی‌بینید، یعنی پیغمبر ما به کفار می‌گوید که از طرف خدا آمده‌ام، این هم آیین من است، به مسیحی‌ها هم می‌گوید مسیح به من بشارت داده، بروید پیدا کنید. به یهودی‌ها می‌گوید که شما به‌خاطر من آمدید اینجا. شما منتظر من بودید، اما نمی‌گویید که من برآمده از دین شما هستم. داستان مسیح با یهودیت اما متفاوت است. اصلاً مسیح مدعی اصلاح دین یهود است. تاریخش این است، خودش هم گفته. قرار هم بوده بیاید. آن دین قرار بوده اصلاح بشود. لذا این دو تا مکمل هم هستند.

«**پس با وجود این منظومه اعتقادی در دین اسلام،**



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

بهائیت). به چه دلیل؟ از کجا می‌شود گفت این جدیدتر است و آن قدیمی‌تر؟ در دوره جدید بحث دیگری می‌کنند. می‌گویند اساساً ما نگاهمان به انسان نگاه حق و انسان است،

بعد یک منظومه حقوق موضوعه وضع می‌کند به نام حقوق بشر مثلاً این یک مدل درست است، اما در مقام دین که گفته می‌شود وحی آمده است، روش استدلال جور دیگری است. به‌عنوان نمونه حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله آمده و می‌گوید خدا به من وحی کرده، نمی‌گوید که من مسیحی‌ام و در ادامه آیین مسیح آمده‌ام یا موعود آیین مسیح هستم. فرموده به من وحی شده که بیایم و به شما یک سلوکی را یاد بدهم. بعد وقتی اثبات شد که واقعاً از طرف خداوند آمده است، می‌فرماید دست دزد را باید قطع بکنید تا دیگر از این غلطها نکنند. یا در مورد کسی که مرتکب فحشاء شده است، دستور می‌دهد بر حسب مورد شلاقش بزنید یا سنگسارش بکنید.

اما بهائیت این جور شروع نکرده است. می‌گوید امروز قطع دست دزد جواب نمی‌دهد، مثلاً ناکارآمدی یا وحشیانه است. چه کار کنیم؟ می‌گوید داغ بزنید در پیشانی‌ش. چه فرقی دارند این دو؟ یعنی چه اتفاقی افتاده است؟ اگر اول وحی بودن خودش را اثبات می‌کرد، ثابت می‌کرد که از طرف خداوند برای هدایت بشر آمده است (در همان مدل قدیم) و بعد این احکام را بیان می‌کرد، قابل تأمل بود. ولی این‌طور نبود که از اینجا شروع بکند. اثباتش مبتنی است بر یک سری مقدمات. یکی از آن مقدمات، ناکارآمدی احکام اسلام است. یعنی مدعی است که ما باید در احکام تجدید نظر کنیم. پس وحی باید به ما بشود. در واقع مسیر حرکت را برعکس طی می‌کند.

«چه جوری باید اثبات بکنند از جانب خدا آمده است؟»

نشانه‌ای که ما بتوانیم بپذیریم که این نمی‌تواند کار بشر باشد. کاری که در مورد مسیح ما در تاریخ داریم، در مورد موسی داریم. در مورد پیامبر خودمان هم داریم که هنوز هم هست.

«خب حالا آن نشانه را به اصطلاح استقامت و

نفوذ کلام و باقی ماندن این دین دانسته‌اند. در

چون اصلاً خاستگاهشان از اول در شیعه بوده است، در شیعه هم ما گفتیم تا امام زمان نیایند چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد. تا قبل از ظهور امام زمان در نظام اجتهاد حرکت باید بکنیم.

شما ببینید، ممکن است یک فقیه‌ی الان بیاید بگوید فلان مسئله به این شکل باید تبدیل بشود. بله ممکن است براساس برخی استنباطها برخلاف مشهور فتوا دهند و عمل کنند. این هست. اما یک فقیه نمی‌تواند بگوید به من وحی شده است که الان این کار را باید بکنید. الان بیاورید یک فقیه شیعه که ادعا کند به من وحی شد که حجاب برداشته شد. این نمی‌شود. ترکش می‌کنند.

«ممکن است بگوید من برداشتم از آیات و روایات این جوری است، ولی نمی‌تواند بگوید به من وحی شده است.»

آفرین، ممکن است. این تناقضی که در بهائیت وجود دارد، همین است که اولاً پیشینه استقلالی ندارد. از ابتدا ادعایش مبتنی بر اسلام بوده است. بعد هم از نظر آموزه‌های با اسلام مشکل دارد. از نظر آموزه اینجا در تعالیم اسلامی باز نیست که بتواند تغییری در احکام به‌واسطه امور وحیانی بدهد. ما در شیعه قائل به تبیین توسط ائمه‌ایم که آن هم در دوران غیبت بسته شده است، چون در دسترس نیستند.

«الان چیزی به ذهنم رسید. همین گلبایگانی در فرآیند جور دیگری ادعا می‌کند. یعنی آنجا دیگر ادعای استقلال می‌کند.»

بله. بله. ببینید بعد از جنگ جهانی اول و سقوط عثمانی، عبدالبهاء، یک آزادی پیدا کرد و به سفر آمریکا و اروپا رفت. تقریباً آنجا دوره شکل‌گیری استقلالی آن است. یعنی دیگر در آن مقطع، پیشینه شکل‌گیری انگار فراموش می‌شود. ولی در عین حال عبدالبهاء درباره تجدید دین در مقام استقلال خیلی گفتگو می‌کند. یعنی مرتب می‌گویند که چرا ما آمدیم، چون این احکام دیگر کارایی ندارد.

آن وقت شما نگاه کنید چه تغییری مثلاً در احکام ایجاد شده که کارایی آن بالا رفته و قابل اجرا شده است؟ فرض بفرمایید به‌جای اینکه شما دست دزد را قطع کنید (حکم اسلام) از این به بعد در پیشانی‌ش داغ بگذارید (حکم

وقتی باب را محاکمه کردند در توبه‌نامه‌اش نوشت مرا مطلق علمی نیست که منوط به ادعای باشد. ادعا باید بر مبنای علم باشد. اصلاً علم ندارم که بخوام ادعا بکنم

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

صحبت‌هایشان می‌بینید که باقی دین‌ها دو سال و سه سال هستند و بعد از بین می‌روند ولی گلیایگانی می‌گوید همین که این دین باقی مانده نشان دهنده الهی بودن آن است.

یعنی تنها دلیل تقریر را بگوییم.  
«می‌گوید مهم‌ترین دلیل و اساساً معجزه را انکار می‌کند. در مورد همه پیامبران این کار را می‌کند. همه آن‌ها را هم تأویل می‌کند.  
می‌دانم. قبول. حالا ببینیم که اینکه او این کار را می‌کند با اینکه ببینیم این کار درست است یا غلط، دو تا هست دیگر. بله. چرا این کار را می‌کند؟  
«بله. من منظورم این است که تحلیل می‌کند دیگر. چرا این کار را می‌کند، نمی‌دانم.  
انکار می‌کند برای این که بهاء‌الله معجزه‌ای نیاورده بوده است.»

«البته باب مدعی معجزه هست ولی بهاء‌الله مدعی نیست. این برای خود من خیلی عجیب بوده است. باب می‌گوید این آیات من معجزه است.  
بله. کثرت آیات است، تأویل است، می‌گوید یک شب توانستم ۵ ساعت یکسره آیه نازل کنم.  
«بله. در آن مجلس محاکمه‌اش آیاتی می‌خواند و می‌گوید این معجزه من است.»

بله. اما حاضران قانع نمی‌شوند که این نشانه، نشانه الهی بودن دعوت اوست. چون جواب نمی‌دهد، معجزه آوردن برای بهاء‌الله منتفی می‌شود. اگر بخواهیم تحلیل کنیم باید بگوییم باب آمد و ادعای معجزه کرد. ولی معجزه باب هیچ مناسبتی با زمان خودش نداشت. باب آمد گفت من آیاتی آورده‌ام. دقیقاً همان کاری که پیغمبر کرد. آن وقت این را متوجه نبود که پیامبر در محیط عربی، در اوج بلاغت عربی به زبان قوم سخن گفت و تحدی کرد. یعنی وقتی رسول الله آمد، بالاتر بودن سطح زبانی او، سطح زبانی قرآنی، برای قوم آن حضرت محرز کرد که این قرآن نشانه الهی بودن دعوت اوست. فارغ از اینکه محتوا چه آثار بزرگی در محیط جاهلی اعراب داشت. یعنی قرآن شعر امرؤالقیس نبود که

کل گزارش آن، گزارش فسق و فجور شاعرش باشد و فقط از نظر تشبیهات و استعارات قوی باشد. بلکه قوت زبان بود با بالاترین محتوا. مثلاً داستان نوح را گفت که «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَفْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۱</sup> که آن‌ها متحیر ماندند در مقابل این تعبیرات. خود قرآن هم گزارش می‌دهد که تاریخی هم هست که «إِنَّهُ فَكَرَ وَ قَدَّرَ؛ فَفَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ؛ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ؛ ثُمَّ نَظَرَ؛ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ؛ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ»<sup>۲</sup> که آنجا می‌گوید ولیدین مغیره فکر کرد و گفت نمی‌توانیم بگوییم آیات قرآن شعر است، پس بگوییم سحر است.

باب فکر بشری می‌کرد. باب برای اقدا آیات خواند، عین کاری که زمان پیغمبر هم کردند. مثل پیامبر آیات خود را نشانه الهی بودن خودش معرفی کرد. یک چیزهای عجیب غریبی هم گاهی می‌گفت. نه در فصاحت و بلاغت مایه داشت و نه در هدایتگری حرف تازه‌ای داشت. حتی گاهی عبارات او نامفهوم بود و گاهی هم اغلاط ادبی آن به چشم می‌آمد. بنابراین میرزا حسین‌علی تمام تلاش را کرد که اصلاً خود را وارد فضای بینه و نشانه و معجزه نکند. اهل معجزه نبود، بعد هم می‌گفت قرار نیست پیامبر هر کاری که مردم می‌خواهند انجام دهد. می‌گفت مگر من شامورتی‌بازم که هر چه می‌خواهید برایتان بیاورم؟ من نشان صدق آورده‌ام.

اما نشان صدق پیامبران قبلی چه بود؟ حضرت عیسی خبر داد که در خانه‌هایتان چه پنهان کرده‌اید و چه ذخیره کرده‌اید یا کور مادرزاد شفا داد یا بیمارهایی را علاج کرد که طب آن روزگار، با تمام پیشرفتی که داشت، از درمان آن‌ها عاجز بود. همه مردم فهمیدند که علاج این بیماری‌ها یا اخبار آن حضرت از پنهان خانه‌های ایشان، نشانه‌های الهی است.

«بهاء‌الله در لوح سلطان به ناصرالدین شاه می‌نویسد که اگر هم معجزه می‌خواهید من حرفی ندارم. همه تان جمع شوید و بگویید که ما یک معجزه می‌خواهیم. ظاهراً ناصرالدین شاه نمی‌پذیرد.»

لوح سلطان یک جور توبه‌نامه است. میرزا حسین‌علی فکر کرده که بیاید دل شاه را با خودش نرم کند، از راه این

فرض بفرمایید به‌جای اینکه شما دست‌دزد را قطع کنید (حکم اسلام) از این به بعد در پیشانی‌ش داغ بگذارید (حکم بهائیت). به چه دلیل؟ از کجا می‌شود گفت این جدیدتر است و آن قدیمی‌تر؟ در دوره جدید بحث دیگری می‌کنند. می‌گویند اساساً ما نگاهمان به انسان نگاه حق و انسان است، بعد یک منظومه حقوق موضوعه وضع می‌کند به نام حقوق بشر

بهائیت را رها کنند و بروند سراغ این دیانت جدید. عرض من این است که دوام یک آیین یا نفوذ آن ملاک نیست.

این استدلال یک اشکال دیگری هم دارد. ببینید اگر قائل به این شویم که هر کسی که ادعایی بکند و باقی بماند، پس بر حق است، نمی‌توان در مورد سرنوشت ادعاهایی که الان باقی مانده‌اند برای آینده پیش‌بینی کرد. یک روزی بالاخره ممکن است این ادعا از بین برود. یعنی ماندگاری وقتی از بین رفت ما باید دست برداریم. به‌عنوان نمونه عرض می‌کنم که چه کسی تضمین می‌کند که ادعای بهاءالله بیست سال دیگر هم باقی است؟ اگر بیست سال دیگر این ادعا از بین رفت، مطابق دلیل تقریر معلوم می‌شود که ادعای باطلی بوده است. بعد بفرمایید تکلیف کسانی که قبل از آن و پایان دوام آن، ایمان آورده و در این مدت هم از دنیا رفته‌اند چه می‌شود؟ آیا همه گمراه نبوده‌اند؟

« یعنی می‌فرمایید که مبانی‌اش غلط است.

بله

« نمی‌توانیم به این دلیل برای ایمان آوردن اعتماد کنیم. چون ممکن است بر اساس همین دلیل، پنجاه سال دیگر ثابت شود که این دیانت باطل بوده است. ما هم آن موقع زنده نباشیم.

ببینید در مورد گزاره‌های علمی گاهی این اتفاقات می‌افتد. براساس مشاهدات بشر، یک زمانی می‌گفتند زمین مرکز عالم است. دوهزار سال تا دوهزار و پانصد سال این نظریه دوام داشته است. بعد دانش بشر پیشرفت کرد و گفتند این نظریه غلط است. آرای علمی این جور می‌شود. اما در مورد دین چون مسئله باورها و مسئله سعادت ابدی انسان‌ها مطرح است، امکان تصحیح چنین نظریاتی وجود ندارد. ما یادمان نرود که دین تنظیم‌کننده زندگی انسان است معطوف به سعادت ابدی او. این را نباید انکار کند دیگر. یعنی برای بعد از حیات خودش، بعد از این عالم را که نمی‌شود کاری کرد.

در این میانه درواقع به نظر من می‌آید که انکار معجزه و بیان دلیل تقریر، برای فرار از پیدا کردن راه اثبات حقانیت و دلیل صدق است.

که بدگویی علما را بکند و بگوید من می‌دانم که همه آن بلاها را آخوندهای شیعه بر سر ما آوردند، افرادی نظیر آقا نجفی و تراز آن مبری هستی. به این روش خواست شاه را با

خودش همراه نشان دهد و البته معنی دیگرش همراهی خودش با شاه بود. حالا چه کسی به او یاد داد که این جور بنویسد؟ خودش فکر کرد؟ اصلاً آن نامه دست شاه رسید یا نه؟ به‌هرحال در آن نامه میرزا حسین‌علی می‌خواست در دل شاه خودش را از شراکت در ترور اول ناصرالدین شاه مبری بکند.

« و البته ظاهراً چیزی به‌عنوان معجزه نیاورده است. گلیپایگانی به همین دلیل مجبور است که معجزه را انکار کند.

دقیقاً همین را می‌گویم. در همان ابقان هم معجزه را خواسته توجیه کند که این هم کار اختراعات بوده و در قرآن هم دارد که کار پیغمبر فقط کارهای خارق‌العاده کردن نبوده است. پیغمبر کارش هدایت بوده است ولی معجزه برای اثبات صدق است، همه چیز که نیست. این را آمده‌اند حذف کرده‌اند. تنها چیزی که می‌ماند دلیل تقریر است. یکی دو تا دلیل دیگر هم دارند. اما مهم‌ترین بحثشان دلیل تقریر است که آن هم تناقض درونی دارد. ماندگاری یعنی چه؟ ماندگاری تا کی؟ خب الان دین اسلام ۱۴۵۰ سال است که مانده است. خوب اگر ملاک ماندگاری است، به همین دین ایمان بیاورید. چه دلیلی دارد که برویم سراغ چیزی که ۱۰ سال است آمده؟ به چه معیاری، یعنی چه اتفاقی افتاده؟ نفوذ، کدام نفوذ؟

« می‌تواند بگوید که بهائیت متأخر همین که متأخر است.

متأخر بودن که ملاک نیست. الان گروهی هستند تجدیدنظر طلب در میان هندوها، معبدی هم دارند خیلی معظم‌تر از معبد لوتوس بهائیان که گردشگرها را برای تبلیغ آنجا می‌برند. مدعی‌اند خدا آمده است پایین. بیست سال طول کشید تا این معبد را ساخته‌اند و تشکیلات عریض و طولی دارند. نسبت به بهائیت متأخر هستند و چند سالی هم هست که باقی مانده‌اند. با این استدلال بهائی‌ها باید

بهائیت این جوری شروع نکرده است. می‌گوید امروز قطع دست دزد جواب نمی‌دهد، مثلاً ناکارآمد یا وحشیانه است. چه کار کنیم؟ می‌گوید داغ بزنید در پیشانی‌ش. چه فرقی دارند این دو؟ یعنی چه اتفاقی افتاده است؟

**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهائی‌شناسی**

درباره بهائیت واقعیتهایی وجود دارد که نباید آن‌ها را انکار کرد. مثلاً بهائیان در دنیا پخش شدند و تعلیمشان را هم گفته‌اند. حالا باید ببینیم تعلیمشان چیست؟

باید بگویید که دین من هم همین هاست. اینکه دین نیست. این فعالیت‌ها احتیاجی به وحی ندارد.

ما داریم در ساختار دین آسمانی بحث می‌کنیم، نه در برآمدن رفتار کالتی از درون یک دین. الان مثلاً مجتمع‌های کلیسایی هستند که روی محیط زیست و مسائلی از این دست کار می‌کنند. مسائلی که با تحریک عواطف دینی، باعث حرکت دسته‌هایی از مردم می‌شوند. مثلاً در نروژ جمعیت صلح هست. در بینشان کشیش هست، آنتیست هست، همه چیز هست. کار می‌کنند؛ کلیسا هم کمک می‌کند برای اینکه فقر را از فلان نقطه حیدرآباد (مثلاً) از میان بردارند یا به گسترش صلح کمک کنند. به این کارها دین نمی‌گوییم. به این کارها، فعالیت‌های خیریه‌ای می‌گویند که توسط تشکل‌های دینی انجام می‌شود.

بهاءالله بیشتر از آنکه به دنبال یک دین مستقل باشد، در توضیح آرای خودش، بیشتر خود را به عنوان یک دعوت‌کننده اخلاقی معرفی کرد. امر اخلاقی هم که نیاز به وحی ندارد. اینکه ما به مردم بگوییم که مثلاً به مردم آفریقا کمک مالی بکنید، بعد هم بیاییم بگوییم که باهم دوست باشیم، یک جایی پیدا کنید برای بچه‌ها داستان بگویید و این کارها را بکنید، اینکه دیگر وحی نمی‌خواهد. این کارها را سازمان‌های انسانی و بشری مثل یونسکو هم می‌کنند. این کارها را که مسیحی‌ها و مسلمانان هم می‌کنند. شما الان گزارش‌های توسعه بهائیت را بخوانید، با کدام ابزارها الان دارد انجام می‌گیرد؟

**«اشاره شما به مباحث توسعه‌های اقتصادی و اجتماعی است؟»**

بله. آیا این‌ها نیاز به وحی دارد؟ یعنی الان مثلاً سازمان‌های مردم‌نهاد کثیری که در دنیا برای رسیدگی به کودکان کار و به فقرا و... کار می‌کنند، در کشور خود ما که این قدر خیریه‌ها فعال هستند و به جامعه خدمت می‌کنند، این همه کار می‌کنند، این‌ها نیاز به دین دارند؟ این کارها به اعتقاد من دین را درست نمی‌کند.

من حرف‌م را تکرار می‌کنم، یک وقت کسی می‌آید می‌گوید که به من وحی شده است. ما اگر وحی شدن به او را پذیرفتیم، در مسائل بعدی که سخن گفت، کاملاً می‌پذیریم. هر چه می‌گوید، می‌گوییم چشم.

اما اگر وحی نشده باشد، داستان اصلاً داستان دین نیست. کسی می‌گوید که من معتقدم امروز به محیط زیست بیندیشیم. پنجاه شصت سال است دارند این کار را می‌کنند. یکی از مسائل مهم مسئله محیط زیست است. مسائل مربوط به رشد و مسئله آلودگی هوا و... جمعیتی تشکیل داده‌اند و مشغول فعالیت و خدمت به اجتماع هستند. حالا در این جریان که اصلاً مال دوره جدید است، یعنی شکل‌گیری‌های مسائل جهانی باهمدیگر، یک کسی

**«بہتر نیست بگوییم تشکل‌های انسانی؟»**

بله. تشکل‌های انسانی است. حداکثر تحت نظارت یک نهاد دینی در حال انجام است؛ آن وقت می‌شود یک تشکل دینی. می‌تواند از پیروان فقط یک دین باشد. مثلاً مردم کشور ما می‌آیند جمعیت‌های خیریه را تشکیل می‌دهند و به فقرا رسیدگی می‌کنند و... مرجع تقلید ما آیت الله وحید هم تأکید می‌کنند که از این خیریه‌ها حمایت شود. مگر این‌ها جزء تعلیم اخلاقی ما نیست؟ تعلیم اخلاقی ما به مسئولان کشور می‌گوید معنی ندارد کارتون خواب در کشورتان باشد. مگر حضرت علی نگفتند که چرا شما آن مرد مسیحی را کمک نکرده‌اید؟ او در کشور شما زندگی می‌کرده، حالا که بیکار شده، باید به او کمک کنید، به او کار بدهید و... این نهادتان را درست کنید تا مشکلات جامعه برطرف شود. اما این‌ها که دین نیست. برخی از این‌ها تعلیم‌های دینی است؛ رهیافت‌های دینی است؛ اما دین فقط این‌ها نیست. جوهر اصلی دین، همان هدایت الهی است که از طریق وحی به پیامبر می‌رسد.

در این بین یکی هم ممکن است حتی ادعا بکند که در دین اسلام، این خدمات اجتماعی از نماز هم مهم‌تر است. خوب بگویید. یک عده‌ای این کارها را می‌کنند. تا زمانی

بعنوان نمونه عرض می‌کنم که چه کسی تضمین می‌کند که ادعای بهاءالله بیست سال دیگر هم باقی است؟ اگر بیست سال دیگر این ادعا از بین رفت، مطابق دلیل تقریر معلوم می‌شود که ادعای باطالی بوده است. بعد بفرمایید تکلیف کسانی که قبل از آن و پایان دوام آن، ایمان آورده و در این مدت هم از دنیا رفته‌اند چه می‌شود؟ آیا همه گمراه نبوده‌اند؟

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

فتواها ممکن است متفاوت باشد، اما در حرج که تقریباً در صحت طواف خارج از مقام ابراهیم اتفاق نظر وجود دارد. نه، این یکی از احکامی است که عوض نشده. اما ببینید در همین

احکام حج مثلاً بعضی‌ها قایل اجرا نشده است. در بحث قربانی چون در یکی از آیات قرآن هست که قربانی باید به دست فقرا برسد، بعضی از فقهای معاصر ما به شکل کنونی که قربانی نمی‌تواند به فقرا برسد، فتوای دیگری داده‌اند. شما به آن یکی حکم عمل می‌کنید که مصداق نداشتن قربانی می‌شود؛ پولش را می‌دهید، بعداً برای فقرا قربانی می‌کنید. یعنی در واقع، همین حکم به استناد خود آیه قرآن انجام می‌گیرد، نه اینکه حکم تغییر بکند. این‌ها بحث‌های فقهی می‌شود. این‌ها دین نیست. این‌ها تکاپوها و پویش‌های تبیین دین است. دین نیست این‌ها. باز به صورت کلاسیک داریم بحث می‌کنیم و نه در مورد رهیافت‌های به دین. بهائیت مفهوم دین را به خودش حمل نکرده است. دست‌کم در آن مقاله‌ای که من گفتم، گلیاگانی خودش را برآمده از دین اسلام می‌دانسته است. آن مقاله خیلی صریح است.

حالا چرا این حرف‌ها را زده است. چند دلیل دارد. اول آنکه در آن دوره همان‌طور که عرض کردم، هنوز مسیر استقلالی برای بهائیت توسط رهبران به‌طور کامل انتخاب و تبیین نشده است. این اتفاق بعد از سفرهای عباس افندی به اروپا رخ می‌دهد. ثانیاً چون در مصر می‌خواستند این حرف‌ها را بزنند، در مصر سنی؛ آن‌ها نمی‌توانستند بپذیرند که این‌ها دین جدید آورده‌اند. این‌ها هم می‌خواستند زندگی کنند در آنجا.

در جمع‌بندی این بحث باید بگویم به‌نظر من آن اتفاقی که برای بهائیت افتاد این بود که به دلیل مهاجرت‌هایی که بهائیت‌ها داشتند و از ایران رفتند و وارد فضای کشورهای اروپایی شدند، به‌عنوان گروهی که باورهای خاصی دارند در آنجا زندگی کردند. در فضای دوره جدید این‌ها را مردم مورد توجه قرار دادند. وقتی مورد توجه قرار دادند، بعضی‌ها به آن‌ها گرایش پیدا کردند.

برای معرفی خود در آن فضا چه می‌گفتند؟ محور

که این‌ها تعارض با اصول اساسی دین نکنند کسی با آن‌ها کاری ندارد. بحث مهم این است که دین به معنی کلاسیک خودش، یعنی دین در کنار ادیان الهی، شاخصه‌اش و حیثیت است.

وحی بر یک فرد. استقلالش اینجا معنی پیدا می‌کند. این البته باید در هر مصداق اثبات شود. عرض بنده این است که از درون عالم اسلام و از منظومه تعالیم اسلامی، این فرایند در نمی‌آید. یعنی تعالیم اسلامی طوری است که خاتمیت یعنی انحصار مجموعه دین به همین متن و از دل این متن در آن محرز است. چه در شیعه چه در مذاهب دیگر. براساس قرآن و سنت پیامبر، هیچ تفسیری از خاتمیت نمی‌توان کرد که منجر به ظهور پیامبر جدیدی در دل دین اسلام شود. از دل این می‌توان تحولات ایجاد کرد. عده‌ای مدعی و عده‌ای مخالف هر گونه تحول در دین هستند. این‌ها بحث‌های اختلافی می‌شوند ولی از دل این، دین جدید بر نمی‌آید. می‌توان از دل این مثلاً گفت که امروزه بر اساس فلان تفسیر از آیات و روایات قصاص را اجرا نکنید، ممکن است کسی این مطلب را بگوید. توجه دارید که به صحت و سقم آن کاری نداریم در اینجا. در مورد روش بیان این مطلب و روش استدلال برای رسیدن به این مطلب صحبت می‌کنیم. اما نمی‌شود کسی بیاید بگوید به من وحی شده که قصاص را اجرا نکنید.

«یا مثلاً احکام حج خیلی‌ها پیش عوض شده به خاطر

ازدحام و ...

نه آن عوض نشده، نه.

«یک موقعی مثلاً می‌گفتند حتماً بین مقام ابراهیم و کعبه باید طواف بکنید. امروز به دلیل ازدحام این امکان وجود ندارد و این فتوا تغییر کرده است.»

خیر این‌گونه نیست. از قدیم هم این بحث‌ها بوده است. این حکم فقهی است. اگر ازدحام باشد خودبه‌خود، قاعده‌های مربوط به حج حاکم می‌شود؛ مربوط به حالا نیست. از قدیم هم بحث حج در طواف بوده است. بعضی‌ها مثل آقای خوبی هم می‌گفتند که اصلاً در این فاصله هم کسی هم نباشد، طواف خارج از فاصله بیت‌الله و مقام ابراهیم صحیح است. یعنی براساس قواعد دیگر فقهی،

بهائیت دینی است که معتقد است به تبلیغ و به اعلام. جریانی است که معتقد و ملنزم به اعلام خودش است و معتقد به یک فرماندهی تشکیلاتی. سه شاخص اصلی دارد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهنائی‌شناسی**

تبلیغاتشان اخلاقیات بود که بیشترش در عالم اسلام ریشه داشت. این اخلاقیات را گفتند. بعد هم عبدالبهاء آن تغییر شکلی را که از صورت کهن به صورت جدید برای بهائیت پیش آمد،

برایشان ایجاد کرد. اما نکته همین جا است. اگر مثلاً کسی بگوید: «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» اینکه حرف بدی نیست، اما با این جملات اخلاقی دین درست نمی‌شود. این‌ها همه حرف‌های اخلاقی است. بالأخره فرض بر این است که آدم‌ها همه خوبند. آدم‌ها همه مخلوق خدایند و... آن وقت این بازسازی فکری در دور جدید و بعد هم در واقع دوره بعدی تاریخ بهائیت یعنی آن صورت‌بندی تشکیلاتی و اینکه چگونه خودشان را بسط دادند، این‌ها جزو ابتکارات بهائی‌ها بوده است. ما نمی‌خواهیم انکار بکنیم. اینکه یک نفر در هر کجا که هست خود را به‌عنوان نقطه معرفی کند و یا به کمک یک تشکیلات، انضباط جامعه خودش را حفظ می‌کند، این‌ها برنامه‌هایی است که در دوره‌های بعدی ایجاد شده و از ابتدا در بین بهائی‌ها نبوده است. بهائیت دینی است که معتقد است به تبلیغ و به اعلام. جریانی است که معتقد و ملتزم به اعلام خودش است و معتقد به یک فرماندهی تشکیلاتی. سه شاخص اصلی دارد و الا اینکه یکی در خانه‌اش جور خاصی نماز خاصی بخواند یا مثلاً فرض بفرمایید که در ایام خاصی از سال یک مقدارش را روزه بگیرد، اگر اعلام نکند چه کسی می‌فهمد اصلاً؟ تبلیغ و اعلام آنجایی معنا پیدا می‌کند که بروز و ظهور دارد.

**« مثلاً مغازه‌اش را تعطیل می‌کند. یعنی اصلاً مغازه‌اش را تعطیل می‌کند که بگوید من بهائی‌ام. یعنی همان اعلام و تبلیغ و اطاعت تشکیلاتی.»**

بله. اینجا بروز پیدا می‌کند. این سه تا به نظرم ارکان سلوکی بهائیت است که آنان را در چشم می‌آورد. حالا سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان در دور جدید چنین بود؟ ما می‌گوییم اگر الان مثل بهائیت ۵۰۰ تا دین دیگر در دنیا ادعا بکنند، یعنی مثلاً کسی در فلان جزیره استرالیا بگوید به من وحی شده است و شما این کارها را باید بکنید. همین حرف‌هایی که بهائی‌ها می‌زنند بزنند. در دوره جدید

آیا ما بلند می‌شویم می‌رویم با آن‌ها مناظره کنیم؟ مگر بیکاریم؟ الان خیلی هستند دیگر. ما به‌عنوان مسلمان کجا بحث داریم؟ ما وقتی بحث داریم که درون جامعه مسلمان حس

کنیم چنین اتفاقی افتاده است. آیا جهان اسلام با رویکرد ایدئولوژی جهان جدید که می‌گوید دین اساساً از جانب خدا تعیین نشده و باید از مدیریت جامعه و فرهنگ جامعه کنار برود، بلکه ادیان عوامل عقب‌ماندگی جوامع هستند چه تعاملی با این رویکرد در دوران جدید داشته است؟ من ادعا می‌کنم که جهان اسلام هماهنگی نکرده است. جهان اسلام تسلیم نشده است. در جهان اسلام بعضی‌ها این جور فکر کردند، ولی کلیت جهان اسلام هویت خودش را و هویت فرهنگی خودش را به‌عنوان عالم اسلام معتقد است باید حفظ شود و نمی‌خواهد این هویت را از دست بدهد. به‌طور کلی می‌گویم این را. تشکیل سازمان همکاری‌های اسلامی و اعلام اینکه بهائیت در عالم اسلام نمی‌تواند دین باشد، به این دلیل است. تشکیل مجمع مذاهب اسلامی، تشکیل حتی نهادهای تعلیم و تربیت خاص، مثل آیت‌الله سیستانی که در مقابل این‌ها ایستاد، به این دلیل است. زیرا جهان اسلام سعی کرده که مجموعه هویتی خودش را حفظ کند. پس جهان اسلام به لحاظ فرهنگی و هویتی حق دارد که نسبت به عوامل تهدیدکننده هویتش حساس باشد. در تعامل با جهان جدید خودش را به یک انگاره رسانده است. گفته که من با شما تا جایی همکاری می‌کنم که هویت من حفظ شود.

ما بحثمان با عالم، این است که جهان اسلام معتقد است تولد دین جدید در عالم اسلام ممکن نیست. این برایش قابل اثبات است. خاتمیت یک آموزه قطعی است و هر رهیافتی به دین اسلام که با عوامل اصلی ناسازگاری داشته باشد و هویت این جامعه را تهدید کند، قابل پذیرش نیست.

**« نمی‌تواند یک جریان برآمده از آن باشد؟ نمی‌تواند.»**

**« در عین حال اگر هم بخواهد ادعا بکند که مستقل است، دلیلی ندارد.»**

بله. در عالم اسلام نمی‌تواند. ببینید عالم اسلام، یعنی

ما بحثمان با عالم، این است که جهان اسلام معتقد است تولد دین جدید در عالم اسلام ممکن نیست. این برایش قابل اثبات است. خاتمیت یک آموزه قطعی است و هر رهیافتی به دین اسلام که با عوامل اصلی ناسازگاری داشته باشد و هویت این جامعه را تهدید کند، قابل پذیرش نیست.

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بہائی شناسی

بله. خاتمیت یعنی تا روز قیامت هیچ پیامبری از سوی خداوند نخواهد آمد و ارسال پیامبران ختم شده و پایان پذیرفته است؛ این مسلم است. برای اینکه خود را از این مشکل

خلاص کنند، مجبورند که قیامت را از معنای اسلامی و روشنش خارج کنند و توضیح دهند که قیامت یعنی ظهور فرد جدید. یعنی سنگینی این استدلال به هم ریختن کل انگاره فهم متن است. چون اگر شما بگویید قیامت یعنی این، اصلاً باید این متن را ببوسید و بگذارید کنار.

**«آنها هم همین را می گویند که آن را ببوسید و بگذارید کنار دیگر. قبلاً جوری فکر می کردی و از امروز یک جور دیگر فکر کن.»**

ما می گوئیم اگر می شود با متن این قدر بازی کرد، لابد بهاءالله هم منظورش این بوده که آقاجان، دنبال محمدبن عبدالله صلی الله علیه و آله بروید. نباید دنبال من بیایید. تمام منظورش از نوشتن کتاب ایقان و اقدس همین بوده است. وقتی بشود هر کلامی را از ظاهرش خارج کرد و تفسیر باطنی از آن ارائه داد و ظاهرش را کنار گذاشت، چرا نشود در مورد گفته‌ها و نوشته‌های بهاءالله چنین کاری کرد؟ این جور می شود گفت؛ چرا نشود؟

**«می گویند چون گفته تفسیر کلام من مجاز نیست.»**  
اولاً همین کلام بهاءالله را هم می شود با آن استدلال تفسیر باطنی کرد و گفت که منظورش چیز دیگری بوده است. ثانیاً همین حرف یعنی کلام در ساختار زبان بیان شده است و باید به آن ساختار در فهم مراد گوینده احترام گذاشت. در ساختار زبان پیامبران، این تفسیر از قیامت در نمی آید. ما هم همین را می گوئیم. ما می گوئیم اگر قرار باشد از آیات قیامت در آورد که یک روز موعودی می رسد و منظور از قیامت، عالم آخرت نیست، من می گویم، می شود گفت که میرزا حسین علی گفته که آقاجان، حیف است که احکام دین اسلام را بگذارید کنار. اگر گفته پیشانی دزد را داغ کنید یعنی دستش را قطع کنید. اگر گفته مرتکب فحشا باید طلابدهد، یعنی سنگسارش کنید. می شود گفت دیگر. به همان دلیل که از این طرف می شود گفت. حالا من عرضم را در مورد این نکته تکمیل بکنم.

جهان اسلام که در یک فرایند تاریخی شکل گرفته و هویتی پیدا کرده است، در عالم اسلام چنین اتفاقی نمی تواند بیفتد. عرض کردم می شود کسی برود در جای دیگر و بگوید

به من وحی شده اما در عالم اسلام نمی شود. عالم اسلام آموزه‌های عالم گسترده‌ای است، یعنی عالم اسلام به لحاظ جغرافیایی یک جهان مشخص است. به لحاظ فرهنگی کل عالم است که این یعنی یک دموگرافی. مسلمانان جهان را نگاه کنید در همه جای دنیا هستند و همه هم این آموزه را قبول می کنند.

**«بہائیت تلاش می کند که این آموزه مهم را که همه قبول دارند، یعنی خاتمیت را، توجیه کند. یعنی دلالی را سعی می کند از همین درون اسلام فراهم کند که بگوید خاتمیت به این معنا و قرائتی که شما می فرمایید، نیست.»**

بله، درست است، قبول دارم. ولی به هر قرائتی که باشد، به قرائت ظهور دین جدید نمی انجامد. ببینید خاتمیت می تواند از دیدگاه بعضی‌ها به معنای پایان دین باشد. این تناقض درونی با اسلام پیدا می کند، چون اسلام دین است. خاتمیت از دیدگاه برخی می تواند به معنای در اختیار قرار دادن تفسیر دین به نهادهای اجتماعی باشد مفروضاً. آن هم مشکلات خودش را دارد. می تواند به این معنا باشد که پیامبری نخواهد آمد و تبیین دین بر عهده عترت پیغمبر است که همیشه باید باشند و یکی از دلایل ما برای اینکه امروزه وجود مقدس امام زمان هست، همین دلیل است. به اصطلاح می توانید بگویید هر تحولی که شد شما تحولات را به لحاظ عرفی حلش بکنید. این هم می شود گفت و کلاً پنج یا شش جور می شود خاتمیت را تفسیر کنیم. اما هیچ کدام از تفاسیر خاتمیت این خروجی را ندارد که یک روز یک کس دیگری بیاید.

**«می گویند خاتمیت یک دور بود.»**

بله، یعنی همین چیزهایی که می گویند و منطق هم ندارد؛ نمی توانند اثبات بکنند. یعنی با مجموعه متن نمی خوانند اینها را می گویند، ولی جواب نمی دهد.

**«چون با مجموعه متن سازگار نیست؟»**

تا سی - چهل سال پیش در خیلی جاها بہائیت خودش را استمرار شیعه معرفی می کرد. انتخاب نورو به استناد احادیث امام صادق بہمنوان دین جهانی نمادی از همین امتداد است. یعنی خود باب، خودش را امتدادی از اسلام و تشیع می داند. بحث بر سر انتخاب نورو نیست. بحث بر سر استناد این انتخاب است.

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

جهان اسلام ظرفیت پذیرش دین جدید را ندارد. یعنی قبول ندارد؛ ساختارش این است. اگر این‌ها به این معنا بخواهند بگویند که ما مثل یهودی‌هایی هستیم که مسیحیت در شان

رشد کرد، اشتباهشان همین است. چون آن متن و آن انگاره اجازه نمی‌دهد. در آیین یهود آن انگاره مورد انتظار بوده، چون آن‌ها نتوانستند در مورد مسیح بگویند که اصلاً قرار نبوده مسیحی بیاید. براساس بشارات تورات، مسیح قرار بود بیاید. مسیح یعنی کسی که خدا او را برکت داده تا بیاید. بحث یهود با مسیح، آن بود که تو آن مسیح واقعی نیستی که ما منتظرش بودیم. بحثشان بر سر تعیین مصداق بود. اما رابطه اسلام و بهائیت بر خلاف ادعای بهائیان، اصلاً این‌گونه نیست. باید در امر واقعی حرف بزنیم. در امر واقعی جریانی در عالم هست به نام بهائیت. اگر بهائیت بگوید که در عالم اسلام و براساس بشارات‌های اسلام آیین بعدی می‌آید، مورد انکار تمام مسلمانان قرار می‌گیرد و در برابر این اعتراض جوابی ندارد بدهد. یعنی نه می‌تواند به روایتی استناد کند و نه آیات قرآن اجازه چنین تفسیری از خاتمیت را به آن‌ها می‌دهد. تنها راهی که دارد این است که بگوید من در دوره جدید یک دین هستم. یعنی یک آقایی آمده این شکل را درست کرده است، بدون آنکه خود را امتداد دیانت اسلام و آیین پس از آن بداند. بدون آنکه بهاءالله را در ردیف رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دهد.

«در این شرایط باید بگویند که از آسمان هم نیستند؟ هر چه هستند! بگویند یا نگویند فرقی ندارد. ما از آن طرف نگاه می‌کنیم. در استرالیا، اقیانوسیه، نیوزیلند، هر جا که می‌خواهد خودش را تبلیغ کند.

«و با جامعه اسلامی کار نداشته باشد!»  
بله. اگر با جامعه اسلامی و هویت آن کاری نداشته باشد، ما هم به آن کاری نداریم. یعنی در چنین شرایطی ما اصلاً بحثی نمی‌کنیم. کما اینکه الان در آفریقا یا هندوستان این همه مذهب مطرح هست. به ما چه ربطی دارد؟ ما مشکلی نداریم. حالا آن دینی که هر کجا درست شده، می‌خواهد بیاید اینجا بگوید من می‌خواهم اینجا تبلیغ کنم. می‌گوییم تشریف نیاورید! همان‌طور که به مسیحیت می‌گوییم

تشریف نیاورید. مسیحیت هم اگر تبلیغات بکند با او مخالفت می‌کنیم، قومیت مطرح نیست. همان‌طور که اگر مار کسبست‌ها بخواهند بیایند اینجا دکان و تابلو بزنند، بگویند ما می‌خواهیم ضد اسلام حرف بزنیم، ما مقابله می‌کنیم. ما قواعد آن‌ها را تعارض با دوران جدید می‌دانیم.

من می‌خواهم در واقع این را فارغ از بحث‌های سیاسی بگویم. تعامل با دنیای جدید با این فاکتورهای مهم یعنی حفظ هویت فرهنگی جامعه اسلامی انجام می‌شود. شما می‌دانید بسیاری از مواد اعلامیه حقوق بشر را در جهان اسلام پذیرفته‌اند، به‌جز در دو سه ماده که تحفظ کردند. عربستان که اصلاً آن را نپذیرفته، ایران هم که آن زمان پذیرفته به‌صورت مشروط پذیرفته است. بعد از اینکه سازمان کنفرانس اسلامی حقوق بشر اسلامی را تنظیم کرد، در دوسه ماده‌اش تحفظ اسلام را تصریح کرد و همه کشورهای اسلامی عضو این بیانیه حقوق بشر اسلامی هستند. یعنی الان بحث ایران نیست. مگر الان بهائئ‌ها در مصر می‌توانند تبلیغ کنند؟ حق ندارند. در انیمیستهای آفریقا هم نمی‌توانند. نه اینکه مسئله تبلیغ محدود به بهائیت باشد. تجدیدنظرطلب‌های مسیحی هم نمی‌توانند، مسیحی‌ها هم نمی‌توانند. فرق نمی‌کند. منتهای مراتب ما قواعدی داریم که کسانی که در داخل عالم اسلامی زندگی می‌کنند و مسلمان نیستند، براساس توافق‌هایی با جامعه اسلامی، قواعد خودشان را دارند. کما اینکه مسلمان‌ها در اروپای مدرن هم قواعدی را باید اعمال بکنند. یعنی الان در مرکز لندن می‌گویند نباید نمادهای مذهبی را ترویج کنید. لذا جاهایی می‌گویند نباید بگویند من فقط غذای حلال سرو می‌کنم، باید بگویند که غذای حلال هم داریم. چون حلال نماد مسلمانی است. در فرانسه چرا با حجاب مخالفت می‌کنند؟ چون حجاب را نماد و تبلیغ مسلمان‌ها می‌دانند. ما اگر بحث می‌کنیم، بحث مصداقی می‌کنیم ولی می‌خواهیم بگویم در اروپا هم این بحث‌ها هست. موضوع ما با بهائیت از منظر اسلامی است. اینکه می‌گویند تبعیض دینی، من نمی‌فهمم یعنی چه اصلاً؟ هر کشوری برای خودش قواعدی دارد که در تعامل با جهان شکل گرفته است.

جهان اسلام  
با رویکرد  
ایدئولوژی جهان  
جدید که می‌گوید  
دین اساساً از  
جنب خدا تعیین  
نشده و باید از  
مدیریت جامعه  
و فرهنگ جامعه  
کنار برود، بلکه  
ادیان عوامل  
عقب‌ماندگی  
جوامع هستند  
چه تعاملی با این  
رویکرد در دوران  
جدید داشته  
است؟

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائائی شناسی

« به نظر می‌رسد جهان با ایران این تعامل را ندارد. یعنی به شدت الان کشور ما تحت فشارهای مختلف سیاسی حقوق بشری به این خاطر هست.

یکشنبه می‌خواهیم نمازی بخوانیم، عبادتی بکنیم، کلیسا و نمازخانه‌ای درست می‌کنند، اما به محض اینکه بخواهند تبلیغ کنند، می‌گویند تبلیغ نکنید، چون چنین فراری نداریم. این

بحث مربوط به حالا نیست. اگر تبلیغ می‌خواهید بکنید، بسیار خوب ما یک جلسه می‌گذاریم، گفتگو می‌کنیم.

فرق ما با جهان جدید در این قسمت است. در جهان جدید نسبت به تبلیغ دینی مانعی ندارند مگر اینکه به تعارض بیفتند. الان جهان جدید داعش را می‌پذیرد؟ نمی‌پذیرد، می‌گوید تو جنگ به راه می‌اندازی. آن هم برای خودش ایدئولوژی دارد. مثلاً راجع به حجاب مشکلات درست می‌کنند. در دنیای جدید راجع به مسلمان‌ها مشکلات دیگری هم دارند. مثلاً با مسلمان‌ها مشکل ذبح دارند. به آن‌ها می‌گویند نمی‌توانی در مزرعه گوسفند بکشی. از نظر بهداشتی مشکل داریم. چه کار می‌کردند؟ می‌رفتند مذاکره می‌کردند، یک مذبوح درست می‌کردند خارج از شهر. خوب پس همه جا هست. ما می‌گوییم در عالم اسلام اگر یک جریان‌های کالتی وجود داشت، تا زمانی که به دنبال یارگیری و عضوگیری نباشند، کسی با آن‌ها کاری ندارد؛ اما اگر خواستند کاری بکنند که متعارض با رفتار دینی شود؛ آن وقت جامعه از این رفتارهای آن‌ها جلوگیری می‌کند، کما اینکه در تمام دنیا وضع همین گونه است.

« من این استفاده را بکنم. به نظر تان اگر که بهائیان ایران بیایند تعهد بکنند که ما تبلیغ نخواهیم کرد و به این تعهدشان پایبند باشند، امکان دارد که این توضیقات که الان نسبت به آن‌ها هست کم شود؟ یعنی منطقی است؟

این سؤال شما برگشت به مدیریت حکومت. به نظر من می‌شود به توافقی با آن‌ها رسید ولی بهائیت مشکل تشکیلاتی دارد.

« یعنی خودش از پس بیت‌العدل بر نمی‌آید.

مشکل تشکیلاتی دارد. یک مشکل دیگر هم شاید مشکل آموزه تبلیغ باشد. در شیعه آموزه تبلیغ نیست. این را هم شما بدانید. آموزه تقیه است. اگر فرصت باشد افرادی علاقه‌مند شوند و بپرسند، حقایق را می‌گویند ولی مثلاً

ممکن است. این در واقع این سوء تفاهمی است که دارد اتفاق می‌افتد و البته شاید حقوق بشر، بهانه برخی مسائل سیاسی دیگر هم باشد. ببینیم، الان در عربستان در شهر مکه یا مدینه، یک خانمی بخواهد بی حجاب باشد، نمی‌تواند این کار را بکند. عربستان سعودی اعلام کرده این قاعده من است. ما هم داریم می‌گوییم کدام بخش حقوق بشر در مورد بهائیت نقض شده است؟ بگذارید کمی صریح بشویم. اگر یک بهائئی در خانه‌اش دارد زندگی می‌کند و اصلاً برای خودش باشد، کسی با او کاری دارد؟

« خیر.

چه زمانی با او کار دارند؟ وقتی که بیاید بگوید من به‌عنوان بهائئی روز اول محرم را تعطیل می‌کنم. مردم من بهائئی هستم. جامعه اسلامی به او می‌گوید بهائیت خود را اعلام نکن، تبلیغ نکن، اتفاقی نمی‌افتد.

« چون او همان به اصطلاح آن شاخصه‌اش همین اعلام و تبلیغ است، دارد این کار را می‌کند.

بسیار خوب. ما هم همین را می‌گوییم دیگر. ما می‌گوییم مشکل ما و شما مشکل دین نیست. مشکل ما با شما تعارض دینی است. جامعه اسلامی این تعارض دینی را بر نمی‌تابد. قرار نیست تحمل کند. تعاملش را به شکل کلی با جهان جدید تعریف کرده است. یعنی الان این همه مسیحی در ایران هستند که در تعامل با جامعه قرار گذاشته‌اند تبلیغ نکنند. جریان‌های رسمی مسیحی در ایران که آسوری‌ها، ارومی‌های‌ها، کاتولیک‌ها، ارمنی‌ها و... هستند؛ زندگی می‌کنند؛ قواعدهشان را هم دارند و حتی عبادتشان را هم می‌کنند، کسی هم به آن‌ها تعرض نمی‌کند، اما اگر مثلاً فرض کنید مهندسی به‌عنوان نماینده کارخانه‌ای به ایران بیاید و عوض آن کار خودش، کلیسای خانگی درست کند با او برخورد می‌کنند. چون قول داده‌اند تبلیغ نکنند. در مراکز مثل عسلویه - که از کشورهای دیگر به آنجا می‌آیند - می‌گویند مسیحی هستیم؛ روز

بله، ختمیت یعنی تا روز قیامت هیچ پیامبری از سوی خداوند نخواهد آمد و ارسال پیامبران ختم شده و پایان پذیرفته است؛ این مسلم است؛ برای اینکه خود را از این مشکل خلاص کنند، مجبورند که قیامت را از معنای اسلامی و روشنش خارج کنند و توضیح دهند که قیامت یعنی ظهور فرد جدید. یعنی سنگینی این استدلال به هم ریختن کل انگاره فهم متن است



PIR

3375 - 4494



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

آمد و ادیان گذشته منسوخ شد. خود را آیین اخلاقی و اجتماعی معرفی کنند.

اصلاً همین‌طور است. تا سی - چهل سال پیش در خیلی جاها بهائیت خودش را استمرار شیعه معرفی می‌کرد. انتخاب نوروز به استناد احادیث امام صادق به‌عنوان دین جهانی نمادی از همین امتداد است. یعنی خود باب، خودش را امتدادی از اسلام و تشیع می‌داند. بحث بر سر انتخاب نوروز نیست. بحث بر سر استناد این انتخاب است.

شما می‌دانید این آقای تداوسون با بهائیت به‌عنوان شیعه مواجه شده است. به‌عنوان پیدا کردن معنویت شیعه، بهائی شده است. یک آمریکایی که ساکن کانادا است. دانشگاه تورتو بود فکر کنم؛ یا مک‌گیل. این با بهائیت آشنا شد، با عنوان گروهی از شیعه که دنبال معنویت زیادی هستند. در تاریخ زندگیش هست. نشان می‌دهد بهائیت‌ها در دنیا با چه عنوانی زندگی می‌کنند. اینکه به محیط زیست علاقه دارد یا اینکه یک مدیتریشن‌هایی دارند و نیایش‌هایی. همه هم دوست دارند. اما بدانیم که این‌ها دین نمی‌شود و در عین حال، به‌خاطر همان مباحث قبلی، در دوران جدید، حق ندارند خود را امتداد اسلام و ادیان گذشته مطرح کنند.

**«دعا و مدیتریشن و از این دست اعمال را که اجرا می‌کنند، آیا به‌نظر نمی‌رسد که آن‌ها را ایجاد کرده‌اند تا خودشان را شبیه ادیان جا بزنند؟»**

چرا. الان برای شما می‌گویم. اساساً بهائیت راستش را بخواهید یک چیز ملغمه‌ای است. یک چیز التقاطی ملغمه‌ای. یعنی از مبانی حقوق بشری جدید، یک سری تعالیم خاص در آمده.

**«مثل تساوی زن و مرد، وحدت عالم انسانی و...»**

بله که البته به همین حرف‌ها هم ملتزم نیست. از مدل شکل‌گیری نهادهای مدنی، تشکیلات خودشان را درست کردند. پیشینه بیت العدل را ببینید. از نیازهای جامعه جدید، جمعیت‌های خدماتی را درست کردند. از نیازهای مردم به رفتارهای معنوی، آداب‌های تجمعی که هفته‌ای یک بار جمع شوند دور هم دعا بخوانند و... خیلی هایش هم مشابهت دارد. من نمی‌خواهم بگویم، چون مشابهت

شیعیان عربستان، آیا لازم است که بروند شعار بدهند که ما می‌خواهیم این جوری زندگی کنیم؟ به آن‌ها می‌گویید بروند در مسجدشان در منطقه شیعه‌نشین. اما بالاخره زیر سیطره

حکومت عربستان سعودی است. با اینکه شیعه از عالم اسلام است، جزو مذاهب رسمی عالم اسلام است، همه هم قبول دارند، اما دلیل ندارد تبلیغ بکند. قصد هم ندارد. یک مقطع تاریخی بوده، خیلی کارها می‌شده. در آن مقطع تاریخی گفتم دین جزئی از مشخصات جوامع بوده است. بنابراین مثلاً شاید شاه اسماعیل می‌توانسته ایران را شیعه کند. حتی با عثمانی در زمینه تبلیغات مذهبی رقابت می‌کردند. در دوران جدید که این حرف‌ها نیست. دوران جدید هیچ اقدام نظامی برای گرفتن کشور برای دین معنا ندارد اصلاً کاری که داعش کرده، مورد تأیید کدام مذهب اسلامی قرار گرفته است؟ هیچ کدام. آمدند به زور یک کشور یا بخشی از چند کشور را گرفتند. امروز رفتار مذهبی مردم میانمار را چه کسی در دنیا قبول کرده که دارند مسلمانان را می‌کشند؟ اگر در دنیای امروز در عالم اسلام، یک جریانی بیاید و بگوید من می‌خواهم مذهب جدید باشم، حظیرةالقدس می‌خواهم داشته باشم. می‌خواهم تبلیغ بکنم. می‌خواهم بگویم من هستم. خوب معلوم است که به او اجازه نمی‌دهند. اما اگر تبلیغ را کنار بگذارند. حالا به دلیل تاریخی که عده‌ای بهائیت‌زاده هستند ما هم باید به یک توافق عقلایی با آن‌ها برسیم. آن‌ها که بهائیت‌زاده هستند، می‌شود بهائیت بمانند.

حالا اگر تبلیغ کردند و یک مسلمانی تصمیم گرفت بر اثر تبلیغات این‌ها و ندانستن پاسخ اشکالاتشان، بهائیت بشود و رسماً بگوید که من بهائیت ام، محکوم به احکام فقهی ما می‌شود. یعنی ما با او بحث و مناظره می‌کنیم. ما با بهائیت‌زاده مناظره نمی‌کنیم الان. به بهائیت‌زاده می‌گوییم چون پدر و مادرت بهائیت بودند، تو خودت برو تحقیق کن. من پیشنهادم این است. اما اگر کسی می‌خواهد بهائیت شود، با او گفتگو می‌کنیم که به چه دلیل؟

**«اصلاً ممکن است بهائیت‌ها در این کشورها خودشان را هم به این شکلی که در ایران به‌عنوان یک دین مطرح می‌کنند، مطرح نکنند. یعنی نگویند که پیغمبر جدید**

ما قواعدی داریم که کسانی که در داخل عالم اسلامی زندگی می‌کنند و مسلمان نیستند، بر اساس توافقی‌هایی با جامعه اسلامی، قواعد خودشان را دارند. کما اینکه مسلمان‌ها در اروپای مدرن هم قواعدی را باید اعمال بکنند

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائئشناسی

خطرناک است، ما از روی مشابهت نفی کنیم یک دینی را، ولسی می‌خواهم بگویم بهائیت چنین ملغمه‌ای است. چون آن نقطهٔ عزیمت که وحی است، نیست، یک چنین ملغمه‌ای درست شده است.

### «راجع به بهائئ پژوهی هم اگر دوست دارید توضیحی بدهید. چه شد که اصلاً به فکر این کار افتادید و چه سببی را طی کرده و چه هدفی را دنبال می‌کند؟»

ببینید به‌طور طبیعی با توجه به آنچه که پیش از انقلاب وجود داشت و برخلاف تبلیغات بهائئ‌ها، بهائئ‌ها نفوذ داشتند در نظام مدیریت کشور و حضور داشتند و فعال بودند؛ هم نظامی بودند و هم در سیستم اداری بودند. بالاخره تعداد وزبرهایی که تعلق به بهائئیت داشتند در کابینه کم نبود و گرایش کلی‌ای که خود حکومت به‌خاطر پیاده کردن و پذیرش نظر غربی‌ها داشت، باعث می‌شد به بهائئ‌ها خیلی میدان بدهند. امکانات اقتصادی و تبلیغی گسترده‌ای در اختیارشان بود و با رژیم گذشته، ارتباط بسیار نزدیک و خوبی داشتند.

از طرفی جامعه دینی ما که عمدتاً بر محور تقابل با دین‌ستیزی و دین‌گریزی نظام حاکم، انقلاب کرده بود، طبیعی بود که بهائئ‌ها در دوره پس از انقلاب زیر ذره‌بین مدیریت جدید قرار بگیرند و بسیاری از نهادهایشان که ارتباط مستقیم داشت با مراکز سیاسی قبلی، مصادره بشود، یا رهبرانشان دستگیر شوند. خیلی اتفاقات افتاد که بعضی‌هایش هم احتمالاً نباید اتفاق می‌افتاد. ما نمی‌دانیم، یعنی ما اصلاً در آنجا حضور نداشتیم، ولی تلقی کلی این است که به‌هرحال آن‌ها در معرض اعتراض قرار گرفتند و خیلی از آن‌ها از ایران مهاجرت کردند ظاهراً. آمارهایشان نشان می‌دهد که رفتند. در اخبار امری می‌خوانیم که همه جای دنیا هستند و رفتند و پخش شدند.

### «دستگاه حکومتی هم با آن‌ها برخوردهایی کرده و سرانشان را دستگیر کرده است. این قضایا بوده و باید در الگوی خودش بررسی شود.»

من اجمالاً فکر می‌کنم که بازخوردی از آن حضور و آن اصرار بر فعال ماندن باید در نظرمان باشد. ما که از آن

دوران قبل هستیم، یادمان هست که این‌ها آشکارا فعالیت می‌کردند؛ مراکز تبلیغی داشتند و خیلی اتفاقات دیگر افتاده بود که در تهران و شهرهای دیگر، اماکن زیادی را گرفته بودند. تجمعاتی را می‌خواستند به چشم بیاورند. کاخ جوانان ویژه داشتند.

یادم هست یک مبلغ بهائئ بود به نام فرهنگ هلاکویی؛ استاد علوم اجتماعی بود. در نمایشگاه بین‌المللی تهران طرح تبلیغ داشتند. جوانانشان را می‌بردند و مردم را به بهائئیت تبلیغ می‌کردند. ابلاغ کلمه می‌گفتند به آن. در نمایشگاه‌هایی که برگزار می‌شد، یک مرتبه مبلغ‌هایشان را می‌فرستادند آنجا با مردم صحبت بکنند و کارت بدهند و... این روش را داشتند برای تبلیغ. خب این‌ها در اذهان مردمی که انقلاب کرده بودند، آزاردهنده بود. در عین حال به‌رغم همه تلاش‌هایی که می‌شد، در جامعه فرهنگی ما از این طرف تلاش زیادی کرده بودند برای افشاگری و نادرستی‌های آن‌ها، اما چون آن‌ها در سطوحی بالا حضور داشتند، کسی مثل شاپور راسخ مقام دوم سازمان برنامه ایران بود. برج میدان آزادی (شهیاد) را یک معمار بهائئ به نام حسین امانت ساخته بود. این اتفاقات که افتاده این‌ها دیگر مسلم است.

بنابراین برخوردهایی انجام شد. آن برخوردها بعد از انقلاب شده و اقتضای انقلاب اسلامی هم بوده است. اما به‌نظرم این برخوردها مقداری همه ما را در غفلت قرار داد. بهائئیت بالاخره حضوری در جهان داشته و فعالیتی می‌کرده است. از این فضای برخورد هم بهائئ‌ها استفاده تبلیغی کردند. آرام آرام بدون اینکه کسی بفهمد، زیر پوست این کشور این‌ها خودشان را مطرح کردند. به‌ویژه از طریق جریان‌های بشردوستانه. در ایران ما خبرهایی که داریم، مثلاً می‌رفتند بچه‌های یک روستا را جمع می‌کردند برایشان قصه می‌گفتند و بعد از مدتی که این‌ها را جذب می‌کردند، می‌گفتند ما بهائئ هستیم. یا در مراکز دانشجویی خرج از ایران هم این‌طور بود که عدم تحصیل برخی از بهائئ‌ها در دانشگاه‌های ایران را مرتباً در بوق و کرنا می‌کردند و البته از این طریق موفق می‌شدند که نوعی همدردی و

الان این همه مسیحی در ایران هستند که در تعامل با جامعه قرار گذاشته‌اند تبلیغ نکنند. جریان‌های رسمی مسیحی در ایران که آسوری‌ها، ارومیه‌ای‌ها، کاتولیک‌ها، ارمنی‌ها و... هستند؛ زندگی می‌کنند؛ قوا و عداشان را هم دارند و حتی عبادتشان را هم می‌کنند. کسی هم به آن‌ها تعرضی نمی‌کند

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

### را برنمی‌تابد و هر نقدی را یک ستیزه علیه خودش می‌داند.

ببینید ما با بهائیت‌ها دعویابی نداریم ولی اگر بهائیت مخصوصاً بهائیت را در خودش تغلیظ کند و بگوید الا و لاید می‌خواهم این باشم و مدافع این اشتباهات باشد، خودبه‌خود آن ستیزه‌ما با بهائیت او را می‌گیرد. این طبیعی است ولی او به‌عنوان شخص مطرح نیست.

### «او با ما ستیز می‌کند دیگر. ما که با او کاری نداریم.»

بله. ما با شخص کار نداریم واقعاً. اتفاقاً ما به بهائیت‌های ایران به‌عنوان یک انسان و یک هموطن علاقه‌مند هستیم. حتی فکر می‌کنم حکومت هم همین نظر را دارد. من اصلاً از منظر حکومت بحث نمی‌کنم؛ ولی فکر نمی‌کنم تا زمانی که کسی نخواهد در چشم باشد، اعلام و تبلیغ و ارتباطاتی با خارج داشته باشد، یا قصد نداشته باشد دستوراتی از خارج از کشور را در اینجا پیاده کند، کسی اصلاً با او کاری داشته باشد. من این جور می‌دانم. من نیت خودم را همین می‌بینم. یعنی حاضر می‌شوم ده ساعت گفتگو بکنم و هیچ هم احساس نکنم داریم جنگ می‌کنیم، فقط روشنگری است.

### «الان راضی هستید از فعالیت‌های بهائیت‌پژوهی و

### چه چشم‌اندازی دارید؟»

ببینید واقع قضیه این است که ما باید قبول کنیم ما در زمینی بازی می‌کنیم که چند نفر دیگر هم در آن بازی می‌کنند. ما باید با توجه به این بگوییم که چه قدر راضی هستیم. ما تنها بازیکن این زمین نیستیم. یعنی چند تیم دارند با هم در یک زمین بازی می‌کنند. این گاهی بالاخره تداخل ایجاد می‌کند. گاهی وقت‌ها تفاوت نگرش هست.

من به دلیلی، توپ را به سمت دروازه‌های می‌برم که فکر می‌کنم اگر توپ را وارد آن کنم، پیروز شده‌ام. اما دیگری که دارد نگاه می‌کند معتقد است توپ را باید به سمت دروازه خالی آن طرف ببرد. خب ما به‌حال تصمیم‌گیرنده راجع به سرنوشت بهائیت در ایران نیستیم. ما فقط در فضایی که بهائیت‌ها تبلیغ می‌کنند و به باورها و اعتقادات مردم ضربه می‌زنند، در آن فضای فرهنگی، حساس هستیم. البته باید تلاش کنیم تا جای ممکن با راهبردهای دیگری که نظام دارد در تعارض نباشد. بنابراین چون ما تصمیم‌گیرنده نیستیم، نمی‌توانیم مسئولیت

همراهی را در میان جامعه برای خود ایجاد کنند. وای کارهایی که در جریان‌های حقوق بشری سازمان ملل کردند و... اما نسبت به داخل کشور، ذهنی ایرانی‌ها را به مشکلات حقوق بشری خود معطوف کردند و در برخی جاها هم موفق شدند.

### «گسترش فضای مجازی هم، مؤثر بود. آمدند در فضای مجازی تبلیغ کردند.»

آن هم خیلی تأثیر گذار بود. من در واقع آنچه که می‌خواهم بگویم این است که ما در ده دوازده سال پیش متوجه یک نوع سمپاتی، یک نوع احساس مظلومیت در برابر این مشکلات بهائیت‌ها در جامعه شدیم. جامعه عمومی فرهیخته هم متوجه می‌شود که دین یعنی چه؟ بهائیت‌ها می‌گفتند چرا فعالیت‌های ما را محدود می‌کنند؟

به‌نظر می‌آمد باید روشن شود که با معیارهای دین‌داری نمی‌توان بهائیت را یک دین دانست. شما نگاه نکنید به اینکه مثلاً عده‌ای خدمات بهداشتی یا زیست‌محیطی می‌رسانند. اینکه بحث اختلافی نیست. اینکه به بچه اجازه ندادند در دانشگاه درس بخواند، پس دین من دین حقی است، حرف درستی نیست. بنابراین احساس وظیفه‌ای شد. با تجربه‌ای که دوستان ما داشتند که ما از منظر فرهنگی و کلامی نادرستی این باورها را اثبات بکنیم و البته اگر هم بتوانیم آن‌ها را به این راه بیاوریم که انجام این کارها نیازی به تأسیس دین جدید ندارد. شما در قالب همان دین قبلی هم می‌توانید خدمات اجتماعی را انجام دهید.

اصل بهائیت‌پژوهی این است. بهائیت‌پژوهی یعنی روشنگری نسبت به اینکه فعالیت‌های اجتماعی، خوب بودن اخلاقی آدم‌ها و... نمی‌تواند دلیل حقانیت دین آن‌ها باشد. دین به معنای کلامی و الهیاتی شاخص‌های معینی دارد و باید آن شاخص‌ها را بررسی و در مورد هر دین جدیدی احراز کنیم.

«خیلی از بهائیت‌ها می‌گویند که بهائیت‌پژوهی، بهائیت‌ستیز است. من یادم است که شما در مقدمه کتاب‌هایی که سال ۹۱ و ۹۲ چاپ می‌شد، جمله‌ای داشتید که ما با بهائیت‌ها دشمنی نداریم، بلکه نقدمان به بهائیت است. به‌نظر می‌رسد که جامعه بهائیت نقد

بالاخره تعداد وزیرهایی که تعلق به بهائیت داشتند در کابینه کم نبود و گرایش کلی‌ای که خود حکومت بخاطر پیاده کردن و پذیرش نظر غربی‌ها داشت، باعث می‌شد به بهائیت‌ها خیلی میدان بدهند. امکانات اقتصادی و تبلیغی گسترده‌ای در اختیارشان بود و با رژیم گذشته، ارتباط بسیار نزدیک و خوبی داشتند





کاملی بپذیریم. ما سعی می‌کنیم به آن جاهایی هم برویم که تصمیم می‌گیرند، توصیه‌های خودمان را بدهیم یا توضیحات خودمان را ارائه کنیم که باید اصلاً با بهائیت چه کار کرد؟ اگر

طرف مشورت قرار بگیریم، ایده‌های خودمان را بیان می‌کنیم. ولی قرار است رسالت خودمان را هم به انجام برسانیم. هر کسی کار خودش را باید بکند ولی ما در تقابل با تصمیم‌گیری‌های کلان نظام نخواهیم بود. ممکن است جاهایی تصمیم‌ها متفاوت با نگاه ما باشد. آنجا کاری از ما ساخته نیست. ما بنای تعارض با مدیریت کلان جامعه را نداریم. ما می‌گوییم فقط در عرصه معرفی و با نیت اصلاح و نیت هدایت و پیشگیری از اینکه افرادی جذب بشوند و اینکه خود این‌ها در جریان تشکیلات قرار بگیرند، روشننگری می‌کنیم.

ما معتقدیم مرکز جهانی بهائی مرکز سالمی نیست. این را صریح می‌گوییم. تشکیلاتی است از قبیل جریان‌های فراماسونری و طرح‌های مخوفی برای جهان اسلام روی میز است. همین الان هم نقشه‌ای که دارند برای تبلیغ گسترده به‌عنوان دوستمین سال تولد بهاء‌الله نشان می‌دهد که این کارهای تشکیلاتی برای نشان مهم است. بهائیت‌ها دوست دارند به‌صورت تشکیلاتی، عمل کنند. در عین حال، بهائیت تشکیلاتش شبیه به تشکیلات حزبی است. چون این جور است، بنابراین ما دلمان می‌خواهد این‌ها را به بهائیت‌ها بگوییم که مواظب باشید شما برای دین‌داریتان این کارها را نکنید اما چقدر بپذیرند، خدا می‌داند. از آن طرف هم عرض کردم عوامل دیگری هم در عرصه سیاسی و بین‌المللی مطرح است. به‌عنوان مثال شما ببینید پرونده حقوق بشر ایران را بهائیت‌ها دارند، ضخیم می‌کنند. طبیعی است که نظام جمهوری اسلامی نسبت به بهائیت‌ها یک جور دیگر نگاه بکند و از این‌ها بخواهد که در این دام نیفتند. اگر کسی آمد خودش را در این دام انداخت، یعنی به اصرار آمد، مثلاً مغازه‌اش را تعطیل کرد، آن وقت آمد جلوی مغازه‌اش لوازمش را گذاشت و گفت من به این دلیل مغازه‌ام را بسته‌اند که چنین بودم. یعنی دائماً اعلام و اعلام، ممکن است که با او برخورد نکنند. چون دارند می‌بینند که جای دیگری دارد برای بهائیت‌های ایران تصمیم می‌گیرد و

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

چون بر تبعیت از آن ساختار و تشکیلات اصرار می‌کنند، قابل تحمل نیست.

به‌هر حال بهائیت‌ها از هر حادثه‌ای در ایران به‌عنوان حادثه ضد بهائیت و به‌عنوان یک تبعیض دینی استفاده می‌کنند. ما می‌گوییم بهائیت اصلاً دین نیست که شما می‌گویید تبعیض دینی. بهائیت شبیه یک حزب است، شبیه یک حزب مدیریت می‌شود و حتی نظام انتخاباتی دارد. این بالمره با ادیان الهی که مرجع قانون‌گذاری‌شان وحی الهی است، تفاوت دارد.

اما بهائیت پژوهی فکر کنیم برای روشن کردن افکار موفق بوده است. دلیلش هم این است که جریان‌های تبلیغی بهائیت خیلی از ما عصبانی هستند. البته الان آماری ندارم که بهائیت‌ها چقدر حاضر شدند که به این سایت مراجعه بکنند، ولی جریان‌های تبلیغی صریحشان که خارج از کشورند، خیلی عصبانی‌اند و به‌جای بحث و گفتگوی علمی، دائماً بد و بیراه می‌گویند. حتی وقتی می‌خواهند یک بحث علمی هم بکنند، باز با همان چاشنی نیش و کنایه و بدگویی همراه است. انگار نه انگار که این‌ها مدعی تعلیم وحدت عالم انسانی هستند. این نشان می‌دهد که ما تأثیر گذار بوده‌ایم در این هدفمان. هدفمان هم واقعا هدایت و روشننگری است. در عین حال ما می‌بینیم که کتاب‌های بهائیت پژوهی مورد توجه و استقبال و مراجعه پژوهشگران در کشور قرار گرفته است. بنای ما در کتاب‌هایمان، استناد به کتاب‌های منتشر شده از خود بهائیان است. بعد از کارهای ما، فضای مواجهه با بهائیت به سمت یک فضای پژوهشی رفت. این برای ما خیلی مطلوب است. پایان‌نامه‌هایی در شناخت بهائیت به سرانجام رسیده است. ما معتقدیم که هر چه کار علمی و پژوهشی انجام شود، در روشننگری نسبت به بهائیت تأثیر بهتری خواهد داشت.

پاورقی‌ها:

- ۱- سوره هود، آیه ۴۴. ترجمه: «و گفته شد ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان باز ایست و آب کاسته گشت و کار گزارده شد و (کشتی) بر (کوه) جودی آرام گرفت، و گفته شد: گروه ستمکاران را لعنت باد».
- ۲- سوره مدثر، آیات ۱۸-۲۳

ما فقط در فضایی که بهائیت‌ها تبلیغ می‌کنند و به باورها و اعتقادات مردم ضربه می‌زنند، در آن فضای فرهنگی، حساس هستیم. البته باید تلاش کنیم تا جای ممکن با راهبردهای دیگری که نظام دارد در تعارض نباشد

پاسخی به نوشته تورج امینی  
درباره مقاله چاپ شده در فصلنامه بهائی شناسی  
درباره کتاب ایقان

# انعکاس

\* مهدی حبیبی  
\* کارشناس ارشد رشته الهیات ،  
گرایش تفسیر اثری از دانشگاه قرآن و حدیث؛  
دکترای برق از دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی

## انعکاس

در شماره اول فصلنامه بهائی‌شناسی، مقاله‌ای که مستخرج از پایان‌نامه و در موضوع کتاب ایقان بود، درج گردید. چندی پیش یکی از دوستان نوشته‌ای برای من فرستاد که آقای تورج امینی مقاله مرا مورد نقد قرار داده‌اند. این مسئله که مقاله من مورد توجه بهائیان قرار گرفته است، برایم مایه خوشحالی بود، چون هدف غائی من از نوشتن آن مقاله، این بود که بهائیان و احیاناً افرادی که سؤالاتی در این زمینه برای آنان پدید آمده است آن را بخوانند و خداوند متعال را شاکرم که ظاهراً تا حدی به این هدف رسیده‌ام. نکته دیگری که مرا خوشحال کرد، این امیدواری بود که با خواندن نقدی که بر آن مقاله نوشته شده است، نکات جدید و تازه‌ای را که نمی‌دانستم یاد بگیرم. اما پس از خواندن آن مقاله، به‌نظرم رسید که لازم است نکاتی را بیان کنم تا برخی از ابهامات روشن شود. وی



**فصلنامه**  
فرهنگی-اجتماعی  
**بهبائی‌شناسی**

آیات و روایات سازگار است یا خیر؟ در مقاله‌های هم که در شماره نخست این فصلنامه درج شد، یک دسته‌بندی درباره روش به کار بردن آن‌ها در کتاب ایقان

ارائه کرده و از هر کدام نمونه‌ای را ذکر کرده بودم که از این حیث، پایان‌نامه این جانب دارای امتیاز نوآوری است. اما باین حال اگر فرض کنیم که این مقاله فقط بازنویسی سخنان گذشتگان بوده است، جای سؤال از ایشان است که به چه دلیل ایشان و دیگر بهائیان همچنان سخنان نادرست پیشین خود را تکرار می‌کنند؟ طبیعی است که تکرار سخنان ناصحیح، تکرار پاسخ‌های صحیح را در پی داشته باشد.

اشکال دیگر ایشان، درباره کتاب «فلتات اهل ایمان در خطبات متن ایقان» است که در مقاله به آن ارجاع داده و گفته بودم که تعدادی خطای ادبی از کتاب ایقان گرفته است و بروز خطای ادبی در کتاب الهی قابل پذیرش نیست. ادبیات آقای افضل آن گونه که از سخن امینی بر می‌آید، چنین نیست که نتوان از آن سر در آورد. همان‌طور که ایشان گفته‌اند، این کتاب در اینترنت هست و اگر جایی از آن را لازم باشد، می‌توان توضیح داد. به‌علاوه، سر درنیابورن از متن آن کتاب، دلیل بر پاک شدن صورت مسئله نیست. در ادامه درباره این مسئله بیشتر توضیح خواهم داد. درباره میرزا آقاخان کرمانی که امینی گفته است این روش را او به تاریخ تزریق کرده است، منظورشان را نفهمیدم. آیا میرزا آقاخان کرمانی قابل پذیرش نبودن اشکال ادبی در متن الهی را در تاریخ تزریق کرده است؟ اگر چنین است، لازم به ذکر است که از همان زمان زندگی باب، این‌گونه اشکالات به سخنان او گرفته می‌شد. یکی از مثال‌هایش مجلسی است که در تبریز و با حضور ولیعهد آن زمان، ناصرالدین میرزا، تشکیل شد و باب را آوردند و محاکمه کردند و چون باب در آن مجلس، ادعای قائمیت کرد، با سؤالاتی او را آزمودند و از جمله اشکالاتی که به پاسخ‌های باب و آیات نازله او در همان مجلس وارد کردند، آن بود

که خود را «محقق» و نه «مبلغ» می‌داند، اشکالات چندی را به مقاله من گرفته است که امیدوارم بتوانم به لطف خداوند متعال به‌گونه‌ای مناسب نوشته خویش

و پاسخ به آن نقد را توضیح دهم تا اشکالاتی که در ذهن ایشان و احتمالاً دیگر بهائیان نسبت به این مقاله ایجاد شده، مرتفع شود. لازم به ذکر است که به‌منظور رعایت اختصار، گزیده‌ای از آنچه را که ایشان نوشته‌اند پاسخ داده‌ام. البته از اینکه ایشان با وجود ادعای محقق بودن، پایان‌نامه و کتاب را نخوانده‌اند و بدون مطالعه درباره آن‌ها قضاوت کرده‌اند، اظهار تأسف می‌کنم. در صورتی که ایشان مایل باشند، حاضرم نسخه‌ای از کتاب را برای ایشان ارسال نمایم تا از نظراتشان درباره آن نیز مطلع شوم.

امیدوارم باز هم ایشان و دیگران نوشته‌های مرا به دیده نقد و بررسی بنگرند و البته با رعایت انصاف در این مسیر نقدها را ادامه دهیم.

متأسفانه در قلم ایشان کلمات و عباراتی دیده می‌شود که زینبده یک محقق نیست. لذا بر خلاف ایشان، سعی کرده‌ام تا هرچه بیشتر رعایت ادب را در پاسخ به ایشان به‌کار برم و امیدوارم از میان این پاسخ‌ها حقیقت روشن گردد.

نخستین ایراد امینی به مقاله، این است که حرف تازه‌ای در آن نیست و فقط کپی و بازگویی سخنان دیگران است. به‌نظر می‌رسد منظور ایشان کپی مطالبی است که قبلاً در نقد آیین بهائی گفته شده است. در این زمینه من ارجاعاتی را به نوشته‌های دیگران داده‌ام و ذکر کرده‌ام که این مقاله چه تفاوتی با نوشته‌های پیشین دارد. در پایان‌نامه ذیل عنوان «۱-۶- روش تحقیق» نوشته بودم که درباره تمام آیات و روایاتی که در کتاب ایقان به آن‌ها اشاره شده است، تلاش کرده‌ام ابتدا منظور بهاءالله را متوجه شوم و سپس آن‌ها را در مصادر اصلی جستجو کرده و بررسی کرده‌ام آیا آنچه که او از آن آیه یا روایت برداشت کرده است، با محتوای اصلی آن

باب را آوردند و محاکمه کردند و چون باب در آن مجلس، ادعای قائمیت کرد، با سؤالاتی او را آزمودند و از جمله اشکالاتی که به پاسخ‌های باب و آیات نازله او در همان مجلس وارد کردند، آن بود که چرا سخنانش اشکالات ادبی و نحوی دارد؟

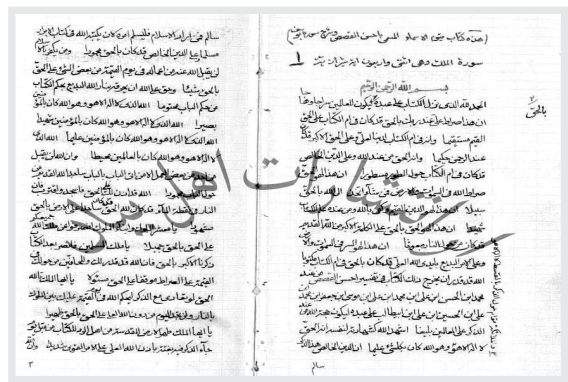
که چرا سخنان اشکالات ادبی و نحوی دارد؟ (گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۰۳ و ۲۰۴؛ آیتی، الکواکب الدریه ص ۲۴۱).

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

آنان را قبول کنیم. اگر این مسئله حل شود، بسیاری از مسایل دیگر هم حل خواهند شد. عمده اشکالاتی هم که به آن دو وارد می‌شده، در همین زمینه بود که مشروعیت آنان را زیر سؤال می‌برند. نه مقام آنان مشخص بود، نه باورهای پیشین مسلمانان سازگار بود و نه سخنان و رفتاری عاری از تناقض داشتند. تناقض در گفتار یا در رفتار، از مهم‌ترین دلایل ناسازگاری دعوی مختلف باب و بهاءالله است که مورد توجه بسیاری از مخاطبان دعوت آنان از

این مسئله روشن است که کتابی الهی نباید اشکالات ادبی، آن هم متعدد، داشته باشد. در مقاله اول هم همین نکته را گفته بودم که در کتاب «فلتات» نیز به آن اشاره شده است. داشتن خطاهای ادبی در کتابی الهی قابل قبول نیست. اگر این گزاره را بخواهیم زیر سؤال ببریم و از نظر ادبی امکان داشته باشد که کتابی الهی دارای اشکال باشد، این سؤال به وجود می‌آید که اساساً چطور می‌توان معنای آن را فهمید؟ چگونه می‌توان از منظور گوینده از بیان کلمات و جایگاه هر کلمه در متن اطمینان حاصل کرد؟ چگونه می‌توان فاعل را از مفعول باز شناخت و راه تشخیص زمان وقوع یک فعل چیست؟ طبق کدام قاعده و قانونی منظور خداوند متعال از جمله‌ای که طبق عرف نادرست است، قابل استخراج خواهد بود؟ اگر نتوانیم روشی را به‌عنوان روش صحیح بیان مطالب مورد توافق قرار دهیم - که این توافق در زمان تألیف ایقان بین هم‌زبانان و هم‌وطنان بهاءالله وجود داشته - لاجرم باید معتقد شویم که از هیچ بخش از کتاب ایقان، چیزی دستگیرمان نمی‌شود؛ مگر آنکه قواعد خاص نوشتن و سخن گفتن در آیین بهائی تدوین شود و آن‌گاه تازه راه شناخت و فهم مطالب ایقان و دیگر آثار بهاءالله و سایر رهبران بهائی گشوده گردد.

امینی گفته است: «وقتی دینی ظاهر می‌شود و کسی ادعای کند که از جانب خدا... آمده...». استباهی که بسیاری از بهائیان آگاهانه و عامدانه یا غیر آگاهانه و غیر عامدانه انجام می‌دهند، قطعی گرفتن این پیش فرض است که باب و بهاءالله از جانب خداوند آمده‌اند. مهم‌ترین اشکال ما به باب و بهاءالله نیز همین است که اول باید مشخص شود که آنان از جانب خداوند آمده‌اند و بعد بتوانیم مبتنی بر آن باور، سخنان دیگر



مهم‌ترین اشکال ما به باب و بهاءالله نیز همین است که اول باید مشخص شود که آنان از جانب خداوند آمده‌اند و بعد بتوانیم مبتنی بر آن باور، سخنان دیگر آنان را قبول کنیم. اگر این مسئله حل شود، بسیاری از مسایل دیگر هم حل خواهند شد.

دیرباز تاکنون قرار داشته است و مشروعیت آنان را به چالش کشیده است. مناسب است در اینجا درباره این مسائل برای خوانندگان گرامی اندکی توضیح دهم. ادعای بابیت باب: باب در ابتدای دعوت خویش، ادعا داشت که از جانب حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف فرستاده شده و باب ایشان است. او در جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری و در تفسیر قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) این ادعای خود را مطرح کرد. باب در همان ابتدای کتاب آشکارا اظهار کرد که آن را از جانب «محمدبن‌الحسن العسکری علیه‌السلام» یعنی قائم موعود اسلام، خارج کرده است:

«الله قد قدر ان یرخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائیت‌شناسی

کلمه قبل را هم ظاهراً برای تطویل و ابهام اسم، اضافه کرده‌اند). این عبارت داعیه باب را به خوبی روشن می‌کند. ملاصادق چنین کرد و این کار - که به منزله نوعی بدعت و

شعار تبلیغاتی به‌شمار می‌آمد - در شیراز غوغایی به پا کرد و باعث شد تا باب را از بوشهر به شیراز احضار کردند. در آنجا در مجلسی با حضور امام جمعه و حاکم شیراز، باب مورد بازخواست قرار گرفت. در آغاز مجلس، میان نظام الدوله و باب گفتگوی تندی واقع شد و سوء تفاهم پیش آمد، به نحوی که نظام الدوله فرمان داد تا یک سیلی محکم به او زدند؛ ولی امام جمعه وساطت کرد و او را پهلوی خود نشاند، سپس درباره ادعایش پرسید. «حضرت فرمودند: من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم. امام جمعه گفت کافی است». و قرار بر این شد که باب در مسجد وکیل شیراز به صورت عمومی این اقرار را تکرار کند. روز جمعه باب بالای منبر رفت و با این عبارات بر خود و مریدانش لعنت فرستاد و گفتار پیشین خود را پس گرفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند. ... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند» (تلخیص تاریخ نبیل، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۳).

ادعای قائمیت باب: با وجود اینکه باب ادعای نیابت و بابیت امام زمان علیه‌السلام را در ابتدای دعوت خویش و ظاهراً تا سال‌ها بعد داشت، ادعاهای دیگری را نیز اظهار کرد. ادعای دیگر وی پس از ادعای بابیت، ادعای قائمیت بود. باب ادعا کرد که خودش قائم موعود اسلام است. ادعای قائمیت او آن قدر چالش برانگیز بود که باعث شد برخی از بابیان دچار تشویش شده و از وی روی گردان شوند. یکی از مهم‌ترین نمونه‌ها، ملاعبدالخالق یزدی بود که در میان بابیان هم منزلتی پیدا کرده بود و حتی فرزندش شیخ علی را در نبرد قلعه طبرسی در راه باب از دست داده بود. ادعای قائمیت بساب در زمان ولیعهدی

بن علی بن ابی طالب علی عیده لیكون حجة الله من عند الذكر علی العالمین بلیغاً».

خداوند مقدر کرده است که آن کتاب را در تفسیر بهترین داستان‌ها (قصه حضرت یوسف) از نزد محمد بن الحسن بن علی ... بن علی بن ابی طالب بر بنده‌اش خارج کند، تا حجت خدا از نزد ذکر به گونه‌ای رسا بر جهانیان باشد.

- ۲۲ -

العلی قد کان بالحق فی الکتاب مکتوباً لله قد ران یخرج ذلک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علی عیده لیكون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغاً شهد الله کشفها له لئنفسه انه

این بخش از کتاب قیوم الاسماء در کتاب رحیق مختوم جلد یکم ص ۲۲ (یا ۳۴ در برخی از نسخه‌ها) نیز نقل شده است. کتاب رحیق مختوم از کتب مهمی است که اشراق خاوری از مبلغان بزرگ بهایی آن را نوشته و با تأیید و دستور مؤسسه مطبوعات امری چاپ و نشر شده است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود ادعای باب چنین است که کتاب قیوم الاسماء - با تمامی محتویات عالی‌هانش آن‌گونه که بهائیان در منزلتش سخن می‌گویند - از نزد امام دوازدهم شیعیان نازل شده است.

بازگشت باب از ادعا: با وجود این ادعایی که از باب نقل شده است، وی به دلیل تنبیهی که از وی به عمل آمد، ادعای خود را باز پس گرفت. هنگامی که او در سال ۱۲۶۱ از حجاز به بوشهر بازگشت، از آنجا به یکی از مریدانش به نام ملاصادق خراسانی نوشت که باید در اذان نماز جمعه این جمله را زیاد کند: اشهد أنّ علیاً قبل نبیل باب بقية الله. یعنی: شهادت می‌دهم که علی محمد، باب امام زمان است. عدد نبیل به حساب ابجد برابر عدد محمد است. (برخی از اوقات در اسامی به‌جای محمد، نبیل می‌نویسند.

با وجود اینکه باب ادعای نیابت و بابیت امام زمان علیه‌السلام را در ابتدای دعوت خویش و ظاهراً تا سال‌ها بعد داشت، ادعاهای دیگری را نیز اظهار کرد. ادعای دیگر وی پس از ادعای بابیت، ادعای قائمیت بود. باب ادعا کرد که خودش قائم موعود اسلام است



ناصرالدین شاه (شعبان ۱۲۶۴) پس از واقعه بدشت بود. با شروع فتنه بابیت در کشور برای آنکه کاوش بیشتری در عقاید باب شود، او را از چهریق به تبریز احضار

کردند. در نخستین روزهای ورود به تبریز، باب برای یکی از میدان که مقام والایی میان بابیان داشت، به نام شیخ علی ترشیزی (ملقب به عظیم) دعوی قائمیت کرد. «در شب دوم پس از وصول به تبریز حضرت باب جناب عظیم را احضار فرمودند و علناً در نزدا و اظهار قائمیت نمودند.» (تلخیص تاریخ نبیل ص ۲۸۰).

توبه دوباره باب از هرگونه ادعا: پس از ادعای قائمیت، باب در مجلسی با حضور ولیعهد و چند تن از ندیمانیش و برخی از علمای درباری تبریز مورد بازجویی قرار گرفت. متن نامه ولیعهد به محمد شاه که حاوی وقایع جلسه مزبور است و متن توبه نامه باب و پاسخ علما به او در کتاب کشف الغطاء آمده است (کشف الغطاء، صفحات ۲۰۱ تا ۲۰۵). بنابراین باب پس از گذشت یک هفته از ادعای قائمیت، به سبب تنبیهی که از ایشان به عمل آمد، دست از کلیه ادعاهای برداشت.

ادعای نبوت باب: پس از این ماجرا باب بازم ادعاهای خویش را مطرح ساخت و در اواخر سال ۱۲۶۴ علاوه بر آغاز ادعای قائمیت، با نوشتن کتاب بیان احکام شریعت اسلام را نسخ کرد و خویشتن را پیامبر خواند. به همین دلیل عبدالبهاء نیز وی را به عنوان پیامبری در کنار پیامبران بزرگ خداوند مطرح ساخته است: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک» (مفوضات، ص ۱۲۴). ادعای الوهیت باب: در نهایت باب در آخرین نوشته خود به نام لوح هیکل الدین مقام الوهیت را مدعی شد: «إِنَّ عَلِيًّا قَبْلَ نَبِيِّ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيْفُوتُهُ!» ترجمه: همانا علی قبل نبیل [= علی محمد] ذات و خود

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

خداست (لوح هیکل الدین، ص ۵)، درباره بهاءالله نیز ادعای واحد روشنی از او نداریم. بهاءالله چندین بار به خاتمیت و پایان یافتن نبوت توسط حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم استناد کرده و در برخی از نمونهها آن را به عنوان دلیلی بر بزرگی ظهور خود مطرح کرده است.

بهاءالله در صفحه ۲۹۳ کتاب «اشراقات و چند لوح

دیگر» چنین گفته است: «الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الأمم، الذی به إنتهت الرسالة و النبوة و علی آله و اصحابه دائماً أبداً سرمداً». ترجمه: صلوات و سلام بر آقای عالم و مربی امتها، کسی که رسالت و نبوت به او پایان یافت و بر آل او و اصحاب او به صورت دائمی و ابدی و سرمدی.

لازم به ذکر است که این جمله، اصلاً به عبارت «خاتم النبیین» بودن پیامبر اکرم اشاره نکرده است. بلکه درباره ایشان گفته است: «الذی به إنتهت الرسالة و النبوة» یعنی کسی که رسالت و نبوت به وجود ایشان پایان پذیرفت و دیگر کسی نمی تواند ادعای رسالت و نبوت کند.

همچنین در جای دیگر بهاءالله نوشته است: «الصلوة و السلام علی الذی به إنتهت النبوة و الرسالة و انقطعت نفحات الوحی و علی آله و اصحابه بدوام الملك و الملكوت و العزة و الجبروت». ترجمه: صلوات و سلام بر کسی که نبوت و رسالت به او پایان یافت و نفحات وحی به ایشان قطع شد و بر آل او و اصحاب او به دوام ملک و ملکوت و عزت و جبروت» (مجموعه الواح مبارکه، بهاءالله، موسسه ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۲ بدیع، ص ۳۶). در این جمله بهاءالله اشاره کرده است که «الذی به إنتهت الرسالة و النبوة



تورج امینی، پژوهشگر، نویسنده و مبلغ بهائی

متن نامه ولیعهد به محمد شاه که حاوی وقایع جلسه مزبور است و متن توبه نامه باب و پاسخ علما به او در کتاب کشف الغطاء آمده است. بنابراین باب پس از گذشت یک هفته از ادعای قائمیت، به سبب تنبیهی که از ایشان بعمل آمد، دست از کلیه ادعاهای برداشت

قرآن مجید خداوند متّان حضرت رسول را خاتم‌التّبیّین نامیده و سلسله نبوت را به وجود مبارکش ختم کرده و در سوره الأحزاب نازل شده، قوله تعالی: ما کان محمد أباً أحد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم التّبیّین؛ و از این مطلب در کمال وضوح عظمت مقام مظهر الهی و موعود ملس و ادیان [بهاءالله] ظاهر می‌شود به این معنی که مقام آن حضرت، رسالت نبوده و نیست؛ بلکه ظهورالله و مظهر مقدّس نفس غیب‌الغیوب است.»

از آنجاکه بهاءالله به خاتمیت پیامبر اکرم قائل است، لذا خود را من یظهره الله می‌نامد. ظاهراً عبارت «من یظهره الله» به معنای کسی که خدا او را ظاهر می‌کند، نخستین بار در نوشته‌های باب به کار رفته است. در بیان فارسی صفحات ۶۱ و ۷۱ و ۱۰۰ باب به ظهور موعودی موسوم به «من یظهره الله» بشارت داده که در حدود ۱۵۱۱ سال بعد (به عدد کلمه غیث یا اغیث) تا دو هزار و یک سال بعد (به عدد کلمه مستغاث) ظاهر می‌شود. بنابراین بهاءالله نمی‌تواند همان «من یظهره الله»ی باشد که باب به او بشارت داده بود. البته این تنها یکی از چندین دلیلی است که این موضوع را نشان می‌دهد و روشن می‌کند که باب به بهاءالله بشارت نداده است.

نبوت بهاءالله: همان‌طور که در بالا ذکر شد، عبدالبهاء پدر خود، بهاءالله را هم به‌عنوان پیامبری در کنار پیامبران بزرگ خداوند مطرح ساخته است: «آن مظاهر نبوت کلیه که بالاستقلال اشراق نموده‌اند مانند حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد و حضرت اعلی و جمال مبارک» (مفاوضات، ص ۱۲۴). این نشان می‌دهد که ایشان مقام پدر خود را نبوت می‌دانسته است. پرواضح است که ادعای اخیر، با اعتراف بهاءالله به خاتمیت حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله در تعارض است. همچنین تعارض آشکاری میان مقام «ظهورالله» که در عبارات اشراق خاوری برای بهاءالله نقل شد و از دیدگاه

و انقطعت نفحات الوحی» یعنی علاوه بر اینکه پیامبری و نبوت به وجود ایشان پایان پذیرفت، وحی نیز قطع شد و دیگر بر کسی وحی نازل نمی‌شود. وقتی هم که وحی نازل نشود، طبعاً نمی‌شود کسی از جانب خداوند به‌عنوان پیامبر به‌سوی بشر بیاید.

در جای دیگر بهاءالله نوشته است: «لأنّ الله تبارک و تعالی بعد الذی ختم مقام النبوة فی شأن حبیبه و صفیه و خیرته من خلقه، كما نزل فی ملکوت العزة» «و لکنّه رسول الله و خاتم التّبیّین»، وعد العباد بلقائه یوم القيامة لعظمة ظهور البعد، كما ظهر بالحق». ترجمه: برای آنکه خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه مقام نبوت را در شأن حبیب و صفی و برگزیده از خلقش پایان داد، آن چنان که در ملکوت عزت نازل شد؛ و لکن او رسول خدا و خاتم‌التّبیّین است، بندگانش را به لقای خود در روز قیامت وعده داد؛ به جهت عظمت ظهور بعدی؛ همان‌طور که به‌حق آشکار شد (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۲۵۳).

نویسنده بهائئ، اشراق خاوری هم بر ختم شدن نبوت و رسالت به پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله تأکید کرده و مقام بهاءالله را چیزی به‌جز نبوت و رسالت دانسته است. خاوری در کتاب رحیق مختوم (قاموس لوح مبارک قرن) ج ۱، ص ۱۰۶، چاپ سال ۱۳۰ بدیع (ص ۷۸ چاپ قدیم) در ذیل عنوان «از ختمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود...» چنین نوشته است: «در قرآن سوره الأحزاب محمّد رسول الله را خاتم‌التّبیّین فرموده. جمال مبارک جلّ جلاله در ضمن جمله مزبوره می‌فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمّد رسول الله که خاتم‌التّبیّین بود ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهورالله است و دوره نبوت منطوی گردید؛ زیرا رسول الله خاتم‌التّبیّین بودند.»

همچنین در کتاب قاموس توقیع منبع مبارک ج ۱، ص ۱۱۴ آمده است: «مقصود آنست که در

جمال مبارک جلّ جلاله در ضمن جمله مزبوره می‌فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است؛ زیرا نبوت به ظهور محمّد رسول الله که خاتم‌التّبیّین بود ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهورالله است و دوره نبوت منطوی گردید؛ زیرا رسول الله خاتم‌التّبیّین بودند





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی‌شناسی**

خاوری، مقامی بالاتر و فراتر از نبوت و پیامبری است، با ادعای پیغمبر بودن بهاء‌الله که از سوی عباس افندی مطرح شده، به چشم می‌خورد.

ادعای الوهیت بهاء‌الله: فراتر از مقام‌های نبوت، من یظهره‌اللهی و ظهورالله بودن ادعای دیگری است که بهاء‌الله مطرح کرده است. یکی از ادعاهایی که به‌نظر می‌رسد بهاء‌الله به‌وضوح آن را بیان می‌کرده، ادعای الوهیت است. دنیس مک ایون در انتهای مقاله «Divisions and Authority Claims in» Babism(1850-1866)», Studia Irani- ca 18, 1 (1989), pp ۹۳-۱۲۹ به ادعاهای بهاء‌الله پرداخته و شواهد گوناگونی را هم از اعتقاد پیروان او به این ادعا می‌آورد. یکی از شواهدی که به‌وضوح نشان می‌دهد بهاء‌الله این ادعا را ابراز داشته، مربوط به زمانی است که در زندان محبوس بوده است. در کتاب آثار قلم‌علی جلد اول چنین عبارتی از ایشان نقل شده است: «ان استمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الابتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید». ترجمه: بشنو آنچه را از سوی محل بلاء بر محل محنت و رنج از سدره‌قضاء وحی می‌شود که: «هیچ معبودی نیست مگر من زندانی تنها». در این جمله، به‌روشنی خود را خدا می‌خواند. او زندانی و تنها بوده و چنین هم گفته است که الهی جز او نیست.

ادعای خدا آفرینی بهاء‌الله: جالب است که حتی از ادعای الوهیت بالاتر هم از ایشان نقل شده است. ایشان خود را خداآفرین نیز نامیده است. در کتاب مکاتیب ج ۲ ص ۲۵۴ و ۲۵۵ مجموعه نامه‌های عبدالبهاء است، چنین آمده است: «چه که اظهار الوهیت و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدّوس روحی له‌الفداء یک کتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش آتی انا الله است و جناب طاهره انی انا الله را در بدشت تا عنان آسمان باعلی‌النداء بلند نمود و همچنین بعضی احبّاء در

بدشت و جمال مبارک در قصیده ورقائیه می‌فرماید: کلّ الاله من رشح امری تالّهت / و کلّ الربوب من طفح حکمی تربّت». عبدالبهاء چنین بیان داشته است که قدوس و طاهره و برخی دیگر ادعای الوهیت کرده‌اند. بهاء‌الله هم در قصیده ورقائیه گفته است: تمام خدایان از ترشح امر من به خدایی رسیدند و تمام رب‌ها از سرریز حکم من به ربوبیت رسیده‌اند.

گذشته از ادعاهای ناهمخوانی که از باب و بهاء‌الله نقل شده است، این نکته نیز مهم است که ادعاهای آنان با باورهای مسلمانان سازگاری ندارد. به بیان دیگر به‌هیچ‌وجه مسلمانان انتظار اینکه کسی به‌عنوان باب امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف ظاهر شود، نداشتند. به‌علاوه خصوصیتی هم که او برای خود اظهار می‌کرد با خصوصیتی که مسلمانان طبق روایاتشان از امام مهدی علیه‌السلام می‌دانستند، همخوانی نداشت. این مسئله در مجلسی که در تبریز برای پرسش از باب برپا شد نیز مطرح شد. در مورد بهاء‌الله نیز چنین است. مسلمانان نه ادعای نبوت او و نه ادعای الوهیت او را با توجه به اعتقادات قبلی خود بر نمی‌تافتند. اعتقاداتی که از سرچشمه وحی و از جانب خداوند متعال و در چهارچوب قرآن کریم، قابل پیگیری بوده و هست.

امینی گفته است که کفار ادعا می‌کردند اگر بخواهند مانند قرآن را می‌آورند. آری، آنان گاه چنین ادعایی داشتند، اما مهم این است که آنان هرگز چنین کاری را نتوانستند انجام دهند. تفوق قرآن کریم بر تمامی سخنان و مکتوبات و اشعار آن زمان آن‌قدر روشن بود که هر کدام هم که می‌خواستند چنین کاری را انجام دهند از عهد بر نمی‌آمدند. به‌عنوان مثال، نمونه زیر از زمان حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: هشام‌بن حکم گوید: روزی ابن‌ابی‌العوجاء به همراه ابوشاکر دیصانی زندق و عبدالملک بصری و ابن‌مقفع در بیت‌الله‌الحرام اجتماع کرده و حاجیان را مسخره می‌کردند و بر قرآن طعن

گذشته از ادعاهای ناهمخوانی که از باب و بهاء‌الله نقل شده است، این نکته نیز مهم است که ادعاهای آنان با باورهای مسلمانان سازگاری ندارد. به بیان دیگر به‌هیچ‌وجه مسلمانان انتظار اینکه کسی به‌عنوان باب امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف ظاهر شود، نداشتند

زده و عیب می گرفتند.

ابن ابی العوجاء گفت: دوستان! بیاید هر کدام از ما چهار نفر یک چهارم قرآن را نقض کنیم و قرار ما سال دیگر همین جا

باشد، در اینجا اجتماع نموده درحالی که تمام قرآن را نقض کرده باشیم، که نقض قرآن برابر است با ابطال نبوت محمد و در ابطال نبوت او، ابطال اسلام نهفته است و اثبات حقانیت ما. پس همگی بر این امر اتفاق نموده و از هم جدا شدند.

وقتی سال آینده در بیت الله الحرام جمع شدند، ابن ابی العوجاء گفت: اما من از وقت خداحافظی تا امروز غرق تفکر در این آیه هستم: «فَلَمَّا اسْتَيْسَؤا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا»<sup>۱</sup> و نتوانستم هیچ چیزی به فصاحت و جمع معانی آن اضافه کنم و تنها تفکر در همین یک آیه مرا از آیات دیگر واداشت.

عبدالملک گفت: من نیز از هنگامی که از شما جدا شده ام غرق اندیشه در این آیه هستم: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلَ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذِّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ»<sup>۲</sup> و دیگر قادر به آوردن مثل آن نشدم.

ابوشاکر گفت: من نیز غرق این آیه شدم: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»<sup>۳</sup> و دیگر نتوانستم آیه ای مانند آن بیاورم.

ابن مقفع گفت: ای قوم، این قرآن از جنس بشر نیست و من نیز از زمان جدایی غرق این آیه شده ام: «وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غَبِضِ الْمَاءَ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»<sup>۴</sup> و به کنه معرفت آن دست نیافتیم، و نتوانستم مانندش را بیاورم.

هشام بن حکم گوید: این گروه در این کلام بودند که ناگاه امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام از کنارشان عبور کردند و این آیه را تلاوت فرمودند: قُلْ لَنْ يَخْتَمَعَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا!

(اسراء: ۸۸).

آنان نگاهی به هم انداخته و گفتند: اگر اسلام را حقیقتی باشد، امر وصیت محمد جز به جعفر بن محمد نرسد، به خدا هرگاه به او نگرستیم هیبتش ما را گرفت و پوستمان از لرز منقبض شد! سپس با اقرار به ناتوانی و عجز پراکنده شدند (الإحتجاج / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱۴-۳۱۷).

آری، آن کافران درست فهمیده بودند، اگر قرآن را نقض می کردند، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باطل می شد، اما آنان نتوانستند. زمان خود پیامبر اکرم هم این چنین بود. یعنی کفار زمان ایشان می دانستند که اگر بتوانند مثل قرآن بیاورند، نبوت و پیامبری ایشان را باطل خواهند کرد اما آنان نیز هرگز نتوانستند چنین کاری را انجام دهند. به هر آن کس که فکر می کردند ممکن است این کار را بتواند انجام دهد، مراجعه می کردند، اما به بن بست می رسیدند. مثال زیر درباره یکی از افراد باهوش ولی نگون بختی است که کفار قریش به او مراجعه کردند تا برای آنان روشن کند که قرآن کریم چیست، شعر است یا کهنات است یا خطبه؟ او نیز با وجود اینکه قرآن کریم را شنید و تکان خورد و گرفتار شد، اما به آن ایمان نیاورد و گفت که بگویند آن سحر است:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله همواره از خدایان مشرکان انتقاد می کردند و برای آنان قرآن می خواندند.

مشرکان می گفتند: این گفتارها اشعار محمد است، و بعضی اظهار می داشتند: این کلمات خطبه هایی است که وی برای ما قرائت می کند. ولید بن مغیره یکی از شیوخ بزرگ عرب بود و اعراب در اختلافات خود برای داوری به وی رجوع می کردند و همچنین اشعار خود را برای او می خواندند. هر کدام را که وی اختیار می کرد مورد توجه واقع می شد.

ولید بن مغیره فرزندان زیادی داشت که همیشه در مکه بودند و نیز مالک ده غلام که نزد هر کدام از

یعنی کفار زمان ایشان می دانستند که اگر بتوانند مثل قرآن بیاورند، نبوت و پیامبری ایشان را باطل خواهند کرد اما آنان نیز هرگز نتوانستند چنین کاری را انجام دهند. به هر آن کس که فکر می کردند ممکن است این کار را بتواند انجام دهد، مراجعه می کردند، اما به بن بست می رسیدند

آنان هزار دینار داشت که برای او تجارت می‌کردند. ولید از صاحبان قنطار به‌شمار می‌رفت و قنطار پوست گاو بود که از طلا انباشته می‌کردند.

ولید بن مغیره، عموی ابوجهل بن هشام، از جمله اشخاصی بود که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله اذیت و آزار می‌رسانیدند. روزی به وی گفتند: یا اباعبدالشمس این کلماتی که محمد بر زبان جاری می‌سازد چیست؟ آیا این‌ها سحر است و یا کهانت و یا خطبه می‌باشند؟ گفت: اکنون مرا به حال خود واگذارید تا سخنان او را بشنوم و پس از آن، جریان را به شما بگویم.

هنگامی که حضرت رسول در حجر نشسته بود، ولید نزد آن جناب رفت و گفت: یا محمد از اشعار خود برای من بخوان، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: کلمات من شعر نیست بلکه کلام خداوند است که پیمبران خود را برای اظهار آن‌ها مبعوث فرموده است، ولید گفت اینک برای من از آن کلمات قرائت کن.

حضرت رسول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را برای او قرائت کردند. ولید موقعی که کلمه «رحمان» را شنید، حضرت را استهزاء نمود و گفت تو مردم را به طرف شخصی که اکنون در یمامه است و رحمان نام دارد دعوت می‌کنی؟! پیغمبر فرمود: چنین نیست، بلکه من مردم را به سوی خداوند که رحمان و رحیم است، می‌خوانم. حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بعد از این مذاکرات سوره حم سجده را قرائت نمودند، هنگامی که به این آیه شریفه رسیدند: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ تَمُودَ» بدن ولید با شنیدن این آیه لرزید و موهای بدن و ریشش راست شد. پس، از جای خود برخاست و به منزلش رفت و دیگر به طرف قریش باز نگشت. در این هنگام قریش گفتند: یا اباحکم! عبد شمس هم از دین آباء و اجدادی خود دست کشید، و به مذهب جدید گرایید؛ آیا نمی‌بینید که وی به طرف

ما باز نگشت. او قول محمد را قبول کرده و به منزل خود رفته است. مشرکان قریش از این موضوع بسیار ناراحت شدند و غم و اندوهی آن‌ها را فرا گرفت.

ابوجهل هنگام صبح نزد ولید رفت و گفت: ای عمو! تو ما را رسوا کردی و سرافکنده ساختی، ولید گفت: چرا ای برادرزاده؟ گفت: تو دین محمد را قبول کرده‌ای! ولید گفت: چنین نیست من بر دین پدران خود باقی هستم، ولیکن من کلامی شنیدم که بدنام از آن به لرزه درآمد، ابوجهل گفت: آیا آن کلام شعر است؟

گفت: شعر نیست. ابوجهل گفت: آیا گفتار محمد خطبه است؟ ولید گفت: خطبه هم نیست، زیرا خطبه کلامی است که به هم متصل است ولی کلام محمد از هم پراکنده است و به هم شباهتی ندارد و بسیار شیرین و زیبا است.

ابوجهل گفت: من خیال می‌کنم که کلمات او خطبه باشند. ولید پاسخ داد: خطبه نیستند، ابوجهل بار دیگر گفت: پس چیست؟ ولید گفت: مرا اندکی مهلت بده تا در این باره ببیندیشم. چون روز دیگر شد، گفتند: جواب ما را بگویید.

ولید گفت بگویید کلام او سحر است و دل مردم را مسحور می‌کند، پس از این خداوند درباره ولید فرمود: «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَ بَنِينَ شُهَدَاءَ تَأْتِيهِمُ مِنَ الْجِبَالِ غَوَاصِقٌ» (زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام / ترجمه اعلام الوری، متن، ص: ۵۸-۶۰).

ملاحظه می‌شود که کافران شبه جزیره عربستان در زمان ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، نتوانستند با همانندآوری به جنگ قرآن کریم بروند که اگر چنین می‌شد، طومار اسلام درهم پیچیده می‌شد. بلکه تلاش کردند با ترور شخصیت پیامبر، او را ساحر جلوه دهند و مردم را از شنیدن کلام آن حضرت منصرف کنند.

امینی تلاش کرده است تا اشکالات ادبی قرآن را بسیار برجسته کند و بگوید از آنجاکه قرآن کریم اشکالاتی دارد، لذا به ایقان ایرادی وارد نیست که اشکال ادبی داشته باشد

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهنائی‌شناسی

و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند: «جز این نیست که بشری به او می‌آموزد.» انه چنین نیست، زیرا [زبان کسی که این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است.

علی‌القاعده در وهله اول اگر قرار باشد اشکالی باشد باید منظور از «یعلّمه» محتوای سخنان ایشان باشد نه الفاظ. این نشان می‌دهد که مشرکان و ادبای عرب، ایرادات ادبی و عربی به قرآن نمی‌گرفتند، بلکه نمی‌خواستند اصل و حقیقت قرآن کریم را قبول کنند و مطالب قرآن کریم را آموزش‌های سلمان به پیامبر قلمداد می‌کردند، نه اینکه ادبیات آن را به او نسبت دهند. بنابراین نه تنها ادعای آقای امینی فاقد ارجاع‌های معتبر علمی برای بررسی و کاوش است، بلکه با ظاهر آیات قرآن کریم نیز سازگاری ندارد.

همان‌طور که گفته شد، به اعتقاد من، خداوند متعال قرآنی را فرو فرستاده که در آن اشکال ادبی وجود ندارد، اما امینی ظاهراً چنین چیزی را قبول ندارد و گفته است که اعراب وقتی قرآن را می‌شنیدند آن حضرت را مجنون می‌خواندند؛ زیرا در آیات قرآن کریم قواعد ادبی رعایت نمی‌شد. این ادعای امینی نیز هیچ شاهد تاریخی ندارد. هیچ گزارشی نداریم که به دلیل اشکالات ادبی موجود در آیات قرآن کریم، آن حضرت را مجنون خوانده باشند. باز هم اگر ایشان شاهد و مستندی بر این ادعای خویش دارند، خوب است ارائه کنند تا بررسی شود. ظاهراً ایشان این پیش‌فرض نادرست را در نظر گرفته‌اند که عده‌ای به دلیل اشکالات ادبی واقعی در قرآن به پیامبر اعتراض می‌کردند و هر سخن نامربوطی را به آن برگرداندند. اگر ایشان دلیلی تاریخی بر این پیش‌فرض خود دارند، مناسب است ابتدا آن را ارائه کنند. به‌علاوه، از امینی انتظار نمی‌رود که معنای مجنون را نداند. مجنون به معنای کسی است که جن‌زده شده است، یعنی به اختیار خود کارهایی را انجام نمی‌دهد و یک جن او

را بسیار برجسته کند و بگوید از آنجا که قرآن کریم اشکالاتی دارد، لذا به ایقان ایرادی وارد نیست که اشکال ادبی داشته باشد. او گفته است: «مسلمانان بحثشان

با کفار این بود که رسول اکرم را نمی‌توان با قواعد عرب جاهلی سنجید، بلکه او خودش معیار و ملاک و میزان «فهم حقیقت» است»، «اینکه در قرآن نگاه مثبتی به شعرای عرب جاهلی نیست، از همین بابت است که شاعران آن زمان که نمایندگان ادبیات عرب بودند، بر نوع ادبیات قرآن ایراد وارد می‌کردند. آنان مدعی بودند که بهتر جمله‌پردازی می‌کنند یا حتی اشعار «معلقات» را بر آیات قرآنی ترجیح می‌دادند.» متأسفانه نقل‌های بی‌مدرک در نوشته امینی فراوان است. لازم است ایشان مراجع این استنتاج‌ها را ارائه بفرمایند. همچنین امینی می‌گوید کفار به دلیل آنکه ادبیات عربی قرآن کریم خالی از اشکال نیست، طعنه زدند که سلمان فارسی آن را به پیامبر اکرم آموزش داده است. این ادعای ایشان هم از نظر تاریخی نادرست است. تا آنجا که جستجو کرده‌ام، هیچ شاهد و استناد تاریخی بر این ادعا وجود ندارد. اگر مستندی را ایشان یافته‌اند، خوب است ذکر کنند. به‌علاوه، این ادعای ایشان با آیه قرآن کریم نیز اصلاً سازگاری ندارد. بله، کفار چنین چیزی را گفته‌اند که پیامبر قرآن کریم را از شخص دیگری که سلمان فارسی یا دیگری باشد دریافت کرده‌اند، اما سخن آن‌ها به‌خاطر اشکال در ادبیات قرآن کریم نبود، بلکه برعکس، مراجعه به آیه مورد نظر روشن می‌کند که خداوند متعال برای اینکه نشان دهد قرآن کریم را آن شخص غیر عرب نگفته است، زبان شیوای عربی قرآن را شاهد آورده است. غیر عرب، طبعاً به شیوایی یک عرب زبان سخن نمی‌گوید، چه برسد به اینکه بخواهد کتابی را بنویسد که به زبان عربی آشکار است.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (نحل: ۱۰۳)

این سخن به‌الله نشان می‌دهد که ایشان نیز اشکالات ادبی قرآن کریم را قابل قبول نمی‌دانستند و آن‌ها پاسخ دارد و علماً جواب بعضی را داده‌اند و البته ایشان پاسخ تمام آن اشکالات را می‌دادند. لذا ایشان قرآن را بدون خطا دانسته و گفته‌اند ایرادهای وارد شده به آن ناشیانه و دارای پاسخ است



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بہائی شناسی**

را مهار و هدایت می کند، پس، انتساب سخنانی هم که او به خداوند منسوب کرده است، زیر سؤال می رود. این ارتباطی با ساختار شکنی و خوشایند فضا و شعرا

نبودن ندارد. بلکه این نشانه‌ای است از همان ناتوانی کفار برای اینکه کلامی مشابه کلام خداوند بیآورند. به دلیل ناتوانی، این اتهام را به آن حضرت می زدند که این کلام خداوند نیست و کلام جن است.

همان طور که ذکر شد، امینی سعی کرده با برجسته کردن مشکلات ادبی قرآن، وجود اشکالات ادبی در ایقان را پدیده‌ای طبیعی جلوه دهد و یا آن را به کلی نفی کند. توجه او را به سخنان بهاء الله در این زمینه جلب می کنم که ایشان نیز چنین سخنانی را گفته اند و در کتاب مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر صفحات ۸۰ تا ۸۲ درج شده است و از قضا در انتهای بند ۱ مقاله امینی، همین بخش نقل شده است. بهاء الله در آنجا پس از اینکه می گوید کفار اشکالات ادبی به قرآن کریم وارد می کردند و به همین دلیل ایمان نمی آوردند، در انتهای صفحه ۸۲ نوشته است: «شکی نبوده که قرآن من عند الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدس بوده از آنچه توهم نموده اند، چنانچه بعد معلوم و واضح شد که آن اعتراضات از غل و بغضاء بوده چنانچه [که] بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را به قواعد داده اند و لکن علمه عندنا». این سخن بهاء الله نشان می دهد که ایشان نیز اشکالات ادبی قرآن کریم را قابل قبول نمی دانستند و قائل بودند که آن ها پاسخ دارد و علما جواب بعضی را داده اند و البته ایشان پاسخ تمام آن اشکالات را می دانند. لذا ایشان قرآن را بدون خطا دانسته و گفته اند ایرادهای وارد شده به آن ناشیانه و دارای پاسخ است و افرادی که چنین اعتراضاتی دارند، از روی حیلہ یا بغض است. نمی دانم چرا امینی حتی متنی را که خود کپی کرده با توجه به معنای آن نخوانده است. خود ایشان هم قبول دارند که «البته این گونه نیست که سؤالات و یا شبهات جواب نداشته

باشند». لذا از ایشان خواسته می شود که با توجه به فرمایش بهاء الله، اشکالاتی را که نسبت به قرآن گرفته شده است، خصوصاً آن اشکالاتی را که ایشان در مقاله خود ذکر کرده اند، پاسخ دهند و اتهام وجود اغلاط ادبی در قرآن کریم را - به عنوان کتابی که بر سر آسمانی و الهی بودن آن هر دو اصرار و توافق داریم - پس بگیرند

امینی گفته است که قواعد زبان عربی پس از اسلام و به استناد آیات قرآن کریم مدون شده و این هم از سر تعبد بوده است. او می نویسد: «... بنابراین ادبیات قرآنی، سنجش و ملاکی شد برای گفتن و نوشتن روایاتی موجود است که قواعد زبان عربی، پس از استیلای اسلام تدوین شده است و حتی سر آغاز تدوین صرف و نحو را به حضرت امیر [مؤمنان علیه السلام] و یکی از صحابه او به نام ابوالاسود دوئلی منسوب می کنند ... قواعد زبان عرب که از طرفی نشانگر درستی گفتار است و از طرف دیگر نشانگر خطای ادبی، حاصل تلاش مسلمانان پس از نزول کتاب قرآن و محصول جنبه تعبدی نسبت به آیین اسلام است».

اما برخلاف نظر امینی، به نظر می رسد اینکه قرآن کریم مرجع ادبا برای تعیین ملاک های صرف و نحو و بلاغت شد، از سر تعبد نبود؛ بلکه از سر برتری علمی و ادبی قرآن کریم، بر تمام نوشته های ادبی پیش و پس از خود بود. طبعاً وقتی ادبا می خواستند برای قواعد مختلف مثال آورند، چه مثال هایی بهتر از متنی شیوا که آن قواعد به زیبایی در آن ها به کار رفته باشد؟ با توجه به دلایلی که در ادامه خواهد آمد، قرآن کریم به زبان عربی نازل شده و از همان قواعدی



برخلاف نظر امینی، به نظر می رسد اینکه قرآن کریم مرجع ادبا برای تعیین ملاک های صرف و نحو و بلاغت شد، از سر تعبد نبود؛ بلکه از سر برتری علمی و ادبی قرآن کریم، بر تمام نوشته های ادبی پیش و پس از خود بود

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائیت‌شناسی

و مخاطبان اولیه خود نازل شده است. البته روایات مشابه آن باز هم وجود دارد.

كَذَّبَتْ قُرَيْشٌ وَالْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا: سِحْرٌ مُّبِينٌ تَقَوْلُهُ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» أَيْ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي أَنْزَلْتَهُ عَلَيْكَ هُوَ [ب] الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا: أَلِفٌ، لَامٌ، مِيمٌ وَ هُوَ بَلَّغْتَكُمْ وَ حُرُوفٌ هَجَائِكُمْ، «فَأَتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» وَ اسْتَعِينُوا عَلَى ذَلِكَ بِسَائِرِ شُهَدَائِكُمْ. (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص: ۶۲).

قریش و یهود قرآن را تکذیب کردند و گفتند که آن سحری آشکار است که آن را بر بافته است. پس خداوند عزوجل فرمود: «الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين» یعنی ای محمد، این کتابی است که بر تو نازل کردم، آن با حروف مقطعه‌ای است که از آن‌ها الف، لام و میم است و آن به زبان شماست و حروف الفبای شماست، پس مثل آن را بیاورید اگر راستگوئید و از سایر گواهان خود نیز برای این کار کمک گیرید.

به‌جز آیه شریفه و روایتی که ذکر شد، لزوم تکلم به زبان قوم و تبعیت از قواعد زبانی آنان، مسئله‌ای عقلی است، چراکه اگر جز این باشد، در مفاهمه میان فرستاده خدا و مردم، اختلال ایجاد می‌شود؛ مردم سخن او را به راحتی و درستی درک نمی‌کنند و عدم فهم سخن پیام‌آور، به دلیل رعایت نکردن زبان مرجع قوم، نقض غرض است. چون اساساً پیامبر از میان مردم برگزیده شده، تا آنان را به مسیر هدایت رهنمون سازد و اولین گام برای این هدف، مفاهمه است. یعنی طرفین، به راحتی سخن یکدیگر را درک کنند و این جز با پیروی از قواعد زبانی یکسان، حاصل نمی‌شود.

با توجه به این دلایل به نظر می‌رسد که این سخن درست نباشد که زبان کتاب الهی از قواعدی غیر از زبانی که مردم با آن سخن می‌گویند پیروی می‌کند. اگر باب یا بهاء‌الله با زبانی غیر از زبانی قومی که در

که در میان قوم پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله مرسوم بوده، پیروی کرده است. آیات زبانی است که نشان می‌دهد قرآن به زبان عربی نازل شده است. یک نمونه آن

را در قسمت مربوط به این اشکال که پیامبر قرآن را از سلمان یاد گرفته‌اند، آوردم، اما غیر از آن، آیه ذیل نیز نشان می‌دهد که علاوه بر اینکه قرآن به زبان عربی است، به زبان قوم ایشان نیز هست. به بیان دیگر، قوم ایشان از هر قاعده و قانونی که در هنگام تکلم و در زمان نزول قرآن استفاده می‌کردند، قرآن کریم نیز براساس همان قواعد نازل شده است.

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ (ابراهیم: ۴)

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم، تا احقاقیق را برای آنان بیان کند.

طبق این آیه شریفه، وقتی پیامبر اکرم میان عرب‌زبانان مبعوث شدند، قرآنی را هم که از جانب خداوند متعال آوردند، به زبانی است که در میان قوم ایشان مرسوم بوده است.

دلایل پیش گفته البته با بازتنظیم و تدوین کامل قواعد زبان عربی در دوره پس از نزول قرآن منافاتی ندارد، چراکه بر اساس استدلال‌های فوق، مشخص می‌شود که قواعد نانوشته‌ای میان اعراب و در زبان عربی موجود بوده که آن‌ها براساس آن تکلم و نگارش می‌کرده‌اند اما تدوین یک‌جا و منقح این قواعد، در زمان جاهلیت انجام نشده است و پس از استیلای اسلام نیز، هنگامی که ادیبان تصمیم به جمع‌آوری و تدوین یک‌جا و مکتوب این قواعد گرفته‌اند، به دلیل تفوق و برتری ادبی قرآن کریم، به آن کتاب مراجعه کرده‌اند؛ از جمله در کتاب مغنی، مثال‌های متعددی از توضیح هر قاعده از قرآن کریم نقل شده است. علت هم این بوده که همه ادبا، بر کامل بودن جهات ادبی قرآن کریم اذعان داشته‌اند.

گزارش زیر شاهدهی روایی بر این مطلب است که قرآن کریم، به زبان قابل فهم و قابل لمس برای اعراب

لزوم تکلم به زبان قوم و تبعیت از قواعد زبانی آنان، مسئله‌ای عقلی است، چراکه اگر جز این باشد، در مفاهمه میان فرستاده خدا و مردم، اختلال ایجاد می‌شود؛ مردم سخن او را به راحتی و درستی درک نمی‌کنند و عدم فهم سخن پیام‌آور، به دلیل رعایت نکردن زبان مرجع قوم، نقض غرض است

**فصلنامه**  
فهرنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

آن ظهور کرده اند سخن بگویند، با این گزاره به ناسازگاری خواهد رسید. این اشکالی است که برخی از منتقدین باب نیز به او وارد کرده اند. از این دلایل که

بگذریم، نکته مهمی که باید به آن توجه کنیم این است که اگر بخواهیم نظر امینی را ملاک عمل قرار دهیم که قواعد زبان را مظاهر ظهور یعنی پیامبران الهی می‌سازند و باید از آنان قواعد را آموخت، از ایشان جای سؤال خواهد بود که قواعدی که با توجه به آثار باب و بهاءالله به دست می‌آید چه چیزهایی است؟ اکنون که حدود ۱۷۰ سال از ظهور ایشان گذشته است، آن قواعد در کجا توضیح داده شده است؟ سؤال مهم تری که اینجا به وجود می‌آید و بیشتر به آن اشاره کردم این است که اگر آنان قواعد زبان را می‌سازند و آن قواعد با قواعد زبانی که مردم با آن تکلم می‌کنند متفاوت است، قبل از اینکه آن قواعد روشن شود اصلاً چطور می‌توان سخنان ایشان را فهمید؟

امینی مرا متهم نموده است که قواعدی را من ساخته یا پذیرفته‌ام و براساس آن حقانیت و یا عدم حقانیت یک آیین را می‌سنجم. البته من هیچ قاعده‌ای نساختم، اما به نظر من، اگر اختلافات و تناقضات و تعارضات زیاد و جدی باشد، این مسئله نشانه عدم الهی بودن خواهد بود. این هم قاعده‌ای عقلی است که بعید است کسی با آن مخالفت داشته باشد. این دلیل در قرآن کریم هم به‌عنوان نشانه‌ای بر الهی بودن آن آورده شده است:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء: ۸۲)

آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. شواهدی در دست است که پاسخ به برخی سؤالات در این زمینه در قرون اولیه نیز مطرح بوده است. در زمان حضور ائمه علیهم‌السلام هم افرادی مدعی بودند که در قرآن کریم تناقض‌هایی را یافته‌اند

اما وقتی که به ایشان مراجعه و اشکالات خود را بیان می‌کردند، امامان علیهم‌السلام به آن اشکالات پاسخ قانع‌کننده می‌دادند؛ به نحوی که پرسش‌کننده، متوجه

اشکال خود در سؤال می‌شد و اشکال را از قرآن کریم، به درک ناقص خود بر می‌گرداند. یکی از نمونه‌های مفصل آن داستان زندیقی است که تعداد زیادی از آیات قرآن را جمع‌آوری کرد و نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آورد و ایشان به تناقض‌انگاری و خرده‌گیری‌های او به قرآن کریم پاسخ دادند (کتاب التوحید صدوق، ص: ۲۵۴).

اما جدای از آن، خوب است روشن شود که به‌نظر امینی ملاک حقانیت چیست؟ این مسئله از مهم‌ترین مسائلی است که باید به دقت به آن پرداخت. از کجا می‌توان فرد راستگو و فردی را که برحق نیست از یکدیگر تشخیص داد؟ صرف اینکه کسی ادعایی کرد و کتابی را نوشت، برحق است؟ به صرف پذیرش گروهی از مردم، آیا حقانیت و اصالت دعوت یک مدعی پیامبری اثبات می‌شود؟ آیا این‌گونه که در کتاب ایقان نوشته شده، داشتن کتاب دلیل بر حقانیت است؟ آیا ممکن نیست در کنار پیامبران الهی، برخی افراد دیگر، به ناحق ادعای پیام‌آوری از سوی خداوند متعال را داشته باشند و گروهی را فریب دهند؟ راه شناخت این مدعیان از پیامبران واقعی چیست؟ در پاسخ به این سؤالات به چند نکته مختلف باید توجه کرد.

اگر چنین باشد که داشتن کتاب نشان‌دهنده پیامبری است، بسیاری از افراد مدعی نبوت بوده‌اند و کتاب هم داشته‌اند. یکی از بهترین مواردی که نقض این سخنان است، فردی است به نام جمشید معانی. پس از فوت شوقی افندی، پیشوای سوم بهائیان، جمشید معانی ملقب به سماءالله که جوانی از بهائیان خراسان بود، در سرزمین آندونزی مدعی شد که موعود کتاب اقدس است. وی همان استدلال‌هایی را که بهائیان برای اثبات عقاید خود دارند، برای خود

اگر چنین باشد که داشتن کتاب نشان‌دهنده پیامبری است، بسیاری از افراد مدعی نبوت بوده‌اند و کتاب هم داشته‌اند. یکی از بهترین مواردی که نقض این سخنان است، فردی است به نام جمشید معانی

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

آن یا عِبَادِي خَيْرُ التِّجَارَةِ هَذَا» (شیرازی، علی محمد، بیان عربی، ص ۴۲)

شما هنگامی که بتوانید، تمام آثار و نوشته‌های باب را باید مالک شوید ولو اینکه چایی باشد. پس همانا روزی و رزق بر مالک آن‌ها مانند باران فرو می‌بارد. بگو ای بندگان من بهترین تجارت این است.

تنها توجه به کلمات این عبارات کتاب بیان کافی است تا مشخص شود منشأ نزول آن الهی است یا خیر؟ گذشته از ادبیات غیرمأنوس آن، به کلمه «چاپا» در میان این عبارات توجه کنید. با اینکه کلمه «طبع» در عربی وجود داشته است، اما ایشان از کلمه فارسی، آن هم کلمه‌ای شامل دو حرف «چ» و «پ» در میان جمله عربی استفاده کرده‌اند. گذشته از این اشکالات ادبی و زبانی، توجه به معنای آن نیز الهی نبودن آن را نشان می‌دهد. در اینجا باب گفته است که کتاب‌های او را مالک شونود تا باعث شود روزی مثل باران بر مالک آن‌ها بارد. آیا بابیانی که مالک کتب او بودند، روزی فراخ داشتند؟ اگر این چنین بوده چرا گزارش‌هایی که خود بهائیان می‌دهند حاکی از فقر و تنگدستی آنان است؟ چرا بهائیان هم اکنون از این روش استفاده نمی‌کنند تا فقر و تنگدستی از میان آنان رخت بر بندد؟

گذشته از مسئله حقانیت خود باب و بهاء‌الله، درباره انشعابات و فرقه‌های مختلف بهائی، ملاک حقانیت چیست و کدام یک بر حق هستند؟ اتفاقاتی که پس از بهاء‌الله روی داد چطور حقیقت را روشن می‌کند؟ مثلاً چرا امینی دست از اعتقاد خود نسبت به بیت‌العدل نمی‌شویید و به سراغ ریمی‌ها نمی‌رود؟ خصوصاً اینکه ریمی‌ها حداقل یک ولی امر دارند، ولی بیت‌العدل با وجود فرمان رهبران بهائی مبنی بر لزوم ولی امر، از آن محروم است. برای توضیح بیشتر برای خوانندگان گرامی، لازم است تا به‌طور مختصر اتفاقی را که پس از فوت شوقی رخ داده است در اینجا ذکر کنم.

فراهم کرد و مقامی هم چون مقام بهاء‌الله برای خویش اظهار کرد و الواح و سوره‌ها و دعا‌های فراوانی را نازل نمود. بیت‌العدل نیز برای حفظ بهائیان از اینکه به دنبال او

بروند، در پیامی او را طرد روحانی کرد و از بهائیان خواست که نوشته‌های او را هم نخوانند. ظاهراً جانشین او جان کر (John Carre) است و خود را Essence of Bahai Faith می‌نامد. باین‌حال اگر داشتن کتاب و انزال آیات دلیل بر الهی بودن است، بسیار به‌جاست که بهائیان به دنبال او رفته و به او ایمان بیاورند، خصوصاً که نظرات عبدالبهاء و شوقی افندی را قبول دارد و با توجه به آن نظرات، بیت‌العدل کنونی را فاقد مشروعیت قلمداد می‌کند. در ادامه در این مورد اندکی خواهیم نوشت.

اگر باب آیات بسیار زیادی نازل کرده و بیش از بیست جلد آن‌ها به دست بهاء‌الله رسیده (بهاء‌الله، ایقان، صفحه ۴۴)، چرا بهاء‌الله در کتاب خویش بیست آیه از آن همه کتاب را نقل نکرده است؟ این در حالی است که در همین کتاب ایقان ایشان از بیش از ۱۵۰ آیه قرآن استفاده کرده است، در حالی که قرآن کریم را منسوخ می‌داند و کتاب بیان را در آن زمان کتاب الهی معرفی می‌نماید. کتاب داشتن و زیاد نوشتن دلیل بر امر خاصی نمی‌شود؛ مهم محتوای آن است. در حال حاضر کتاب بیان در اینترنت قابل دستیابی و بررسی است. در کتاب‌های مختلفی که آیین باب و بها را بررسی کرده‌اند، گاه به مطالب آن کتاب پرداخته و بررسی کرده‌اند که آیا آن‌ها را می‌توان الهی نامید؟ خواندن و بررسی آن کتاب کفایت می‌کند تا متوجه شویم که نه از حیث سطح مطالب و نه از حیث ادبیات و نحوه بیان مطالب، قابل مقایسه با متون ادبی هم نیست، چه برسد به مقایسه با قرآن کریم. در اینجا برای نمونه به جمله‌ای از کتاب بیان او اشاره می‌کنیم:

«أَنْتُمْ إِذَا اسْتَطَعْتُمْ كُلَّ آثَارِ النُّقْطَةِ تَمْلِكُونَ وَ لَوْ كَانَ  
چاپاً فَسَانَ الرِّزْقَ يَنْزِلُ عَلَيَّ مَنْ يَمْلِكُهُ مِثْلُ الْغَيْثِ قُلْ

گذشته از مسئله حقانیت خود باب و بهاء‌الله، درباره انشعابات و فرقه‌های مختلف بهائی، ملاک حقانیت چیست و کدام یک بر حق هستند؟ اتفاقاتی که پس از بهاء‌الله روی داد چطور حقیقت را روشن می‌کند؟ مثلاً چرا امینی دست از اعتقاد خود نسبت به بیت‌العدل نمی‌شویید و به سراغ ریمی‌ها نمی‌رود؟





شوقی در سال ۱۳۳۶ش در لندن از دنیا رفت و همان‌جا مدفون شد. نکته مهم اینکه برخلاف پیشگویی الواح وصایا (وصیت نامه عبدالبهاء) که قرار بود پس

از شوقی پسر بزرگش جانشین شود (عبدالبهاء، الواح وصایا، ۱۲)، شوقی عقیم بود و فرزندی نداشت و حتی جانشین هم معین نکرد و در نتیجه، بعد از مرگش اختلاف زیادی میان بهائیان به‌وجود آمد. شش سال بعد از مرگ شوقی، بهائیان کنفرانسی متشکل از رؤسای بهائی هر کشور، در لندن تشکیل دادند و در آن اجتماع، نه نفر اعضای مجلس بیت‌العدل موعود را انتخاب کردند و باب ولایت امر را که در الواح وصایا پیشگویی شده بود، تا ابد مسدود اعلام کردند و پس از آن، بیت‌العدل را در حیفا برپا ساختند که تاکنون نیز دائر است و اعضای آن هر پنج سال یک بار انتخاب می‌شوند و بر بهائیان حکومت می‌کنند.<sup>۷</sup>

دسته دیگر از پیروان شوقی، بیت‌العدل حیفا را با دلائل قوی بی‌اعتبار دانستند. رهبر این گروه، «میسون ریمی» از افراد مهم و برگزیده توسط شوقی بود. پس از او نیز جوئل مارانجلا رهبر این انشعاب بهائی شد. این گروه «بهائیان ارتدوکس» نام دارند.<sup>۸</sup> از جمله دلائل آنان این است که به نص الواح وصایا ولی امرالله باید رئیس دائمی و عضو ممتاز بیت‌العدل باشد و بیت‌العدل بدون ولی امر، صلاحیت رهبری ندارد:

«ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیلی تعیین فرماید و اگر چنانچه عضوی از اعضاء گناهی ارتکاب نماید که در حق عموم ضرری حاصل شود، ولی امرالله صلاحیت اخراج او دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید.»<sup>۹</sup> (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۱۶).

شوقی افندی نیز بر لزوم عضویت ولی امرالله در بیت‌العدل تأکید دارد و معتقد است که اگر ولی امر نباشد، بنیان بهائیت متزلزل می‌شود و از واسطه فیض بی‌نصیب می‌ماند و هدایت لازم و ضروری بر اعضای

### فصلنامه فهرنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

بیت‌العدل از آنان گرفته می‌شود:

«بدون این مؤسسه [ولایت امرالله] وحدت امرالله در خطر افتد و بنیانش متزلزل گردد و از منزلت‌ش بکاهد و از

واسطه فیضی که بر عواقب امور در طی دهور احاطه دارد بالمره [به کلی] بی‌نصیب ماند و هدایتی که جهت تعیین حدود و وظایف تقنینیه منتخبین (اعضای بیت عدل) ضروری است، سلب شود.» (شوقی افندی، دور بهائی، ص ۸۰).

لذا با توجه به نظرات عبدالبهاء و شوقی افندی، بیت‌العدل کنونی از نظر قانونی بی‌اعتبار است و حتماً نیاز به حضور ولی امر دارد.

یکی از نکاتی که من در مقاله ذکر کرده بودم، این بود که در بسیاری از موارد در کتاب ایقان مغالطه صورت گرفته است، به این معنا که بهاءالله ظلم‌ها و جنایات نسبت به پیامبران پیشین و مؤمنان به آنان را ذکر کرده و با توجه به اینکه اذیت‌هایی هم نسبت به باب و بابیان انجام شده نتیجه گرفته است که باب نیز همچون پیامبران پیشین از جانب خداوند متعال فرستاده شده است. در توضیح نیز ضرب‌المثل معروف «هر گردویی گرد است، اما هر گردی گردو نیست» را ذکر کرده بودم و گفته بودم که اذیت‌هایی که باب و بابیان متحمل شدند دلیل بر حقانیت آنان نیست.

متأسفانه این ضرب‌المثل دستمایه استهزاء ایشان شده و مرا مسخره کرده بودند که به‌نظر می‌رسد با اخلاق پژوهش و تحقیق سازگاری نداشته باشد. امینی در بند ۲ نوشته خود، این ایراد بر کتاب ایقان را - مبنی بر اینکه اذیت‌ها و آزارهای مردم دلیل الهی بودن باب است - زیر سؤال برده است. او بخش‌هایی از کتاب ایقان را آورده که نشان می‌دهد بدرفتاری مردم با انبیاء دلیلی بر رد انبیاء نیست. امینی مرا متهم کرده که ایقان را خوانده و نفهمیده‌ام و فقط سخنانی را از دیگران کپی کرده‌ام. او نوشته است:

«اگر کسی کتاب ایقان را درست بخواند، می‌فهمد که نه مفهوم و نه منطق سخنان بهاءالله در ایقان

بها، الله چنین چیزی را گفته که بدرفتاری مردم دلیل بر رد انبیا نیست (اگرچه من در مقاله متعرض آن نشده‌ام). اما بدرفتاری‌های مردم با باب را نیز دلیلی بر حقانیت او شمرده است. آن هم نه یک دلیل پیش پا افتاده، بلکه بزرگترین دلیل و بزرگترین حجت

**فصلنامه**  
 فرهنگی-اجتماعی  
**پهنائی‌شناسی**

این نیست که چون مردم سید باب را اذیت کردند، پس باب رسول الهی بوده است!»، اشکالی ندارد، ممکن است که من بخش‌هایی از کتاب ایقان را نفهمیده باشم

و لذا درخواست می‌کنم مرا آگاه نمایند. از لحن غیر علمی و تمسخرآمیز ایشان که بگذریم، در این مورد اتهاماتی که به من زده است، به خود او باز می‌گردد. بله، بهاءالله چنین چیزی را گفته که بدرفتاری مردم دلیل بر رد انبیا نیست (اگرچه من در مقاله متعرض آن نشده‌ام)، اما بدرفتاری‌های مردم با باب را نیز دلیلی بر حقانیت او شمرده است، آن هم نه یک دلیل پیش پا افتاده، بلکه بزرگ‌ترین دلیل و بزرگ‌ترین حجت. بهاءالله در اواخر کتاب ایقان، پس از اینکه به اذیت و آزارهایی که بابیان متحمل شدند اشاره می‌کند، در ص ۱۵۶ چاپ آلمان، می‌نویسد: «همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع، اعظم دلیل و اکبر حجت بر حقیت ایشان است و در هر آن که تفکر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهال فرماید در این امر محکم‌تر و راسخ‌تر و ثابت‌تر می‌شوی». آیا این نشان نمی‌دهد که بهاءالله اذیت و آزارها را دلیل بر الهی بودن باب می‌داند؟ آیا این نشان نمی‌دهد که بهاءالله آن را بزرگ‌ترین دلیل و بزرگ‌ترین حجت می‌دانسته است؟ آیا اینجا مصداق ضرب‌المثل گردو نیست؟ متأسفانه به‌نظر می‌رسد که ایشان پیش‌فرض‌های خود را نه تنها بر قرآن کریم، که بر کتاب ایقان نیز تحمیل می‌کنند. در نوشته ایشان البته نکات غیر دقیق و بدون شاهد دیگری نیز یافت می‌شود. از این قبیل، سخنان غیردقیقی است که در باره قصص قرآن زده است. او گفته که داستان‌های قرآنی به‌منظور «تبشیر» و «تذییر» نقل شده است. خوب است توضیح دهند که کجای داستان‌های قرآنی حکایت از تبشیر به ظهور کلی الهی دارد. من برای اینکه دلیل داستان‌های قرآنی را متوجه شوم، به خود قرآن مراجعه کردم. در سوره هود چنین آیه‌ای در این مورد آمده است:

برخلاف نظر اشراق خاوری و امینی، از زمان فعل «ما یأتیهم» نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت که در آینده نیز پیامبر خواهد آمد، بلکه به این معناست که اگر پیامبری بیاید مردم او را مسخره می‌کنند

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (هود: ۱۲۰)

و هریک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم و در این‌ها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است. در این آیه دلیل بیان داستان‌های پیامبران را سه چیز ذکر کرده است: اول اینکه دل پیامبر را به آن‌ها استوار گرداند. به‌نظر می‌رسد معنای آن این باشد که ایشان با وجود اذیت و آزارها و رویگردانی‌هایی که از سوی مردم می‌بینند، احساس ناراحتی نکنند و به پشتیبانی دائمی الهی، دلگرم باشند. دوم اینکه حقایقی را از خلال این داستان‌ها برای پیامبر روشن کند. سوم هم اینکه موعظه و تذکری برای مؤمنان باشد. لذا به‌نظر می‌رسد برخلاف آنچه که امینی نوشته است «تصحیح مسلمانان... نیازی به قصه‌پردازی ندارد»، در این آیه موعظه و تذکر به مؤمنان یکی از دلایل ذکر داستان‌های انبیا ذکر شده است.

در سوره شعراء نیز داستان‌های تعدادی از انبیای الهی آمده و در انتهای داستان‌ها با این آیه مواجه می‌شویم که «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» (شعراء: ۶۷، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۷۴ و ۱۹۰) این آیه و تکرار آن در پایان بیان داستان زندگی هر پیامبر نیز نشان می‌دهد که در این داستان‌ها نشانه‌هایی برای مؤمنان وجود دارد تا از آنها پند گیرند؛ هرچند که ممکن است گروه زیادی از ایمان آوردن، سرباز زنند.

در کتاب ایقان برای اثبات این نکته که اذیت و آزارهای مردم دلیل بر حقانیت مدعی پیامبر است، از آیه ۳۰ سوره یس استفاده شده است. درباره این آیه هم توضیحاتی را در کتاب ذکر کرده و نشان داده‌ام که توجیهاً بهاءالله و اشراق خاوری در تفسیر این آیه ناصحیح است. آیه این چنین است: «يَا حَسْرَةً



عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.» اشراق خاوری در کتاب قاموس ایقان با استفاده از مضارع بودن فعل «ما یأتیهم» در آیه ذکر شده، ذیل

عنوان «یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول...» این نکته را مطرح می‌کند که استهزای مردم تنها مربوط به پیامبران گذشته نیست، بلکه شامل پیامبرانی هم که در آینده خواهند آمد، می‌شود. همچنین مثالی زده است که مثلاً شما می‌گویید کتاب خوبی منتشر نمی‌شود مگر آنکه من آن را می‌خوانم و این جمله شامل گذشته و آینده است. در پاسخ ذکر کردم که درست است که هر رسولی از طرف خداوند متعال فرستاده شود، مردم او و آیات او و افراد مؤمن به او را مسخره می‌کنند و همچنین پیامبران و مؤمنان به آنان را اذیت می‌کنند، اما این مسئله چه ربطی به باب و بهاءالله دارد؟ اگر پیامبر بودن باب و بهاءالله روشن می‌شد، آن‌گاه این آیات هم دربارهٔ آنان می‌توانست صحیح باشد. نه آنکه تمسخر گروهی از مردم نسبت به آنان، دلیل حقانیت‌شان شود (باز هم همان مثال گرد و گردو است).

نکتۀ دیگر آنکه برخلاف نظر اشراق خاوری و امینی، از زمان فعل «ما یأتیهم» نمی‌توان چنین نتیجه‌ای گرفت که در آینده نیز پیامبر خواهد آمد، بلکه به این معناست که اگر پیامبری بیاید مردم او را مسخره می‌کنند. مثالی هم که اشراق خاوری نسبت به کتاب خوب زده، همین‌گونه است. اگر کتاب خوبی از این پس منتشر نشود، دیگر چه کتابی خوانده شود؟ از کجای این جمله می‌توان چنین برداشت کرد که در آینده هم کتاب خوبی منتشر خواهد شد؟ به‌علاوه این آیه از نظر نحوی استثنای منقطع است و فعل بخش دوم آن هم ماضی استمراری است. با توجه به آیات پیشین که زمان آن‌ها مربوط به گذشته است، این آیه نیز از نظر نحوی باید به‌صورت گذشته معنا شود، یعنی «ای وای برندگان، هیچ پیامبری بر آن‌ها نیامد مگر اینکه او را مسخره می‌کردند». دلیل

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

این هم که مترجمان آن را گذشته معنا می‌کنند همین است. لذا این آیه هم از نظر ادبی اشکالی ندارد و در عین حال، دلالتی بر آمدن پیامبرانی در آینده نخواهد داشت.

در مقاله نخست خود در اولین شماره بهائی‌شناسی توضیح دادم که بهاءالله در کتاب ایقان، برخی آیات قرآن کریم را به سلیقه خود به موافقان یا مخالفان خود نسبت داده و هیچ دلیلی برای این کار خود نیاورده است. این کار بهاءالله در ایقان را در همان مقاله، «مغالطه اشتراک لفظ» معرفی کردم و اشاره کردم که به صرف تکرار نام کریم در برخی آیات عذاب الهی، نمی‌توان حاج کریم‌خان کرمانی را مصداق آن آیات دانست (الدخان: ۴۳-۴۹).

امینی در بند ۳ درباره بخش تطبیق مصادیق با آیات صحبت کرده است. او نخست با استناد به آیه کریمه «لَا رَطْبَ وَ لَا يَأْسُ إِلَّا فِي كِتَابِ مُبِينٍ» (الانعام: ۵۹) به‌درستی اشاره کرده است که هر تر و خشکی (کنایه از همه علوم و مطالب) در قرآن کریم آمده است. سپس به نمونه‌های دیگری از تطبیق آیات قرآن بر مخالفان خود مانند میرزا تقی خان امیرکبیر استشهد کرده و در پایان نوشته است: «به‌نظر می‌رسد بیش از آنچه بهاءالله در این باره به اشکال بر بخورد، حیبی دچار مشکل باشد. اگر ذکر همه چیز در قرآن هست، پس به‌نظر حیبی راجع به حاجی محمد کریم‌خان کرمانی، در قرآن چه نازل گشته؟ کدام آیات قرآن را می‌توان با حاجی مزبور تطبیق داد؟»

ظاهراً امینی متوجه نشده است که من ادعا نکرده‌ام که هر آنچه را که در قرآن کریم آمده است، می‌دانم. ادعای من به تبعیت از مفسران قرآن کریم آن است که هر خشک و تری در قرآن کریم هست، اما خداوند متعال، دانش آن را تنها در اختیار پیامبر و جانشینان پاک او، یعنی امامان معصوم قرار داده است و آنان هستند که به اذن پروردگار، حامل علوم قرآن

بهاءالله در کتاب ایقان، برخی آیات قرآن کریم را به سلیقه خود به موافقان یا مخالفان خود نسبت داده و هیچ دلیلی برای این کار خود نیاورده است. این کار بهاءالله در ایقان را در همان مقاله، «مغالطه اشتراک لفظ» معرفی کردم و اشاره کردم که به صرف تکرار نام کریم در برخی آیات عذاب الهی، نمی‌توان حاج کریم‌خان کرمانی را مصداق آن آیات دانست

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

و در حال تحقیق است تا راستی گفتار و حقایق احتمالی او برایش روشن شود. هرگاه حقایق ایشان ثابت شد، البته این تطبیق‌ها را هم می‌توان پذیرفت، وگرنه

پیش از آن نیاز به ارائه دلیل و مدرک و بیینه خواهد بود. البته که تاکنون شواهد خلاف حقایق بهاءالله بسی بیشتر است. لذا بر سخنانش دلیل می‌خواهم.

امینی در بند ۴ درباره تضمین آیات قرآن نوشته است. اگرچه او به محتوای مطلب نپرداخته، در عوض نمونه‌ای را شامل آیه «الله نور السموات و الارض» که برای آن ذکر کرده بودم، مورد بررسی قرار داده و توضیح داده است. قابل توجه آنکه حداقل ۸ نمونه از تضمین نابجا در پایان‌نامه و کتاب حاصل از آن مورد توجه قرار گرفته و موضوع به همین یک آیه ختم نمی‌شود. (حبیبی، نقدی بر شاه بیت غزل، ۳۳۲)

باین‌حال امینی برای تبیین جایگاه این آیه شریفه قرآن و علت تضمین آن در کتاب ایقان گفته است که طبق الهیات بهائی سه عالم وجود دارد: عالم حق، عالم امر، عالم خلق. به اعتقاد بهائیان و امینی به عالم حق راهی نیست و البته من نمی‌دانم از کجا می‌توان وجود عالمی را فهمید که هیچ راهی برای درک و فهم از آن نیست؟! توجه کنید که این عالم، ارتباطی با خداوند متعال ندارد، چون عالم امر را الله معرفی کرده است. از آنجاکه برای وجود اصل این سه عالم دلیلی بیان نشده است، نمی‌توان از این تقسیم‌بندی استفاده کرد. این تقسیم‌بندی، نه قائم بر برهان عقلی خاصی است و نه با وجدان آدمی، ادراک آن قابل تحصیل است. تنها ادعایی از سوی بهاءالله محسوب می‌شود که ممکن است برای آقای امینی قابل پذیرش باشد. امینی در ادامه می‌نویسد: «به دیگر سخن در الهیات بهائی، «عالم امر» خالق «عالم خلق» است و آنچه که در ادبیات اسلامی به نام «الله» خوانده شده، در الهیات بهائی به «عالم امر» اطلاق می‌شود. بنابراین وقتی در قرآن عنوان شده که خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، از منظر اعتقاد بهائی، این جمله مربوط

هستند و می‌توانند در بحث تطبیق آیات قرآن با حوادث و رویدادهای خارجی یا افراد مختلف ورود پیدا کنند. حقایق آنان نیز از پیش اثبات شده و برای این تطبیق،

نیازمند دلیل نیستند. قرآن کریم خود می‌فرماید:

«بل هو آیات بینات، فی صدور الذین اوتوا العلم» (سوره العنکبوت، آیه ۴۹). یعنی آیات قرآن کریم، آیاتی روشن‌نگر هستند که علم آن، در سینه صاحبان دانش او و ارثان نبوت قرار داده شده است. در روایات متعدد نیز صاحبان علم که حافظان علوم قرآن کریم هستند، اهل بیت پیامبر و امامان علیهم‌السلام معرفی شده‌اند. (قمی، تفسیر علی‌بن‌ابراهیم، جلد ۲ صفحه ۱۵۱؛ صفار، بصائرالدرجات، صفحه ۲۰۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱، صص ۲۱۳-۲۱۴؛ بحرانی، تفسیرالبرهان، ج ۴ صص ۳۲۵-۳۲۷ و...).

لذا امروز نیز با مراجعه به اهل بیت پیامبر، می‌توان مصادیق آیات قرآن را کشف کرد که البته این بحث، خارج از گفتگوی من با آقای امینی است و مجال دیگری می‌طلبد.

آقای امینی با همان پیش‌فرض یعنی ادعای آگاهی من بر تمام علوم قرآن کریم، از من پرسیده است که چه آیه یا آیاتی درباره حاج کریم خان کرمانی آمده است؟! واضح است که من ادعای آگاهی بر تمام علوم قرآن را ندارم و در چنین مواردی، «نمی‌دانم» بهترین پاسخ و پاسخی عالمانه است. هرگاه که من چنین ادعایی کردم، جای پرسش از من هم هست که به چه دلیل و نشانه‌ای می‌توانم تعیین مصداق کنم؟ دقیقاً نکته قابل توجه نیز همین است که امینی با فرض آن ادعا از من پرسیده است: بهاءالله «بر پایه چه قانون و قاعده‌ای آیه یا آیاتی را مصداق حاجی مزبور قرار داده است؟ آری، حال من حال کسی نیست که به بهاءالله ایمان دارد و هرچه او می‌گوید درست قبول می‌کند (مانند حالی که نسبت به امامان دوازده‌گانه و جانشینان بر حق پیامبر اسلام دارم) بلکه حال من حال کسی است که هنوز به بهاءالله ایمان نیاورده

معرفت از پایین  
به بالا نیست،  
یعنی لازم نیست  
پیش از معرفت  
خداوند به معرفت  
مظهر ظهور دست  
یافت، بلکه قضیه  
کاملاً برعکس  
است. معرفت  
خداوند، نخستین  
گام است و پس  
از حصول آن،  
معرفت پیامبر  
ایجاد می‌شود و  
پس از حصول  
معرفت پیامبر،  
معرفت ولی خدا  
دست یافتنی  
می‌گردد

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهبائی‌شناسی**

به «عالم امر» است و ساده‌ترین معنای آن این است که پیامبران، نور آسمان‌ها و زمین هستند، یعنی شناسایی و فهم حقیقت، فقط از طریق مظاهر ظهور

امکان‌پذیر است. در این صورت است که از منظر اعتقاد بهائی، هر کسی که مظهر ظهور است، می‌تواند مصداق «نور آسمان‌ها و زمین» باشد. قسمت عمده‌ای از کتاب ایقان به موضوع اطلاق صفات الهی به مظاهر ظهور اختصاص یافته است. وقتی در قرآن، وعده لقاءالله به مؤمنان داده شده است، بهاءالله آن را به معنای لقای مظهر ظهور گرفته و به همین واسطه معضلات بسیار دیگری را که مفسران نتوانسته‌اند حل کنند، حل کرده است.

درباره اطلاق صفات الهی به مظاهر ظهور لازم است ابتدا این عوالم با خصوصیاتشان مشخص شوند و سپس از ویژگی‌های آن‌ها در تطبیق بر مظاهر ظهور استفاده شود. بد نیست اشاره‌ای به عقائد اسلامی در این مورد بکنیم. در ابتدا توجه کنید که باب معرفت خداوند متعال از سمت ما بسته است، اما خداوند خویشتن را به ما می‌شناساند و از آن طرف راه بسته نیست. توجه به این روایت برای درک این معنا ضروری به نظر می‌رسد:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا قَبْلَ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَ اللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوهُ. (صدوق، التوحيد، ص ۴۱۲ ح ۷).

حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمودند: خدا را بر آفریدگانش حق شناختن نیست که خود به معرفت رسند پیش از آنکه خود را به ایشان بشناساند و خلق را بر خدا حق شناسانیدن است که خود را بر آنان بشناساند و خدا را بر خلق آن حق است که چون خود را به ایشان شناساند، قبول کنند.

می‌دانیم که ما نمی‌توانیم خودمان به معرفت خداوند متعال برسیم، بلکه اگر خداوند خود را به ما بشناساند، به معرفت او دست خواهیم یافت. اگر

راه معرفت خداوند مسدود بود، چطور خداوندی را که نمی‌شناسیم عبادت کنیم؟ بنابراین درست است که چشم‌ها او را درک نمی‌کنند، بلکه افکار و اوهام نیز

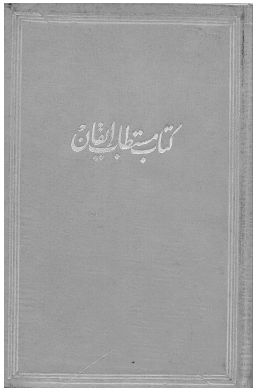
به او دسترسی ندارند، اما از آنجاکه خداوند خود را به ما فطرتاً شناسانده است، او را می‌شناسیم. به همین دلیل، در عرفان اسلامی، مراتب معرفت از پایین به بالا نیست، یعنی لازم نیست پیش از معرفت خداوند به معرفت مظهر ظهور دست یافت. بلکه قضیه کاملاً برعکس است. معرفت خداوند، نخستین گام است و پس از حصول آن، معرفت پیامبر ایجاد می‌شود و پس از حصول معرفت پیامبر، معرفت ولی خدا دست یافتنی می‌گردد. لذا در ادعیه می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَبِيَّكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي» (کلینی، الکافی، ج ۱ ص ۳۳۷ و ۳۴۲؛ نعمانی،

الغیبه، ۱۶۶؛ صدوق، کمال‌الدین، ج ۲ ص ۳۴۲؛ طوسی، الغیبه، ۳۳۴).

خداوند خودت را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی، از شناخت پیامبرت باز خواهم ماند. خداوند پیامبرت را به من بشناسان که اگر از معرفت پیامبرت باز بمانم، ولی تو را نخواهم شناخت. خداوند ولی خود را به من بشناسان که اگر ولی تو را نشناسم، در دین خود گمراه می‌شوم.

بنابراین اصل معرفت و شناخت، نعمتی است که خداوند به انسان می‌دهد و با این شناخت، می‌توان به خداوند متعال معرفت یافت و همین معرفت، بالاترین عبادت و پیش‌نیاز تمام عبادت‌های بعدی



اما اگر مفسری پیش‌پیش نظریه‌ای را مسلم گرفت و سپس کوشید تا با تحریف متن، مفاد آن را با نظریه‌ی خود سازگار کند، کار او تفسیر به رای است

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

عالم و آدم و متن و زمینه و نویسنده و گوینده و غیره و تصورات و فرضیه‌ها و سؤال‌هایی درباره معنای متن در ذهن خود داشته باشد و سپس بکوشد تا ببیند از این فرضیه‌ها کدام یک توسط متن تأیید می‌شود و

متن چگونه به سؤالات او پاسخ می‌دهد.

فرایند تفسیر، فرایندی مشتمل بر حدس و تأیید و ابطال است. تفسیر به رأی یعنی مفسر به جای اینکه حدس‌های خود را از طریق سنجیدن آن‌ها با متن ابطال یا تأیید کند، با دلایل غیر معتبر یا غیر کافی و یا با علل (امور غیر معرفت‌شناسانه) ابطال و یا تأیید کند و سپس بکوشد شاهدهی از متن به سود آن دست و پا کند. لذا تفسیرها به درست و نادرست، حق و باطل، موجه و غیرموجه، تفسیر و تفسیر به رأی تقسیم می‌شوند. البته در مواردی معنای متن مجمل باقی می‌ماند و مفسر به تکافوی ادله می‌رسد و قادر نیست با تکیه بر دلایل معرفت‌شناسانه هیچ‌یک از معانی محتمل را بر دیگری ترجیح دهد. در این حالت وظیفه او سکوت است. تفسیر به رأی یعنی ترجیح یک احتمال در مورد معنای متن بر احتمالات رقیب براساس دلایل ناموجه یا براساس هوا و هوس و تمایلات نفسانی و به‌خاطر انگیزه‌های غیر از حقیقت‌جویی؛ اما تفسیر موجه یعنی ترجیح یک احتمال بر احتمالات رقیب براساس پیش‌فرض‌های موجه و مدلل و شواهد و قرائن موجود در متن و زمینه.

از شواهد تفسیر به رأی، همین است که امینی به پیروی از بهاءالله در مورد قیامت و ظهور پیامبر بعدی انجام داده است. این مثال خوبی است که خوانش ایشان از مفهوم قیامت با قرآن تطبیق ندارد. ایشان مفهومی را مفروض در نظر گرفته‌اند و آیات را با آن تطبیق داده‌اند. از نظر امینی ظهور پیامبر بعدی مفروض است و البته دلیلی بر آن ندارد و دلایل علیه آن فراوان است. به‌علاوه، در نوشته‌های آقای امینی و دیگر مبلغان و محققان بهائی، معلوم نمی‌شود که چرا

است. هرچند که پس از شناخت پیامبر و ولی خدا، با پیروی از تعالیم آن بزرگواران، می‌توان به مراتب بالاتری از معرفت خداوند نیز دست یافت و معرفت پیشین و اولیه را تکمیل کرد.

درباره صفات خداوند متعال نیز به همین شکل است. یعنی ما درباره صفات خداوند متعال درکی نداریم. اگر خداوند متعال به ما معرفت بدهد، او را می‌شناسیم.<sup>۱۰</sup>

امینی در بند ۵، توضیحات من درباره تفسیر به رأی را عجیب‌ترین و بی‌معنی‌ترین بخش قلمداد کرده است. در پاسخ به مطالب او، توجه به مطالب ذیل خالی از لطف نیست:

تفسیر به رأی به دو معناست: یکی در برابر «تفسیر بی‌رأی» و دیگری در برابر تفسیر موجه یا متکی بر شواهد و قرائن. فهم متن، بدون داشتن پیش‌فرض ممکن نیست، اما هر پیش‌فرضی پیش‌دوری نیست و همه پیش‌فرض‌ها هم در عرض هم نیستند. میان ماه من تا ماه گردون/ تفاوت از زمین تا آسمان است. پیش‌فرض مدلل داریم و پیش‌فرض نامدلل و پیش‌فرض مربوط داریم و پیش‌فرض نامربوط. صرف داشتن پیش‌فرض، یک تفسیر را به تفسیر به رأی تبدیل نمی‌کند. اگر مفسری با پیش‌فرض خاصی وارد فرایند تفسیر و گفت‌وگو با متن شود و در ضمن این گفت‌وگو به اقتضای دلیل و در صورت لزوم پیش‌فرض‌های پیشین خود را اصلاح کند کار او تفسیر به رأی است. اما اگر مفسری پیش‌فرض‌های را مسلم گرفت و سپس کوشید تا با تحریف متن، مفاد آن را با نظریه‌ی خود سازگار کند، کار او تفسیر به رأی است.

وجود هر داوری پیشین به معنای پیش‌دوری نیست. پیش‌دوری یعنی اینکه مفسر در مقام فهم متن به‌جای اینکه بکوشد ذهن خود را با متن منطبق کند، بکوشد متن را با ذهن خود منطبق کند. داشتن داوری پیشین یعنی اینکه مفسر تصدیقاتی درباره

اگر مفسری با پیش‌فرض خاصی وارد فرایند تفسیر و گفت‌وگو با متن شود و در ضمن این گفت‌وگو به اقتضای دلیل و در صورت لزوم پیش‌فرض‌های پیشین خود را اصلاح کند کار او تفسیر است نه تفسیر به رأی. اما اگر مفسری نظریه‌ای را مسلم گرفت و سپس کوشید تا با تحریف متن، مفاد آن را با نظریه‌ی خود سازگار کند، کار او تفسیر به رأی است

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

بهاءالله این مظهر است؟ به نظر می‌رسد که اشکال اصلی در اینجا هم همان تحمیل نظر خود بر متون است که در سرتاسر نقد آقای امینی بر مقاله من، به چشم می‌آید.

در روایات هست که مَنْ قَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَوَّأْ مُقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ (ابن ابی‌جمهور، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۴). و در روایت دیگر است که هر کس قرآن را با رای خود تفسیر کند، اگر صحیح بگوید پاداشی ندارد و اگر خطا کند، پس او دورترین فرد به آسمان است (عیاشی، تفسیر، ج ۱ ص ۱۷). روایات دیگری هم هست که تفسیر به رأی را مذموم و نادرست تلقی کرده‌اند. این چنین نیست که تفسیر به رأی قرآن کریم، از نظر پیامبر اسلام و امامان علیهم‌السلام، امری روا باشد و اشکالی نداشته باشد؛ بلکه پیامدهای وحشتناک اخروی در پی خواهد داشت.

قرآن لایه‌های معنایی مختلفی دارد و چنین نیست که از یک آیه قرآن کریم، تنها یک مفهوم قابل استخراج باشد. رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله فرمودند: قرآن دارای ظاهر و باطنی است. ظاهر آن احکام الهی و باطن آن علوم گوناگون است. ظاهرش زیبا و باطن آن عمیق است» (کلینی، الکافی، ج ۲ ص ۵۹۹). شاید مفسری معنا و مفهوم لایه‌ای را بگوید و دیگری تفسیر لایه‌ای دیگر را. اما این گونه نیست که این تفسیرها بی‌ضابطه و قانون باشد. اصول تفسیر قرآن کریم، بر اساس آیات قرآن و روایات رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام و موازین عقلی پیش از این تبیین شده و روش تفسیر کردن آن برای مسلمانان کاملاً مشخص است. این گونه هم نیست که هرگونه تفسیر و تأویل را بتوان پذیرفت و دست همگان، مانند بهاءالله برای تأویل آیات قرآن کریم باز باشد. بلکه ضوابطی بر این تفسیر و تأویل حاکم است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، عدم مخالفت با نصوص و محکمات قرآن کریم است، چیزی که در تأویلات بهاءالله نسبت به آیات قرآن در کتاب ایقان به چشم نمی‌خورد. (مانند تأویل خداوند به مظاهر ظهور) و

آقای امینی بر آن تأکید و اصرار می‌ورزد. اما باید دانست که این تأویلات بهاءالله به دلیل مغایرت با محکمات کتاب، موجه و قابل پذیرش نیست.

نکته جالبی که در اینجا باید به آن اشارت کنیم آن است که برخلاف قرآن کریم، این ویژگی چندمعنایی عبارات، در کتاب ایقان نیست و برای فهم آن باید تنها ظاهر آن را در نظر گرفت و حق تفسیر آن را نداریم، چراکه خود بهاءالله و البته پیش از او باب، حق تفسیر متون خود را از پیروان سلب کرده (باب، بیان عربی، ص ۵؛ اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ۳۴۰) و آنان را ملزم به شناخت ظاهر متن کرده‌اند. بگذریم که بعدها و براساس نیازهای گوناگون عبدالبهاء و شوقی بعضاً عبارات بهاءالله از جمله در کتاب ایقان را تفسیر کرده‌اند، اما آنچه مسلم است، در میان بهائیان وفادار به بیت‌العدل، پس از مرگ شوقی، بهائیت دیگر مفسری ندارد. لذا تفسیر گفتار بهاءالله در ایقان و خارج کردن آن از ظاهر متن توسط آقای امینی، برخلاف موازین شناخته‌شده در خود بهائیت است. به‌علاوه اصول شناخته‌شده ایشان در تفسیر متون بهاءالله چیست؟ آیا بیت‌العدل هم همین تفسیر را از عبارات ایقان کرده است؟ تفسیر بیت‌العدل بر چه اصولی قرار دارد؟ به نظر می‌رسد تا پیش از تدوین راه‌های تفسیر سخن بهاءالله، نتوان تفسیرهای آقای امینی از کتاب ایقان را پذیرفت.

امینی برای اینکه نشان دهد پس از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله باز هم پیامبر خواهد آمد، آیاتی از سوره قیامت را ذکر کرده که در آن گفته شده که بیان قرآن کریم بر عهده خداوند متعال است، پس باز هم باید پیامبر بیاید تا بیان قرآن کریم را بیاورد. ایشان توجه نکرده‌اند که منطقاً لازم نیست پیامبر دیگری بیاید تا خداوند بیان قرآن کریم را انجام دهد؛ بلکه حضرت حق می‌تواند برای پیامبر اکرم، بیان قرآن را انجام دهد تا در همان زمان یا بعداً و یا در زمان مقتضی، پیامبر یا جانشینان او، این بیان را

ملاحظه می‌شود که این آیات در وعده به قیامت موعود به‌صراحت می‌گوید که استخوان‌ها و ذرات بدن در آن روز جمع می‌شوند و شخص مرده به مرگ جسمانی، به‌صورت جسمانی برانگیخته می‌شود و ابداً ربطی به حشر و حیات روحانی در نشئه دنیا ندارد، زیرا که عالم شدن جاهل و مؤمن شدن کافر که بعث و حیات روحانی است، ربطی به استخوان و ذرات بدن و از هم پاشیدن و جمع شدن آن‌ها ندارد

ستایش او و گمان می‌کنید که جز اندکی درنگ نکرده‌اید (و حال آنکه ممکن است سال‌ها گذشته باشد از زمان مرگتان تا هنگام بعث و نشورتان).

ملاحظه می‌شود که این آیات در وعده به قیامت موعود به‌صراحت می‌گویند که استخوان‌ها و ذرات بدن در آن روز جمع می‌شوند و شخص مرده به مرگ جسمانی، به‌صورت جسمانی برانگیخته می‌شود و ابتدا ربطی به حشر و حیات روحانی در نشئه دنیا ندارد، زیرا که عالم شدن جاهل و مؤمن شدن کافر که بعث و حیات روحانی است، ربطی به استخوان و ذرات بدن و از هم پاشیدن و جمع شدن آن‌ها ندارد. درباره قیامت، به منظور طولانی نشدن این مقاله، از ایشان و خوانندگان گرامی می‌خواهم تا به مقاله‌ای که در این موضوع در شماره گذشته فصلنامه بهائی شناسی به چاپ رسیده است، مراجعه فرمایند و در صورت تمایل، آن را نقد فرمایند. (خانزاده، پاسخ به شبهات بهائی، چالش‌های معنای نوین قیامت در آیین بهائی، فصلنامه بهائی شناسی، شماره دوم و سوم ص ۱۸۷-۲۱۲).

امینی متنی از مرحوم آقای مطهری درباره آیه ۲۷ سوره ملک نقل کرده‌اند که ایشان گفته‌اند که معنای آن آیه را نمی‌توانند به روشنی بیان کنند. این مسئله اشکالی به استاد مطهری وارد نمی‌کند. ایشان نیز به مانند بسیاری دیگر از افراد که ممکن است معنی آیه‌ای را ندانند، معنای آن را نمی‌دانسته‌اند و البته با آزادگی، این عدم اطلاع را بیان کرده‌اند. طبعاً ایشان ادعای دانستن تمامی قرآن را نکرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم، قرآن کریم کتاب عظیمی است که علم آن را پیامبر و وارثان ایشان دارند. جای پرسش از ایشان است که آیا با توجه به بیانات بهاءالله می‌توانند این آیه را معنا کنند؟

درباره آیه ۲۱۰ سوره بقره که در نسخه‌های قدیمی خطی ایقان به‌شکلی متفاوت با متن قرآن کریم نوشته شده است و در نسخه‌های جدیدتر

برای مردم و طالبان حقیقت بازگو کنند. به همین دلیل دانشجویان پیامبر بیان قرآن و معارف آن را از ایشان به ارث برده و در وقت مقتضی بیان کرده‌اند. لذا این

استفاده از آن آیات به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند برای اثبات ظهور پیامبری پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله قابل قبول باشد. این مسئله هم شاهد دیگری بر این است که امینی داوری پیشین و خوانش خود را بر آیات قرآن کریم بار کرده است.

دوست دارم از امینی بپرسم که آیا درباره بخش‌هایی از مقاله من که در پاسخ خود متعرض آن نشده‌اند، صحت مطالب را قبول کرده‌اند؟ مثلاً درباره آیه ۵۱ سوره اسرا قبول دارند که آن آیه نمی‌تواند درباره قیامت با معنای مورد نظر بهاءالله باشد؟ درباره این آیه در مقاله نوشته بودم که اگر به کل آیه و آیات قبل و بعد آن دقت کنیم، می‌بینیم که نمی‌توان معنای مورد نظر بهاءالله را برداشت کرد:

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَيْسَ لِمَبْعُوثِنَ خَلْقًا  
جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا  
مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي  
فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ  
مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ  
فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

[کفار] گفتند هرگاه ما استخوان‌ها و ریزه‌ریزه شویم آیا از نو برانگیخته خواهیم شد (و دوباره زنده می‌شویم؟) بگو سنگ شوید و یا آهن شوید یا چیزی که بزرگ‌تر از آهن و سنگ باشد، بشوید (یعنی هر قدر هم می‌خواهید عصبانی شوید، خداوند این عمل را خواهد نمود و شما را بر خواهد انگیزد) پس کفار می‌گویند بعد از مردن چه کسی ما را بر می‌گرداند؟ بگو آن خدایی که شما را اول بار پدید آورد. پس سرهانشان را می‌جنابند به سوی تو و (از روی استهزاء) می‌گویند: چه وقت خدا ما را بر می‌گرداند؟ بگو امید است که نزدیک باشد و آن روزی است که او شما را می‌خواند پس شما جواب او را می‌دهید با

علاوه بر توضیحاتی که دادیم که نشان می‌دهد خداوند نمی‌آید، در لایه معنایی دیگری، به‌گونه‌ای دیگر نیز این آیه را می‌توان تفسیر کرد. اگر به‌جای خداوند، عذاب خداوند را در نظر بگیریم، در این صورت این آیه به‌صورت مثبت می‌تواند معنا شود. این تفسیر نیز در روایات آمده است





اصلاح شده است، در مقاله نوشته‌ام که معنای این آیه استفهام انکاری است. آیه چنین است: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ». امینی مرا متهم کرده است که معنای استفهام انکاری را نفهمیده‌ام. از نظر ایشان این آیه استفهام انکاری نیست. توجه به نکات ذیل در پاسخ آقای امینی لازم به نظر می‌رسد:

استفهامی بودن ساختار این آیه با وجود واژه «هل» در آغاز آن روشن است؛ اما استفهام انکاری بودن با توجه به معنا مشخص می‌شود. معنای تحت‌اللفظی این آیه چنین می‌شود که «آیا منتظرند جز اینکه خداوند و فرشتگان در سایبان‌هایی از ابر سپید به‌سوی آنان بیایند؟»: از آنجاکه خداوند شیئی نیست که بیاید یا نیاید، لذا این آیه را به‌صورت استفهام انکاری در نظر گرفته‌ام. یعنی مسلم است که چنین اتفاقی نخواهد افتاد و بی‌دلیل، چنین انتظاری می‌کشند.

امینی گفته است که با توجه به لفظ «لا» در آیه، معنای آن چنین می‌شود که «خداوند حتماً در سایه‌هایی از ابر خواهد آمد و آیا شما غیر از این را انتظار دارید؟». این گونه معنا کردن درست نیست، زیرا «لا» همان‌طور که ایشان هم در ترجمه خود ذکر کرده‌اند، به انتظار باز می‌گردد و نشان می‌دهد که آنان این انتظار را می‌کشند، نه اینکه انتظار آنان حتماً باید واقع شود. این مسئله واضح است که خداوند نخواهد آمد، زیرا همان‌طور که همه می‌دانیم خداوند جسم نیست که بخواهد بیاید یا نیاید. اصل و ترجمه آیه شریفه چنین است:

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (بقره/۲۱۰)

مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان، در [زیر] سایبان‌هایی از ابر سپید به‌سوی آنان بیایند و کار [داوری] یکسره شود؟ و کارها به سوی خدا

بازگردانده می‌شود؟

در مواجهه با این آیه به‌نظر می‌رسد که کافران، انتظار دارند تا خداوند در سایبان‌هایی از ابر بیاید، و این انتظار آنان طبعاً انتظار نایجابی است. شأن نزولی هم که برای این آیه نقل شده است، همین معنا را می‌رساند. شأن نزول این آیه در روایات چنین آمده است که وقتی حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌انواع و اقسام آیات و نشانه‌ها و معجزات را آوردند و برای کافران عذری باقی نگذاشتند، باین‌حال باز هم آنان درخواست معجزات دیگر می‌کردند و پیشنهادهای باطل که اشکال عقلی داشت، می‌نمودند. آن‌گاه خداوند این آیه را نازل فرمود. متن روایت ذیل در فهم این آیه قابل تأمل است:

وقتی پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر کفار و مشرکان با دلائل خود غلبه یافت و عذر و بهانه آن‌ها را با معجزات خویش رد کرد، بعضی از آن‌ها از آوردن ایمان امتناع ورزیدند و تقاضای انجام کارهای باطلی نمودند که در این آیه می‌فرماید: و گفتند: «تا از زمین چشمه‌ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. یا [باید] برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آن‌ها جویبارها روان سازی، یا چنانکه ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر [اسر] ما فرواندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر [اما حاضر] آوری»، و بقیه چیزهایی که در آیه ذکر شده است. خداوند فرمود: یا محمد، آیا این تکذیب‌کنندگان بعد از این همه دلالتی که آوردیم و بهانه‌های آن‌ها را که با معجزات قطع نمودیم منتظرند تا خداوند با گروهی از ملائکه در سایه‌هایی از ابر بیاید؟ چنانچه از تو می‌خواستند که خداوند در این جهان برای آن‌ها آشکار شود که درخواستی محال است در آمدن خداوند و آمدن بر او مجاز نیست، و درخواست باطلشان که ملائکه بیایند، درحالی‌که ملائکه نخواهند آمد مگر زمانی که دیگر پرستش نباشد و هنگامی که ستمکاران به واسطه ظلم خود

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

از اشکالاتی است که به ساختار فکری ایشان وارد است که معنای کلمات را از جایگاه خویش خارج می‌کنند؛ آن هم بدون هیچ فریبدهای! همان چیزی که پیشتر نیز بارها درباره آن سخن گفته‌ام. یعنی ایشان مفروضات خود را آن‌گونه که دلخواهشان است بر متون مختلف حتی ایقان بار می‌کنند و بدون شاهد سخن می‌گویند و هر جا که لازم بدانند، کلام را از ظاهر خود خارج می‌کنند؛ آن هم بدلیل

فصلنامه  
فرهنگی-اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

و تصور آن نمی‌نمودند و حضرت فرمود که یعنی عذاب را بر ایشان فرستاد و همچنین آمدنش بناهای ایشان را عزوجل فرموده که فَآتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ یعنی پس بیامد خدا بناهای ایشان را از جانب ستون‌ها که بناها بر آن‌ها بود به این وجه که متحرک و متزلزل شدند و حضرت فرمود که پس آمدن خدا بناهای ایشان را از ستون‌ها، فرستادن عذاب است (اسرار توحید / ترجمه کتاب التوحید صدوق، ص: ۲۹۹-۳۰۱).

همان طور که می‌بینیم در این روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مراد از آمدن خداوند را، آمدن عذاب خداوند معرفی می‌کنند. در خود این آیه نیز اگر بخواهیم از استفهام انکاری صرف نظر کنیم و آن را به صورت مثبت در نظر بگیریم، با توجه به ادامه آیه که می‌فرماید: «و قُضِيَ الْأَمْرُ» معلوم می‌شود که کار پس از آمدن عذاب الهی یکسره شده و دیگر مهلتی داده نمی‌شود و لذا این بخش آیه به عذاب اشاره دارد.

منظور بهاء‌الله از استشهاد به این آیه آن گونه که از متن بر می‌آید و اشراق خاوری هم در قاموس ایقان توضیح داده، این است که خداوند در مظهر ظهور خود، ظاهر شده و در هیكل انسانی تجلی کرده است (اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۴، ص ۱۷۸۲). منظور از ابر هم شئون انسانی آنان است که باعث می‌شود حجابی برای مردم باشد که به خدایی بهاء‌الله پی نبرند. با توجه به اینکه در ادامه آیه آمدن عذاب را ذکر کرده است، پس نمی‌توان آمدن مظهر ظهور را آمدن خداوند دانست. زیرا اگر آمدن، آمدن مظهر ظهور خداوند در نظر گرفته شود و آن مظهر هم باب یا بهاء‌الله باشد، وقتی آنان ظهور کردند که کار یکسره نشده (قضی الامر) و همچنان در زمان ایشان و پس از ایشان مردم در امتحانات الهی به سر می‌برند و به آنان مهلت داده شده و عذابی هم نیامده است.

در مقاله ذکر کرده بودم که با توجه به ابتدایی کتاب ایقان و شواهد دیگر که آن را نازله از قلم

نابود شوند، در صورتی که فعلاً هنگام تکلیف و تعبد است، نه وقتی که ملائکه برای هلاک کردن بیایند، این درخواست را از روی نادانی می‌کنند و قُضِيَ الْأَمْرُ یعنی آیا آن‌ها منتظر آمدن ملائکه هستند، وقتی ملائکه بیایند در آن موقع محکوم به فنا و هلاک هستند و بازگشت کارها به سوی خدا است که او حکم خواهد کرد بر تبهکاران به عقاب و جایگاه عالی برای مردم متقی و پرهیزگار.

بنابراین، حداقل در یک لایه معنایی، آیه در مقام نفی این است که خداوند در ابر به همراه ملائکه نازل می‌شود. اما بهاء‌الله با تغییر الفاظ این آیه و نقل اشتباه آن در کتاب ایقان، معنای کاملاً مخالف را در نظر گرفته است.

علاوه بر توضیحاتی که دادم که نشان می‌دهد خداوند نمی‌آید، در لایه معنایی دیگری، به گونه‌ای دیگر نیز این آیه را می‌توان تفسیر کرد. اگر به جای خداوند، عذاب خداوند را در نظر بگیریم، در این صورت این آیه به صورت مثبت می‌تواند معنا شود. این تفسیر نیز در روایات آمده است. در روایتی است که مردی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد و سؤالاتی را از آیات قرآن کریم می‌پرسد و ایشان به آن پاسخ می‌دهند، در بخشی از آن این آیه به همراه چند آیه دیگر پرسش شده است.

و قول آن جناب [خداوند]: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ. محمد صلی الله علیه و آله را خبر می‌دهد از مشرکان و منافقان که خدا و رسول او را استجابت نکرده‌اند. پس فرموده که هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ؟ از آنجاکه ایشان خدا و رسول او را استجابت نکردند، اَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ و از این، عذاب در دار دنیا را قصد دارد، چنان که قرن‌های اول را عذاب کرده. پس اینک خبری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آن خبر می‌دهد از ایشان... و در آیه دیگر فرموده که فَآتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا یعنی پس بیامد ایشان را خدا از آنجاکه نمی‌پنداشتند

امینی به نسخه‌ای از کتاب ایقان در دارالکتاب بهناین در حیفاً اشاره کرده است که به خط عبداله، است و امینی آن را معتبرترین نسخه‌ها می‌داند. حقیقتاً متوجه نشدم ارجاع به نسخه‌ای که نه من و نه ایشان و نه هیچ کدام از بهناین و محققان سراسر دنیا البته احتمالاً به جز انگشت شماری از کارکنان دارالکتاب به آن دسترسی ندارند چه فایده‌ای دارد؟

بهاءالله می‌داند، نویسندهٔ این کتاب خود بهاءالله است. امینی از من اشکال گرفته که کاتب این کتاب می‌تواند خود ایشان نباشد و ممکن است که مستنسخان از

نسخهٔ اصلی، تغییراتی در کتاب داده باشند و تغییر آیه شریفه قرآن در نقل ایقان هم احتمالاً از همین دست است. خیلی جالب است؛ امینی میان کاتب و مستنسخ فرق می‌گذارد و مرا متهم به مخلوط کردن این دو عبارت با یکدیگر می‌کند و خطاها را بر دوش مستنسخ می‌گذارد؛ اما نازله از قلم اعلی را که به معنی «نوشته شده توسط بهاءالله است» نمی‌داند. این از اشکالاتی است که به ساختار فکری ایشان وارد است که معنای کلمات را از جایگاه خویش خارج می‌کنند؛ آن هم بدون هیچ قرینه‌ای! همان چیزی که پیشتر نیز بارها درباره آن سخن گفته‌ام. یعنی ایشان مفروضات خود را آن گونه که دلخواهشان است بر متون مختلف حتی ایقان بار می‌کنند و بدون شاهد سخن می‌گویند و هر جا که لازم بدانند، کلام را از ظاهر خود خارج می‌کنند؛ آن هم بی دلیل. همین که پازل فکری ایشان با این تفسیر، درست به نظر برسد کافی است و کاری ندارد که آیا این تفسیر از متن، واقعاً پذیرفتنی و با ظاهر آن سازگار است؟

جای سؤال از ایشان است که اگر تا این حد تفاوت میان کلمات به کار رفته با معنای آن کلمات در نوشته‌های بهاءالله و دیگر رهبران بهائئ و وجود دارد، چه جای صحبت درباره آن‌هاست؟ آن آثاری که از بهاءالله به دست ما رسیده است، دیگر چه سندیتی می‌تواند داشته باشد؟ وقتی به کتاب ایقان مراجعه می‌کنیم، در صدر این کتاب نوشته شده: «کتاب ایقان، نازله از قلم حضرت بهاءالله.» دوباره کمی پایین‌تر تأکید شده است:

کتاب ایقان، نازله از قلم حضرت بهاءالله  
لجنه ملی نشر آثار بهائئ به زبان فارسی و عربی  
- آلمان

و بلافاصله در آغاز مقدمه کتاب عنوان شده است:

مقدمه: کتاب مستطاب ایقان از اعظم و اهم آثاری است که از قلم معجز شمیم حضرت بهاءالله - جل ذکره الاعلی - در اواخر دوره اقامت در بغداد صادر گردیده دوباره کمی پایین‌تر تصریح شده است:

«حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع «گاد پاسز بای» چنین مرقوم فرموده‌اند (ترجمه): «در بین جواهر اسرار مخزونه و لئالی ثمینه مکونه که از بحر زخار علم و حکمت حضرت بهاءالله ظاهر گردیده، اعظم و اقدم آن کتاب مستطاب ایقان است که در سنین اخیره دوره اقامت بغداد ۱۲۷۸ هـ.ق. (مطابق با ۱۸۶۲ میلادی) طی دو شبانه روز از قلم مبارک نازل گردیده.»

لذا به نظر می‌رسد که درباره کتاب ایقان، کاتب و حو جناب بهاءالله، خود ایشان بوده‌اند، مگر اینکه بخواهند باز هم توجیه کنند که «نازله از قلم حضرت بهاءالله»، صادر شدن «از قلم معجز شمیم حضرت بهاءالله» و نازل شدن «از قلم مبارک» همه به معنای غیرمفهوم آن است.

توضیح دیگر لازم در این فقره آن است که اگر کتاب باک را خوانده باشید، می‌دانید که نظر ایشان چنین است که حداقل درباره این آیه (بقره/۲۱۰) خود بهاءالله آن را تغییر داده است. برای اینکه آقای امینی در یافتن مطلب از آن کتاب به زحمت نیفتند، آن را در اینجا می‌آورم:

The fact that He Himself had them later changed to be in accordance with the accepted text of the Qur'an makes it clear that He was fully aware of the matter

در اینجا ایشان به نقل از Bahá'í author-ties می‌گویند که خود بهاءالله آن‌ها را در نسخه‌ای تصحیح شده تغییر داده‌اند. لذا قرار دادن این اشتباه بر دوش کاتبان و ناسخان و مستنسخان هیچ جای توجیهی ندارد.

انتشار کتاب در میان مسلمانان، آن چنان که آقای امینی به خوبی میدانند، مانند انتشار کتاب در بهائیت نیست که با توصیه این و آن، به تأخیر بیفتد یا از چاپ کتابی جلوگیری شود. مسئله‌ای که آقای امینی ظم آن را به خوبی درباره آثار خود چشیده‌اند

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

امینی به نسخه‌ای از کتاب ایقان در دارالآثار بهائیان در حیفا اشاره کرده است که به خط عبدالبهاء است و امینی آن را معتبرترین نسخه‌ها می‌داند. حقیقتاً

متوجه نشدم ارجاع به نسخه‌ای که نه من و نه ایشان و نه هیچ کدام از بهائیان و محققان سراسر دنیا (البته احتمالاً به‌جز انگشت شماری از کارکنان دارالآثار) به آن دسترسی ندارند چه فایده‌ای دارد؟  
خب اگر فکر می‌کنند که دارالآثار به ایشان پاسخ می‌دهد، برای بهائیان که کاری ندارد، از طریق تشکیلات غیرمشروعشان نامه‌ای به آنان ارسال کنند و پاسخ آنان را برای خودشان و برای ما منتشر کنند. به‌علاوه وقتی چنین کتاب مهمی دچار تغییراتی شده است، انتشار معتبرترین نسخه در رفع ابهامات بسیار می‌تواند راهگشا باشد. هر چند که ممکن است ایشان اولویت‌های تبلیغی را در تشکیلات بهائی، بر مسائل پژوهشی و تحقیقی مقدم بدانند و البته در این نشیب و فراز، خود را محقق بنامند و نه مبلغ... .

امینی در ادامه ذکر کرده است که به نظر او همان «یوم یأتی الله...» عبارتی است که در نسخه اصلی وجود دارد. نظر من نیز همین است و من هم مشابه ایشان فکر می‌کنم که این آیه در چاپ‌های بعدی کتاب ایقان به شکل فعلی درآمده، و الا بهاءالله از ابتدا آن را بر خلاف قرآن و بدون آوردن واژه «هل» در ابتدای آن و با خارج کردن آن از حالت استفهام ذکر کرده است. خصوصاً که در دیگر آثار ایشان این آیه به شکل ناصحیح و البته برخی جابجایی‌ها نقل شده، اما وجه مشترک همگی، خارج شدن آیه از صورت استفهامی است (بهاءالله، به نقل از آثار قلم اعلی، ج ۱ ص ۳۳ و ۴۸ و ۱۰۱ و ۳۷۸ و...). حتی باب نیز این آیه را به‌شکل نادرست نقل کرده (باب، تفسیر سوره یوسف، ص ۱۸۰، سوره ۵۱، سوره المجد) و به نظر می‌رسد بهاءالله نیز از روی دست باب این اشتباه را تکرار کرده است. فکر می‌کنم با توضیحاتی که پیش از این داده شد، روشن شده باشد که این

خصوصاً که در دیگر آثار ایشان این آیه به شکل ناصحیح و البته برخی جابجایی‌ها نقل شده، اما وجه مشترک همگی، خارج شدن آیه از صورت استفهامی است. حتی باب نیز این آیه را به‌شکل نادرست نقل کرده و به نظر می‌رسد بهاءالله نیز از روی دست باب این اشتباه را تکرار کرده است

عبارت چنان معنایی را نمی‌دهد و معنای آن کاملاً خلاف آن چیزی است که بهاءالله مد نظر داشته است. لذا باید پذیرفت که بهاءالله آیه‌ای را به قرآن کریم نسبت داده که در قرآن وجود خارجی ندارد. به‌علاوه معنایی را از آن به خواننده القا کرده است که ابداً ارتباطی با معنای آن آیه در قرآن کریم ندارد.

یکی از استنادات خیلی جالب امینی در برابر پاسخ تغییر در اصلی‌ترین و مهم‌ترین کتاب کیش بهائی، تغییرات ایجادشده در کتاب کمتر شناخته‌شده و دسته چندمی به اسم طوفان البکاء است که در قرن سیزدهم(?) نوشته شده است! امینی گفته است که در کتاب طوفان البکاء نیز تغییراتی در نسخ مختلف دیده می‌شود. اگرچه این استناد ایشان توضیح خاصی لازم ندارد، اما باید توجه کرد که تغییرات کتاب طوفان البکاء نیز هیچ ربطی به تغییرات کتاب ایقان ندارد. هر کسی که تغییراتی را در کتابی انجام دهد، بی‌شک عملی غیر اخلاقی انجام داده است؛ چه مسلمان، چه بهائی؛ چه در کتابی که تاکنون نام آن را ننشیده‌ام، چه در کتاب مهمی برای بهائیان همچون ایقان. اما به نظر ایشان واقعاً تغییر در کتاب ایقان مشابه تغییر در کتاب طوفان البکاء است؟ یا تغییر در کلمه‌ای از قرآن در سائیتی که قرآن را نشان می‌دهد - و البته آن نیز کار درستی نیست - با تغییر در کتاب ایقان مشابه است؟ ضمن آنکه توجه آقای امینی را به این نکته ظریف جلب می‌کنیم که انتشار کتاب مهمی مانند ایقان، زیر نظر بیت‌العدل و توسط تشکیلات بهائی انجام شده و لااقل مطلب آن است که بیت‌العدل به این خطای مهم، تاکنون واکنشی نشان نداده است؛ اما انتشار طوفان البکاء توسط ناشری گمنام به معنی اشتباه اسلام و رهبران دینی آن نیست. بلکه خطایی از یک ناشر است. انتشار کتاب در میان مسلمانان، آن چنان که آقای امینی به‌خوبی می‌دانند، مانند انتشار کتاب در بهائیت نیست که با توصیه این و آن، به تأخیر بیفتد یا از چاپ کتابی جلوگیری شود. مسئله‌ای که

**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی**

آقای امینی طعم آن را به خوبی درباره آثار خود چشیده‌اند. با این وجود، برای اطلاع از وضعیت چگونگی تصویب یک کتاب در تشکیلات بهائی، خوانندگان را به مطالعه مجدد مقاله سونامی سانسور در بهائیت در شماره ۲ و ۳ فصلنامه بهائی‌شناسی ارجاع می‌دهم.

نکته دیگری که در این بحث دوست دارم به آن اشاره کنم، اعتقاد راسخ رهبران و مبلغان بهائی به عدم راه یافتن تحریف ظاهری به کتاب‌های آسمانی است. بهاءالله در همین کتاب ایقان، بروز تحریف ظاهری در کتب آسمانی را مردود می‌داند و تحریف را معنوی تفسیر می‌کند: «چون عاجز از جواب می‌شوند تمسک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عندالله نبوده و نیست... این قول نهایت بی‌معنی و بی‌اصل است. آیا می‌شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من الله دانسته، آن را محو نماید و از این گذشته تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغول‌اند و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوی و میل خود» (بهاءالله، ایقان، ۶۵). همچنین دیگر مبلغ بهائی می‌نویسد: «کتب سماویه را مطلقاً مصون از تغییر و تبدیل می‌دانند و کلام الهی را بلا استثناء محفوظ از محو و تصرف می‌شمارند» (گلپایگانی، فرائد، ۷۲۴).

خوب است آقای امینی توضیح دهند اگر تغییر در متن ایقان ولو توسط کاتبان صورت پذیرفته که ظاهراً در این مورد هم‌داستانیم، با این فرمایش بهاءالله در کتاب ایقان درباره تحریف‌ناپذیری ظاهر کتاب‌های آسمانی چه کنیم و آن را با تئوری اخیر ایشان چگونه جمع کنیم؟ آیا ایقان را کتاب آسمانی ندانیم؟ آیا اصل بروز تغییر را با وجود این همه مدارک متقن رد کنیم؟ آیا فرمایش بهاءالله و گلپایگانی درباره تحریف‌ناپذیر بودن کتب آسمانی را اشتباه قلمداد کنیم؟ چه کنیم؟

درباره قرائات قرآن نیز لازم است توضیح کوتاهی عرض کنم. در قرون اولیه، بخش مهمی از قرآن به صورت سینه‌به‌سینه منتقل می‌شده است و لذا قاری داشتیم. پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را مأمور کردند که پس از فوت ایشان، قرآن را جمع‌آوری کنند. ایشان نیز به این مهم کمر همت بستند، اما وقتی که آماده شد، مردم و خلفای وقت از قبول آن سربچی کردند. لذا ایشان نیز آن را دیگر ارائه نکردند و تا ظهور حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه الشریف از دسترس خارج است. با این حال همین قرآنی که در دست

مردم است، با هر کدام از قرائات که در نظر بگیرید، با توجه به فرمایش معصومین علیه‌السلام باطلی در آن راه نیافته است و همچنان به حق هدایت می‌کند. نوشته‌اند: «کتاب ایقان متعلق به بهاءالله است و او هر تغییری را که اراده کند، می‌تواند در کتاب خودش وارد نماید». من نیز به این

جمله اعتقاد دارم. کتاب ایقان، کتاب بهاءالله است. این کتاب را بهاءالله نوشته است. این کتاب آسمانی نیست. این کتاب از جانب خداوند متعال نیست. لذا ایشان هر تغییری بخواهند می‌توانند در آن وارد کنند. فقط در این صورت، این مسئله نشان‌دهنده این خواهد بود که ایشان از جانب خداوند متعال نیامده و کتاب ایقان نیز از جانب خداوند نازل نشده است. به‌علاوه چطور ممکن است که ایشان خطایی در نگارش کتاب خود انجام دهند تا بخواهند بعداً آن را اصلاح کنند؟ طبعاً این با ادعای عصمت ایشان هم سازگار نیست. اگر ایشان از جانب خداوند متعال آمده بود یا آنکه بنابر تعبیر آقای امینی، همان تأویل خداوند بر روی زمین بود، اشتباهی انجام نمی‌داد که بخواهد بعداً آن را تصحیح کند.



تورج امینی

به نظر دپارتمان تحقیق، تعداد زیادی از این تغییرات گرامری و شکلی در زمان خود بهاءالله انجام شده است. در بینش امینی ظاهراً بهاءالله حق دارد اشتباه کند و اشتباهش را بعداً تصحیح کند؛ چون مظهر ظهور الهی است. اما در بینش ما این نوع تفکر راه را بر ادعای پیامبری هر فرد جازب الخطایی باز می‌کند

### فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

ایقان در دو شبانه روز در سال ۱۲۷۸ ق نازل شده است. این درحالی است که با توجه به متن خود ایقان، مشخص می‌شود که نوشتن این کتاب حداقل دو سال

طول کشیده است. احتمالاً شوقی با استفاده از خود متن ایقان که بهاء‌الله در آن می‌گوید: «هیجده سنه می‌گذرد که بلا یا از جمیع جهات مثل باران بر آن‌ها [بجایی‌ها] بارید» (بهاء‌الله ایقان ص ۱۵۰) این تاریخ را به دست آورده، زیرا اگر ۱۸ را به ۱۲۶۰ که سال اول ظهور باب است اضافه کنیم، ۱۲۷۸ می‌شود. از طرف دیگر در جای دیگر کتاب ایقان آمده است: «باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت» (همان، ص ۱۱۴). بنابراین جمله معلوم می‌شود که این کتاب در سال ۱۲۸۰ در حال نوشته شدن بوده است و اگر بخواهیم بین هردو عبارت جمع نماییم، باید بگوییم که این کتاب حداقل در ظرف دو سال نوشته شده که ابتدایش سال ۱۲۷۸ و انتهایش سال ۱۲۸۰ بوده است. اگر قول نزول دو شبانه روز به نظر امینی صحیح است و سخنان خلاف آن بی‌وجه است، در حقیقت این کتاب ایقان است که متونی بی‌وجه دارد، چراکه دلیلی که خلاف بودن آن را نشان می‌دهد از خود کتاب ایقان استنتاج شده است.

درباره اشکالات نحوی و اصلاح آن در کتاب ایقان، لازم به ذکر است که اگر هم این چنین باشد که فلتقدسن از نظر نحوی صحیح باشد (اگرچه بسیار نامعمول است و گرنه نیازی به تغییر آن نبود)، همچنان اشکال اصلاح کتاب ایقان وجود دارد. گذشته از این، بد نیست نظر باک را نیز در این زمینه ببینیم که به نقل از Research Department می‌گوید:

Regarding stylistic and grammatical changes: numerical changes are recorded, all of which are reflected in the texts transcribed during the time

اگر تنها اشکال درباره آیه ۲۱۰ سوره بقره، عدم تطبیق کلمات نقل شده با آیه قرآن بود، ولی مفهوم همان چیزی بود که در آیه قرآن آمده است، شاید می‌شد

وجهی برای آن اندیشید. اگرچه وقتی ارجاع مستقیم داده شود اشکال دارد، اما این تنها اشکال نیست. اشکال دیگری هم که بیان شد، تصحیح ایقان است که در صورتی که آن را نازل شده از جانب خداوند متعال بدانیم، غیر قابل قبول است. غیر از این دو اشکال، وقتی علاوه بر کلمات، معنا هم مشابَهت ندارد، این اتفاقاً نشان می‌دهد این کتاب الهی نیست. چراکه اگر از یک مصدر صادر شده بود، آن هم یک مصدر الهی، نباید تفاوت معنوی در آن وجود داشته باشد. این نکته مهمی است که اگر کتاب ایقان را الهی بدانیم، مفاهیم اعتقادی آن با مفاهیم اعتقادی قرآن کریم و دین اسلام نباید تفاوت داشته باشد، زیرا هردو را خداوند متعال برای بشر نازل فرموده است. امینی گفته است: «مفاهیمی که کتاب ایقان مطرح می‌کند، مخاطب را قادر می‌سازد که سطحی بسیار عمیق‌تر از آنچه را دارا بوده از قرآن بفهمد». در پاسخ باید گفت مفاهیمی که کتاب ایقان مطرح می‌کند، با بعضی از مفاهیم قرآن کریم، در تناقض است. یک نمونه آن بحث قیامت است که حتی باک هم به ناسازگاری آن با قیامت مطرح شده در قرآن کریم اشاره کرده است. اگر سازگاری نداشتن با مفاهیم قرآن کریم همان «ساختار بدیع کتاب ایقان» است، این مسئله باعث نمی‌شود که افق جدیدی برای خواننده گشوده شود. این مسئله باعث می‌شود تا مصدر (محل صدور) آن زیر سؤال برود و در الهی بودن آن خدشه رخ دهد. در ادامه امینی برای الهی نشان دادن کتاب ایقان، ادعای نزول آن در دو شبانه روز را مطرح کرده است. امینی گفته است: «مخالفتن آیین بهائی به دست‌وپا افتاده‌اند تا ثابت کنند که کتاب ایقان در دو شبانه روز نوشته نشده و حییبی نیز به این سخن بی‌وجه استناد جسته است». شوقی افندی گفته است که کتاب

شوقی افندی گفته است که کتاب ایقان در دو شبانه روز در سال ۱۲۷۸ ق نازل شده است. این درحالی است که با توجه به متن خود ایقان، مشخص می‌شود که نوشتن این کتاب حداقل دو سال طول کشیده است



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

فَأَخَى عَلِيَّ وَ أُمَّ الشَّهَدَاءُ فَعَمِّي حَمْرَةَ وَ أُمَّ الصَّالِحِينَ فَابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ أَوْلَادَهَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ

انس بن مالک نقل می‌کند: روزی رسول خدا صلی‌الله علیه و آله نماز صبح را با ما خواندند، سپس با روی گشاده خود به ما رو کردند. پس به ایشان عرض کردم: ای رسول الله، اگر صلاح است برای ما این آیه را تفسیر بفرمایید: فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا فرمودند: منظور از پیامبران منم و صدیقین برادرم علی اما شهداء عمومیم حمزه و صالحین دخترم فاطمه و اولاد او حسن و حسین (علیهم‌السلام).

امینی گفته است: «آیه قرآن مدل بر این است که مؤمنان به رسول اکرم، با انبیاء و شهداء و صدیقین و صالحین محشور و در بهشت با یکدیگر رفیقان نیکویی خواهند بود. این پرواضح است که مدلول آیه حکایت می‌کند که چهار گروه مذکور، می‌توانند خارج از حوزه آیین اسلام و مربوط به ادیان دیگر باشند. این آیه و تفسیر رسول اکرم دلالت ضمنی قوی، بر موضوع رجعت دارد. وقتی رسول اکرم گفت «منظور از انبیاء من هستم»، یعنی آن حضرت در مقام تفرید و توحید، همانند مسیح و موسی و ابراهیم و غیرهم بوده است. به عبارت دیگر همه صفاتی که انبیای قبل داشته‌اند، در رسول اکرم نیز بوده و بالعکس. این همان مفهومی است که بهاء‌الله در ایقان ذکر نموده».

لازم است به روایت بار دیگر توجه شود. پیامبر می‌فرمایند منظور از النبیین در این آیه ایشان هستند، اما امینی می‌گوید منظور پیامبر این است که ایشان همانند پیامبران دیگر هستند و صفات آنان را دارند.<sup>۱۲</sup>

آخرین دسته‌ای که به‌عنوان روش‌های استفاده از آیات و روایات در مقاله نوشته بودم، «جعل روایت و اشکالات سندی» بود. نمونه‌ای که ذکر کرده بودم،

of Bahá'u'lláh, i.e., assumed to have been seen and approved by Him. Some of these changes, however, were not incorporated into the early lithographed copies

به نظر دپارتمان تحقیق، تعداد زیادی از این تغییرات گرامری و شکلی در زمان خود بهاء‌الله انجام شده است. در بینش امینی ظاهراً بهاء‌الله حق دارد اشتباه کند و اشتباهش را بعداً تصحیح کند؛ چون مظهر ظهور الهی است. اما در بینش ما این نوع تفکر راه را بر ادعای پیامبری هر فرد جایز الخطایی باز می‌کند. کسی که نه در جزئیات زندگی شخصی یا مسائل روزمره، بلکه در اصلی‌ترین محور نبوتش یعنی کتاب و وحی هم اشتباه می‌کند!

دوباره نقل ناکامل و مثالی که در مقاله آورده‌ام، در ایقان آمده است که پیامبر گفته‌اند «اما النبیین فنا» و از این عبارت چنین استفاده کرده است که میان تمام انبیاء وحدت (با معنایی که می‌کنند) وجود دارد. وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که این جمله را حضرت فرموده‌اند. اما با توجه به متن (Context)، معنای آن جمله این است که کلمه النبیین در آیه «مَنْ يَطْعُ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا» (نساء/ ۶۹) منظور پیامبر هستند و از آن این چنین بر نمی‌آید که میان انبیاء وحدت است. اگر چه این روایت را در مقاله آورده‌ام، اما برای اینکه توضیح بیشتری دهم، دوباره آن را نقل می‌کنم:

رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ قَالَ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ صَلَاةَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا بَوَّجَهُ الْكَرِيمِ فَقُلْتُ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَفَسَّرَ لَنَا قَوْلَهُ تَعَالَى فَأَوْلِيكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أُمَّ النَّبِيِّينَ فَأَنَا وَ أُمَّ الصَّادِقِينَ

علیرغم اینکه بهاء‌الله این حدیث را «مشهور» دانسته است، در هیچ یک از کتب روایی شیعه چنین حدیثی نقل نشده و آن را در تالیفات هیچ یک از محدثین نمی‌توان پیدا کرد». اولین اشکال به این حدیث در کتاب ایقان این است که بهاء‌الله این را روایتی مشهور ذکر کرده است در حالی که در هیچ یک از کتب روایی شیعه این حدیث پیدا نمی‌شود. آیا این از نظر امینی اشکالی ندارد؟

حدیث «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ» بود که به‌نظرم لازم است یک بار دیگر متنی را که نوشته بودم در اینجا بیاورم: «علی‌رغم اینکه بهاء‌الله این حدیث را «مشهور»

دانسته است، در هیچ‌یک از کتب روایی شیعه چنین حدیثی نقل نشده و آن را در تألیفات هیچ‌یک از محدثین نمی‌توان پیدا کرد». اولین اشکال به این حدیث در کتاب ایقان این است که بهاء‌الله این را روایتی مشهور ذکر کرده است در حالی که در هیچ‌یک از کتب روایی شیعه این حدیث پیدا نمی‌شود. آیا این از نظر امینی اشکالی ندارد؟ امینی در میان پاسخ ادعا کرده است که «روایت‌های مشهوری» در بین آحاد مسلمانان وجود داشته که زمانی که قائم بیاخیزد، قیامت شده است. این در صورتی است که بهاء‌الله می‌گوید: «أَيَا رَوَايَتٍ مَشْهُورَةٍ لَا نَشْنِئُهَا» که می‌فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ؟!» سؤال ما این است که اگر این روایت مشهور است، چرا در هیچ کجا پیدا نمی‌شود؟ اینکه روایت‌های مشهوری وجود داشته، پاسخ اینکه مدرک این روایت کجاست، نمی‌شود.

در ادامه مقاله آورده‌ام که اشراق خاوری برای اینکه مدرک این روایت مشهور را به‌دست دهد، به کتابی از شیخ احمد احسائی ارجاع داده است که البته این کتاب جزو کتب حدیثی شمرده نمی‌شود، اما جالب اینجاست که این روایت در آن کتاب نیز وجود ندارد. امینی در پاسخ گفته است که ممکن است در نسخه‌ای از رساله‌ی عرشیه این روایت وجود داشته باشد و استنساخ‌کنندگان اشتباه کرده باشند. اگرچه این سخن او باز هم دلیل محسوب نمی‌شود، اما از ایشان می‌خواهم که با کمک دوستانشان آن نسخه‌ای را که این حدیث در آن است، پیدا کرده و منتشر نمایند. حتی از این بالاتر، از ایشان می‌خواهم که حداقل یک کتاب که این روایت در آن باشد به ما نشان دهند. ایشان به مقاله‌ای از کوشا اشاره کرده است که صحت این حدیث را نشان می‌دهد. من به

اشراق خاوری  
برای اینکه مدرک  
این روایت مشهور  
را به‌دست دهد،  
به کتابی از شیخ  
احمد احسائی  
ارجاع داده است  
که البته این کتاب  
جزو کتب حدیثی  
شمرده نمی‌شود،  
اما جالب اینجاست  
که این روایت در  
آن کتاب نیز وجود  
ندارد

آن مقاله مراجعه کرده و آن را خواندم، اما سندی از آن نیافتم که در یکی از کتب حدیثی این «روایت مشهور» آمده باشد.

در ادامه امینی به روایت مفضل درباره زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام اشاره کرده است که در آن امام صادق علیه‌السلام فرمودند: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ تَقَلَّتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» یعنی از تو درباره ساعت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است. جز او [هیچ‌کس] آن را به‌موقع خود آشکار نمی‌گرداند. [این حادثه] بر آسمان‌ها و زمین گران است، جز ناگهان به شما نمی‌رسد». امینی از این روایت استفاده کرده است که قیامت و ظهور حضرت مهدی یکی است.

بله، درباره قیامت و قیام حضرت امام مهدی علیه‌السلام مشابهت‌هایی وجود دارد؛ از جمله اینکه در هر دو زمان مقدر نشده است. لذا وقتی گفته می‌شود که ظهور همان ساعت است که وقت آن را کسی نمی‌داند، یعنی همچون قیامت وقت ظهور مشخص نیست. لازم به یادآوری است که همان‌طور که قبلاً گفتیم، قرآن کریم لایه‌های گوناگون معنایی دارد. لذا ساعت هم به قیامت و هم به ظهور بر می‌گردد.

حال که امینی به این روایت اشاره کرده و ابتدای آن را آورده است که نشان می‌دهد برای ظهور حضرت امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف وقتی را نمی‌توان تعیین کرد، خوب است این را هم توضیح دهند که نقل بهاء‌الله از ادامه این حدیث در کتاب ایقان که گفته‌اند: «فی سنة الستین یظهر امره و یعلو ذکرة» چطور می‌تواند با صدر آن سازگاری داشته باشد؟ لازم به توضیح است که بهاء‌الله برای اینکه بگوید زمان ظهور باب را پیش از این اعلام کرده‌اند،





**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

در کتاب ایقان نوشته است: «ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نَفْسِ از هوای نفس منقطع

نگشته‌اند. فِي حَدِيثِ الْمُفْضَلِ «سَلَّ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السَّنَيْنِ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَيَعْلُو ذِكْرُهُ.»<sup>۱۳</sup> با مراجعه به روایت مفضل می‌بینیم که در این روایت این چنین آمده است: «قَالَ الْمُفْضَلُ يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ بَدَأَ ظُهُورَ الْمُهَدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِلَيْهِ التَّسْلِيمُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا مُفْضَلُ يَظْهَرُ فِي شَهَةِ لَيْسْتَيْنِ فَيَعْلُو ذِكْرُهُ وَ يَظْهَرُ أَمْرُهُ»<sup>۱۴</sup> بنابراین علاوه بر اینکه این روایت آن گونه که بهاء‌الله نوشته نقل نشده است، بلکه اگر این چنین هم نقل شده بود، با ابتدای روایت و توضیحات امام صادق علیه‌السلام سازگار نبود.

در آخر، باز هم می‌خواهم از آقای امینی تشکر کنم از اینکه وقت گذاشته و مقاله مرا مورد نقد قرار دادند. امیدوارم ایشان باز هم نقطه نظرات خود را درباره این پاسخ من نوشته و منتشر فرمایند. نکات بیشتری هم بود که دوست داشتم درباره آن‌ها هم بنویسم، ولی به نظرم رسید با توجه به اهمیت کمتر آن‌ها و رعایت اختصار، در زمانی دیگر به آن‌ها بپردازم.

تیر ۱۳۹۶

پاورقی‌ها:

۱ سوره یوسف، آیه ۸۰. ترجمه: «پس چون از او نومید گشتند راز گویان به یک سو شدند».

۲ سوره حج، آیه ۷۳. ترجمه: «ای مردم مثلی زده شده آن را گوش فرا دارید: کسانی را که به‌جای خدای یکتا می‌خوانید مگسی را نتوانند آفرید گرچه همگی برای این کار گرد آیند، و اگر مگس چیزی از آن‌ها برآید بازستاندن آن را نتوانند؛ طالب و مطلوب هر دو بیچاره و ناتوانند».

۳ سوره انبیاء، آیه ۲۲. ترجمه: «اگر در آن دو (آسمان و زمین) خدایانی جز خدای یکتا می‌بود هر آینه هر دو

تباه می‌شدند».

۴ سوره هود، آیه ۴۴. ترجمه: «و گفته شد ای زمین آب خود فرو بر و ای آسمان باز ایست و آب کاسته گشت و کار گزارده شد (و کشتی) بر (کوه) جودی آرام گرفت، و گفته شد:

گروه ستمکاران را لعنت باد».

۵ «از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده، چنانچه بیست مجلد الآن به‌دست می‌آید و چه مقدار که هنوز به‌دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده».

۶ برای نمونه ر.ک. تهرانی، جواد، بهائی چه می‌گوید؟، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۲۱ تا ۴۰.

۷ مرکز جهانی بهائی، قرن انوار، ترجمه هوشنگ فتح اعظم، مرکز جهانی بهائی، حيفا، اسرائیل، چاپ مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان، چاپ اول، ۲۰۰۲ م، ص ۷۳.

۸ برای مطالعه بیشتر ر.ک.: هادیان، مهدی، مسأله مشروعیت: پژوهشی درباره ساختار رهبری و نظام مشروعیت در آیین بهائی، گوی، تهران، ۱۳۹۲.

۹ الواح وصایا، ص ۱۶

۱۰ برای مطالعه بیشتر ر.ک.: بنی‌هاشمی، سید محمد، کتاب توحید، دفتر اول: اثبات صانع، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۳۸۸ ش.

۱۱ باک، کریستوفر، Symbol & Secret: Qur'an Commentary in Baha'ullah's Kitab-i Iqan. kalimat press

آمریکا، ۱۹۹۵ م، ص ۳۲.

۱۲ برای توضیح درباره آیه و روایات دیگری که در متن کپی شده از ایقان وجود دارد، ر.ک. حبیبی، مهدی، نقدی بر شاه بیت غزل بهائیت: نقد کتاب ایقان در بهره‌برداری از آیات و روایات برای اثبات مبانی بهائیت، تهران، انتشارات گوی، چاپ دوم، ۱۳۹۶.

۱۳ ایقان، ص ۱۶۸.

● فهرست منابع

- (۱۳) بنی هاشمی سید محمد، کتاب توحید، دفتر اول: اثبات صانع، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۳۸۸ ش.
- (۱۴) تهرانی، جواد، بهائی چه می گوید؟، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۴۶
- (۱۵) حبیبی مهدی، نقدی بر شاه بیت غزل، ۱۳۹۶، تهران: انتشارات گوی؛ چاپ دوم.
- (۱۶) خانزاده، پاسخ به شبهات بهائی چالش های معنای نوین قیامت در آیین بهائی، فصلنامه بهائی شناسی، شماره دوم و سوم ص ۱۸۷-۲۱۲.
- (۱۷) شوقی افندی، دور بهائی، ۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۴ بدیع، لانگهین آلمان غربی: لجنه ملی ترجمه آثار امری ایران، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان های فارسی و عربی
- (۱۸) شیرازی، علی محمد، بیان فارسی، بی تا، بی جا، بی نا.
- (۱۹) شیرازی، علی محمد، بیان عربی، بی تا، بی جا، بی نا.
- (۲۰) صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، قم.
- (۲۱) طبرسی، فضل بن حسن، ترجمه عطاردی قوچانی، عزیز الله، زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام / ترجمه إعلام الوری، اسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق.
- (۲۲) طبرسی، احمد بن علی، جعفری، بهراد، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ترجمه جعفری، اسلامیه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- (۲۳) طوسی محمد بن الحسن، الغیبه / کتاب الغیبه للحجة، دارالمعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱، قم.
- (۲۴) عبدالبهاء عباس افندی، مفاوضات عبدالبهاء، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۸ م.
- (۲۵) عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب، کردستان العلمیه، ۱۳۳۰ هجری قمری.
- (۲۶) عبدالبهاء عباس افندی، الواح وصایا، محفل

- (۲) حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام، مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ایران، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- (۳) آیتی عبدالحسنین، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه در دو مجلد، مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر.
- (۴) ابن ابی جمهور محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، دار سید الشهداء للنشر، قم، ۱۴۰۵ ق، چاپ اول.
- (۵) ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی، التوحید، جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۹۸ هجری قمری، قم.
- (۶) ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، اردکانی، محمد علی، اسرار توحید، ترجمه التوحید للصدوق، انتشارات علمیه اسلامیه، تهران، چاپ اول.
- (۷) ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هجری قمری، تهران.
- (۸) اشراق خاوری عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، ۱۲۸ بدیع.
- (۹) اشراق خاوری عبدالحمید، رحیق مختوم (قاموس لوح مبارک قرن) جلد اول، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
- (۱۰) اشراق خاوری عبدالحمید، قاموس توفیق منیع مبارک.
- (۱۱) باک، کریستوفر  
Symbol & Secret: Qur'an Commentary in Baha'ullah's Kitab-i Iqan.  
آمریکا، ۱۹۹۵ م، kalimat press.
- (۱۲) بحرانی سیدهاشم، تفسیر البرهان، ۱۳۷۴ شمسی، قم: موسسه بعثه.

۳۴) مک اوئن دنیس  
"Divisions and Authority Claims in  
Babism 1850-1866", Studia Iranica  
18, 1, 1989, pp: 93-129.

۳۵) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، آثار قلم اعلی،  
مؤسسه معارف بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹۶ م.

۳۶) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، اشراقات و  
چند لوح دیگر، ۲۰۰۵ میلادی، ۱۶۲ بدیع.

۳۷) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، کتاب اقدس،  
مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ میلادی، حیفا، فلسطین  
اشغالی

۳۸) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، کتاب ایقان،  
لجنه ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی،  
۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۵ بدیع، هوفمایم آلمان.

۳۹) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، مجموعه الواح  
مبارکه (عندلیب)، موسسه ملی مطبوعات امری ایران،  
۱۳۲ بدیع.

۴۰) نوری، میرزا حسین علی بهاءالله، مجموعه الواح  
مبارکه (چاپ مصر)، مطبعه سعاده، ۱۹۲۰ م، قاهره،  
مصر.

۴۱) هادیان مهدی، مسأله مشروعیت، ۱۳۹۲،  
تهران: انتشارات گوی.

روحانی ملی بهائیان پاکستان، مطبعه استرلینگ  
گاردن رود، نوامبر ۱۹۶۰.

۲۷) عیاشی محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی،  
المطبعة العلمية، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ ق.

۲۸) قمی علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۱۴۰۴  
قمری، قم: دارالکتاب.

۲۹) کلینی محمدبن یعقوب، الکافی، دارالکتب  
الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ هجری قمری، تهران.

۳۰) گلپایگانی ابوالفضل - گلپایگانی مهدی،  
کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ۱۳۳۷ هجری قمری،  
عشق آباد.

۳۱) گلپایگانی ابوالفضل، کتاب الفرائد، مؤسسه  
ملی مطبوعات امری آلمان - لجنه ملی نشر آثار امری  
به لسان فارسی و عربی، ۲۰۰۱ میلادی - ۱۵۸ بدیع،  
هوفمایم، آلمان.

۳۲) مرکز جهانی بهائی - ترجمه هوشنگ فتح  
اعظم، قرن انوار، مرکز جهانی بهائی، حیفا، اسرائیل،  
چاپ مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان، چاپ  
اول، ۲۰۰۲ م، ص ۷۳.

۳۳) مجلسی محمدباقر بن محمد تقی، بحار الانوار  
الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم، دار احياء  
التراث العربی، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت.

سازمان اداری بابیان  
در زمان اقامت میرزایحیی صبح ازل در بغداد (۱۲۶۹ تا ۱۲۸۰ ق.)

# سازمان اداری بابیان

✽ سید مقداد نبوی رضوی ✽ کارشناس ارشد تاریخ اسلام از دانشگاه شهید بهشتی

## برگی از تاریخ

چکیده: سید علی محمد باب که خود را موعود اسلام می‌خواند برای آیین خود نیز موعودی با نام «من یظهره الله» در نظر داشت. وی بر آن بود که خداوند در فاصله‌ی میان درگذشت او و ظهور من یظهره الله «مرآت»‌هایی را برمی‌انگیزد که با برخورداری از وحی الهی در مسیر آیین او پیروانش را رهبری خواهند کرد و در نبود آنان نیز «شهداء بیان» (عالمان بزرگ بابی) پیشوای ایشان خواهند بود. این مقاله به بررسی جایگاه شهداء بیان در آیین باب و اشاره به برخی از ایشان که از سوی نخستین مرآت، میرزا یحیی صبح‌ازل، برای رهبری بابیان برگزیده شدند پرداخته و نشان می‌دهد که در دوره‌ی زندگانی مخفیانه‌ی صبح‌ازل در بغداد، یک سازمان اداری برای سرپرستی بابیان وجود داشت و انسجام آنها را تنها به میرزا حسینعلی بهاء الله نمی‌توان منسوب کرد.



## ● طرح مسئله

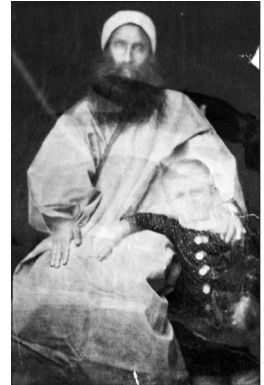
سید علی محمد شیرازی (۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ ق.) که شخصی شیخی مذهب بود،

در سال ۱۲۶۰ ق. خود را نماینده ویژه امام

دوازدهم شیعیان، محمد بن الحسن العسکری، دانست و به همین جهت به «باب» معروف شد. او با تأکید بر نزدیک بودن ظهور امام دوازدهم، بر ضرورت فراهم آوردن مقدمات لازم برای ظهور او دست می گذاشت و بر همین اساس بود که دوستان و دشمنان زیادی یافت. پیروان او با تمام توان در ایران و عراق به تبلیغ دعوتش در زمینه سازی ظهور قریب الوقوع امام دوازدهم می پرداختند و مخالفانش نیز - که بیشتر در

میان عالمان شیعه و حکام قاجار بودند - سعی داشتند تا گسترش دعوت او را مانع شوند. باب در سال چهارم دعوت خود در آموزه هایش تغییری اساسی داد و ضمن آنکه ظهور امام دوازدهم را در ظهور خود دانست، با نسخ آیین اسلام، خود را صاحب آیینی جدید خواند.

این دعوی هر چند برخی پیروان او را - که در پی یاری رسانی به امام دوازدهم



میرزا ایحیی صبح ازل  
(جانشین سید علی محمد باب در  
مقام مرآت) به سال های جوانی

بودند - از دورش پراکنده ساخت اما دیگر پیروانش را به سوی او کشاند و چالشی جدید در جامعه شیعی مذهب ایران و عراق به وجود آورد. باب بر آن بود که سخن گفتنش همان سخن گفتن خداوند است که بدون حضور فرشته وحی انجام می شود. او خود را «صاحب ظهور کلی» که ناسخ دین اسلام است می دانست و ضمن اعتقاد بر ادامه ظهورهای بعدی تا پایان جهان، صاحب ظهور پس از خود را «من یظهروه الله» (کسی که خداوند او را ظاهر خواهد کرد) نامید. او در سال ۱۲۶۶ ق. (سال پایانی دعوت خود) جوانی

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهبائی شناسی

نوزده ساله به نام میرزا ایحیی نوری را - که صاحب وحیی چون خود می دانست و به «اسم الله الازل» و «اسم الله الوحید» ملقبش کرده بود - جانشین خود دانست.

این شخص در نگاه باب «صاحب ظهور جزئی» بود که ظهورش در امتداد ظهور کلی خود او قرار می گرفت. بر همین اساس بود که او از سوی باب «مرآت» (آئینه) که از «شمس حقیقت» (باب) حکایت دارد خوانده شد. در سال ۱۲۶۸ ق. (حدود دو سال پس از اعدام باب) گروهی از بابیان به ناصرالدین شاه قاجار (قاتل باب) حمله بردند تا او را بکشند، اما ناکام ماندند. واکنش حکومت قاجار به این تعرض بسیار سخت بود و به کشته شدن جمعی از بزرگان بابیان انجامید. پس از آن بود که میرزا ایحیی نوری - که «حضرت ازل» (صبح ازل) خوانده می شد - از ایران خارج شد و در بغداد زندگانی مخفیانه ای را برگزید که حدود ده سال دوام یافت. برادر او، میرزا حسین علی نوری هم - که از بابیان بسیار فعال بود و در میان ایشان به «جناب بهاء» مشهور بود - همراه با صبح ازل در بغداد ساکن شد (او بعدها خود را بهاء الله خواند). در پایان سال ۱۲۷۹ ق. که صبح ازل و بهاء الله و بابیان دستور یافتند بغداد را ترک کنند، بهاء الله در جمع گروهی از بابیان خود را همان صاحب ظهور کلی پس از باب (من یظهروه الله) خواند و چهار سال بعد (اواخر سال ۱۲۸۳ ق.) این دعوی را در میان بابیان آشکارا اعلام کرد و با مخالفت صبح ازل روبرو شد. به این ترتیب بیشتر بابیان به تدریج به او پیوستند و «بهبائی» نام گرفتند و گروهی که از پذیرش دعوت او سرباز زدند، گذشته از عنوان «بابی»، به سبب جانبداری از صبح ازل، «زلی» خوانده شدند.

## ● سؤال تحقیق

با توجه به آنچه که در طرح مسئله آمد، این مقاله جستاری در پاسخ به این سؤال است که سازمان اداری بابیان در زمان اختفای صبح ازل در بغداد چگونه بود؟

## ● روش تحقیق

این مقاله، بر پایه ترکیبی از روش روایی و تحلیلی تلاش خواهد کرد تا با استخراج داده‌های موجود در متون اعتقادی و تاریخی هر دو گروه ازلی و بهائی و نیز تبیین آن‌ها به سؤال تحقیق پاسخ دهد.

## ● جایگاه «شهید بیان» در آیین باب

### تعریف شهید بیان

آثار باب گویای آن است که کسانی با عنوان «شهید» دارای رتبه‌ای بلند در آیین او هستند، وی در کتاب بیان فارسی شهداء را کسانی که از زمان مرگ او تا زمان ظهور آیین بعد راهنمایان مردم به آیات الهی هستند یاد کرده است. او در این عبارات حجت‌های الهی را بر دو نوع دانسته: آیات خداوند و کسی که این آیات بر او نازل می‌شود. در نگاه او، حجت اول تا «روز قیامت» - که همان ظهور بعدی است - باقی خواهد بود. این بدان معنی است که نوشته‌های باب تا زمان ظهور موعود او (من یظهره الله) باید مورد اطاعت پیروانش باشد. حجت دوم نیز که خود باب است، در زمان حیات بر پیروان خویش سیطره دارد. باب سپس گفته که در زمان نبود او تا زمان ظهور آیین بعد «شهداء» راهنمایان عمل به «بیان» خواهند بود.<sup>۱</sup> عنوان «بیان»، گذشته از دو کتاب بیان عربی و بیان فارسی، بر تمام آثار باب نیز گفته می‌شد.<sup>۲</sup> بنابراین، دانسته می‌شود که او شهداء را کسانی دانسته که مفسران آثارش هستند و پیروان او را به آن آثار راهنمایی می‌کنند.

باب در کتاب پنج شأن نیز به شهداء پرداخته است. وی ابتدا از کسانی که در زمان نبود او به تعالیمش راهنمایی می‌کنند سخن گفته و ایشان را «دلای» (راهنمایان) و «شهداء» (شاهدان) و... یاد کرده است. سپس از برگزیده شدن الهی یک «مرآت» (آینه) که نشانگر «شمس حقیقت» (باب) است سخن گفته

است.<sup>۳</sup> مرآت در نگاه باب کسی بود که مانند خود او از وحی الهی برخوردار بود اما در راستای آیین او نه آنکه خود بنیانگذار آیینی مستقل باشد.<sup>۴</sup> با توجه به منابع تاریخی باید گفت که آن مرآت همان میرزایحیی صبح ازل بود که از سوی باب به جانشینی برگزیده شد. باب او را کسی دانست که از سوی خداوند صاحب وحی شده و بر همین اساس او را جانشین قرار داد. (البته باید گفت که بهائیان این برگزیدگی را از روی مصلحت یاد کرده‌اند اما از لیلان آن را واقعی دانسته‌اند). نسبت شهداء بیان با مرآت

باب بر آن بود که بعد از وفات صبح ازل و پیش از ظهور من یظهره الله مرآت‌های دیگری نیز از سوی خداوند مبعوث خواهند شد.<sup>۵</sup> وی در یکی از لوح‌هایی که برای صبح ازل نوشت، دستور داد که اگر در زمان مرگ او مرآتی دیگر از سوی خداوند مبعوث نشده باشد، رهبری بایمان را به شهداء بسپارد.<sup>۶</sup> با توجه به این لوح دانسته می‌شود که در زمان نبود صبح ازل یا کسی مانند او، بایمان باید به شهداء روی می‌آوردند. در این گفتار، شهداء کسانی هستند که در

اجرای دستورهای خداوند پرهیزگاری پیشه کرده و از «حدود الله» فراتر نمی‌روند. همچنین، دانسته است که آگاهی کامل از احکام بیان، شرط لازم برای عدم تجاوز از حدود آن است بنابراین، شهداء بیان را آگاهان برجسته بایی در علم و عمل باید دانست.

ناشران ازلی کتاب بیان فارسی، در بخش «لغات و اصطلاحات»، شهداء را مرتبه بعد از مرآت‌ها و



نفر نشسته سمت راست: حاج سید محمد اصفهانی برترین شهید بیان؛ شهید بیان در بغداد و کربلا. وی از مخالفان سرسخت میرزا حسین علی بها، الله بود و سرانجام به سال ۱۲۸۸ ق. در دستور او در عکا کشته شد.

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

### ● تعداد نخستین گروه شهداء بیان در زمان اقامت صبح ازل در بغداد

صبح ازل در آغاز اقامت در بغداد، هفت نفر از بزرگان بابی را شهید بیان دانست و پیروانش را به فرمانبری از ایشان دستور داد. میرزا حسین علی بهاءالله و جانشینش، عباس افندی (عبدالبهاء) و نیز سید مهدی دهجی (از بزرگان بهائیان در زمان حیات بهاءالله) در آثار خود به هفت تن بودن آن شهیدان اشاره کرده‌اند.<sup>۱۰</sup> سعیدخان کردستانی (محقق آیین‌های بابی و بهائی که با برخی از لیان برجسته دوستی نزدیک داشت) نیز آن شهیدان را «علمای هفت گانه بابیه» خوانده است.<sup>۱۱</sup>

### ● زمان انتصاب شهداء هفتگانه بیان

ملا محمد جعفر نراقی - که خود از شهداء هفتگانه بیان بود - شروع زندگانی مخفی صبح ازل را بعد از تعیین شهداء هفتگانه بیان یاد کرده است.<sup>۱۲</sup> روایت سید مهدی دهجی نیز نشان از آن دارد که زمان انتخاب شهداء بیان آغاز زندگانی مخفی صبح ازل در بغداد بوده است.<sup>۱۳</sup> بر اساس آنکه صبح ازل از همان ابتدای ورود به بغداد زندگانی مخفی خود را آغاز کرد، باید نتیجه گرفت که برگزیده شدن شهداء هفتگانه بیان در همان سال نخست اقامت او در بغداد (حدود ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ ق.) صورت گرفته است.<sup>۱۴</sup>

### ● وظایف شهداء بیان در نگاه صبح ازل

مجموعه نامه‌های صبح ازل به هریک از شهداء هفتگانه بیان که انتصاب ایشان به مقام «شهادت» را دربردارد، «کتاب الوصیه» نام گرفته است. در حاشیه صفحه نخست نسخه‌ای از این رساله، عبارت «هذا کتاب الوصیه فی تعیین الشهداء لعل الناس بآیات الله لیهتدون» (این کتاب وصیت در برگزیدن شهداء است شاید مردم به آیات خداوند هدایت شوند) دیده می‌شود. این عبارت، خود بیانگر علت برگزیده شدن شهداء بیان است: راهنمایی مردم به آیین باب. صبح

کسانی که از حدود بیان تجاوز نمایند یاد کرده‌اند.<sup>۷</sup> بنابراین، باید گفت که شهید بیان پس از شمس حقیقت (باب) و مرآت (صبح ازل و مانده‌های او) سومین مقام در آیین باب بوده است. بر همین اساس است که دانسته می‌شود شهداء بیان در میان بابیان بلندمرتبه‌ترین‌ها بودند. ایشان در مقامی قرار داشتند که در زمان نبود مرآت‌ها (جانشینان الهی باب) زمام آیین باب را به دست می‌گرفتند. بنابراین، بابیان تکلیف داشتند که اگر بعد از درگذشت صبح ازل مرآت می‌بعوث نشد، به شهداء بیان روی آورند.

### سبب برگزیده شدن شهداء بیان از سوی صبح ازل در بغداد

از لیان زندگانی پنهانی صبح ازل در بغداد را علت برگزیده شدن شهداء بیان به عنوان واسطه ارتباط بابیان با او یاد کرده‌اند. به عنوان نمونه، ملا محمد جعفر نراقی - که از شهداء بیان بود - نوشته که صبح ازل به سبب زندگانی پنهانی خود در بغداد، با توجه به دستور باب، شهیدانی را برگزید تا بابیان پرسش‌ها و مسایل خود



ملا محمد جعفر نراقی از شهداء هفتگانه بیان: شهید بیان در کاشان

را به واسطه آنان با او در میان بگذارند.<sup>۸</sup> در نگاه این ازلی برجسته، شهداء بیان محل رجوع بابیان در زمان «غیبت صغری حضرت ازل» بودند.<sup>۹</sup> با این ترتیب است که دانسته می‌شود نقش اصلی شهداء بیان راهنمایی بابیان در زمان پنهان بودن موقتی صبح ازل بود که اینک در بغداد زندگانی مخفیانه‌ای داشت. باید گفت که صبح ازل در برگزیدن آن شهیدان به همان حکم پیش گفته باب درباره مقام مرجعیت شهداء در زمان نبود مرآت‌ها نظر داشت.



**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهای شناسی**

ازل در این نامه‌ها وظایفی را که برعهده شهدها بیان می‌دانست آورده است. او همچنین نوشته که این نامه‌ها «کتاب الله» هستند.<sup>۱۵</sup> این سخن، نشان‌دهنده آن

است که در نگاه صبح ازل، برگزیده شدن این شهیدان امری الهی بوده که بر زبان صبح ازل جاری شده است. وی در بخشی از این رساله نوشته که اگر بعد از او کسی مانند خودش (صاحب آیات) نبود، امر آیین باب با شهدها بیان است.<sup>۱۶</sup> وظایفی که وی در این نامه‌ها برای شهدها بیان برشمرده، بدین قرار است:

هدایت مردم به آیین باب؛<sup>۱۷</sup>

جمع‌آوری آثار باب (بیان) و آثار صبح ازل (آثار حی‌البیان)؛<sup>۱۸</sup>

گرفتن حقوق مالی از بابیان.<sup>۱۹</sup>

وظایف سه‌گانه بالا نشانگر ریاست تامه شهدها بیان بر بابیان است. سخن پیش‌گفته ملامحمدجعفر نراقی بیانگر آن بود که ایشان واسطه مکاتبات بابیان با صبح ازل نیز بوده‌اند. به روایت از لیلان، میرزا حسین‌علی بهاءالله پیشکار برادر خود بود و «نایب مناب و نقیب» و نیز «رئیس بر کل» به‌شمار می‌آمد و «علی‌الظاهر، هرچه بود، او بود و هر کار می‌کرد، او می‌کرد»<sup>۲۰</sup> اما در میان شهدها بیان جای نداشت.<sup>۲۱</sup> (تصویر صفحات آغازین و پایانی کتاب الوصیه در پایان مقاله آورده شده است).

● **شهدها هفت‌گانه بیان**

صبح ازل در «کتاب الوصیه»، تنها نام شهدها بیان و محل سکونت ایشان را آورده است. این کسان عبارتند از: احمد (شهید بیان بر اهل ارض‌خاء)، محمدتقی (برادر احمد)، محمد (شهید بیان بر اهل ارض‌باء)، جعفر (شهید بیان بر اهل ارض‌کاف)، ابراهیم (شهید بیان بر اهل ارض‌تاء)، محمد (شهید بیان بر اهل ارض‌طاء)، موسی (شهید بیان بر اهل ارض‌قاف) و هادی (شهید بیان بر اهل ارض‌قاف). با توجه به آثار تاریخی دیگر، بسیاری از این کسان را می‌توان شناخت:

احمد: شهید بیان بر اهل ارض‌خاء<sup>۲۲</sup>  
در اصطلاح بابیان و بهائیان، «ارض‌خاء» خراسان بود.<sup>۲۳</sup> ملامحمدجعفر نراقی (از شهدها هفت‌گانه بیان) نام چندتن از

بزرگان بابی را با عنوان اینکه بیشترشان از شهدها بیان هستند آورده که در میان ایشان نام میرزا احمد ازغندی دیده می‌شود.<sup>۲۴</sup> او در جایی دیگر میرزا احمد را آشکارا در میان شهدها بیان یاد کرده است.<sup>۲۵</sup> اسدالله فاضل مازندرانی (تاریخ‌نگار بهائی)، وقتی به شرح حال بابیان مشهور ایران و عراق در زمان حیات باب پرداخته، در بخش مربوط به «خراسان: ارض‌خاء»، این شخص را از «مشاهیر علماء مؤمنین خراسان» یاد کرده است.

میرزا احمد در عراق نزد شیخ احمد احسایی و سید کاظم رشتی درس خوانده و پیش از ظهور باب در میان «مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید» قرار داشت. او در اوایل آغاز دعوت باب با برخورد به ملاحسین بشرویه‌ای (نخستین ایمان‌آورنده به باب) به جمع پیروان باب پیوست<sup>۲۶</sup> و در سال‌های بعد نیز (۱۲۷۷ ق.: هشتمین سال اقامت صبح ازل در بغداد) در میان «مشاهیر علمای بابیه» جای داشت.<sup>۲۷</sup>

صبح ازل، در نامه‌اش به میرزا احمد ازغندی، برادر وی، محمدتقی، را نیز شهید بیان یاد کرده اما نقش او را همان نسبت هارون به موسی بن‌عمران دانسته است.<sup>۲۸</sup> با این ترتیب، باید نتیجه گرفت که محمدتقی ازغندی در مقامی بعد از برادر خود قرار داشت اما مانند او شهید بیان بود.

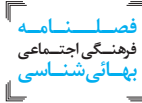


میرزا احسین‌علی بهاءالله در ادرنه، به حدود زمانی آشکار کردن دعوی من‌بظهره‌اللهی وی کارگزار صبح ازل در ارتباط با شهدها، بیان و دیگر بابیان بود، اما در شمار شهدها، بیان جای نداشت

## ● جعفر: شهید بیان بر اهل ارض

کاف<sup>۲۹</sup>

ارض کاف در ادبیات بابیان و بهائیان کاشان بود.<sup>۳۰</sup> به روایت بهائیان، ملامحمدجعفر نراقی از سوی صبح ازل شهید بر بابیان آن شهر شد.<sup>۳۱</sup> در ابتدای نسخه خطی کتاب الوصیه هم نوشته شده که نراقی در یکی از نوشته‌های خود، نامه خطاب به خودش را که در این رساله آمده، شاهد گرفته و خود را شهید بر اهل کاشان دانسته است.<sup>۳۲</sup> (تصویر این صفحه از کتاب الوصیه در ادامه مقاله آورده شده است).

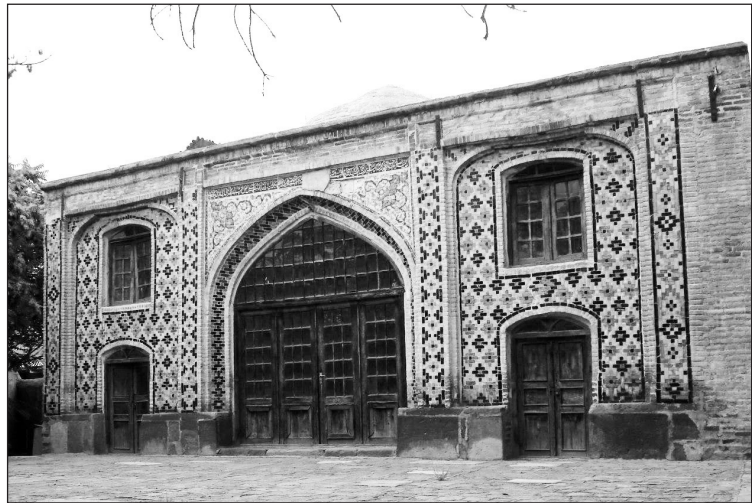


جدید بهاءالله به تدریج آشکار می‌شد.<sup>۳۷</sup> این شخص یکی از مخالفان جدی بهاءالله بود که از پیش از آشکار شدن دعوت جدیدش نیز نظر مساعدی به او نداشت و برآن بود که او در خفا صاحب داعیه است.<sup>۳۸</sup> پس از آغاز دعوی بهاءالله، نراقی به مخالفت همه‌جانبه با او پرداخت و رساله‌ای به نام تذکره الغافلین در رد دعوی او نگاشت.<sup>۳۹</sup> وی سرانجام در کاظمین دستگیر و به ایران فرستاده شد و در سال ۱۲۸۶ ق. در زندان تهران درگذشت.<sup>۴۰</sup>

## ● ابراهیم: شهید بیان بر اهل ارض تاء<sup>۴۱</sup>

ارض تاء در میان بابیان و بهائیان به شهر تبریز گفته می‌شد.<sup>۴۲</sup> صبح ازل در نامه‌اش به ابراهیم (شهید بیان در تبریز) او را «خلیل» نیز خطاب کرده است.<sup>۴۳</sup> یکی از بابیان مشهور تبریز در زمان باب، سید ابراهیم تبریزی بود. به روایت بهائیان، او که از «اعاظم علماء شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی» به‌شمار می‌رفت، در همان آغاز دعوت باب به او پیوست و در زمان زندانی شدن باب در آذربایجان توانست با او ملاقات کند. او از سوی باب دو لقب «اسم الله الخلیل» و «اسم الله الرحیم» داشت. وی در سال‌های پس از کشته شدن باب نیز در تبریز زندگی می‌کرد اما زمان درگذشتش معلوم نیست.<sup>۴۴</sup> با توجه به آنکه سید ابراهیم تبریزی (ملقب به خلیل و رحیم) از بزرگان بابیان بود و ابراهیم (شهید بیان در تبریز) نیز از جانب صبح ازل با همان لقب خلیل خطاب شده، با احتمالی قریب به یقین او را همان شهید بیان در تبریز باید دانست.

با این حال، سید ابراهیم تبریزی در زمان دعوی من‌ظهره‌اللهی میرزا اسدالله دّیان به او پیوست. صبح ازل در کتاب مستیقظ - که آن را در پاسخ دعوی



مقبره خاندان ملاعبدالوهاب دارالشفایی (پدر میرزا محمد هادی قزوینی: از شهداء هفت‌گانه بیان: شهید بیان در قزوین) تصویر از نگارنده

نراقی که پیشتر در عراق نزد سید کاظم رشتی درس خوانده بود، در بازگشت به کاشان به تدریج به آراء شیخ احمد احسائی گرایش یافت<sup>۳۳</sup> و در میان «علمای شیخیه» قرار گرفت.<sup>۳۴</sup> وی در زمان اقامت ملاحسین بشرویه‌ای در کاشان، از دعوت باب آگاه شد<sup>۳۵</sup> و سرانجام در سال پایانی حیات باب به بابیان پیوست.<sup>۳۶</sup> او به سبب تکاپوهایش در تبلیغ آیین باب مورد هجمه مخالفان قرار گرفت و دوبار به عراق تبعید شد. در زمان اقامت دوم او در عراق، دعوی



دیان نگاشته - این شخص را با عنوان «کسی که خداوند را انکار کرد و به آیاتش کفر ورزید» یاد کرده است.<sup>۴۵</sup> این احتمال هست که یکی از اسباب بسط دعوت دیان

در آذربایجان و گرویدن گروهی از بابیان آنجا به او، وجود سید ابراهیم تبریزی و نفوذ وی در آن دیار بوده باشد.<sup>۴۶</sup>

با این ترتیب، مشخص می‌شود که سید ابراهیم با آنکه یکی از پیروان برجسته باب بود و از او دو لقب گرفته بود و نیز با آنکه از سوی صبح ازل به مقام شهادت نصب شده بود، از او روی برتافت و به دیان پیوست. روایت بهائیان آن است که میرزا اسدالله دیان و سید ابراهیم تبریزی به بغداد آمدند و دیان نزد بهاءالله توبه کرد.<sup>۴۷</sup> ازلیان نیز گفته‌اند که دیان قصد داشت نزد صبح ازل رفته و توبه کند.<sup>۴۸</sup>

#### ● محمد: شهید بیان بر اهل ارض طاء<sup>۴۹</sup>

بابیان و بهائیان تهران (طهران) را ارض طاء می‌گفتند.<sup>۵۰</sup> عبدالبهاء در یکی از نوشته‌های خود سیدمحمد ملیح را شهید بیان در تهران یاد کرده است.<sup>۵۱</sup> نام اصلی این شخص، سیدمحمد گلپایگانی است که ابتدا از اصحاب قره‌العین بود و از سوی او «فتی الملیح» (جوان خوب‌صورت) خوانده می‌شد.<sup>۵۲</sup> او همراه با قره‌العین از عراق به قزوین آمد<sup>۵۳</sup> و بعدها از سوی صبح ازل در میان شهداء بیان جای گرفت.<sup>۵۴</sup>

#### ● موسی: شهید بیان بر اهل ارض قاف<sup>۵۵</sup>

ارض قاف در ادبیات بابیان و بهائیان به قم و قزوین گفته می‌شود.<sup>۵۶</sup> بهاءالله زمانی که از تعداد هفت‌گانه شهداء بیان سخن گفته، حاج میرزا موسی قمی را یکی از ایشان برشمرده است.<sup>۵۷</sup> بنابراین، دانسته می‌شود که این شخص همان شهید بیان بر بابیان قم بوده است. او - که نوه دختری عالم نامدار عصر فتحعلی‌شاه قاجار، میرزا ابوالقاسم مجتهد قمی، بود - به‌وسیله ملاحسین بشرویه‌ای و ملاعبدالکریم قزوینی

### فصلنامه فهرنگی اجتماعی بهائئشناسی

(یکی از کاتبان باب) به جمع پیروان باب پیوست و در میان «علماء بیان» جای گرفت.<sup>۵۸</sup> جالب اینجاست که وی یکی از کسانی بود که بعد از کشته شدن باب و

پیش از دعوت جدید بهاءالله، دعوی من‌یظهره‌اللهی داشت. به روایت بهائیان، وی سرانجام در سال ۱۲۷۴ ق. به بغداد رفت و پس از روبروشدن با بهاءالله - که پیشکار صبح ازل و بزرگ بابیان بغداد بود - توبه کرد.<sup>۵۹</sup> روایت ازلیان نیز آن است که او نزد صبح ازل به توبه پرداخت.<sup>۶۰</sup>

#### ● هادی: شهید بیان بر اهل ارض قاف<sup>۶۱</sup>

پیش از این گفته شد که عنوان ارض قاف را بابیان و بهائیان، برای قم و قزوین به کار می‌بردند. ملامحمدجعفر نراقی نام میرزا محمدهادی قزوینی را در میان کسانی که بیشترشان از شهداء بودند آورده<sup>۶۲</sup> و در جایی دیگر او را آشکارا از شهداء بیان دانسته است.<sup>۶۳</sup> فاضل مازندرانی هم او را در میان شهداء بیان و زعمای ازلیان و نیز از مخالفان بهاءالله نام برده است.<sup>۶۴</sup> میرزا محمدهادی فرزند ملاعبدالوهاب قزوینی (دایی قره‌العین) بود.<sup>۶۵</sup> او ابتدا مانند پدر در میان حامیان شیخ احمد احسایی قرار داشت.<sup>۶۶</sup> به روایت بهائیان، او در همان آغاز دعوت باب به شیراز رفت و با ایمان به باب در میان هجده‌نفر بابیان نخستین (حروف حی) قرار گرفت. سپس به کر بلا رفت و تبلیغ تعالیم باب را پیشه کرد. بعد از آن، به قزوین بازگشت و توانست بار دیگر باب را در نزدیکی آن شهر ملاقات کند. وی، سال‌ها پس از کشته شدن باب حیات داشت.<sup>۶۷</sup> میرزا محمدهادی از بزرگان بابی بود که پیش از بروز دعوی بهاءالله به او سوءظن داشت و او را صاحب داعیه می‌دانست.<sup>۶۸</sup>

#### ● محمد: شهید بیان بر اهل ارض باء<sup>۶۹</sup>

ارض باء در ادبیات بابیان و بهائیان به بارفروش (بابل) گفته می‌شد.<sup>۷۰</sup> صبح ازل در برخی از نامه‌هایش

پیش از این گفته شد که عنوان ارض قاف را بابیان و بهائیان، برای قم و قزوین به کار می‌بردند. ملامحمدجعفر نراقی نام میرزا محمدهادی قزوینی را در میان کسانی که بیشترشان از شهداء بودند آورده و در جایی دیگر او را آشکارا از شهداء بیان دانسته است

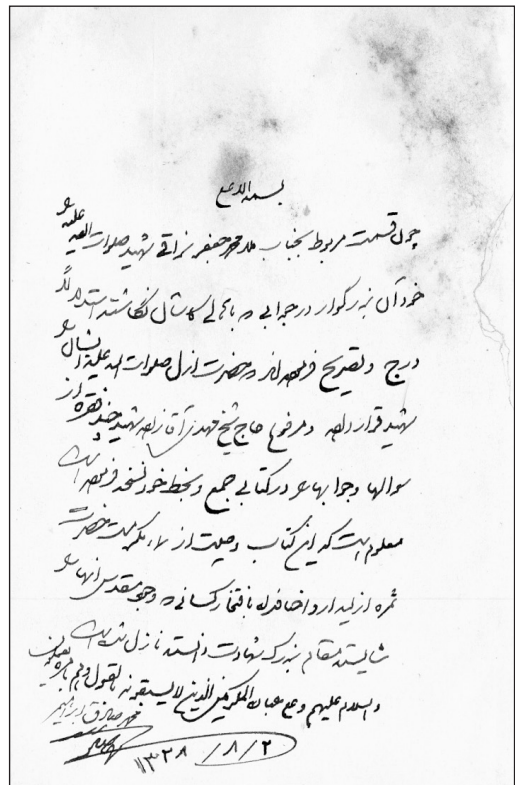
**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

که به بابیان ساکن در بغداد نوشته، از آن شهر نیز با عنوان «ارض بآء» یاد کرده است.<sup>۷۱</sup> از آن روی که حاج سید محمد اصفهانی در آثار بهائیان با عنوان «شهید بیان در بغداد و کر بلا» یاد شده، باید گفت که او همان کسی است که از سوی صبح ازل شهید بیان بر بابیان بغداد دانسته شد.<sup>۷۲</sup> ازلیان او را «از اعظم شهدای بیان»<sup>۷۳</sup> و بلکه «اکبر و اعظم شهداء بیانی» یاد کرده<sup>۷۴</sup> و بهائیان نیز او را «اولین پناه از آتیه» خوانده‌اند.<sup>۷۵</sup> انتصاب او به ریاست بابیان بغداد (محل اقامت صبح ازل) به تنهایی کافی است تا جایگاه مهم او در میان

بابیان دانسته شود. این شخص نیز مانند ملا محمد جعفر نراقی (شهید بیان در کاشان) و میرزا محمد هادی قزوینی (شهید بیان در قزوین) پیش از آشکار شدن دعوت جدید بهاءالله به او بدبین بود<sup>۷۶</sup> و پس از بروز دعوت جدید نیز به مخالفت سخت با بهاءالله پرداخت. از او رساله‌ای بی عنوان در نقد دعوت بهاءالله در دست است.<sup>۷۷</sup> میزان تلاش او در جانبداری از صبح ازل چنان بود که بهاءالله او را سبب گمراهی صبح ازل می‌خواند.<sup>۷۸</sup> در مقابل، صبح ازل به او عنایتی تام و تمام داشت و او را به لقب «ابو حید» نامبردار کرده<sup>۷۹</sup> و او را پدر خود می‌دانست.<sup>۸۰</sup> این ازلی برجسته که همراه با بهاءالله به عکا تبعید شده بود، مخالفت‌های جدی خود را با او ادامه می‌داد و همین ویژگی سبب شد تا سرانجام به سال ۱۲۸۸ ق. در آنجا به دست برخی بهائیان کشته شد.<sup>۸۱</sup>

● **انتصاب شهداء بیان جدید در بغداد**

در آثار تاریخی، گذشته از هفت نفری که از طرف صبح ازل به عنوان شهید بیان برگزیده شدند، دیگرانی را می‌توان یافت که در سال‌های اقامت در بغداد از سوی او به این مقام منصوب شدند. به روایت بهائیان، حاج سید محمد اصفهانی در زمان اقامت صبح ازل در بغداد شهید بیان در کر بلا بود.<sup>۸۲</sup> با توجه به آنچه پیش از این گذشت، باید گفت که وی پس از منصوب شدن به مقام شهادت در بغداد، ریاست بابیان کر بلا را یافته است. به نظر می‌رسد انتصاب او به این مقام در حدود سال ۱۲۷۲ ق. صورت گرفته باشد<sup>۸۳</sup> یعنی حدود چهار سال پس از نصبش به مقام شهادت در بغداد. روایت بهائیان آن است که صبح ازل، ملا رجبعلی قهیر و ملاعلی محمد سراج را نیز شهید بیان دانسته بود. با توجه به روایت ایشان، می‌توان احتمال داد که این انتصاب نیز در حدود سال ۱۲۷۲ ق. انجام شده است.<sup>۸۴</sup> ملا محمد جعفر نراقی نام قهیر را نیز در میان کسانی که بیشترشان از شهداء بودند آورده است.<sup>۸۵</sup>



نوشته محمدمصدق ابراهیمی (از بزرگان ازلیان) در ابتدای نسخه‌ای از کتاب الوصیه (اثر میرزایحیی صبح ازل) درباره موضوع آن رساله که همان انتصاب شهداء هفت‌گانه بیان است. (نسخه عکسی کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائئشناسی**

قهیر و سراج، هردو، پس از دعوی جدید بهاءالله به مخالفت با او پرداختند و هر یک رساله‌ای در رد او نوشتند. روایت ازلیان آن است که سراج در حدود سال ۱۲۸۴ ق. و قهیر در حدود سال ۱۲۸۶ ق. به دست بهائیان کشته شدند.<sup>۸۶</sup>

بهائیان همچنین، ملامحمدتقی نراقی (برادر ملامحمدجعفر نراقی) را شهید بیان بر بابیان نراقی یاد کرده‌اند. سخن ایشان نشان از آن دارد که ملامحمدتقی در همان زمان اقامت برادرش در کاشان شهید بیان در نراق بوده است.<sup>۸۷</sup> با توجه به آنکه راوی این موضوع مدتی پس از ملاقات با آن دو برادر به بغداد رفت<sup>۸۸</sup> و نیز با دانستن آنکه زمان سفر او به بغداد ۱۲۷۴ ق. بود،<sup>۸۹</sup> می‌توان نتیجه گرفت که ملامحمدتقی نراقی بین سالهای ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۴ ق. به مقام شهادت بر بابیان نراق برگزیده شده است.

نام حاج سید جواد کربلایی نیز در زمره شهداء بیان در زمان اقامت صبح ازل در بغداد آمده است.<sup>۹۰</sup> این شخص را ازلیان و نه بهائیان در شمار هجده تن نخستین مؤمنان به باب (حروف حی) یاد کرده‌اند.<sup>۹۱</sup> وی در جوانی به ملاقات شیخ احمد احسائی رسید و بعدها به محضر درسی سید کاظم رشتی راه یافت و در میان شیخیان قرار گرفت. همچنین، به جهت دوستی که با دایی‌های باب داشت، او را در همان سال‌های کودکی و جوانی در شیراز و بوشهر می‌دید و سرانجام در همان سال نخست دعوت باب به او گروید و در میان بابیان مشهور جای گرفت.<sup>۹۲</sup> باین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که صبح ازل در ابتدای اقامت در بغداد، هفت نفر از بابیان برجسته را شهید بیان و نایب خود در سرپرستی بابیان قرار داد اما در سال‌های بعد برخی دیگر را به جمع شهداء بیان افزود.

بغداد برای دعوت من بظهره‌اللهی خود زمینه‌چینی می‌کرد - آن را ابتدا در آستانه‌ی خروج از بغداد (ذی‌القعدة ۱۲۷۹ ق.)، برای گروهی از بابیان آشکار کرد<sup>۹۳</sup> و سرانجام در اواخر سال ۱۲۸۳ ق. به‌طور کامل علنی‌اش کرد.<sup>۹۴</sup> با توجه به کتاب بدیع که در سال ۱۲۸۳ ق. بهاءالله در پاسخ به دعوی پیروان صبح ازل نگاشت،<sup>۹۵</sup> می‌توان دریافت که در آن زمان، سه تن از شهداء هفت‌گانه بیان هنوز در آن مقام باقی بودند.<sup>۹۶</sup> آن زمان، حاج سیدمحمد اصفهانی (شهید بیان در بغداد و کربلا) (د. ۱۲۸۸ ق.)،<sup>۹۷</sup> میرزا محمدهادی



صفحه نخست از کتاب الوصیه (اثر میرزا ابیحی صبح ازل) در انتصاب شهداء هفت‌گانه بیان. عبارت «هذا کتاب الوصیه فی تعیین الشهداء، لعل الناس بآیات الله لیهدتو» در حاشیه سمت راست آن دیده می‌شود. (نسخه عکسی کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)

**● شهداء هفت‌گانه بیان در زمان دعوت جدید بهاءالله**

میرزا احسین علی بهاءالله - که در سال‌های

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

در بغداد، گذشته از نسبت برادری با صبح  
ازل، واسطه‌ی میان او و بابیان بود، در میان  
ایشان شخصیتی برجسته شد و در عمل  
رهبری بابیان بغداد را برعهده گرفت و

به مشهورترین بایی مبدل شد. در روایات ازلیان از  
اختلافات او و حاج سیدمحمد اصفهانی (شهید بیان  
در بغداد) سخن به میان آمده است.<sup>۱۰۵</sup> ازلیان از  
وسعت ریاست او در بغداد سخن گفته<sup>۱۰۶</sup> و بهائیان نیز  
او را عامل شهرت امر باب در آن ایام یاد کرده‌اند.<sup>۱۰۷</sup>  
باین حال، بنابر روایت ازلیان، او در میان شهداء بیان  
جای نداشت.<sup>۱۰۸</sup>

### ● شهداء بیان در زمان اقامت صبح ازل در قبرس

با توجه به روایت بهائیان، دانسته می‌شود که صبح  
ازل در زمان اقامت خود در قبرس (۱۲۸۶ تا ۱۳۳۰  
ق.) نیز سنت انتخاب شهداء بیان را ادامه داد.<sup>۱۰۹</sup> در  
آن سال‌ها بیشتر شهداء ایام بغداد وفات یافته بودند.  
آن زمان کسانی چون ملامحمدجعفر کرمانی در  
کرمان، حاج میرزاهادی دولت‌آبادی در اصفهان و  
سپس در تهران و نیز ملامحمدباقر طاری در قریه طار  
(در حوالی نطنز) سکونت داشتند و مرجع بابیان آن  
حدود به‌شمار می‌آمدند.

ملامحمدجعفر کرمانی (پدر شیخ احمد روحی) در  
همان سال نخست دعوت باب به او ایمان آورد.<sup>۱۱۰</sup> وی  
به‌سبب مخالفت جدی با بهاءالله و پیروی راسخ از  
صبح ازل، از سوی بهاءالله «جعفر کذاب»<sup>۱۱۱</sup> و از سوی  
صبح ازل «عالم جلیل و جعفر کبیر» خوانده شد.<sup>۱۱۲</sup>  
بهائیان او را در میان شهداء بیان یاد کرده‌اند.<sup>۱۱۳</sup>

حاج میرزاهادی دولت‌آبادی از سوی صبح ازل  
لقب «اسم الله الودود» داشت.<sup>۱۱۴</sup> وی را نماینده صبح  
ازل در ایران<sup>۱۱۵</sup> و شخصیت شاخص ازلیان ایران یاد  
کرده‌اند.<sup>۱۱۶</sup> به روایت بهائیان، او از شهداء بیان بود<sup>۱۱۷</sup>  
و خود و خاندانش «چراغ» بابیان اصفهان بودند.<sup>۱۱۸</sup>  
ملامحمدباقر طاری نیز که ازلیان او را از «فضلی

قزوینی (شهید بیان در قزوین) (زنده:  
۱۲۸۶ ق.)<sup>۹۸</sup> و ملامحمدجعفر نراقی  
(شهید بیان در کاشان) (د. ۱۲۸۶ ق.)<sup>۹۹</sup>  
هنوز حیات داشتند و به مخالفت با دعوی  
بهاءالله می‌پرداختند.

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، حاج میرزاموسی  
قمی (شهید بیان در قم) مدتی دعوی من‌یظهره‌اللهی  
داشت و سیدابراهیم تبریزی (به‌احتمال جدی: شهید  
بیان در تبریز) نیز برجسته‌ترین حمایت‌کننده میرزا  
اسدالله دیتان (دیگر مدعی من‌یظهره‌اللهی) بود.  
می‌توان گفت که این دو با کارهای خود مورد غضب  
صبح ازل قرار گرفته و از مقام شهادت عزل شدند.  
ازلیان از مخالفت میرزااحمد ازغندی (شهید بیان  
در خراسان) با بهاءالله سخن گفته<sup>۱۱۰</sup> اما بهائیان او  
را از گروندگان به بهاءالله و کسانی که در نشر دعوت  
او باری‌رسان بودند دانسته‌اند.<sup>۱۱۱</sup> این پژوهش از  
سرنوشت سیدمحمد گلپایگانی (شهید بیان در  
طهران) آگاه نیست.

### ● جایگاه میرزااحسین‌علی بهاءالله در سازمان اداری بابیان

روایت ازلیان آن است که چون در زمان اختفای  
صبح ازل در بغداد، کسی از بابیان نمی‌توانست با او  
دیدار کند، او بهاءالله را واسطه میان خود و بابیان قرار  
داد تا نامه‌ها و سؤالات ایشان را به صبح ازل رسانده  
و پاسخ او را به ایشان بازگرداند.<sup>۱۱۲</sup> یکی از کسانی  
که نوشته‌های بابیان را به بهاءالله و سپس صبح ازل  
می‌رساند، شخصی به نام سلمان هندیجانی بود. وی  
از سال ۱۲۶۹ ق. تقریباً همه‌ساله... از سمت جنوب  
ایران به یزد و کرمان و اصفهان و کاشان و کرمان و...  
می‌رفت و نوشته‌های صبح ازل را به بابیان می‌رساند و  
نامه‌های ایشان را به بغداد می‌آورد.<sup>۱۱۳</sup>

روایت بهائیان گویای آن است که خاندان صبح  
ازل، و از جمله بهاءالله، به‌سبب موقعیت صبح ازل  
مورد احترام زیاد بابیان بودند.<sup>۱۱۴</sup> بهاءالله که اینک

چون در زمان  
اختفای صبح  
ازل در بغداد،  
کسی از بابیان  
نمی‌توانست با  
او دیدار کند، او  
بهاءالله را واسطه  
میان خود و بابیان  
قرار داد تا نامه‌ها  
و سؤالات ایشان  
را به صبح ازل  
رسانده و پاسخ  
او را به ایشان  
بازگرداند



خود» خوانده‌اند،<sup>۱۱۹</sup> «معمورات سه‌گانه بایی‌نشین، توابع کِشِه و طَرَق» را - که اطراف شهر نطنز در مرکز ایران هستند - از خود به «یادگار» گذاشت.<sup>۱۲۰</sup> نگارنده

از یکی از پیرمردان کهن‌سال نطنزی که از حال و احوال ازلیان آن حدود آگاهی‌هایی داشت شنیده است که ازلیان این شخص را در میان شهداء بیان یاد می‌کردند.

در این میان، حاج میرزایحیی دولت‌آبادی (فرزند حاج میرزاهادی دولت‌آبادی و مشروطه‌خواه مشهور) را آخرین شهید بیان منصوب از جانب صبح ازل باید دانست. یکی از فرزندان صبح ازل ضمن حکایت چگونگی درگذشت او، با اشاره به دستور پیش‌گفته باب به صبح ازل درباره ضرورت مراجعه بابیان به شهداء بیان در زمان نبود مرآت‌ها، نوشته که بر همین اساس بود که صبح ازل اندکی پیش از مرگ خود فرزند حاج میرزاهادی دولت‌آبادی را شهید بیان دانست و امر باب را به او سپرد.<sup>۱۲۱</sup> از آن روی که در روایات بهائیان وصایت حاج میرزایحیی دولت‌آبادی نسبت به صبح ازل را می‌توان دید،<sup>۱۲۲</sup> او را همان شهید بیان منصوب از سوی صبح ازل در زمان درگذشتش باید دانست.

### ● نتیجه‌گیری

سیدعلیمحمد شیرازی (باب) ابتدا خود را نماینده ویژه امام دوازدهم خواند و سپس ظهور او را در ظهور خود دانست و به نسخ دین اسلام روی آورد. وی در زمان‌های پایانی دعوت خود، جوان نوزده‌ساله‌ی به نام میرزایحیی نوری (صبح ازل) را مانند خود صاحب وحی خواند و او را به جانشینی برگزید. باب همچنین، از ظهور موعود دیگری با عنوان «من یظهره الله» در آینده و نسخ آیین خود از سوی وی خبر داد. با اقامت مخفیانه صبح ازل در بغداد - که در پی واکنش سخت حکومت قاجار به اقدام برخی بابیان در ترور نافرجام ناصرالدینشاه قاجار (قاتل باب) رخ داد - هفت‌نفر از

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائئشناسی

بزرگان بابیان با عنوان شهید بیان از سوی او معین شدند تا رهبری و سرپرستی پیروان باب را به‌دست گیرند. شهداء بیان عالمان بزرگ بایی بودند که براساس دستور

باب در زمان نبود صاحب وحی (شمس حقیقت: باب، یا مرآت: صبح ازل و جانشینان او) باید مورد مراجعه بابیان قرار می‌گرفتند. میرزاحسین‌علی بهاءالله (برادر صبح ازل) نیز در بغداد از سوی او به‌عنوان واسطه او و شهداء بیان معین شد. این پژوهش بر مبنای اصل نامه‌های صبح ازل به آن هفت‌تن و تطبیق آن با متون تاریخی دیگر توانست شش‌تن از ایشان را به‌شکلی قطعی و یکی را با احتمالی قریب‌به‌یقین بشناساند. باین ترتیب، دانسته می‌شود که بابیان در دوره دهساله اقامت صبح ازل در بغداد از یک ساختار اداری نظام‌مند برخوردار بوده‌اند. صبح ازل به‌عنوان جانشین باب در رأس آن سازمان قرار داشت. شهداء بیان در خراسان، قزوین، کاشان، قم، تهران، تبریز، کربلا و بغداد در مرتبه بعد جای داشتند و به نیابت از او به کارهای بابیان رسیدگی می‌کردند. میرزاحسین‌علی بهاءالله نیز رابط میان صبح ازل و شهداء بیان بود اما به‌واسطه آن مقام و نیز نسبت برادری با صبح ازل در عمل ریاست بابیان بغداد (مرکز رهبری بابیان) را نیز برعهده داشت و به چهره‌ای بسیار سرشناس در میان ایشان مبدل شد. بر همین اساس است که باید گفت که در بازه زمانی دهساله‌ای که بغداد مرکز بابیان بود و صبح ازل به‌صورت پنهانی در آنجا می‌زیست، بهاءالله و شهداء بیان رهبران بابیان ایران و عراق بودند و ایشان را سرپرستی می‌کردند.

پاورقی‌ها:

- ۱ سیدعلیمحمد باب، بیان فارسی (بی‌جا، بی‌نا)، باب سوم از واحد دوم، ص ۲۲.
- ۲ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی (بی‌جا، ۱۲۴ بدیع)، ج ۲، صص ۹۸ و ۹۹.
- ۳ سیدعلیمحمد باب، پنج شأن (بی‌جا، بی‌تا)، چاپ

بابیان در دوره دهساله اقامت صبح ازل در بغداد از یک ساختار اداری نظام‌مند برخوردار بوده‌اند. صبح ازل به‌عنوان جانشین باب در رأس آن سازمان قرار داشت. شهداء بیان در خراسان، قزوین، کاشان، قم، تهران، تبریز، کربلا و بغداد در مرتبه بعد جای داشتند و به نیابت از او به کارهای بابیان رسیدگی می‌کردند.

پنهانی می‌زیست.  
۱۵ میرزا یحیی صبح ازل، کتاب الوصیة  
(نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید  
مقداد نبوی رضوی)، ص ۲۷.

- ۱۶ پیشین، صص ۴، ۵ و ۲۶.  
۱۷ پیشین، صص ۲۸، ۳۶ و ۳۷.  
۱۸ پیشین، ص ۵.  
۱۹ پیشین، صص ۱۰ و ۲۷.  
۲۰ شیخ مهدی بحرالعلوم کرمانی، حاشیه بر ترجمه  
تاریخ باب به زبان روسی (نسخه خطی، کتابخانه  
دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، ش ۲۶۱)، ص  
۹۱. توضیح آنکه نسخه‌ای که ابتدای آن عبارت «ترجمه  
تاریخ بابیه از روسی» نوشته شده، با شماره ۲۶۱ در  
مجموعه ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون  
موجود است. برخی صفحات آن حاشیه‌هایی با امضای  
«م ه ۱۴» دارد. این امضا از آن شیخ مهدی بحرالعلوم  
کرمانی (از فعالان ازلی مشروطه‌خواه) بوده است.  
نگارنده تصویر نامه‌ای از او را که در مهرش این امضا  
دید می‌شود، در اختیار دارد.  
۲۱ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۲۱.  
۲۲ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۱ تا ۶.  
۲۳ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳  
(بی‌جا، بی‌تا)، ص ۱۱۲؛ اسرارالآثار خصوصی (بی‌جا،  
۱۲۸ بدیع)، ج ۳، ص ۱۶۱.  
۲۴ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۳۸. این  
افراد عبارتند از: حاج‌سیدمحمداصفهان‌ی، حاج‌سیدجواد  
کربلایی، آقا میرزاهادی قزوینی، آقا میرزااحمد ازغندی،  
میرزا محمدحسین متولی‌باشی قمی و ملارجبعلی قهیر.  
۲۵ ملامحمدجعفر نراقی، رساله ردیه (نسخه عکسی،  
کتابخانه شخصی سیدمقداد نبوی رضوی)، ص ۴۹.  
۲۶ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳،  
صص ۱۵۳ و ۱۵۴.  
۲۷ پیشین (نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سیدمقداد  
نبوی رضوی)، ج ۴، ص ۳۳۰.  
۲۸ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۳ و ۴.

- عکسی)، صص ۱۹۹ و ۲۰۰.  
۴ گفتار باب مندرج در: ملارجبعلی قهیر،  
کتاب ملارجبعلی قهیر (نسخه خطی،  
کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد  
براون، ش. F.24(9)، ص ۲۲.  
۵ نک: ملاعلیمحمدسراج، کتاب سراج (بی‌جا، بی‌تا،  
چاپ عکسی)، صص ۳۲ و ۳۳.  
۶ ازلیان رونوشتی از این لوح را - که به خط صبح ازل  
است - در ابتدای کتاب متمم بیان (اثر صبح ازل) گراور  
کرده‌اند.  
۷ سید علیمحمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و  
اصطلاحات، ص ۳.  
۸ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین (نسخه خطی،  
کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه ادوارد براون، ش  
F.63(9)، ص ۱۶۴.  
۹ پیشین، ص ۲۰۴.  
۱۰ میرزا حسین علی بهاءالله، بدیع (بی‌جا، بی‌تا)، ص  
۲۹۵؛ عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (بی‌جا،  
۱۲۹ بدیع)، ج ۵، ص ۲۹۰؛ سید مهدی دهجی، رساله  
(نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه کیمبریج، مجموعه  
ادوارد براون، ش. F.57(9)، ص ۷۲.  
۱۱ سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های  
خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی (نسخه  
تایپی بدون نام، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه  
ویلیام میلر، مجموعه CO385، جعبه شماره ۴)، ص ۹.  
۱۲ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۶۴.  
۱۳ سید مهدی دهجی، رساله، ص ۷۲.  
۱۴ میرزاآقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت  
بهشت (بی‌جا، بی‌تا)، ص ۳۰۱. عبدالبهاء در مقام طعن  
به صبح ازل، از اختفای یازده‌ساله او در بغداد یاد کرده  
است. (عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (بی‌جا،  
۱۳۰ بدیع)، ج ۱، ص ۲۵۰) براساس این گفتار و با  
توجه به آن که صبح ازل و بهاءالله بغداد را در آخر سال  
۱۲۷۹ ق. ترک کردند، باید نتیجه گرفت که صبح ازل  
از همان سالهای ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ ق. در بغداد به شکلی





**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهنائی شناسی**

۴۶ گسترش دعوت دین در آذربایجان و گیلان در این منبع آمده است: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۶۶.

۴۷ پیشین، ج ۴، صص ۱۶۴ و ۱۶۵، پاورقی.

۴۸ عزیزه خانم، تنبیه النائمین (بی جا، بی تا)، ص ۴۳.

۴۹ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۲۵ تا ۳۳.

۵۰ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۰۵؛ اسرار الآثار خصوصی، ج ۴ (بی جا، ۱۲۹ بدیع)، ص ۲۷۱.

۵۱ عبدالحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۵، ص ۲۹۰.

۵۲ عبدالحمید اشراق خاوری، دائرة المعارف بهائی (بی جا، بی تا)، ذیل عنوان «سید محمد ملیح».

۵۳ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۲۲.

۵۴ عبدالحمید اشراق خاوری، دائرة المعارف بهائی، ذیل عنوان «سید محمد ملیح».

۵۵ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۳۳ تا ۳۷.

۵۶ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۶۲.

۵۷ میرزا حسین علی بهاء الله، بدیع، ص ۲۹۵.

۵۸ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۹۱ و ۳۹۲.

۵۹ پیشین، ج ۴، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۶۰ سید مهدی سرلرتی، وصیت نامه (نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)، ص ۹۵.

۶۱ میرزا یحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۳۷ تا ۴۰.

۶۲ ملامحمد جعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۳۸.

۶۳ ملامحمد جعفر نراقی، رساله رذیبه، ص ۴۹.

۶۴ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، صص ۲۵۱ و ۳۱۲.

۶۵ نسبت ملا عبدالوهاب قزوینی با قره العین

۲۹ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۱۶ تا ۲۰.

۳۰ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۹۲؛ اسرار الآثار خصوصی، ج ۵ (بی جا، ۱۲۹ بدیع)، ص ۱.

۳۱ سید مهدی دهجی، رساله، ص ۶۱.

۳۲ این عبارات را محمدصادق ابراهیمی - که از بزرگان ازلیان بود - نوشته است. برای آگاهی درباره ابراهیمی، رک: نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟ (تهران، ۱۳۶۳/۱۹۸۳)، صص ۳۱، ۵۷ و ۲۳۶.

۳۳ شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری (نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)، صص ۳ و ۴.

۳۴ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۹۶.

۳۵ پیشین، ص ۳۹۶.

۳۶ شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۶.

۳۷ پیشین، صص ۴۷ تا ۵۰.

۳۸ نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۱۶۸، ۱۸۳ تا ۱۸۵ و ۲۲۹.

۳۹ نسخه‌ای از این کتاب با شماره F.۶۳.۹ در مجموعه ادوارد براون (کتابخانه دانشگاه کیمبریج) نگهداری می‌شود.

۴۰ شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۹۲ تا ۹۴.

۴۱ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۲۰ تا ۲۵.

۴۲ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۴۳ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، ص ۲۴.

۴۴ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۸.

۴۵ میرزایحیی صبح ازل، مستقیظ (بی جا، بی تا)، ص ۳۸۲.

(نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید  
مقداد نبوی رضوی)، ص ۱۶۳.

۸۲ سیدمهدی دهجی، رساله، ص ۷۶.

۸۳ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ

ظهورالحق، ج ۴، ص ۱۵۴. فاضل مازندرانی ذیل واقعات  
سال ۱۲۷۲ ق. نوشته: «در خلال آن ایام، سید محمد  
اصفهانی و نیز ملار جبعلی و ملاعلیمحمد (برادران حرم  
منقطعه حضرت نقطه اولی) با خواهرشان به عراق آمده،  
در کربلا اقامت جستند... [میرزا یحیی ازل]، سیدمحمد  
و برادران حرم و ملامحمدجعفر نراقی و بعضی دیگر را از  
شهداء بیان و مجریان مقاصد خود مقرر داشت». با این  
حساب است که باید نصب سید محمد اصفهانی، قهیر و  
سراج را به حدود سال ۱۲۷۲ ق. بازگرداند.

۸۴ پیشین، ج ۴، ص ۱۵۴. علت این نتیجه گیری، بیان  
پیش گفته فاضل مازندرانی در ذکر انتصاب سیدمحمد  
اصفهانی، ملار جبعلی قهیر و ملاعلیمحمد سراج به مقام  
شهادت ذیل واقعات سال ۱۲۷۲ ق. است.

۸۵ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۳۸.

۸۶ عزیزبختانم، تنبیه النائمین، مقدمه ناشر، ص ۲ و ۳.

۸۷ سیدمهدی دهجی، رساله، ص ۶۱.

۸۸ پیشین، صص ۶۱ و ۶۲.

۸۹ پیشین، صص ۱ و ۲.

۹۰ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴.

۹۱ میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت  
بهشت، تصویر خط میرزا آقاخان کرمانی در ابتدای  
کتاب.

۹۲ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳،  
صص ۲۳۸ تا ۲۴۱.

۹۳ نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج  
۴، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸؛ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة  
الغافلین، صص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۹۴ سیدمهدی دهجی، رساله، ص ۳۶.

۹۵ فاضل مازندرانی زمان نگارش این کتاب را در میان  
رویدادهای سال ۱۲۸۳ ق. آورده است. (اسدالله فاضل  
مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۶)

را عبدالحسین صالحی شهیدی (د.  
۲۰۱۴/۱۳۹۳) - که از فضلالی خاندان  
ملامحمدصالح قزوینی (پدر قره العین) و  
ساکن قزوین بود - برای نگارنده بازگفت.

۶۶ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳، ص  
۳۱۲.

۶۷ پیشین، صص ۳۰۴ تا ۳۰۶.

۶۸ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵،  
ص ۳۱۲.

۶۹ میرزایحیی صبح ازل، کتاب الوصیة، صص ۳۷ تا  
۴۰.

۷۰ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲،  
ص ۵.

۷۱ به عنوان نمونه، نگارنده به تصویر نامه‌ای از صبح ازل  
به ملامحمدجعفر نراقی دسترسی دارد که در آن بغداد  
را «باء» خوانده است.

۷۲ شوقی ربانی، توقیعات مبارکه (لوح قرن احباء شرق)  
(بی جا، ۱۲۳ بدیع)، صص ۶۰ و ۶۱.

۷۳ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۲۴.

۷۴ ملاعلی محمد سراج، کتاب سراج، ص ۵۵.

۷۵ انویسنده‌ای ناشناخته، تاریخ امر (نسخه عکسی  
بدون نام، کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)،  
ص ۱۱۵.

۷۶ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۴، ص  
۱۸۱.

۷۷ نسخه‌ای از این رساله با شماره ۲۴۲ در مجموعه  
ویلیام میلر در کتابخانه دانشگاه پرینستون نگهداری  
می شود.

۷۸ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج  
۱ (نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی  
رضوی)، ص ۱۵۱.

۷۹ عزیزبختانم، تنبیه النائمین، مقدمه ناشر، ص ۳.

۸۰ یکی از لقب‌هایی که باب به صبح ازل داد، «اسم  
الله الوحید» بود.

۸۱ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۵



**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهائی‌شناسی**

۹۶ میرزا حسین علی بهاء‌الله، بدیع، صص ۲۹۵ و ۲۹۶.

۹۷ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۱۶۳.

۹۸ شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۹۷. نویسنده از دیدار خود با میرزامحمدهادی قزوینی اندکی پس از مرگ پدر خود، ملامحمدجعفر نراقی - که به سال ۱۲۸۶ ق. رخ داد - سخن گفته است. ۹۹ پیشین، ص ۹۲ تا ۹۴.

۱۰۰ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۳۸.

۱۰۱ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۶ (نسخه عکسی، کتابخانه شخصی سید مقداد نبوی رضوی)، ص ۲۳.

۱۰۲ میرزامصطفی کاتب، جواب لوح جناب عباس افندی (نسخه خطی بدون نام، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، ش. ۲۲۶)، صص ۴۱ و ۴۲.

۱۰۳ سلمان، پس از دعوت استقلالی بهاء‌الله به او پیوست و بهائی شد. او کار نامه‌رسانی خود را تا زمان درگذشت بهاء‌الله (۱۳۰۹ ق.) و نخستین سال‌های زعامت عبدالبهاء ادامه داد تا در سال ۱۳۱۶ ق. درگذشت. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۶، صص ۸۸۹ تا ۸۹۱)

۱۰۴ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۴، ص ۱۴.

۱۰۵ میرزامصطفی کاتب، نوشته یکی از مؤمنین بیان در جواب مکتوب جناب ملازینالعابدین نجفآبادی (نسخه خطی بدون نام، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، ش. ۲۳۹)، ص ۲۱۶.

۱۰۶ شیخ محمدمهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، ص ۴۹.

۱۰۷ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۴، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۱۰۸ ملامحمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۲۱.

۱۰۹ عبدالحمید اشراق خاوری، دائرةالمعارف بهائی،

ذیل عنوان «سفر از آن نفوس باقی...» صبح ازل در سال ۱۲۸۶ ق. به‌دستور سلطان عبدالعزیز عثمانی به قبرس تبعید شد و تا زمان وفات (۱۳۳۰ ق.)، حدود ۴۵ سال را در آنجا گذراند. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۶۷؛ ج ۵، صص ۳۰۹ و ۳۱۰)

۱۱۰ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۳، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۱۱۱ اسدالله فاضل مازندرانی، اسرارالآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۱.

۱۱۲ عزیزه خانم، تنبیه النائمین، ص ۱۱۴.

۱۱۳ میرزاابوالفضل گلپایگانی و سیدمهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء (تاشکند، بی‌تا.)، ص ۳۵۸.

۱۱۴ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق (بی‌جا، ۱۳۱ بدیع)، ج ۸، بخش نخست، ص ۵۰۶.

۱۱۵ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران، ۱۹۷۷/۱۳۵۷)، بخش دوم، ص ۲۹۱.

۱۱۶ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران (تهران، ۱۹۸۳/۱۳۶۳)، ج ۶، ص ۲۸۹.

۱۱۷ میرزاابوالفضل گلپایگانی و سیدمهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۳۵۸.

۱۱۸ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۱۷۰.

۱۱۹ مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۶، ص ۲۶۳، پ ۳.

۱۲۰ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش نخست، صص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۱۲۱ این نوشته - که به خط میرزا رضوان علی فرزند صبح ازل است - ضمن کتابچه شماره ۲۵.F در مجموعه اسناد ادوارد براون در کتابخانه دانشگاه کیمبریج نگهداری می‌شود.

۱۲۲ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخش نخست، ص ۵۰۶.

بخش دوم: خوان کول  
(John Ricardo I. «Juan» Cole)

# بہائیت از دید گاہ منتقدان و روشنفکران بہائی

✽ محسن مهاجر

## دیدگاه

**چکیده:** خوان کول استاد تمام دانشگاه میشیگان در رشته ی تاریخ است. او یکی از منتقدین تشکیلات بهائی است که بعد از حداقل ۲۴ سال عضویت فعال در تشکیلات بهائی، به دلیل مواضع انتقادی و دیدگاه هایی که داشت مورد سرزنش تشکیلات بهائی قرار گرفت و از بهائیت کنار گذاشته شد. او معتقد است که بیت العدل (رهبری جامعه بهائی در حیفا اسرائیل) که عمدتاً وظیفه ی قانونگذاری و تشریح قوانین جدید را در بهائیت به عهده دارد، فراتر از میزان اختیارات خود عمل می کند. او معتقد است که تشکیلات بهائی به دنبال دیکتاتوری و حکومت تک حزبی و حذف نظام پارلمانی است. در بهائیت، افراد فرهیخته، و صاحبان رسانه و افراد آکادمیک که دیدگاه و یا برداشتی متفاوت از رهبری بهائیت دارند، در معرض شناسائی، تخطئه و اخراج قرار می گیرند. در این مقاله به معرفی او و دیدگاه های وی در این زمینه پرداخته ایم.



## ● اشاره

از زمان پیدایش آیین بهائی تاکنون آموزه‌های این نحله همواره در معرض نقد و انتقاد قرار داشته و اعتراضات

گونگونی به آن وارد شده است. علمای مسلمان و مسیحی و به‌طور کلی طرفداران ادیان الهی با نگارش کتاب‌هایی مختلف، آموزه‌های آیین بهائی را در بوته نقد گذاشته و مشروعیت آن را به چالش کشیده‌اند. علاوه بر طرفداران ادیان توحیدی و اندیشمندان مذهبی، آیین بهائی مورد نقد نویسندگان و اندیشمندان غیر باورمند به ادیان الهی نیز قرار گرفته و هریک از منظری خاص آموزه‌های این آیین ایرانی نوظهور را در معرض انتقاد قرار داده و اعتراضات جدی به آن وارد کرده‌اند.

این درحالی است که از اوایل سال ۱۹۹۶ شاهد پدیده‌ای نوظهور با بروز دگراندیشان منتقد بهائیت از درون جامعه بهائی هستیم. مسئله گرایش به اسلام

خوان کول در سال ۱۹۷۲ یعنی زمانی که دوره کارشناسی را در دانشگاه می‌گذرانید با بهائیت آشنا شد و به بهائیت گروید. او مدت ۲۴ سال (۱۹۷۲-۱۹۹۶) عضو فعال جامعه بهائی بود و در این مدت، به انجام فعالیت‌های تبلیغی به نفع بهائیت در مناطق مختلف خاورمیانه، غرب آفریقا و کشورهای اسلامی اشتغال داشت.

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

در میان باورمندان به آیین بهائی و نیز ایجاد انشعابات متعدد در بهائیت، هرچند سابقه طولانی دارد، اما با گسترش فضای مجازی و اینترنت این امکان برای برخی

از روشنفکران و اندیشمندان بهائی در غرب به‌وجود آمد تا اعتراضاتی را به دیدگاه‌ها و عملکرد رهبری جامعه بین‌المللی بهائی یعنی بیت‌العدل در اسرائیل وارد آورند. رهبری بهائیت در حیفا که خود را الهی و مصون از خطا و لغزش می‌داند، در مقابل این انتقادات تاب نیاورده و مخالفت شدید با روشنفکران و فرهیختگان معترض بهائی در جهان را در دستور کار خود قرار داده و با استفاده از ساختار پلیسی خود (یعنی هیئت‌های مشاورین قاره‌ای) تعداد زیادی از آنان را به بهانه‌های مختلف از جامعه بهائی طرد و اخراج نمود و یا آنان را چنان تحت فشار قرار داد که مجبور به استعفا و خروج از بهائیت شدند. این‌گونه حرکت‌های خشن و غیرمنطقی باعث



شده است تا اندیشمندان فراوانی چون ویلیام گارلینگتن، خوان کول، اریک استتسون، فردریک گلیشر، دنیس مک اوئن، جورج فلیمنگ، آلیسون مارشال،

استیون شول، سن مک گلین و... که هر یک مدتی عضو جامعه بهائئ بوده و به تبلیغ آموزه‌های آن مشغول بودند، بالاجبار از بهائیت جدا شده و مقالات و کتاب‌های انتقادی مختلفی را در نقد عملکرد آیین بهائئ به رشته تحریر درآوردند. در این شماره نشریه، خوانندگان محترم را با نظرات و دیدگاه‌های یکی دیگر از شخصیت‌های منتقد به تشکیلات بهائئ آشنا می‌کنیم.

بیان دیدگاه‌های این روشنفکران و منتقدان بهائئ، لزوماً به معنی تأیید سایر دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی و حتی نقطه نظرات دینی این افراد نیست. بهائئشناسی با معرفی این اندیشمندان، تنها در صدد گشودن راهی جدید در نگاه به دیانت بهائئ است. راهی که پیشتر، برخی اندیشمندان و متفکران غربی آن را پیموده‌اند.

جان ریچارد ای خوان کول، محقق، مورخ و روشنفکر آمریکایی در ۲۳ اکتبر سال ۱۹۵۲ در نیومکزیکو متولد شد. او مدرک کارشناسی خود را در رشته تاریخ و متون مذهبی در سال ۱۹۷۵ از دانشگاه نورث وسترن (north western) آمریکا و در رشته مطالعات اسلامی و خاورمیانه در سال ۱۹۷۸ از دانشگاه آمریکایی قاهره دریافت کرد و سپس دکترای خود را در رشته مطالعات اسلامی از دانشگاه کالیفرنیا اخذ نمود. او در سال ۲۰۰۷ استاد تمام دانشگاه میشیگان در رشته تاریخ شد و در سال ۲۰۱۲ در سمت مدیر مرکز مطالعات آسیای جنوبی دانشگاه میشیگان مشغول فعالیت شد.

خوان کول در سال ۱۹۷۲ یعنی زمانی که دوره کارشناسی را در دانشگاه می‌گذرانید با بهائیت آشنا شد و به بهائیت گروید. او مدت ۲۴ سال (۱۹۷۲)

۱۹۹۶) عضو فعال جامعه بهائئ بود و در این مدت، به انجام فعالیت‌های تبلیغی به نفع بهائیت در مناطق مختلف خاورمیانه، غرب آفریقا و کشورهای اسلامی اشتغال داشت و مقالات، کنفرانس‌ها و کتب فراوانی به نفع بهائیت ارائه می‌کرد.

به دلیل علاقه به مطالعه فرهنگ‌های مختلف و ضرورت تبلیغ بهائیت در کشورهای اسلامی، کول به فراگیری زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و لهجه‌های بومی پرداخت به طوری که در حال حاضر او علاوه بر یک نویسنده معتبر به‌عنوان یک مترجم توانا نیز شهرت دارد.

خوان کول پیشینه مذهبی دارد و در یک خانواده مسیحی پروتستان متولد شده است. او هنگامی که برای یک ماموریت نظامی به همراه پدرش به اریتره رفته بود، با اسلام آشنا شد و به مطالعات اسلامی علاقه‌مند گردید. او همچنین مطالعاتی درباره ادیان شرقی مانند بودائی دارد.

خوان کول علاوه بر مطالعات مذهبی و تاریخی به‌عنوان یک تحلیلگر سیاسی نیز شناخته شده است و مدتی نیز به حرفه روزنامه‌نگاری پرداخته و سردبیر چند مجله بین‌المللی در حوزه ایران و خاورمیانه نیز بوده است.

خوان کول در سال ۱۹۹۶ در پی ناسازگاری با رهبری تشکیلات بهائئ (بیت‌العدل) از بهائیت خارج شد و به تدریج علاقه خود به بهائیت را از دست داد و به یک منتقد سرسخت تشکیلات بهائئ تبدیل شد. وی دلیل کناره‌گیری خود از بهائیت را این‌طور توضیح می‌دهد:

کناره‌گیری من از بهائیت در سال ۱۹۹۶، نه یک اقدام خودخواسته و داوطلبانه، بلکه با نوعی اجبار توأم بود. در واقع تندرهای ساکن حیفا (اعضای بیت‌العدل جهانی) به من اختیار دادند که یا اندیشه و عقاید تحمیلی افرادی همچون آقای مارتین<sup>۱</sup> را بپذیرم و یا طرد و اخراج خواهم شد.

خوان کول در سال ۱۹۹۶ در پی ناسازگاری با رهبری تشکیلات بهائئ (بیت‌العدل) از بهائیت خارج شد و به تدریج علاقه خود به بهائیت را از دست داد و به یک منتقد سرسخت تشکیلات بهائئ تبدیل شد

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

کردن جامعه در مقابل اعتراضات آن‌ها هستند. از جمله روشنفکرانی که مورد حمله تشکیلات بهائی قرار گرفته، خوان کول است. داگلاس با انتشار نامه‌ای

عمومی برای بهائیان، سعی کرد که چهره‌ای بسیار منفی از کول به نمایش بگذارد. در این نامه عنوان شده است که کول افکار انحرافی دارد و به دنبال حمله به نهادها و مؤسسات بهائی است و هدفش تحمیل برنامه‌های ایدئولوژیک خود به دیگران است. مارتین، کول را فردی منفی، تلخ، مخالف، عنود، دشمن عهد و میثاق بهاء‌الله، کسی که گفتمان عقلانی ندارد و اظهار ایمان او به آیین بهائی ظاهری است، معرفی می‌نماید.

کول در صدد پاسخ بر آمده و توضیحاتی را در جواب ادعاهای مارتین داده است.<sup>۵</sup> برای اطلاع از انتقادات وارد شده به خوان کول و آشنایی با پاسخ‌های ایشان در زیر به قسمت‌هایی از این گفتگو اشاره می‌شود.

خوان کول در پاسخ به ادعای داگلاس مارتین عضو بیت‌العدل که گفته است کول قصد حمله به نهادها و مؤسسات بهائی را دارد این‌طور پاسخ می‌دهد:

من متأسفم از اینکه آقای مارتین، که در مواردی غیر از این فردی باهوش به نظر می‌رسد، در تشخیص بین نقد علمی و حمله و توهین و بین نقد بنیادگرایی بهائی و یا حمله به امر بهائی ناتوان است. من برای مدت ۲۸ سال، به‌جز وقفه‌های کوتاه، همواره در صدد کمک و ارتقای جایگاه دیانت بهائی بوده‌ام و بسیاری از افرادی که مرا می‌شناسند، این را تصدیق می‌کنند. در واقع، من به‌خاطر بهائیت، جان خود را به خطر انداختم و سال‌های با ارزش جوانی‌ام را به اموری همچون مطالعه زبان عربی در قاهره، صرفاً به‌خاطر آیین بهائی، سپری کردم. من هیچ‌گاه در صدد توهین به امر بهائی نبوده‌ام و حمله‌ای به مؤسسات بهائی نداشته‌ام، بلکه منتقد

من از این حرف آن‌ها شوکه شدم، زیرا تا آن موقع تصور می‌کردم که برادران عضو بیت‌العدل صرف‌نظر از اختلاف نظری که با آن‌ها داشتم، بهائینی با صداقت و

از دوستان من هستند و قلباً محبت خالصانه‌ای نسبت به آن‌ها داشتم. ولی اینجا در امریکا، آقای بیرکلند<sup>۶</sup> با شادمانی پوزخند می‌زد و خیره به من نگاه می‌کرد و از اینکه توانسته مرا از جامعه بهائی اخراج کند خوشند بود. شکی نیست که این طرز فکر، نشئت گرفته از تفکر اربابان در حیفا است. یکی از دوستانم در حیفا، در تابستان ۱۹۹۶ به من گفت که «دشمنانم» در بیت‌العدل، در حال «ردیف کردن» برنامه کنار گذاشتن من هستند! (شاید هم برنامه خاصی به صرف شام و نوشابه و پذیرایی در سر داشتند!) مرا به‌خاطر تلاش برای ایجاد شکاف در جامعه بهائی - صرفاً به علت بیان دیدگاه بهائیان آزاداندیش و نقد وضع موجود در اینترنت - به‌عنوان ناقض عهد و میثاق تلقی می‌کردند. آن‌ها از برچسب ناقض عهد و میثاق به‌عنوان ابزاری برای گسترش و تثبیت بنیادگرایی، به‌عنوان عقیده جزمی، تغییرناپذیر و خدشه‌ناپذیر بهائی استفاده می‌کردند. من، در آن زمان، بی‌اطلاع از همه امور، نمی‌توانستم چنین چیزی را باور کنم. قلب من، از این‌گونه مسائل، به‌شدت جریحه‌دار شد.<sup>۳</sup>

در بیت‌العدل هر یک از اعضا وظیفه و مسئولیت خاصی به‌عهده دارند و پرونده‌های مربوطه به آن افراد ارجاع می‌شود. یکی از اعضای بیت‌العدل آقای داگلاس مارتین است که پرونده «مواجهه با روشنفکران غربی» از سال ۱۹۹۵ به ایشان سپرده شده است. مارتین فوق لیسانس خود را در رشته تاریخ از یکی از دانشگاه‌های کوچک کانادا گرفته و شخصیت علمی آکادمیکی ندارد.<sup>۴</sup>

داگلاس مارتین و اعضای مشاورین قاره‌ای حسب وظیفه‌ای که دارند به دنبال بی‌اعتبار کردن روشنفکران منتقد بهائی در دنیا و حفظ و واكسینه

کناره‌گیری من از بهائیت در سال ۱۹۹۶، نه یک اقدام خودخواسته و داوطلبانه، بلکه با نوعی اجبار تنوع بود. در واقع تندروهای ساکن حیفا (اعضای بیت‌العدل جهانی) به من اختیار دادند که یا اندیشه و عقاید تحمیلی افرادی همچون آقای مارتین را بپذیرم و یا طرد و اخراج خواهم شد



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

سیاست‌ها و اقدامات خاص و مشخص آن‌ها بوده‌ام. البته این انتظار که هیچ‌کس نباید در هیچ زمانی، به نقد سیاست‌ها و یا عملکرد هیچ‌یک از مؤسسات بهائی

بپردازد، خود نوعی فاشیسم<sup>۶</sup> است. موسولینی هرگز اجازه انتقاد از خود را نمی‌داد و آن را تضعیف مرگبار حاکمیت سیاسی تلقی می‌کرد! من اطمینان دارم که برادران عضو بیت‌العدل شبیه موسولینی فکر نمی‌کنند.

کول در جواب داگلاس مارتین که گفته است مطالب انحرافی کول گفتمان عقلانی تلقی نمی‌شود، این‌طور پاسخ می‌دهد:

برادران ما در بیت‌العدل، در این بخش، منصف نیستند. من به کسی تابه‌حال برچسب نزده‌ام. تنها از آن دسته مقامات بهائی انتقاد کرده‌ام که رفتاری کالت‌گونه (فرقه‌گرایانه) و بنیادگرایانه داشته و خسارت روحی شدیدی به بهائیان معتدل و لیبرال وارد کرده‌اند. حقیقت این است که برخی از این اقدامات باعث خشم من شده است. من چشم‌انتظار روزی هستم که دیگر شاهد فریب و اغفال بهائیان مخلص از سوی مسئولان بهائی تندرو و بنیادگرا نباشم. ولی در هر حال، انتقاد من علمی و مستدل است و دلیل این امر آن است که بسیاری از نوشته‌های من در نشریات و ژورنال‌های آکادمیک انتشار می‌یابد؛ نشریاتی که مطالب غیرعلمی، غیرمستدل و غیرمنطقی را منتشر نمی‌کنند. ضمن آنکه من هیچ آشنایی و شناختی با داوران و دبیران این نشریات نداشته‌ام و ارتباطی با آن‌ها به لحاظ موضوع و حوزه مطالعات دینی است و آن‌ها کاملاً بی‌طرفانه کار خود را انجام می‌دهند. من متأسفم که آقای مارتین از عبارات نامناسبی استفاده و مقاصد شریرانه و شیطانی را دنبال می‌کنند. وقتی در سال ۱۹۹۶، من به غلط، از سوی مشاور قاره‌ای، استفن بیرکلند (عضو فعلی بیت‌العدل - مترجم) مورد اتهام قرار گرفته و با اندوه و تأسف، از عضویت

در تشکیلات بهائی استعفا کردم، بلافاصله، از دوستان بهائی مختلف، در گوشه و کنار آمریکا می‌شنیدم که وقتی بهائیان عادی می‌پرسیدند که «چه

اتفاقی افتاده است؟» اعضای هیئت‌های معاونین به آن‌ها می‌گفتند که «مدت‌های طولانی بود که آن‌ها با مشکل عدم تعادل روحی خوان کول مواجه بودند!».

این تلاش فرقه‌گرایانه برای بی‌اعتبار نشان دادن انتقادات و ناراضی‌های ما، با این عبارت که آن‌ها آدم‌های معقول و متعادلی نیستند، یک روش و شیوه کاملاً عادی در «نظم اداری بهائی» است. (این روش یادآور اتهامات روان‌پزشکان شوروی علیه منتقدان بهشت کارگران است که افراد روان‌پریشی هستند. آقای دکتر دنیس مک اوئن هم این مطلب را در مصاحبه با بی بی سی خاطر نشان ساخته است).

ولی این شگرد آن‌ها در رابطه با من کاملاً افشاء و بی‌اثر شد و حنای آن‌ها دیگر رنگی ندارد؛ زیرا همگان می‌دانند که نه دانشگاه میشیگان و نه انتشارات دانشگاه کمبریج اقدام به استخدام افراد فاقد تعادل روانی برای کارهای علمی خود نمی‌کنند؛ این مطلبی است که سرسخت‌ترین افراد بنیادگرا هم آن را باور نخواهند کرد. پس از آن مطالب دروغ و ناصحیح دیگری نیز جعل و منتشر شد، مثل اینکه ادعا شد بنده از بیت‌العدل خواسته‌ام تا نوشته‌های بهاء‌الله را منتشر سازد تا بنده و دوستانم آن‌ها را به‌طور صحیح و درست ترجمه کنیم (این ادعا هم بی‌اساس و چرند است، زیرا نوشته‌های بهاء‌الله به‌طور آزاد وجود دارد و احتیاجی به آزادسازی و انتشار آن‌ها نیست، این بیت‌العدل بود که معمولاً از «من» برای کمک به کار ترجمه آن‌ها کمک می‌خواست و من اجابت می‌کردم نه اینکه من چیزی از آن‌ها درخواست کرده باشم). ولی مارتین همچنان علاقه‌مند است که این بحث

البته این انتظار که هیچ‌کس نباید در هیچ زمانی، به نقد سیاست‌ها و یا عملکرد هیچ‌یک از مؤسسات بهائی بپردازد، خود نوعی فاشیسم است. موسولینی هرگز اجازه انتقاد از خود را نمی‌داد و آن را تضعیف مرگبار حاکمیت سیاسی تلقی می‌کرد. من اطمینان دارم که برادران عضو بیت‌العدل شبیه موسولینی فکر نمی‌کنند

## فصلنامه فرهنگی-اجتماعی بهائی‌شناسی

چنین اقدامی بکنم نیز چرند است! آقای داگلاس مارتین، البته از جمله کسانی است که «برنامه ایدئولوژیک شخصی» دارند. به باور من، برنامه او، تحمیل

نوعی بنیادگرایی وحشیانه کانادایی بر تعلیم بهائی، تحریف آن‌ها به شکل نوعی انحصارطلبی و ریاست استبدادی و ظاهرگرایی و قشرگرایی در ادبیات و نصوص امری است. البته من قبلاً یکبار گفته‌ام که در چهارچوب دین برای هردوی ما جا و فضا هست ولی او تصمیم گرفته که من یا سکوت کنم و یا از جامعه بهائی اخراج و بی‌اعتبار شوم. برخلاف من، آقای مارتین و هم‌فکران و متحدانش، قدرت مورد نیاز برای تحمیل برنامه‌های عقیدتی را بر بهائیان دارند!

در جواب مارتین داگلاس که گفته بود کول دست به تحریف نوشته‌های بهائی زده و آن‌ها را از مفهوم خود خارج کرده است، این‌طور توضیح می‌دهد:

این اتهام که من به «تحریف و یا نادیده گرفتن» بخشی از متون بهائی، که ممکن بود با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری من مغایر باشند دست زده‌ام، اتهام سنگینی است که به یک تاریخ‌دان حرفه‌ای و آکادمیک زده می‌شود. من برای نوشتن کتابم، هزاران برگ از نوشته‌ها را مطالعه و «همه» شواهد مربوط به هر یک از ویژگی‌ها و صفات مربوط به او را گردآوری نمودم. فکر نمی‌کنم آقای مارتین منکر این مطلب باشد. اتهام وارده بر من، در این بخش، این نیست که ما مطلبی از مطالب و شواهد مرتبط را، از قرن نوزدهم کنار گذاشته‌ایم. بلکه ایراد آن است که چرا من اجازه ندادهم مطالب و تغییرات قرن بیستمی (شاید حتی سخنرانی‌های خود آقای داگلاس مارتین!) بر تفسیر استنتاج من از متون و رویدادهای قرن ۱۹ بهائی اثر بگذارد. تفاوت مهم و اساسی بین یک مورخ تحصیلکرده و حرفه‌ای در حوزه دین و یک فرد باورمند به خط رسمی بهائیت

عدم تعادل روانی مرا ادامه دهد، هر چند زمینه‌ای برای احتمال صحت آن وجود نداشته باشد. لذا در نوشته مارتین با این عبارت مواجه می‌شویم: «آنچه مربوط به

دکتر کول است، به‌سختی می‌توان آن‌ها را گفتمان عقلانی تلقی کرد». ظاهراً اعتراض به بهائیان بنیادگرا به‌خاطر سوءاستفاده از جایگاهشان و تهدید بهائیان میان‌رو و آزادخواه، با حربه طرد و تکفیر و اخراج، صرفاً به‌خاطر بیان دیدگاه و اندیشه ایشان، نشانه غیرعقلانی بودن گفتمان من بوده است.

خوان کول در پاسخ این جمله داگلاس که گفته است کول درصدد تحمیل برنامه ایدئولوژیک شخصی خود بر داشت جامعه بهائی از پیام بهاءالله است می‌گوید:

من هیچ‌گونه «برنامه ایدئولوژیک شخصی» نداشته‌ام. من عقایدی شخصی درباره بهائیت دارم که آن را از سال‌ها مطالعه نصوص و تاریخ بهائی، به زبان اصلی و به‌طور جامع و با درک درست به‌دست آورده‌ام. عقاید شخصی من صادقانه بوده و هست. از این نظر، عقاید من، با سایر بهائیان و از جمله داگلاس مارتین، تفاوتی ندارد. همچنین من قصد و یا ابزاری برای «تحمیل» عقاید شخصی خود بر جامعه بهائی ندارم. تمام آنچه که من توانستم انجام دهم «بیان عقیده و اندیشه خود» در قالب کلمات و عبارات شوقی افندی بود. من فقط یک استاد دانشگاه هستم و هیچ‌گاه پست و منصب رسمی در تشکیلات بهائی نداشته‌ام. من برخلاف آقای رابرت هندرسن<sup>۸</sup> کسانی را که همچون من، نظری مخالف ارائه می‌کنند، طرد اداری نکرده‌ام، من هیچ‌گاه نمی‌توانستم، همچون داگلاس مارتین، کمپینی جهانی برای بدنام کردن یا حتی طرد و تکفیر جهانی فردی که با نظراتش مخالف بوده‌ام، به‌راه بیندازم. این اتهام که من به‌دنبال تحمیل عقیده خود بر دیگران بوده‌ام، پوچ و بی‌معنی است و این تصور که من، حتی اگر می‌خواستم، می‌توانستم

من به کسی  
تابحال برچسب  
زده‌ام. تنها  
از آن دسته  
مقالات بهائی  
انتقاد کرده‌ام که  
رفتاری کالت‌گونه  
(فرقه‌گراییانه)  
و بنیادگرایانه  
داشته و خسارت  
روحي شدیدی  
به بهائیان معتدل  
و لبرال وارد  
کرده‌اند

فعلی آن است که مورخ در صدد یافتن بهاءالله تاریخی است و قصد تکذیب بهاءالله معرفی شده از سوی مبلغان آیین بهائی را ندارد؛ ولی نکته این است که

این موضوع، اولویت او نیست و این موضوع را به عالمان رسمی دین واگذار می‌کند. برای مثال، وقتی بیوگراف‌نویسی بخواهد درباره عیسی مسیح کتابی تألیف کند، واضح است که بعضی اسقف‌ها تقاضا کنند که برخی از مطالب و اظهارات پدران روحانی و دست‌اندرکاران کلیسا و پاپ‌ها هم به کتاب افزوده شود؛ ولی هیچ تاریخ‌نگار مطلع و حرفه‌ای با چنین روندی موافقت نخواهد کرد. از منظر آکادمیک، تنها عبارات و گفتارهای خود بهاءالله و کسانی که دقیقاً معاصر وی بودند، می‌تواند به شناخت ما از آراء و عقاید بهاءالله کمک کند. متفکران بهائی قرن بیستمی در زمان و چهارچوب دیگری زیست کردند و بهره‌گیری آن‌ها از بهاءالله، گرچه می‌تواند به درک ما از آن‌ها کمک کند، ولی این امر بسیار متفاوت از شناخت بهاءالله بر اثر کلام و گفتار خود او است. برای آیین پایبند به تحری حقیقت مستقل و واقعی، بسیار جای تأسف است که درخواست تحریف در تاریخ، بنابر ملاحظات ایدئولوژیک و اهداف و مقاصد تشکیلاتی داشته باشد.

کول در جواب این ادعای مارتین که گفته است، کول تمام تلاش خود را به‌کار بسته تا تفسیر و تبیین رسمی عبدالبهاء و شوقی افندی را زیر سؤال ببرد این‌طور پاسخ می‌دهد:

اگر عبدالبهاء و شوقی افندی مطالبی در حوزه‌های تاریخی، به‌غلط گفته باشند، این وظیفه مورخ است تا آن‌ها را بازگو کند. واقعاً متأسفم. خود آن‌ها با این موضوع مشکلی نداشتند. آن‌ها هرگز ادعای مصونیت از خطا در زمینه‌هایی همچون تاریخ‌نگاری نداشتند.

خوان کول در پاسخ مارتین که ادعا کرده است، مخالفان از جمله کول، سعی دارند اختیارات وسیع

داده‌شده به بیت‌العدل در الواح وصایای عبدالبهاء را ناچیز جلوه دهند این‌طور پاسخ می‌دهد:

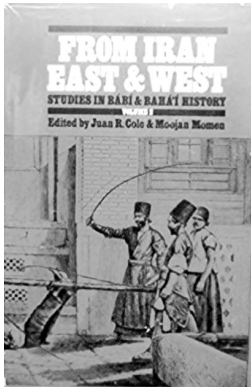
من عقیده ندارم که بهاءالله در اشراقات هشتم یا سایر متون اساسی که پس از آن نوشته شده است، اختیارات وسیعی به بیت‌العدل داده باشد. برای من کاملاً روشن و بدیهی است که بیت‌العدل به‌عنوان یک هیئت قانون‌گذاری طراحی شده و نه یک مرجع تفسیر و تبیین. بیت‌العدل صراحتاً توسط شوقی افندی، در کتاب نظم جهانی بهاءالله، از تلاش برای دخالت در امر تفسیر و تبیین منع شده است. از آنجاکه تاریخ‌نویسی بیشتر در

حوزه تفسیر و تبیین است تا حوزه تقنین، تنها نتیجه منطقی بحث این می‌شود که اینکه من چگونه تاریخ می‌نویسم در حوزه کاری بیت‌العدل نیست و ربطی به آن ندارد.

خوان کول در دهه ۱۹۹۰ میلادی که هنوز در بهائیت فعال بود، بر اثر بحث‌های تاریخی، سیاسی

و انتقادی که نسبت به بهائیت داشت مورد تنفر مدیران بهائی قرار گرفت. در سال ۱۹۹۶ یک مقام عالی‌رتبه بهائی با او تماس گرفت و او را تهدید کرد که اگر به انتقادات خود علیه جامعه بهائی ادامه دهد از بهائیت اخراج شده و به‌عنوان ناقض عهد و میثاق معرفی و ارتباط سایر بهائیان با او قطع خواهد شد. (در قسمت‌های بعد به برخی از این انتقادات اشاره خواهد شد).

خوان کول از تهدیدها و شیوه‌های بیت‌العدل که ذهن بسته مدیریتی دارند متحیر شد و از ماندن در جامعه بهائی سر باز زد و در نهایت در همان سال از بهائیت خارج شد.



من عقیده ندارم که بهاءالله در اشراقات هشتم یا سایر متون اساسی که پس از آن نوشته شده است، اختیارات وسیعی به بیت‌العدل داده باشد

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

ستوه آمده بود. تندروها از او می‌خواستند میرزا محمدعلی (برادر عبدالبهاء) و گروه طرفدارانش را «کافر و غیر بهائی» معرفی کند. عبدالبهاء به آن‌ها جواب می‌داد که

او نمی‌تواند چنین کاری بکند؛ زیرا در آیین بهائی اگر کسی بگوید بهائی است، بهائیان باید او را بپذیرند. حداکثر کاری که شما نسبت به کسی که مورد مخالفت مقامات و مسئولان بهائی است، می‌توانید انجام دهید این است که خیلی با او دوست و نزدیک نشوید؛ ولی حق ندارید بگویید «فلانی بهائی واقعی نیست. زیرا عقیده‌اش چنین و چنان است». این گفتار عبدالبهاء بهترین الگوی بهائی است. مفسر و مبین رسمی متون بهائی، عبدالبهاء، صریحاً بیان داشت که خود او هم نمی‌تواند پیروان و طرفداران میرزا محمدعلی را «غیر بهائی» بخواند، زیرا این کار خلاف تعالیم بهائی است. ولی بیت‌العدل جهانی، برخلاف مطالب فوق، آلیسون مارشال<sup>۱۱</sup> را «غیر بهائی» قلمداد کرد. آن‌ها فتوای تکفیر علیه او صادر و او را کافر اعلام کردند، آن‌ها با این کار قانون بهائی را نقض کردند. آیا اعضای بیت‌العدل امتیاز و صلاحیتی داشتند که عبدالبهاء فاقد آن بود؟ آیا آن‌ها فکر می‌کنند بهتر از عبدالبهاء هستند؟ آن‌ها صلاحیت و قدرتی دارند که او نداشت؟ آیا آن‌ها مجازند که نظرات و دستورات روشن و صریح عبدالبهاء، به‌عنوان فردی ذی‌صلاح در مقام قاضی و داور، را نقض کنند؟ و سپس تظاهر کنند از دیانت بهائی واقعی طرفداری می‌کنند، که هیچ‌کس را یارای تغییر آن نیست؟

آن‌ها قوانین بهائی را نقض کرده و موجب ناخرسندی عبدالبهاء شده‌اند که از بهشت ابهی نظاره‌گر کارهای مضحک آن‌ها است و بر آن‌ها می‌گریزد. او فکر می‌کرد که ما می‌توانیم رفتارها و آداب قرون وسطایی و تفتیش عقاید و تکفیر را پشت سر بگذاریم. این شرایطی است که امروز بهائیان در آن قرار دارند؛ بنابراین نظر مقامات بهائی در

کول در سال‌های ابتدایی پس از اخراج، ارتباطاتی را با پژوهش‌گران بهائی هم‌فکر خود برقرار کرد و با حضور در گروه اینترنتی تالیسمان<sup>۹</sup> و تاسیس

گروه اینترنتی h-bahai به‌عنوان بخشی از شبکه گفتگوی h-net در دانشگاه دولتی میشیگان، بسیاری از آثار دست‌نیاافتنی بابتی و ازلی و بهائی از جمله کتاب بیان فارسی، کتاب بدیع و غیره را منتشر و در اختیار سایرین قرار داد.

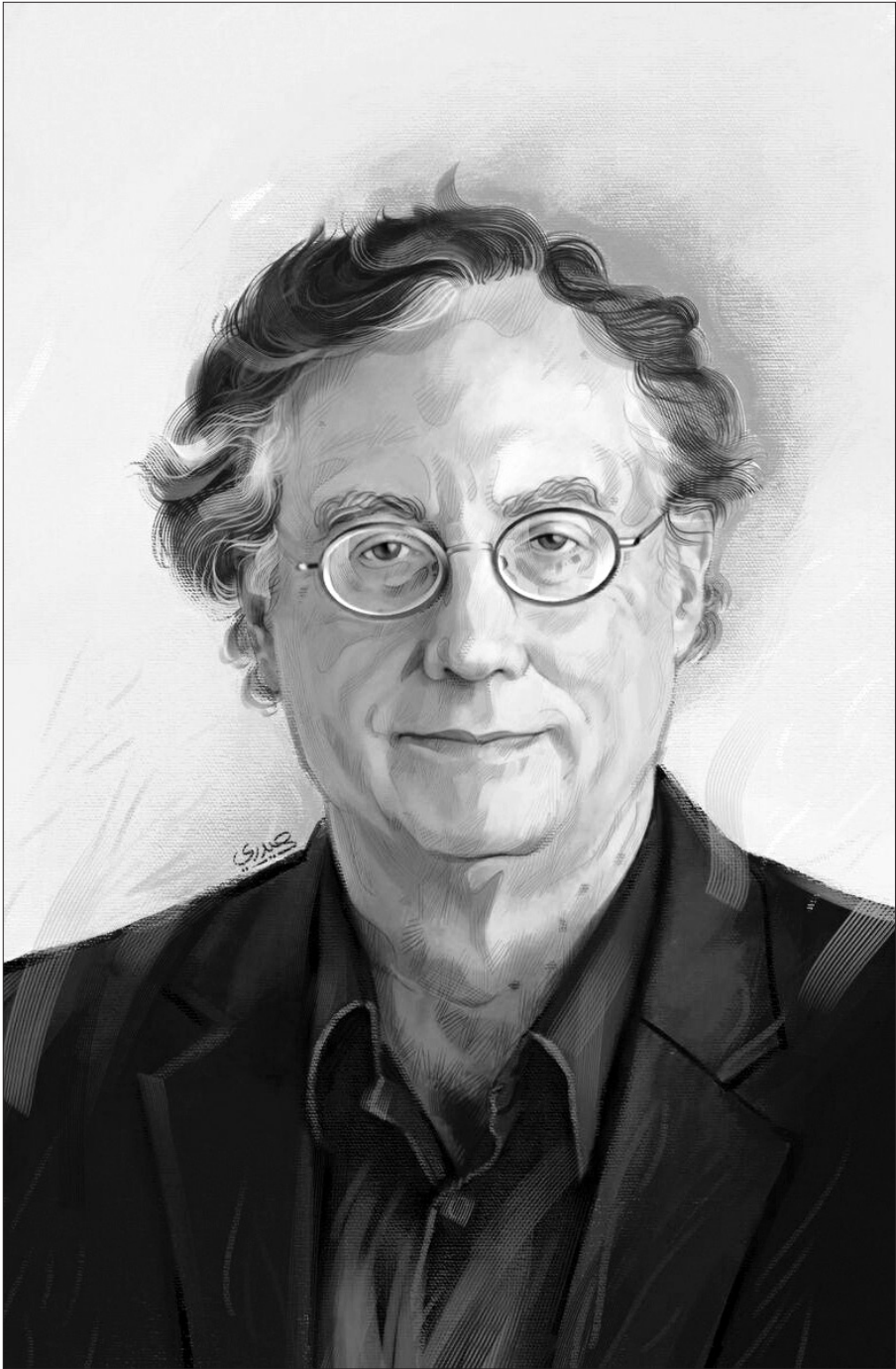
خوان کول بعد از خروجش از بهائیت با توجه به آشنایی خوبی که با متون فارسی و عربی آثار بهائی داشت با سایر افراد فرهیخته بهائی مرتبط شد و آنان را با دیدگاه‌ها و متون بحث‌برانگیز بهائیت آشنا نمود.

مقالات دانشگاهی کول و مطالب درج‌شده در سایت تالیسمان باعث شد تا عده زیادی از روشنفکران بهائی به‌عنوان اعتراض جامعه بهائی را ترک کرده و یا در شمار افراد اخراج‌شده از بهائیت قرار گیرند.

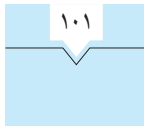
خوان کول به عملکرد مرکز جهانی بهائی (بیت‌العدل) معترض است و معتقد است که آن‌ها برخی از قوانین بهائی را نقض کرده و بیشتر از محدوده قدرت و صلاحیت خود عمل می‌کنند و چنانچه بهائیان به این‌گونه کارها انتقاد نمایند، بیت‌العدل مجبور خواهد شد عملکرد خود را اصلاح نماید. او در مقاله «یک واتیکان بهائی مورد نیاز است» می‌نویسد:<sup>۱۰</sup>

حتی نهادهای تمامیت‌خواه نیز تغییر می‌کنند و این تغییر بر اثر «انتقاد» و «تفکر نوین» حاصل می‌شود. اعضای فعلی بیت‌العدل نمی‌توانند تا ابد بمانند و نیز نمی‌توانند خود را شبیه‌سازی کنند. اگر اکثر بهائیان به تدریج متوجه شوند که با اقدامات خود، برخلاف قوانین بهائی عمل می‌کنند، به تدریج از این عمل شرم‌منده شده و آن‌ها را خواهند کرد. برای مثال عبدالبهاء از بهائیان تندروی زمان خود به

این تلاش  
فرقه‌گر ایانه برای  
بجاعتبار نشان  
دادن انتقادات  
و نارضایتی‌ها،  
با این عبارت که  
آن‌ها آدم‌های  
معقول و متعادلی  
نیستند، یک  
روش و شیوه  
کاملاً عادی در  
«نظم اداری  
بهائی» است



من عقیده ندارم  
که بها، الله در  
اشرافات هشتم  
یا سایر متون  
اساسی که پس  
از آن نوشته  
شده است،  
اختیارات وسیعی  
به بیت العدل  
داده باشد. برای  
من کاملاً روشن  
و بدیهی است  
که بیت العدل  
به عنوان  
یک هیئت  
قانون گذاری  
طراحی شده و نه  
یک مرجع تفسیر  
و تبیین.



حیفا، نظرات و عقاید دروغین و باطل را  
نباید تحمل کرد.

من می‌دانم که برای برخی افراد  
شنیدن انتقاد علیه بیت‌العدل جهانی

آرای اعضای محفل ملی کاملاً نامعلوم  
است، بلکه نامشخص بودن فعالیت‌ها  
وسیاست‌های محفل ملی نیز بخش  
دیگری از مشکلات است. واقعاً محفل

ملی چه کار می‌کند؟ چه خطمشی و سیاست‌هایی  
را تنظیم کرده‌اند؟ برنامه‌ها و سیاست‌های تنظیمی  
چه تأثیری داشته است؟ آیا این سیاست‌ها به‌لحاظ  
کمی و کیفی، برای رشد جامعه بهائی مناسب  
بوده است؟ آیا نمایندگان در کانوشن<sup>۱۲</sup>، بدون  
دانستن پاسخ این سئوالات می‌توانند رای درست  
و آگاهانه بدهند؟ اگر چه، تا آنجا که ما می‌دانیم،  
قوانین انتخاباتی جامعه بهائی به نحوی است که  
اجازه کمترین تأثیرپذیری از مباحث آگاهی بخش  
را نمی‌دهد. در سال ۱۹۷۸ در امریکا ۴۸۰۰۰  
امریکایی صاحب‌رای دارای آدرس وجود داشت. در  
حال حاضر (در سال ۱۹۹۹) تعداد آن‌ها به ۶۰۰۰۰  
نفر رسیده است که ۱۲۰۰۰ نفر آن‌ها ایرانیان  
مهاجر جدید هستند. این بدان معنی است که طی  
۲۰ سال گذشته، ما هیچ رشد آماري نداشته‌ایم،  
هیچ. البته صدها نفر طی این دو دهه وارد جامعه  
بهائی شده‌اند ولی خیلی زود، همان افراد و یا افراد  
دیگری از جامعه خارج شده‌اند. آیا رئیسی، که نتواند  
ظرف ۲۰ سال، کمترین عایدی را برای شرکت خود  
کسب کند، عاقلانه است که دوباره از سوی هیئت  
مدیره منصوب شود؟

سیاست‌های انحصارطلبانه هندرسون (رئیس  
محفل ملی امریکا) سهم زیادی در این «رکود  
بزرگ» داشته است. او کسی است که... یک خانه با  
۹ اتاق خواب را با هزینه محفل ملی برای سکونت  
خود اجاره نموده است با خدمتکاران و باغبان‌های  
مجانی، ظاهراً تنها شغل او هم تلاش برای ساکت  
کردن بهائیان در پشت صحنه است. من در اینجا  
اعلام می‌کنم که او سیاست بهائی را به‌خوبی به  
مرحله اجرا گذاشته است. بنابراین من فکر می‌کنم  
که همه این موارد به هم مرتبط است. این حقیقت

سخت است. این انتقادات برای کسانی که سال‌های  
سال بهائی بوده‌اند و از طفولیت تاکنون برای این  
نهاد احترام قائل بوده‌اند سخت است. من این را  
درک می‌کنم و به‌هیچ‌وجه قصد جریحه‌دار کردن  
احساسات آن‌ها را ندارم ولی برای من هم سخت  
و ناگوار است که ببینم عبدالبهاء مورد کم‌لطفی  
و بی‌احترامی قرار گرفته؛ ببینم که دستورات و  
فرامین ساده و صریح او نادیده گرفته شده است.  
من احساس می‌کنم که او کاملاً مورد بی‌احترامی  
واقع شده است. شما با یک انتخاب روبرو هستی: یا  
باید دیدگاه‌های عبدالبهاء را رها کنی و دستورات  
صریح او را زیر پا بگذاری و یا در مقابل اعمال و  
رفتار خودسرانه امثال پیترخان<sup>۱۳</sup> و داگلاس مارتین  
(اعضای سابق بیت‌العدل) ایستادگی کنی. شما  
می‌توانی یکی از این دو را دوست داشته باشی و اطاعت  
کنی. یا عبدالبهاء، بی‌بیت‌العدل جهانی، ولی نه  
هردوی آنها را

کول به عملکرد اعضای وقت محفل ملی امریکا  
نیز معترض است. او در نامه‌ای که در تاریخ  
۱۴/۴/۱۹۹۹ به سایت تالیسمان می‌فرستد چنین  
می‌نویسد:

«... مشکل کنونی ما تنها این نیست که سوابق

شما با یک انتخاب  
روبرو هستی: یا  
باید دیدگاه‌های  
عبدالبهاء را رها  
کنی و دستورات  
صریح او را زیر  
پا بگذاری و یا در  
مقابل اعمال و  
رفتار خودسرانه  
امثال پیترخان و  
داگلاس مارتین  
(اعضای سابق  
بیت‌العدل)  
ایستادگی کنی.  
شما می‌توانی  
یکی از این دو را  
دوست داشته  
باشی و اطاعت  
کنی. یا عبدالبهاء،  
بی‌بیت‌العدل  
جهانی، ولی نه  
هردوی آنها را



که سیستم انتخاباتی بهائی موجب انتخاب و پیشرفت افراد جاه‌طلب، طماع و دارای توهم می‌شود؛ اینکه حتی افراد معمولی و سالم هم در این سیستم،

پس از مدتی وسوسه می‌شوند و میل به فساد پیدا می‌کنند؛ اینکه سیستم انتخاباتی بهائی محرک و موجب متوقف ساختن و از میدان خارج کردن رقبای بالقوه است؛ و این حقیقت که ظاهراً به نفع دیانت بهائی نیست که این روش اصلاح شود، بارز و آشکار شود و افراد رای‌دهنده بیشتری را جذب کند.

شاید تعیین محدودیت زمانی این مسائل را حل کند. مثلاً چرا دوره انتخابات را ۴ سال یک‌بار نکنیم؟ اگر کسانی همچون جیمز نلسون<sup>۱۴</sup> برای مدت طولانی در محفل نمانند، طبعاً وسوسه خلافکاری هم زیاد به سراغ آن‌ها نخواهد رفت. آن‌ها امکان انتخاب مجدد را نخواهند داشت و لذا دلیلی برای ترسیدن از کنار رفتن و آمدن نیروی جوان‌تر نخواهد بود.

فرد ششتر<sup>۱۵</sup>، مشاور قاره‌ای یک بار به یکی از دوستان من گفته بود که هر کس در جامعه بهائی به فعالیت و خدمت بپردازد (از سوی مسئولان بهائی) مورد حمله قرار خواهد گرفت. البته در آن زمان ما توجه نداشتیم که ششتر با نیت و ملاحظه، وارد کار شده است.

دوستان عزیز این یک سیستم معیوب است. این سیستم باعث نابودی دن جردن<sup>۱۶</sup> شد (او را مجبور به دروغگویی و زندگی در اختفاء کردند) و سپس آلن وارد<sup>۱۷</sup> و جیمز نلسون. بگذریم و از لطامات روحی و روانی که به روشنفکران جامعه بهائی وارد شد چگونه عبور کنیم؟ روشنفکرانی که با فریب و اغواء از آن‌ها خواسته شد تا صبور باشند و به آن‌ها قول دادند، عدالت در موردشان رعایت خواهد شد! خوان کول در کتاب «مدرنیته و هزاره پیدایش آئین بهائی در خاورمیانه قرن نوزدهم»<sup>۱۸</sup> که

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی‌شناسی**

انتشارات دانشگاه کلمبیا منتشر کرده است، به انتقاد از عملکرد مؤسسات و نهادهای بهائی می‌پردازد. او می‌نویسد:

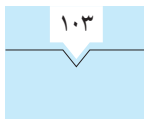
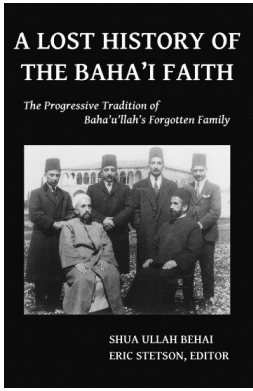
برخی رهبران بهائی با طرفداری از آنچه که بر خلاف تعالیم بهاء‌الله است، در واقع بهاء‌الله را با سر و آژگون بر زمین کرده‌اند. رهبران بهائی، به دنبال حکومت مطلقه بهائی هستند! آن‌ها به دنبال دیکتاتوری و استبدادی هستند که مستلزم حذف نظام پارلمانی و حکمرانی به شیوه حکومت تک‌حزبی است. آن‌ها به دنبال نظام مردسالار سفت و سختی هستند که زنان را از عضویت در بالاترین تشکیلات تصمیم‌گیری جامعه منع می‌کند و عقیده

دارند که آقایان سرور و رئیس خانواده هستند. آن‌ها اصل وحدت ادیان را تکذیب می‌کنند و بهائیت را برتر از سایر ادیان تلقی می‌کنند و رفتار و روشی تکبرآمیز و نفرت‌انگیز از خود نشان می‌دهند. اینکه برخی از رهبران بهائی کنونی، از این نظرات و دیدگاه‌ها طرفداری

می‌کنند، به نظر من، جای تردید نیست. چنان‌که گویا، عین مطالب را از یکی از آنان شنیدیم!<sup>۱۹</sup>

کتاب مدرنیته که حاصل ۲۵ سال تلاش و مطالعه کول در حوزه دین و تاریخ و حاصل فهم و برداشت مستدل او از خطوط اصلی و اندیشه و آثار بهاء‌الله در چهار چوب قرن نوزدهم است؛ بعد از چاپ مورد نقد و انتقاد جدی رهبران بهائی واقع شد. مارتین داگلاس از اعضای بیت‌العدل در اظهار نظری می‌نویسد:

برنامه دکتر کول را می‌توان در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کتاب «مدرنیته و هزاره‌گرایی» او این‌طور خلاصه کرد که:



## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیت‌شناسی

در بهائیت نقش پلیس مخفی را دارد؛ تلاش می‌کند تا افراد منتقد و معترض بهائیت را متقاعد نماید تا به عقاید بهائی (ولو نادرست) وفادار بمانند. آن‌ها برای

بهائیان معترض تشکیل پرونده داده و از رشد آن‌ها در تشکیلات بهائی جلوگیری می‌کنند و از سخنرانی در مراسم رسمی و کنفرانس‌های بهائی محروم می‌سازند و چنانچه این حربه کارساز نیفتد، گزارش کار را به بیت‌العدل ارسال و نهایتاً فرد در معرض تنبیه غیرانسانی طرد روحانی قرار می‌گیرد. بهاء‌الله سعی داشت به عمل طرد و لعن برای همیشه خاتمه داده شود؛ ولی امروزه بیت‌العدل به‌عنوان ریاست آیین بهائی و به بهانه حفظ وحدت جامعه، می‌تواند این مجازات را اعمال نماید. چنانچه فردی به‌عنوان ناقض میثاق، معرفی و از طرف بیت‌العدل طرد شود، می‌تواند دچار مجازات‌های روحی هم بشود، زیرا بهائیان حق ندارند هیچ‌گاه با ناقضین گفتگو و یا معاشرت و ملاقات داشته باشند. در بهائیت فرد ناقض به‌عنوان جذامی تلقی شده و هرگونه تماس با او و خانواده او ممنوع است و حتی همسر و فرزندان ناقض میثاق اجازه تماس با او را ندارند و اگر به‌اجبار تماسی حاصل گردد، فرد تماس‌گیرنده نیز به‌عنوان ناقض تلقی گردیده و طرد می‌شود. در سال ۱۹۹۶ در نیوزیلند یک تازه‌بهائی که از قطع رابطه با دختر یک ناقض عهد، خوداری کرده بود، با فشار سیستم بهائی به‌طور رسمی از بهائیت خارج شد. معذالک او رسماً از سوی بهائیت به‌عنوان ناقض میثاق معرفی شد. در مورد یک بهائی لیبرال آمریکایی که انتقاداتی را نسبت به محفل ملی آمریکا کرده و خواستار اصلاحاتی در رویه‌های حقوقی بهائی شده بود، بیت‌العدل اعلام کرد که اگر به روش خود ادامه دهد او و تمام کسانی که با او ارتباط نزدیک دارند، خود را در تعارض مستقیم با عهد و میثاق خواهند یافت. بیت‌العدل آن‌ها را تهدید کرده بود که اگر

«آیینی که بهاء‌الله بنیان گذاشت، شکست خورد و به هدفش نرسید؛ زیرا بنیادگرایان و تندروها آن را قبضه کردند. دکتر کول مکرر اعضای بیت‌العدل را با این ویژگی توصیف کرده است.»

کول در پاسخ به اظهارات داگلاس مارتین این‌طور می‌نویسد:

«من نگفتم آیینی که بهاء‌الله پایه آن را گذاشته، در رسیدن به اهدافش شکست خورده است. آیا کسی می‌تواند چنین جمله‌ای را در کتاب من نشان دهد؟ چرا این افراد از صداقت و راستی دور هستند؟! آنچه که من گفته‌ام این است که بهاء‌الله به‌شدت طرفدار عدم مداخله دین در امور حکومت، جایگزینی نظام حکومت پارلمانی به‌جای نظام استبدادی، ایجاد صلح جهانی از طریق امنیت جمعی، عدالت نسبت به فقرا و نیازمندان، وحدت جامعه بشری، وحدت ادیان و تساوی زنان و مردان بود. و اضافه کردم که به‌نظر من، در خصوص همه این موارد، در حال حاضر، در خاورمیانه، سازمان‌هایی فعالیت دارند که به‌مراتب بهتر از رهبری کنونی بهائیان به آن‌ها می‌پردازند»<sup>۲۰</sup>

بیت‌العدل جهانی و شبکه گسترده هیئت‌های مشاورین قاره‌ای وظیفه دارند تا به بهائیان توصیه کنند که به نصوص بهائی وابستگی داشته باشند تا در معرض طرد و اخراج قرار نگیرند. در این زمینه افراد آکادمیک و گویندگانی که نقطه‌نظر و برداشت متفاوتی با دیدگاه‌های رسمی بهائی دارند، در معرض شناسائی، انتقاد و تخطئه قرار دارند. بیت‌العدل از بهائیان خواسته است، چنانچه فرد یا افرادی را یافتند که دیدگاه و گفتاری متفاوت با دیدگاه رسمی بهائی دارند، آن‌ها را به تغییر فکر و همراهی با عهد و میثاق دعوت نمایند. مشاورین قاره‌ای که تعداد زیادی معاون، مساعد و دستیار در دنیا دارند، علاوه بر مسئولیت تبلیغ، وظیفه حفاظت از جامعه بهائی را عهده‌دار هستند. این هیئت که

رهبران بهائی،  
به دنبال  
حکومت مطلقه  
بهائی هستند!  
آن‌ها به دنبال  
دیکتاتوری  
و استبدادی  
هستند که  
مستلزم حذف  
نظام پارلمانی  
و حکمرانی به  
شیوه حکومت  
تک‌حزبی است.  
آن‌ها به دنبال  
نظام مردسالار  
سفت و سختی  
هستند که زنان  
را از عضویت در  
بالاترین تشکیلات  
تصمیم‌گیری  
جامعه منع می‌کند  
و عقیده دارند  
که آقایان سرور  
و رئیس خانواده  
هستند





به انتقادات و حملات خود به نهادهای بهائیی ادامه دهند، حتی اگر کارشان منجر به تجزیه و شکاف در جامعه بهائیی نشود، آن‌ها طرد و اخراج خواهند شد.

خوان کول در مقام اعتراض به عمل طرد در بهائیت می‌نویسد:

مقامات بهائیی کنترل زیادی روی گفتگوهای جامعه بهائیی دارند و یک نوع انحصار بر رسانه‌های جمعی که با بهائیان طرف گفتگو هستند ایجاد کرده‌اند... مسئولان امر در بهائیت نسبت به صاحبان رسانه‌ای که استقلال از خود نشان دهند، بسیار سختگیر هستند. آن‌ها از طریق سیستم و شبکه خبرچینان خود، گفتار و مطالب اشخاص را به‌طور گسترده‌ای کنترل می‌کنند و از پشت صحنه و با تهدید به مجازات، مخالفان را خاموش می‌کنند. از آن‌ها می‌خواهند هرآنچه را که بهائیان درباره دینشان می‌نویسند، قبل از انتشار کنترل کنند. هر کجا که فکر کنند پای منافع تشکیلاتی و سازمانی در میان است، در فعالیت‌های اقتصادی اشخاص هم دخالت می‌کنند. آن‌ها به‌طور محرمانه به ناشران بهائیی می‌گویند که چه کتاب‌ها و چه متونی چاپ و منتشر شود و چه متونی اجازه چاپ ندارد. آن‌ها برای کنترل بهائیان از ابزارهای تهدید، از قبیل از دست دادن حق رای اداری، سرزنش و تحقیر در نشریات ملی بهائیی و یا طرد و اخراج استفاده می‌کنند. تشکیلات بهائیی به‌نحوی عمل می‌کند که ایدئولوژی صحیح (از نظر آن‌ها) در قدرت بماند و از طریق شناسایی و مهجور نگاه داشتن مخالفان و منتقدان، از انتخاب احتمالی آن‌ها پیشگیری می‌نماید. شبکه خبرچین در جامعه بهائیی، نظام «همه جازیر کنترل دوربین‌ها» را به‌وجود آورده است، درست همان‌طور که میشل فوکو در بحث راجع به ایده جرمی بن‌تام<sup>۲۱</sup> درباره «اصلاح مجرمان» آورده است.

بن‌تام عقیده دارد که مجرمان و جنایتکاران را

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیی‌شناسی

باید دائماً زیر نظر داشت تا آن‌ها دیگر نتوانند دست به خلاف و جنایت بزنند تا آنکه در درازمدت، به لحاظ عادت اصلاح شوند. بهائیان سنتی معمولاً

متوجه سیستم خبرچین نمی‌شوند ولی بهائیان آزاد و مستقل‌اندیش در مراحل اولیه فعالیت‌های اجتماعی، به این موضوع پی می‌برند و آن وقت باید تصمیم بگیرند که آیا بقیه عمرشان را در زیر ذره‌بین و دوربین زندگی کنند یا خیر؟ این شیوه کنترل مثل بسیاری دیگر از مکانیسم‌های کنترل، خلاقیت و ابتکار روحی را زایل می‌کند و بهائیت را از رشد و پیشرفت در غرب باز می‌دارد.<sup>۲۲</sup>

یکی از تعالیم اصلی بهائیت تحری حقیقت است و از امور بدیهی برای نیل به حقیقت دسترسی به مطالب صحیح و واقعی در هر امری است. خوان کول، با استناد به تعلیم فوق به انتقاد از تشکیلات بهائیی و بیت‌العدل به‌خاطر پنهان ساختن بخشی از تاریخ باب و بهاء‌الله که با قرائت رسمی بهائیی مغایرت دارد پرداخته است.

او که کتاب نقطة الکاف حاجی میرزاجانی کاشانی را از جمله یکی از منابع مهم ودست اول تاریخ بابی در سال (۱۸۵۰-۱۸۵۱) می‌داند، معتقد است تاریخ‌های نگاشته‌شده بعدی از جمله تاریخ جدید حسین همدانی، تاریخ نبیل زرندی اساساً مبتنی بر نقطة الکاف نوشته شده است (یعنی نسخه پاریس یا نسخه ۱۸۶) ولی مطالب مربوط به دوران اولیه بابی، از قبیل حوادث راجع به جهاد و خونریزی و ستیزه‌گری و جایگاه و منزلت رهبری و جانشینی صبح ازل، به‌دقت حذف شده است و بهائیان به این تاریخ با دید خصومت می‌نگرند و آن را جعلی معرفی می‌نمایند.

کول در این رابطه می‌نویسد:

آیین بابی، جهادی و مسلحانه بود و الهیات آمیخته با عرفان اسلامی. ولی آیین بهائیی ظاهر آرام و صلح‌جویانه دارد و تلاش کرده تا الهیات

در بهائیت فرد ناقض به‌عنوان جذامی تلقی شده و هرگونه تماس با او و خانواده او ممنوع است و حتی همسر و فرزندان ناقض میثاق اجازه تماس با او را ندارند و اگر به‌اجبار تماسی حاصل گردد، فرد تماس‌گیرنده نیز به‌عنوان ناقض تلقی گردیده و طرد می‌شود.



فصلنامه  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

زمان حیاتش باشد. بیت‌العدل پس از اطلاع از انجام مقدمات چاپ کتاب، طی نامه‌ای دستور به جلوگیری از انتشار آن می‌دهد و در نامه مورخ ۱۹۸۲/۱۲/۲

خود خطاب به خوان کول چنین می‌نویسد:

جناب خوان ریکاردو کول،

دوست بهائی عزیز،

اکنون بیت‌العدل توانسته است متن منتشره خاطرات سلمانی را با نسخه فارسی و دست‌نویس آن مقایسه نماید، و بخش‌هایی را که کمیته ویژه برای حذف مشخص کرده است، ملاحظه کند. انتشارات کلمات با وسواس تمام مراحل بررسی قبل از انتشار را دنبال کرده، ولی متأسفانه این پروسه به علت یکسری سوءتفاهم و تداخل امور به هم خورده است. بیت‌العدل دستور داده تا نکات زیر در پاسخ به پرسش شما در نامه ۱۳ اگوست ۱۹۸۲، اعلام گردد.

«... در حال حاضر، افکار عمومی، اگر چیزی هم درباره آیین بهائی شنیده باشد، عمدتاً نسبت به آن بی‌اطلاع یا بداطلاع‌اند. هرروزه، در شرق و غرب عالم، مطالبی بر ضد امر بهائی انتشار می‌یابد. در حال حاضر، مسئولیت و هدف اصلی بهائیان، به‌ویژه اندیشمندان بهائی، آن است که تصویر روشنی از بهائیت به افکار عمومی عرضه کنند و تعالیم بهائی را به خواسته‌ها، دل‌مشغولی‌ها و مشکلات بشریت پیوند بزنند. وقتی یک انتشارات بهائی اقدام به چاپ ترجمه متن مستند خاطرات سلمانی می‌کند، خوانندگان تصور می‌کنند که بهائیان چنین متن و روایات خاصی را صحیح و مناسب انتشار می‌دانند و اگر پاورقی و تفسیر خاصی صورت نگیرد، خواننده تصور خواهد کرد که اقدام و گفتار سلمانی مورد تأیید بهائیان بوده و تصویر صحیحی از آیین بهائی ترسیم کرده است.

و از آنجاکه سلمانی از اصحاب نزدیک بهاء‌الله بوده، خواننده مسیحی به مقایسه پرداخته و او را

معقول‌تری ارائه کند. اینکه پیشینیان و اسلاف قهرمان بهائی چنان جنگنده باشند و درعین حال به موارد صلح‌آمیز عقیده و باور داشته باشند، پذیرش آن

امروزه غیرممکن به نظر می‌رسد. لذا مبلغان بهائی، از ابوالفضل گلپایگانی تا حسن بالیوزی و داگلاس مارتین شروع به بدگویی از نسخه پاریس نقطه الکاف کرده و آن را جعلی دانستند... ولی به‌هرحال باید توجه داشت که میرزای جانی یک بابی بوده و در حدود سال‌های ۵۱-۱۸۵۰ تاریخ خود را نوشته است. او دیدگاه‌های خاص خود را درباره جهاد و نظامی‌گری، جایگاه ملاً حسین بشرویی و قدوس و عقاید و آرای بابی داشته، که با عقاید و نظرات بهائیان ساکت و آرامش‌خواه بعدی، تفاوت داشته است. این نکته اساسی است که امثال گلپایگانی، بالیوزی، مارتین و سایر نویسندگان دواًت‌شه بهایی آن را نمی‌پذیرند و آن‌ها را اشتباه تاریخ‌نگاری تلقی می‌کنند.<sup>۳۳</sup>

خوان کول همچنین به مسئله سانسور در واقعیت‌های تاریخی نیز اشاره دارد و به اینکه روایت‌های تاریخی اولیه بهائی به‌سادگی و با سلیقه تشکیلات، دستخوش تغییر و یا تحریف قرار گیرد، معترض است. او وجود یک رسانه عمومی بدون سانسور را برای پیشرفت جامعه بهائی ضروری می‌داند. کول در مقاله «اسناد مرتبط با جنبش‌های بابی و بهائی، سال ۶ شماره ۱ فوریه ۲۰۰۲» تحت عنوان سانسور در جامعه بهائی به داستانی که باعث تعطیلی یک موسسه انتشاراتی بهائی شد، اشاره می‌کند.<sup>۳۴</sup> داستان از این قرار است که موسسه انتشاراتی کلمات پرس در کالیفرنیا، با همکاری خوان کول کتاب «خاطرات سلمانی» را تهیه و آماده چاپ نمود. این کتاب حاوی خاطرات شفاهی استاد محمدعلی سلمانی، آرایشگر مخصوص بهاء‌الله است که درعین حال از نزدیکان او نیز محسوب می‌شود و می‌تواند بیانگر دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات بهاء‌الله در

بیت‌العدل آن‌ها را تهدید کرده بود که اگر به انتقادات و حملات خود به نهادهای بهائی ادامه دهند، حتی اگر کارشان منجر به تجزیه و شکاف در جامعه بهائی نشود، آن‌ها طرد و اخراج خواهند شد



با یکی از حواریون مسیح مقایسه خواهد کرد.

با این نگرش، برخی از مطالب و اظهارات سلمانی گمراه‌کننده و یا فاقد

ارزش است و علاوه بر آنکه تصور نامناسبی از امر بهائی برای خواننده معمولی ایجاد می‌کند، می‌تواند مستمسکی به دست دشمنان امر بدهد که در حال حاضر از هر وسیله و فرصتی برای حمله به امر و لکه‌دار کردن اعتبار آن خودداری نمی‌کنند...».

در ادامه نامه به چهار مورد از متن کتاب که ممکن است ایجاد سوءتفاهم نماید، اشاره شده است و به خوان کول توصیه می‌شود که به‌جای چاپ عمومی کتاب یادشده، مطالب آن در اختیار مورخان بهائی مثل بالیوزی<sup>۲۵</sup> و ادیب طاهرزاده<sup>۲۶</sup> قرار گیرد تا بتوانند در جای مناسب از مطالب آن در نوشته‌های خود استفاده نمایند. همچنین به عنوان الگو به کتاب «آئین‌های بابی و بهائی (۱۹۴۴-۱۸۴۴)»، برخی از دیدگاه‌های معاصر غربی<sup>۲۷</sup> نوشته دکتر موزان مؤمن اشاره می‌کند و توصیه می‌نماید تا نویسندگان بهائی به هنگام انتشار متون، باید ملاحظات دیگر را نیز سبک و سنگین و ارزیابی نمایند.<sup>۲۸</sup>

بیت‌العدل همچنین در نامه‌ای خطاب به مؤسسه انتشاراتی کلمات پرس ضمن اظهار تأسف از جلوگیری از چاپ کتاب، آمادگی خود را برای جبران هزینه‌های انجام‌شده اعلام می‌دارد. در قسمتی از این نامه آمده است:

بیت‌العدل بسیار متأسف است که ناچار شد در آخرین لحظه در این موضوع دخالت نماید و چون آشکار است که انتشارات کلمات همه شرایط و آداب بررسی کتاب را رعایت کرده است، لذا بیت‌العدل آمادگی دارد تا هزینه‌های اضافی ناشی از تغییرات در لحظه آخر کتاب را پرداخت نماید.<sup>۲۹</sup> خوان کول که از عدم انتشار این اثر تاریخی و منحصربه‌فرد ناراضی است، در پاسخ به بیت‌العدل

می‌نویسد:

من بر این عقیده‌ام که سیاست اتخاذشده از سوی بیت‌العدل جهانی، خط مشی زیان‌بار و مصیبت‌باری است و گذشت زمان، غلط بودن آن را اثبات خواهد کرد.

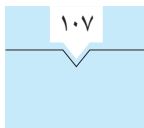
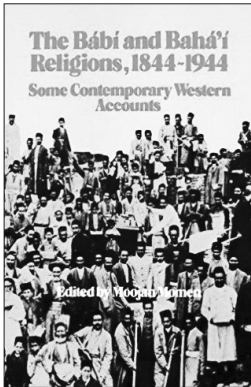
اطمینان دارم که در آن زمان، آن مرجع عالی، براساس اطلاعات و ملاحظات آتی خود، سیاست کنونی را کنار خواهد زد. عمیقاً عقیده دارم که حذف قسمتی از یک متن، اصل یا ترجمه آن، موقتاً یا دائمی، اقدامی غیرصادقانه است. همچنین احساس می‌کنم، ممانعت یک مؤسسه و نهاد عمومی از دسترسی عموم مردم و محققان به اسناد

و اطلاعات بیش از ۳۰ سال، به لحاظ اخلاقی غلط و ناصحیح است، زیرا عمیقاً عقیده دارم این قبیل کارها اساساً غلط است و هیچ دلیل و بهانه‌ای نمی‌تواند آن را توجیه کند. همچنین نگرانم که این‌گونه سیاست‌های پنهان‌کاری و حذف و سانسور نهایتاً به نام و اعتبار آیین بهائی لطمه بزنند.

من عقیده دارم که آیین بهائی نباید از اسناد و مدارک تاریخی باقی‌مانده از قرن نوزدهم وحشت داشته باشد. رفتارها و نوشته‌های اشخاص و افراد، نمی‌توانند اعتبار آن را لکه‌دار کنند. ما بهائیان باید با مستندات تاریخی، نه با ترس و پنهان‌کاری و حذف و سانسور، بلکه با باور و ایمان به صحت امر بهائی، روبرو شویم.<sup>۳۰</sup>

نکته پایانی: مثال بیت‌العدل درباره اجازه انتشار مطالب تاریخی، کتاب آیین‌های بابی و بهائی: برخی روایات معاصر غربی، تالیف موزان مؤمن است (اکسفورد: انتشارات جرج رونالد) ولی در حقیقت

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی‌شناسی**



این کتاب هم دچار سانسور شده و مؤلف قصد داشته مطالب مهمی را از آرشیوهای انگلیسی در کتاب بیاورد که با اصرار و تاکید بیت‌العدل اعظم حذف کرده است.<sup>۳۱</sup>

همان طور که ذکر شد خوان کول یک تحلیل‌گر سیاسی است و برعکس بیت‌العدل<sup>۳۲</sup>، اسرائیل را رژیم ظالم و کودک‌کش می‌داند. او در وبسایت اختصاصی خود یادداشتی تحت عنوان «دلیل همدستی امریکا با رژیم کودک‌کش اسرائیل» می‌نویسد و با ذکر دلیل، اثبات می‌کند که امریکا در جنایات رژیم جنایتکار اسرائیل شریک است. در قسمتی از این یادداشت آمده است:

... وزارت خارجه و دولت ایالات متحده امریکا عملاً هیچ‌کاری در قبال بی‌قانونی اسرائیل در غزه انجام نخواهد داد. امریکا فعلاً به اسرائیل برای محاصره اقتصادی غیرنظامیان غزه کمک می‌کند و حتی به مصر فشار می‌آورد که از محاصره غزه حمایت کند. به گزارش سازمان عفو بین‌الملل از سال ۲۰۱۲ ایالات متحده امریکا تسلیحات و مهمات اساسی به ارزش ۲۷۶ میلیون دلار به اسرائیل صادر کرده است، رقمی که در آن صادرات تجهیزات حمل‌ونقل نظامی و فناوری‌ها در نظر گرفته نشده است. ایالات متحده، فعلاً به اعطای وضعیت دولت غیرعضو ناظر به فلسطین توسط سازمان ملل متحد مخالفت می‌کند. این وضعیت به این معنی است که فلسطین می‌تواند با استفاده از این وضعیت به دادگاه بین‌المللی کیفری مراجعه و علیه اسرائیل بابت اشغال غیرقانونی زمین‌های فلسطین در کرانه باختری شکایت کند. مخالفت امریکا با دسترسی فلسطین به دادگاه بین‌المللی نشان می‌دهد که چگونه واشنگتن با اسرائیل همدست است. ایالات متحده نمی‌تواند به‌عنوان کارگزار صادقی در مذاکرات اسرائیل و فلسطین فعالیت کند؛ زیرا دولت امریکا به‌شدت به اسرائیل متعهد است و با

اسرائیل، از جمله در این جنگ، یکی تلقی می‌گردد. به همین دلیل است که اواما تبلیغات دهان‌پرکنی مانند اینکه اسرائیل حق دارد از خود دفاع کند، به‌راه انداخته است. کول معتقد است نظام سیاسی

ایالات متحده فاسدترین نظام در جهان صنعتی است و نمایندگان امریکا به‌سادگی توسط هواداران متعصب اسرائیل مانند اولسون شلدون<sup>۳۳</sup> و یا حییم سابان<sup>۳۴</sup> خریده می‌شوند.

خوان کول بهائیت را در برخی از جهات شبیه به گروه القاعده می‌داند؛ او در مقاله‌ای با عنوان «مشابهت گروه القاعده و جامعه بین‌المللی بهائیت پیرو بیت‌العدل» می‌نویسد:<sup>۳۵</sup>

دیانت بهائیت طرفدار و مدعی محبت جهانی، مدارا و عدم خشونت و جدایی دین و سیاست است. در متون و نصوص بهائیت، بارها و بارها تاکید شده است که رهبران دینی باید امور حکومتی را به سیاستمداران واگذار کنند.

متأسفانه یک فرقه نوظهور بهایی خلق شده است که این فرقه به‌لحاظ ساختاری شبیه القاعده است. اگرچه از نظر شیوه و نه هدف و ایده‌آل‌ها، با آن فرق دارد. آن‌ها معمولاً در کارشان خشونت و ترور ندارند - اگرچه بعضی اعضای جامعه بهائیت از این روش‌ها بدشان نمی‌آید - اما نکته بسیار مهم و خطرناک آن است که این گروه، بالاترین و مهم‌ترین نهادهای این آئین را تصرف کرده و در اختیار گرفته است.

القاعده معتقد به انهدام و نابودی حکومت‌های سکولار و عرفی و جایگزینی آن‌ها با یک حکومت دینی فاشیستی است. بهائیت هم معتقد به انهدام و نابودی حکومت‌های سکولار و عرفی و جایگزین ساختن آن‌ها با یک حکومت دینی فاشیستی است. القاعده می‌کوشد نظام خلافت اسلامی را در جهان برپا نماید. بهائیان طرفدار حکومت دینی، بیت‌العدل جهانی را جایگزین خلافت کرده و رؤیای حکومت بر جهان را دارند.

تاریخ نیل زرنیدی  
اساساً مبتنی بر  
نقطه‌الکاف نوشته  
شده است ولی  
مطلب مربوط  
به دوران اولیه  
بایی، از قبیل  
حوادث راجع به  
جهاد و خونریزی  
و ستیزه‌گری و  
جایگاه و منزلت  
رهبری و جانشینی  
صبح ازل، به‌دقت  
حذف شده است  
و بهائیان به این  
تاریخ پا دید  
خصوصیت می‌نگرند  
و آن را جعلی  
عرفی می‌نمایند

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهائی‌شناسی**

القاعده نظام دموکراسی پارلمانی را نظامی فاسد، سرمایه‌محور و غیرپاسخگو می‌داند و از آن ابراز انزجار می‌کند؛ بهائیان نیز از دموکراسی پارلمانی بیزارند

و نهادهای دینی بدون انتخابات آزاد را جایگزین پارلمان‌ها می‌کنند. فیروز کاظم‌زاده<sup>۳۶</sup> از رهبران بهائی در سال ۱۹۸۸ اظهار داشت:

«اگر کسی از عملکرد محفل ملی ناراضی است، می‌تواند به محفل ملی شکایت کند... این موضوع با ایجاد کمپین یا تهیه طومار و ارسال آن به این طرف و آن طرف برای جمع کردن امضاء و اعتراض به فعالیت‌های نهادها متفاوت است. چنین اقداماتی ممکن است مورد تأیید و پشتیبانی دموکراسی آمریکایی باشد، ولی ربطی به بهاء‌الله و دیانت بهائی ندارد. ما همواره باید به یاد داشته باشیم که نهادها و مؤسسات بهائی دارای حالتی غیرعادی و منحصر به فرد و ترکیبی از حکومت دینی و نیز دموکراسی است. نهادهای دیانت بهائی توسط ما ایجاد نشده‌اند، بلکه توسط خداوند ایجاد شده‌اند».

القاعده گروه‌های کوچک متشکل را در سراسر جهان برای کار در زمینه حاکمیت دینی به کار می‌گیرد و مسلمانان بی‌گناه را از داخل مساجد عضوگیری می‌کند؛ بهائیان طرفدار بیت‌العدل نیز گروه‌های مخفی در درون جامعه بهائی دارند و در جلسات و اجتماعات دینی و تزئینات، افراد بهائی را عضوگیری کرده و دیدگاه انحرافی خود را به آن‌ها القاء می‌کنند.

القاعده خواهان اطاعت محض اعضاء است و اجازه هیچ‌گونه انتقاد و مخالفتی را نمی‌دهد، بهائیان طرفدار بیت‌العدل نیز خواهان اطاعت محض در قبال نهادها هستند و هیچ‌گونه انتقاد و اعتراضی را تحمل نمی‌کنند.

خوان کول همچنین معتقد است: دیانت بهائی اولیه، که از ویژگی رواداری و تحمل عقاید مخالف، آزادی بیان دیدگاه متفاوت

و تعهد و التزام به جدایی دین و سیاست برخوردار بود، اکنون با خطر جدی سلطه و حاکمیت فرقه حاکمیت‌طلب مواجه است. این طرز تفکر نه تنها

خطری برای بهائیت، بلکه تهدیدی برای کل جهان است. با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حال که دانستیم حاکمیت دینی انحصارطلب ما را به کجا می‌برد، از همه بهائیان می‌خواهم تا از این راه دست بکشند. متون و نصوص را یکبار دیگر بخوانند و از ارزش‌های حقیقی دین خود طرفداری کنند.<sup>۳۷</sup>

● نتیجه‌گیری

خوان کول یکی از منتقدین تشکیلات بهائی بعد از حداقل ۲۴ سال عضویت فعال در تشکیلات بهائی و فعالیت در جهت تبلیغ بهائیت، نهایتاً به دلیل مواضع انتقادی و دیدگاه‌های آزاداندیشانه‌ای که داشت از بهائیت اخراج گردید. او معتقد است که بیت‌العدل (رهبری جامعه بهائی در حیفای اسرائیل) که عمدتاً وظیفه قانونگذاری و تشریح قوانین جدید را در بهائیت به‌عهده می‌زند، میزان اختیارات خود عمل می‌کند و با تفسیر و تبیین متون بهائی، برخلاف آموزه‌های بهائی و نظرات بهاء‌الله و عبدالبها و به بهانه‌های مختلف، دست به تکفیر و اخراج افراد معترض در جامعه بهائی می‌زند. او ضمن اعلام ناکارآمدی تشکیلات بهائی و قابلیت فسادپذیری در آن، معتقد است که آیین بهائی عملاً در طول سال‌های طولانی فعالیت خود، پیشرفت قابل توجهی نداشته و از رشد لازم برخوردار نبوده است. خوان کول معتقد است که تشکیلات بهائی، به‌دنبال دیکتاتوری و حکومت تک‌حزبی و حذف نظام پارلمانی است، نظامی که در آن، زنان از حضور در بالاترین رده مدیریتی آن یعنی بیت‌العدل محروم شده‌اند.

در آیین بهائی به بهائیان توصیه می‌شود که فقط از بیت‌العدل تبعیت نمایند تا در معرض طرد

بیت‌العدل (رهبری جامعه بهائی در حیفای اسرائیل) که عمدتاً وظیفه قانونگذاری و تشریح قوانین جدید را در بهائیت به‌عهده دارد، فراتر از میزان اختیارات خود عمل می‌کند و با تفسیر و تبیین متون بهائی، برخلاف آموزه‌های بهائی و نظرات بهاء‌الله و عبدالبها و به بهانه‌های مختلف، دست به تکفیر و اخراج افراد معترض در جامعه بهائی می‌زند

and Bahá'í Religions 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts. George .Ronald Pub Limited, 1981

نامه مورخ ۱۹۸۲/۱۲/۲ دارانشاء بیت‌العدل به خوان کول

نامه مورخ ۱۹۸۲/۹/۲۰ دارانشاء بیت‌العدل به موسسه انتشاراتی کلمات پرس

نامه مورخ ۱۹۸۳/۹/۹ زانویه ۱۹۸۳ خوان کول از دهلی به بیت‌العدل

نامه مورخ ۱۹۸۳/۹/۹ زانویه ۱۹۸۳ خوان کول از دهلی به بیت‌العدل

<http://www-personal.umich.edu/~jrcole/bahai/2002/fulltext.htm>  
<https://bahaisects.wordpress.com/2013/07/13/juan-cole-on-bahai-takfir>

<http://www.h-net.org/~bahai/docs/docs.htm>

<http://www.h-net.org/%7Ebahai/docs/vol6/salmuhj.htm>

<http://www.h-net.org/~bahai/docs/docs.htm>

<https://www.h-net.org/~bahai/notes/research.htm>

[https://fglaysher.com/bahaicensorship/archives/Juan\\_Cole\\_FUND-BHFN.pdf](https://fglaysher.com/bahaicensorship/archives/Juan_Cole_FUND-BHFN.pdf)

[https://bahai-library.com/cole\\_nuqtat\\_al-kaf\\_chronicle](https://bahai-library.com/cole_nuqtat_al-kaf_chronicle)

<http://www.h-net.org/%7Ebahai/docs/vol6/salmuhj.htm>

<https://groups.google.com/forum/#!topic/talk.religion.bahai/kmFpOgZHsE>

و اخراج از جامعه بهائی قرار نگیرند. در این نظام افراد فرهیخته، صاحبان رسانه و افراد آکادمیک، که دیدگاه و یا برداشتی متفاوت از رهبری بهائیت

دارند، شناسایی و در معرض تخطئه و اخراج قرار می‌گیرند. این رفتارهای جامعه بهائی همگی مورد انتقاد کول قرار گرفته است.

خوان کول به مسئله سانسور گسترده در واقعیت‌های تاریخی در بهائیت پرداخته و تغییر تاریخ گذشته بهائی، حذف و یا ترجمه غلط قسمت‌هایی از آن را اقدامی غیرصادقانه تلقی می‌کند. او برخلاف تشکیلات بهائی و بیت‌العدل، دولت اسرائیل را رژیم ظالم و کودک‌کش معرفی می‌کند و با ذکر قرائنی، تشکیلات بهائی را از جهاتی مشابه با تشکیلات القاعده معرفی می‌کند و در خاتمه نتیجه می‌گیرد که اصول اولیه آئین بهائی که بر اساس رواداری و تحمل عقاید مخالف و آزادی بیان و عدم مداخله در امور سیاسی طراحی شده بود، اکنون با خطر جدی سلطه و حاکمیت فرقه‌ای حاکمیت‌طلب مواجه شده است.

منابع:

Cole, Juan Ricardo. Modernity and the millennium: the genesis of the Baha'i faith in the nineteenth-century Middle East. Vol. 9. Columbia University Press, 1998

Cole, Juan RI. "The Baha'i faith in America as panopticon, 1963-1997." Journal for the Scientific Study of Religion (1998): 234-248

Walbridge, J., 2002. Essays and Notes on Babi and Bahá'í History. Occasional Papers in Shaykhi, Babi .and Bahá'í Studies, 6

Momen, Moojan, ed. The Bábí



به خاطر بحث‌های صریح و روشن درباره موضوعاتی همچون تفسیر نصوص بهائی، ابعاد مصونیت از خطا در امر بهائی، بحث آینده حضور زنان در بیت‌العدل، و

امیدواری به حذف و تعطیل سانسور و بررسی کتب، بسیار مشهور شد. بعضاً در آن انتقاداتی هم درباره سیاست‌ها و ختم‌شی‌های گذشته و فعلی تشکیلات بهائی صورت می‌گرفت. بیت‌العدل در پیامی که در نشریه امریکن بهائی منتشر شد، پژوهشگران و محققان تالیسمان را گروهی بهائی معاند معرفی کرد که در صدد ایجاد نارضایتی گسترده در جامعه بهائی هستند. متعاقب فشارهای تشکیلات، والریدج سایت تالیسمان را در سال ۱۹۹۶ تعطیل کرد و به همراه همسرش لیندا (مردم‌شناس و استاد دانشگاه ایندیانا) از جامعه بهائی استعفا کرده و خارج شدند. پس از مدتی کول گروه اینترنتی جدیدی بنام تالیسمان ۹ را ایجاد نمود.

۱۰ <https://bahaisects.wordpress.com/2013/07/13/juan-cole-on-bahai-takfir/>

۱۱ آلیسون مارشال (Alison marshal) - ۲۰ سال عضو محفل بهائیان نیوزیلند بود (۱۹۸۰ - ۲۰۰۰) او به اتفاق همسرش استیو انتقاداتی را به رهبری جامعه بهائی (بیت العدل) وارد نمود. بیت‌العدل در سال ۲۰۰۰ به دلیل همین اعتراضات آلیسون و همسرش را از جامعه بهائی اخراج نمود.

۱۲ پیتر جمال خان (Peter jamal khan) اهل استرالیا - متوفی - عضو محفل ملی استرالیا ۱۹۵۸-۱۹۶۳ - مشاور قاره‌ای در استرالیا ۱۹۷۶-۱۹۸۳ عضو دارالتبلیغ بین‌المللی ۱۹۸۳-۱۹۸۷ و عضو بیت‌العدل از سال ۱۹۸۷-۲۰۱۰

۱۳ - کانونشن بهائی (convention) - در بهائیت برای انتخاب اعضای محافل محلی و ملی همه‌ساله در هر شهر و یا کشور جلسه‌ای عمومی تشکیل می‌شود و در آن ضمن بیان گزارش اقدامات انجام‌شده از سوی

<https://fglaysher.com/bahaiensorship/Bahai%20al-Qaida.html>

<https://thebahaiinsider.com/2012/02/20/bahai-faith-and-al-qaida-thought-provoking-article-by-juan-cole>

#### پاورقی‌ها:

۱ - داگلاس مارتین (douglas martin) فوق لیسانس در رشته تاریخ از کانادا - عضو سابق هیأت مشاورین قاره‌ای و عضو بیت‌العدل (مرکز رهبری دیانت بهائی در حیفا).

۲ استفان بیرکلند (Stephan birkland) - عضو سابق هیأت مشاورین قاره‌ای امریکای شمالی (سازمان مدیریتی تبلیغی زیر نظر بیت‌العدل در حیفا) و عضو بیت‌العدل در سال ۲۰۱۰.

۳- جوابیه خوان کول به نامه ۳ آگوست ۱۹۹۵ بیت‌العدل (داگلاس مارتین) آدرس.

<http://www-personal.umich.edu/~jrcole/ba-fulltext.htm/۲۰۰۲/hai>

۴- همان

۵- همان

Fascism۶

۷ موسیلمینی (benito amilcare andra Mussolini) - سیاستمدار - روزنامه نگار و رهبر خودکامه حزب فاشیسم در ایتالیا در جنگ جهانی دوم  
۸ رابرت هندرسون (Robert handerson) - عضو محفل ملی امریکا از سال ۱۹۴۸ به بعد.

۹ یکی از گروه‌های اینترنتی تالیسمان بود که در اکتبر ۱۹۹۴ به وسیله جان والریدج (johan Wal-bridge)، استاد دانشگاه ایندیانا برای بحث و پژوهش علمی در باره تاریخ، دکترین، و امور و موضوعات جاری بهائی ایجاد شد. در پایان سال اول تأسیس، تعداد اعضای گروه به یکصد نفر بالغ شد و گروه

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

Journal for the Scientific Study of Religion (1998): 234-248.  
 ۲۳ <http://www.h-net.org/~bahai/docs/docs.htm>  
<https://www.h-net.org/~bahai/notes/research.htm>  
[https://fglaysher.com/bahaicensorship/archives/Juan\\_Cole\\_FUNDBHFN.pdf](https://fglaysher.com/bahaicensorship/archives/Juan_Cole_FUNDBHFN.pdf)  
[https://bahai-library.com/cole\\_nuqtat\\_al-kaf\\_chronicle](https://bahai-library.com/cole_nuqtat_al-kaf_chronicle)  
 Walbridge, J., 2002. Essays and Notes on Babi and Baha'i History. Occasional Papers in Shaykhi, Babi and Baha'i Studies, 6.  
 ۲۴ <http://www.h-net.org/%7Ebahai/docs/vol6/salmuhj.htm>  
 ۲۵- حسن موقر بالیوزی (hasan M.balyuzi) - متوفی ۱۳۵۹ لندن مدیر و اولین گوینده بخش فارسی رادیو بی بی سی - رئیس محفل ملی بهائیان انگلیس از سال ۱۹۳۷-۱۹۶۰.  
 ۲۶ ادیب طاهرزاده (adib taherzadeh) - مشاور قاره‌ای بهائی و عضو دارالتبلیغ بین‌المللی و عضو بیت‌العدل.  
 ۲۷ Momen, Moojan, ed. The Bábí and Bahá'í Religions 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts. George Ronald Pub Limited, 1981.  
 ۲۸- نامه مورخ ۱۹۸۲/۱۲/۲ دارانشاء بیت‌العدل به خوان کول نقل از (اسناد مرتبط با جنبش‌های بابی و بهائی سال ۶ شماره ۱ فوریه ۲۰۰۲ تحت عنوان سانسور در جامعه بهائی - خوان کول).  
<http://www.h-net.org/%7Ebahai/docs/vol6/salmuhj.htm>  
 ۲۹- نامه مورخ ۱۹۸۲/۹/۲۰ دارانشاء بیت‌العدل به موسسه انتشاراتی کلمات پارس، همان مدرک.  
 ۳۰- نامه مورخ ۱۹۸۳/۹/۹ ژانویه ۱۹۸۳ خوان کول از دهلی به بیت‌العدل، همان مدرک.  
 ۳۱- نامه مورخ ۱۹۸۳/۹/۹ ژانویه ۱۹۸۳ خوان کول از دهلی به بیت‌العدل، همان مدرک.

اعضای محفل، انتخابات بهائی صورت می‌گیرد. به این جلسه کانونشن محلی و یا ملی گفته می‌شود. در ضمن در هر ۵ سال یک‌بار نیز این جلسه عمومی در سطح جهانی و برای انتخاب کادر رهبری جهانی بهائی (بیت‌العدل) برگزار می‌شود که به آن کانونشن بین‌المللی بهائی می‌گویند.  
 ۱۴- جمیز نلسون (James Nelson) - خزانه‌دار محفل ملی امریکا در سال ۱۹۹۹ بود که به دلیل سهل‌انگاری و عدم ارسال تبرعات دریافتی به بیت‌العدل مجبور به استعفا شد.  
 ۱۵- فرد ششتر (Fred Schechter) - بهائی - عضو مشاور در دارالتبلیغ بین‌المللی و متوفی اول سال ۲۰۱۷. وی از مهاجرین اولیه در جیبوتی بود.  
 ۱۶- دن جردن (Dan Jordan) - اهل و مقیم کالیفرنیا امریکا - مدیر سایت exbahai. او از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۸ بهائی بود و بعداً از سوی بیت‌العدل به دلیل حمایت از میسون ریمی (مدعی رهبری بهائیت) از بهائیت اخراج شد.  
 ۱۷ آلان وارد، (Allan Ward)، نویسنده و سخنران بهایی.  
 ۱۸- Cole, Juan Ricardo. Modernity and the millenium: the genesis of the Baha'i faith in the nineteenth-century Middle East. Vol 9. Columbia University Press, 1998.  
 ۱۹- پاسخ خوان کول به نامه ۳ اوت ۱۹۹۹ داگلاس مارتین <http://www-personal.umich.edu/njrcole/ba-fulltext.ht/2002/hai>  
 ۲۰- همان  
 ۲۱- جرمی بنتام (Jeremi Bentham) - فیلسوف انگلیسی - طراح گونه جدیدی از معماری بود که به زندانبان‌ها اجازه می‌داد. همه زندانبان را بدون اینکه خودشان بفهمند زیر نظر داشته باشند.  
 ۲۲ Cole, Juan RI. "The Baha'i faith in America as panopticon, 1963-1997."





فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

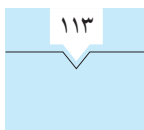


۳۵ <https://groups.google.com/forum/#!topic/talk.religion.bahai/kmF-pOgZHsE>  
<https://fglaysher.com/bahaicensorship/Bahai%20al-Qaida.html>  
<https://thebahaiinsider.com/2012/02/20/bahai-faith-and-al-qaida-thought-provoking-article-by-juan-cole/>  
 ۳۶- فیروز کاظم زاده (firuz kazemzadeh) - استاد تاریخ ایران و روسیه در دانشگاه ییل - متولد ۱۹۲۴  
 سردبیر نشریه بهائی word order متوفی ۲۰۱۷  
 ۳۷ همان

۳۲- بیت‌العدل ( رهبری جامعه بین‌المللی بهائی در اسرائیل) تاکنون چشم خود را بر روی جنایات اسرائیل و دیگر رژیم‌های ستمگر بسته است و به بهانه عدم دخالت در سیاست از هرگونه اظهار نظر و حتی یک محکومیت زبانی نیز خوداری می‌نماید و این در حالی است که در قبال ایران سیاست‌های خصمانه خود را ادامه می‌دهد و در مقابل اسرائیل سر تعظم فرود می‌آورد.

۳۳ olson Sheldon

۳۴ haim saban

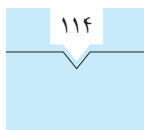




فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

# روی خط خیر

روی خط خیر عنوان بخشی است که محتوای آن تحلیل اخبار بهائیت در ایران و سراسر جهان است. این موضوع از شماره نخست در فصلنامه بهائی شناسی مورد توجه قرار گرفته و البته نام گذاری اخیر از شماره ۲ و ۳ برای این بخش انجام شده است. توجه خوانندگان عزیز را به تحلیل چند خبر در حوزه بهائیت جلب می کنیم.



## تبلیغ تهاجمی به مناسبت دویستمین سال تولد بهاءالله

در تاریخ ۱۸ می ۲۰۱۶، بیت‌العدل در پیامی به بهائیان جهان - که به زبان فارسی نیز ترجمه و منتشر گردید- ضمن تذکر به دویستمین سال میلاد بهاءالله در سال ۲۰۱۷ میلادی و تکرار همین مناسبت برای باب در سه سال بعد از آن، از بهائیان سراسر دنیا خواست تا ضمن برگزاری محافل و جشن‌های گسترده، به تبلیغ افرادی بپردازند که نسبت به بهاءالله و دیانت بهائی آشنایی ندارند. بیت‌العدل در این پیام، محتوای این جشن‌ها را علاوه بر برنامه‌های تفریحی به انجام تبلیغات گسترده و برگزاری سرودها و انتشار جزوات و کتاب‌های بهائی اختصاص داده است. مطابق با این پیام، بهائیان موظف‌اند این جشن‌ها را در سطح محلی و در روستاها و شهرهای مختلف برگزار کنند و مدعوین این جشن‌ها نیز تنها بهائیان نخواهند بود؛ بلکه بهائیان وظیفه یافته‌اند که همسایگان، دوستان و آشنایان و حتی کسانی را که به‌طور تصادفی در طول این مدت ملاقات می‌کنند، به این برنامه‌ها دعوت کنند. مطابق با آنچه که از این پیام قابل درک است، علاوه بر فرصت تبلیغ برای تحقق بخشیدن به

تضییقات در ایران علیه خود مرتباً گلايه می‌کنند، تصدیق خواهند کرد که لازم است در چنین مناسبت‌هایی، دیدگاه‌های مخالف نیز در جلسات حضور داشته باشند و آن‌ها نیز به طرح نظرات و دیدگاه‌های خود اقدام کنند. بدیهی است که مدعوین این جلسات، در صورت شنیدن نظرات موافق و مخالف، راحت‌تر می‌توانند حقیقت را پیدا کنند و در راه تحری حقیقت، تلاش مضاعفی صورت

پذیرفته است. هرچند که نگارنده انتظار ندارد که بهائیان از بهائیت‌شناسی و کارشناسانش برای شرکت در این جلسات دعوت به عمل آورند، اما در صورت انجام چنین دعوتی، آن را اجابت خواهد کرد.

همچنین بهائیت‌شناسی از تمام مخاطبان خود در سراسر کشور می‌خواهد که در صورت مطلع شدن از برگزاری چنین جشن‌هایی در منطقه خود، مراتب را برای حضور کارشناسان بهائیت‌شناسی در منطقه به دفتر این فصلنامه اطلاع‌رسانی نمایند تا با شرکت این کارشناسان در جشن و انجام بحث و گفتگوی علمی، صمیمی و دوستانه با بهائیان هم‌وطن، نظرات موافق و مخالف، در فضایی آزاد طرح و بررسی گردد.

اهداف نقشه بیست ساله بهائیان (منتهی به سال ۲۰۲۱)، تقویت روحیه بهائیان هر منطقه با ورود تعداد قابل توجهی افراد تازه‌وارد به این جشن‌ها، از اهداف برگزاری این جشن‌ها است. لذا تلاش برای تغییر دین شرکت‌کنندگان در این جشن، از اهداف مهم برگزاری آن است که البته پیش از شرکت مدعوین به جشن، به آنان اطلاع‌رسانی نمی‌شود و این خود، مصداقی از تبلیغ تهاجمی خواهد بود.

با توجه به اینکه بهائیان ایران مکرراً اعلام کرده‌اند که در ایران فاقد تشکیلات هستند، به نظر می‌رسد که این پیام بیت‌العدل در ایران چندان جدی گرفته نشود. معذک از اخبار واصله به پایگاه خبری بهائیت‌پژوهی و



نمونه‌ای از کارت پستال‌های تولید شده به مناسبت دویستمین سالگرد تولد بیه‌الله

فصلنامه بهائیت‌شناسی، این‌گونه استنباط می‌شود که برخی مبلغان بهائیت حاضر در ایران، درصدد برگزاری این جشن‌ها در نیمه مهرماه تا اواسط آبان‌ماه در کشور عزیزمان هستند. صرف‌نظر از قانونی بودن یا ممنوع بودن برگزاری چنین مراسمی - که فعلاً موضوع بحث این تحلیل نیست - بهائیت‌شناسی برای حضور در چنین برنامه‌هایی، در صورت برگزاری، اعلام آمادگی می‌کند. بی‌گمان بهائیان که ادعای تحری حقیقت و آزادی بیان دارند و از برخی

## حوادث تروریستی تهران و عکس العمل جامعه بهائی نسبت به آن

روز چهارشنبه ۱۷ خرداد ۹۶، حادثه تروریستی تلخی نگاه جهانیان را به کشور عزیزمان معطوف کرد. ۵ نفر از اعضای گروه تروریستی داعش (دولت اسلامی) در اقدامی وحشیانه با حمله به مرقد امام خمینی و مجلس شورای اسلامی، تلاش کردند تا ضمن برهم زدن امنیت و آرامش کشور، با کشتار عده‌ای از هم‌وطنان بی‌گناه و روزه‌دار، بار دیگر چهره کریه خود را به نمایش گذارند و گامی دیگر در مسیر اسلام‌هراسی بیشتر در جامعه جهانی بردارند. به باور بسیاری از تحلیلگران، گروه‌های افراطی و تندرو با شعار حاکم کردن اصول و احکام اسلامی، در سال‌های گذشته، بزرگ‌ترین نقش را در دلزدگی مردم مغرب زمین نسبت به تعالیم آسمانی اسلام داشته‌اند و دور از ذهن نیست اگر گمان بریم که برای این هدف نامقدس، از سوی سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی غربی، مأموریت دارند. علاوه بر بسیاری از مسئولان سیاسی و فرهنگی کشورمان، مسئولان سیاسی و فرهنگی بسیاری از کشورهای جهان، با محکوم کردن این اقدامات کور، با قربانیان این فاجعه ابراز هم‌دردی کردند و برای مصدومان آن آرزوی سلامتی و بهبودی نمودند.

آنان - رسالت خود را در پرداختن به اخبار روز جامعه در مواردی تعریف کرده‌اند که منافع بهائیت در آن باشد. به عبارت دیگر اگر در حادثه‌ای یک بهائی به هر شکل ممکن دچار آسیب شود، رسانه‌های بهائی خبر آن حادثه را منعکس می‌کنند و در عین حال به گونه‌ای اطلاع‌رسانی می‌کنند که حتماً آن بهائی مظلوم بوده و مورد تعرض قرار گرفته است. حتی برای نمونه نمی‌توان یک مورد در اخبار بهائی یافت که در حین خبررسانی، به اشتباه یک بهائی یا تشکیلات بهائیت در یک کشور یا منطقه اشاره شده باشد، چراکه در این صورت، منافع تشکیلاتی بهائیت تأمین نخواهد شد.

● در راستای همان هدف پیش گفته از اطلاع‌رسانی، با توجه به اینکه هیچ‌یک از آسیب‌دیدگان مجلس و مرقد امام خمینی بهائی نبوده‌اند، پایگاه‌های خبری رسمی و کانال‌های اطلاع‌رسانی بهائی و به‌ظاهر مستقل، نسبت به این خبر سکوت کامل کرده‌اند. از آنجاکه از دیدگاه تشکیلات بهائی، بهائیان گوهر و جواهر روی زمین و دیگر انسان‌ها سنگ‌ریزه‌های آن هستند (بهاءالله، به‌نقل از مائده آسمانی، ج ۴ ص ۱۴۰) طبیعی است که جریان‌هایی که میان اعضای خود و دیگر انسان‌ها چنین تفاوت فاحشی قائل است در برابر آسیب دیدن سایر انسان‌ها و مسلمانان سکوت می‌کند و ترجیح می‌دهد در همین ایام، به بسته شدن مغازه یک بهائی در شهر شاهرود بپردازد و آن خبر را منعکس کند. در عین حال اگر یکی از کشته‌شدگان این حوادث تلخ بهائی بود، آن موقع بود که شاهد اخبار گسترده تشکیلات رسانه‌ای بهائی در پوشش آن

سازمان‌های مردم‌نهاد نیز در کنار مسئولان سیاسی و فرهنگی، ضمن محکوم کردن این‌گونه اقدامات، به تحلیل و بررسی چرایی بروز آن و راه‌های جلوگیری از خشونت توسط گروه‌های افراطی، وارد بحث و گفتگو شدند.

جامعه جهانی بهائی به‌طور عموم و جامعه بهائیان ایران به‌طور اختصاصی در این میان در واکنش به این اقدام پلید، کاملاً سکوت اختیار کرده است. هرچند ممکن است تشکیلات بهائی اعلام کند که در هیچ‌یک از مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کند و در مقابل تمام جنایاتی از این دست سکوت اختیار می‌کند، اما لازم است یادآوری شود که بعضاً رسانه‌های بهائی - که البته خود را مستقل از تشکیلات معرفی می‌کنند - نسبت به سایر اقدامات تروریستی این گروه و گروه‌های مشابه در افغانستان یا اروپا واکنش نشان داده و با قربانیان ابراز هم‌دردی کرده‌اند. در عین حال تشکیلات بهائی و به تبع آن‌ها همین رسانه‌های به‌ظاهر مستقل، با بهره‌برداری از شبکه‌های مجازی در طول سال‌های گذشته، همواره نسبت به هر گونه اقدام علیه باورمندان به این فرقه در هریک از کشورهای اسلامی با سرعت واکنش نشان داده و برای بزرگنمایی آن تلاش کرده است.

سکوت سرد و سنگین بهائیان و البته تشکیلات بهائی نسبت به حوادث اخیر تهران را می‌توان در محورهای ذیل، مورد تحلیل و بررسی قرار داد:

● رسانه‌های بهائی - چه رسانه‌هایی که خود را مستقل از تشکیلات معرفی می‌کنند و چه رسانه‌های تشکیلاتی و رسمی

در برابر این حوادث، در مقابل این سؤال اساسی قرار می‌گیرد که چگونه می‌توان بدون دفاع و سلاح، از جان افراد یک جامعه در مقابل اشرار و مفسدان اجتماعی محافظت کرد؟ به نظر می‌رسد رسانه‌های بهائی ترجیح می‌دهند برای مواجه نشدن با این سؤال اساسی که گفتمان صلح بدون سلاح را به چالش می‌کشد، از پرداختن به اصل خبر خودداری کنند و تلاش کنند با بی‌اهمیت جلوه دادن این مسائل، خود را از چالش‌های احتمالی بعدی رها سازند.

● مسئله دیگری که می‌توان به آن به‌عنوان انگیزه رسانه‌های بهائی نسبت به سکوت در قبال حوادث تروریستی تهران اشاره کرد، ناخشنودی رژیم صهیونیستی از محکوم کردن هرگونه اقدامی است که علیه شهروندان جمهوری اسلامی صورت پذیرد. از آنجاکه بهائیت مقرر اصلی تصمیم‌گیری خود را در سرزمین‌های اشغالی قرار داده است، ناچار است

ملاحظات دولت اسرائیل را در اعلام مواضع اجتماعی و سیاسی خود در نظر بگیرد و آن را رعایت کند. از آنجاکه دولت اسرائیل حامی اصلی تمامی گروه‌های تروریستی است که علیه کشور عزیزمان اقدام می‌کنند، محکوم کردن اقدامات تروریستی در ایران، مخالف با منویات آن دولت محسوب می‌شود. لذا رسانه‌های بهائی هرچند که خود ایرانی باشند و شاهد ریخته شدن خون

می‌بودیم و مشاهده می‌شد که چگونه این خبر، هر لحظه توسط کانال‌های بهائی پیگیری و اطلاع‌رسانی می‌شد.

● از آنجاکه بهائیان از سویی فاقد حکم جهاد هستند (اسلمنت، بهاء‌الله و عصر جدید، به نقل از عباس افندی، ص ۱۹۱) و از سوی دیگر خود را متولی گفتمان صلح و سازش در جهان معرفی کرده‌اند، در تبلیغات جهانی خود، همواره بر وحدت عالم انسانی و صلح و دوستی تأکید می‌کنند. در مقابل و در هنگام بروز حوادثی



مرتضی اسماعیل پور سردیبیر بهائی نیوز

از این دست، مشخص می‌شود که تکیه بر صلح و دوستی نمی‌تواند راهکار تمام‌عیاری برای رفع مشکلات جوامع بشری باشد. چراکه برخی از گروه‌ها و افراد در جامعه بشری، ترجیح می‌دهند با اسلحه و بمب به خواسته‌های خود دست یابند و در برابر چنین افراد بی‌منطق و جنگ‌طلبی، نمی‌توان با شعار صلح و دوستی، تمام مسائل را رفع و رجوع کرد. به‌عنوان نمونه اگر محافظان و مراقبان

مجلس شورای اسلامی برای هدف قرار دادن تروریست‌ها اقدام نمی‌کردند، تعداد شهدای این حادثه می‌توانست ده‌ها برابر بیشتر باشد. اما اقدامات انجام‌شده برای محاصره و از پا در آوردن این تروریست‌ها سبب شد که تعداد تلفات، بیش از این افزایش نیابد. در مقابل تشکیلاتی که مخالف حمل سلاح است (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ۳۴۶ به نقل از کتاب اقدس، آیه ۳۸۳)

امنیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی و جغرافیایی، فرایندهای دموکراتیک در کشور مانند انتخابات و... همگی از مسائلی است که کمترین اهمیت را برای بهائیان ایران دارد. لذا در برابر اقداماتی که این شاخصه‌های اصلی و مولفه‌های مهم سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (نظیر اقدامات تروریستی تهران) بدون

واکنش هستند و حتی از ابراز همدردی با قربانیان این حادثه خودداری می‌کنند. این در شرایطی است که بهائیان در قالب فعالیت‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، نسبت به کشتن سگ‌های ولگرد توسط شهرداری‌ها اعتراض می‌کنند و در کمپین‌های مختلف برای جلوگیری از این اقدامات مشارکت فعال دارند.

پی نوشت: بهائیتی شناسی به نوبه خود ضمن محکوم کردن اقدامات تروریستی داعش در مجلس شورای اسلامی و مرقصد مطهر امام خمینی، با شهسدا و آسیب‌دیدگان این حادثه همدردی

می‌نماید و از تلاش نهادهای امنیتی برای حفظ امنیت کشور و تمامیت ارضی ایران اسلامی، قدردانی می‌کند. همچنین لازم می‌داند مراتب همدردی خود را از گذشته تا بانه ریاضیات سرکار خانم دکتر مریم میرزاخانی با خانواده وی و جامعه علمی کشور ابراز کند.

هموطنان بی‌گناه خود باشند، به خود اجازه نمی‌دهند این جنایات را محکوم کنند و با قربانیان ابراز همدردی نمایند. این در شرایطی است که در موارد تروریستی در کشورهای دیگر - آن چنان که ذکر شد - شاهد برخی واکنش‌های رسانه‌های بهائیتی بوده‌ایم (نگاه کنید به کانال خبری بهائیتی نیوز، ۳۰ می ۲۰۱۷).



همچنین این رسانه نسبت به درگذشت ریاضی دان ایرانی، خانم مریم میرزاخانی واکنش نشان داد و آن را پوشش خبری داد. (همان، تاریخ ۱۴ جولای ۲۰۱۷) چراکه به نظر نمی‌رسد این پوشش خبری بر خلاف منویات و اهداف سیاسی و رسانه‌ای دولت اسرائیل باشد.

● آخرین محوری که در این تحلیل به آن اشاره خواهد شد، وجود تعالیمی در بهائیت است که از آن به جهان‌وطنی یاد می‌شود. مطابق با تعالیم بهائیت، کل جهان وطن تمام انسان‌ها و بهائیان است و تعصباتی مانند عرق ملی و اقلیمی

نباید در مناسبات افراد با یکدیگر تأثیرگذار باشد. این تعلیم آن چنان در میان بهائیان ایرانی رواج یافته است که آنان را در قبال مسائل اساسی کشور بی تفاوت کرده است و تنها چیزی که در مناسبات اجتماعی برای ایشان حائز اهمیت است، وضعیت بهائیان در ایران خواهد بود. به عبارت دیگر مقوله‌هایی از جنس



## نگاهی به مستند خاک، شکوفه، آتش

شبنم طلوعی، بازیگر و فیلم‌ساز ایرانی بهائی، در طول یک سال گذشته و هم‌زمان با اکران فیلم مستند «خاک، شکوفه و آتش»، مصاحبه‌های متعددی را با رسانه‌های خارجی نظیر بی بی سی فارسی و صدای آمریکا انجام داده است. این مستند، به روایت زندگی طاهره قره‌العین، از رهبران جنبش بابیه پرداخته و قره‌العین را احیاگر حقوق زنان ایرانی در دوره قاجار معرفی کرده است. طلوعی به‌عنوان کارگردان این مستند یک‌ساعته، در مصاحبه‌های خود، به وجود تیم تحقیقاتی پرمایه‌ای در پس ساخت این مستند اشاره کرده و مدعی است که توانسته، پرده‌های مغفول‌مانده از زندگی این شخصیت را به تصویر بکشد.

طلوعی در این مستند، ضمن مصاحبه با شخصیت‌های مختلف بهائی، طاهره را از اولین منادیان احیای آزادی زنان در ایران معرفی کرده و بسیاری از اتهامات وارده بر قره‌العین را مخدوش می‌داند. در عین حال، این مستند، برخی اقدامات

و نوعی کتمان حقیقت از مخاطب محسوب می‌شود. طلوعی به‌خوبی می‌داند که طاهره قره‌العین، هرگز یک بهائی نبوده و اساساً قبل از ادعای بهاء‌الله کشته شده است. آیین قره‌العین، آیین باب است و آیین باب، همان چیزی است که تشکیلات بهائی و بهائیان تشکیلاتی، به دلیل وجود خشونت‌های بیش از اندازه در آن، از طرح آن گریزان‌اند و همواره تلاش می‌کنند، وجود باب و آیین او را، در حد یک مبشر برای بهاء‌الله پایین آورند و خود را از الزامات اعتقاد به آیین باب، رها سازند.

۲- طلوعی در این مستند مدعی است که زنان در دوره قاجار، از حق تحصیل کامل محروم بوده‌اند و تنها به آنان خواندن آموزش داده می‌شد. بعد از آن از زبان یکی از کارشناسان خود به کنایه می‌گوید: این‌که به زنان نوشتن آموخته نمی‌شد برای آن بود که آنان نتوانند نامه‌های عاشقانه بنویسند و از چهارچوب‌های تعیین شده خارج شوند. این مستند، قره‌العین را یکی از افرادی می‌داند که موفق شد از این حصار عبور کند و از آنجاکه در خانواده‌ای اهل علم رشد و نما یافته بود، او را اهل بحث و درس و مناظره معرفی می‌کند که موفق شده تا تمامی مردان روزگار خود در میان اقوام و خویشان را منکوب و محکوم سازد. این مستند، قره‌العین را تا مقام استادی در مدرسه صالحیه قزوین

قطعی قره‌العین را که نوعی هنجارشکنی محسوب می‌شود (مانند رها کردن خانواده و فرزندان و پیوستن به جنبش بابیه)، محصول جبر تاریخی و لازمه حرکت در مسیر اصلاح جامعه توسط قره‌العین معرفی می‌کند. با نگاهی به سخنان کارشناسان این فیلم و مصاحبه‌های خانم طلوعی در طول یک سال گذشته، ذکر موارد ذیل در تحلیل این فیلم ضروری به نظر می‌رسد:

۱- در سرتاسر این فیلم، هیچ‌جا از عقاید و اعتقادات قره‌العین سخنی به میان نمی‌آید. شاه‌نکته این فیلم آن است که زنان ایران در عصر قاجاریه، از وضعیت بسیار نامناسبی در رنج بوده‌اند و مصلحی، می‌بایست به این درد و رنج خاتمه دهد. لذا قره‌العین به‌پا می‌خیزد و بنیان‌گذار حرکتی می‌شود که جنبش آزادی زنان نام می‌گیرد. هر چند خانم طلوعی در مصاحبه‌های مختلف خود مدعی است که در ایران امروز، همان مشکلات و تهدیدات، به شکل‌های دیگر برای جامعه زنان وجود دارد و اساساً پرداختن به موضوع قره‌العین را برای طرح دوباره مسائل و مشکلات مربوط به زنان در جامعه ایران عنوان می‌کند. خانم طلوعی در مصاحبه‌های خود اصرار دارد که نخواسته در این مستند، به آیین و باورهای دیگر قره‌العین بپردازد و برای او تبلیغ کند. اما به باور تحلیلگران، این تنها زیرکی خانم طلوعی

برای بانوان و همچنین تدریس در منزل سید کاظم رشتی در کربلا برای مردان و زنان بالا می‌برد. هرچند که شاید این بخشی از ماجرا باشد؛ اما متأسفانه تمام ماجرا نیست. سؤال از خانم طلوعی این است که اگر وضعیت زنان در دوره قاجاریه چنان نابسامان بود و امکان تحصیل برای ایشان وجود نداشت، قره‌العین در مدرسه صالحیه به چه کسانی آموزش می‌داد

و کدامین زنان پای درس او حاضر می‌شدند؟ همین یک نمونه، تناقضی بزرگ در مستند ساخته خانم طلوعی است. از سویی طلوعی، زنان را فاقد امکان تحصیل در دوره قاجار معرفی می‌کند و از سوی دیگر، آنجا که می‌خواهد درجات علمی طاهره را معرفی کند و بالا نشان دهد، از تدریس او و حتی مادرش آمنه

خانم در مدرسه صالحیه برای زنان عهد قاجار سخن می‌گوید. شاید تحلیل کامل‌تر این موضوع نیاز به بررسی‌های تاریخی - اجتماعی بیشتری داشته باشد؛ اما آنچه مسلم است، مانند مستند «خاک، شکوفه، آتش»، نمی‌توان یک طرز فکر واحد حاکم بر تمام مردم ایران در عصر قاجار ترسیم و بر اساس همان،

نسبت به وقایع آن دوره اظهار نظر کرد. ۳- نمایش محروم بودن زنان در عصر قاجار در این مستند، تنها به عدم امکان تحصیل آنان ختم نمی‌شود. کارشناسان این مستند مدعی هستند که زنان ایرانی در عصر قاجار، هیچ‌گونه فرصتی برای حضور در اجتماع نداشتند و البته طاهره با ساختار شکنی خود، در این مسیر، صف‌شکن بود و موفق شد پای زنان

را به حضور در جامعه باز کند. طلوعی در این مستند مدعی است که تنها تفریح و حضور زنان در اجتماع در عصر قاجار، شرکت در تعزیه‌ها بوده است. شاید منظور طلوعی از شرکت زنان در اجتماع، اختلاط میان زنان و مردان باشد؛ شاید هم منظور دیگری داشته باشد. اما آنچه از مطالعه تاریخی دوران قاجار به دست می‌آید آن

است که زنان دوره قاجار، اجتماعات خود را فارغ از اجتماعات مردانه داشته‌اند. اجازه و انگیزه حضور در بازارها را داشته‌اند و حتی در مناطق حاشیه‌ای و روستایی (که عمده جمعیت ایران را تشکیل می‌داده) در مشاغل خانوادگی، به مردان خانواده خود کمک می‌کرده‌اند و در مساجد و به وقت نمازها حاضر



شبنم طلوعی سازنده مستند خاک، شکوفه، آتش

اقدامات مثبت و خوب آنان را نیز بازگو کنند؛ نه آنکه هر رفتار و دستور صادرشده در آن عصر را اشتباه و حاصل جهل، خرافه‌گرایی و وطن‌فروشی حکمرانان قلمداد کنند. روشی که متأسفانه توسط طلوعی در این مستند و سایر مبلغان بهائی در تبلیغات این آیین به کار گرفته شده و همواره کوشش می‌کنند، دوره قاجار را دوره‌ای سراسر سیاه و نکبت‌بار معرفی کنند. تلاش می‌کنند تا وضعیت زنان را به شکلی غیرقابل تحمل و همراه با خشونت‌های توحش‌گونه نسبت به آنان معرفی کنند تا از رهگذر مخالفت با آن وضعیت، اقدامات و شیوه‌های فکری خود را مدرن و نجات‌بخش معرفی کنند. البته نگارنده در اینجا در مقام دفاع از اشتباهات و فجایع صورت‌گرفته در دوره قاجار نیز نیست اما اصرار دارد که وضعیت زنان در دوره قاجار، آن قدرها هم که طلوعی تلاش کرده درباره‌اش سیاه‌نمایی کند، نامطلوب نبوده است.

این البته بدان معنا نیست که آزادی‌های زنان آن دوره، مشابه آزادی‌های زنان معاصر در غرب بوده است. اما به نظر می‌رسد طلوعی در پیش‌فرضی آشکار، وضعیت اسفبار سوء‌استفاده از زنان در فضای غرب را به‌عنوان وضعیت مطلوب پذیرفته و دائماً از فاصله زن ایرانی دوره قاجار با آن فضا، ابراز نگرانی می‌کند.

۴- طلوعی در این مستند، خیلی کوتاه و در چند

می‌شده‌اند. پژوهشگران حوزه‌های اجتماعی می‌دانند که حضور در نماز جماعت مسجد، تنها یک پدیده عبادی نیست. بلکه در حواشی این حضور، بسیاری از تعاملات اجتماعی برقرار می‌شود و مسجد علاوه بر عبادت، فرصتی برای دیدارهای اجتماعی با اصناف مختلف مردم نیز هست. حضور زنان در دوره قاجار در جامعه، تنها به مسجد و بازار ختم نمی‌شده است. آنان در مکان‌های زنانه‌ای نظیر گرمابه‌ها نیز دور هم جمع بوده‌اند. زنان دوره قاجار به‌همراه خانواده‌های خود به سفرهای زیارتی نیز می‌رفته‌اند و سفر به عتبات عالیات و حج به‌همراه خانواده، از مرسومات آن دوره بوده است.

متأسفانه تخریب گسترده سلسله قاجاریه توسط حکومت پهلوی، ذهنیت بسیاری از تاریخ‌دانان را نسبت به وضعیت حکمرانان آن دوره دچار خدشه‌های زیادی کرده است. واقعیت اما آن است که باید خوب و بد دوره قاجاریه و کیفیت حکمرانی در آن دوره را باهم دید و قضاوت کرد. قابل‌کتمان نیست که پهلوی‌ها به جهت توجیه کودتای انگلیسی خود علیه قاجاریه و برای مشروع نشان دادن سلطنت خود، مدام به بدگویی و سیاه‌نمایی دوره قاجاریه پرداخته‌اند، اما لازم است محققان، به دیده انصاف به هردو دوره بنگرند و تمام مصادب و مشکلات را به گردن آن‌ها نیندازند و

جمله، از روی گردانی طاهره از اسلام و ایمان او به باب سخن می‌گوید؛ اما خیلی زود این بخش را رها می‌کند؛ چراکه همان‌طور که در بخش نخست اشاره کردم، به باور خود او، نیازی نیست تا از اعتقادات طاهره سخن به‌میان آید. بیان روی گردانی او از اسلام نیز روندی است که در تمام فعالیت‌های تبلیغی تشکیلات بهائی و بهائیان تشکیلاتی دیده می‌شود. آنان خیلی دوست دارند، احکام و قواعد اسلامی را غیرقابل اجرا، تاریخ مصرف گذشته و بی‌اثر نشان دهند و هر کس را که به هر تعلیمی از تعلیم اسلامی پشت کرده باشد، به عنوان یک قهرمان معرفی می‌کنند. این مستند نیز از این رویه معمول، مستثنی نبوده است. اما متأسفانه، طلوعی آن‌چنان که ذکر کردم، به توصیف عقاید باب نمی‌پردازد و فقط به آموزش آن‌ها توسط قره‌العین اشاره می‌کند. نکته بسیار مهمی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد آن است که طاهره تا پیش از اسارت در قزوین، تنها به برخی کتاب‌های اولیه باب دسترسی داشته است. نگاهی به این کتاب‌ها، نشانگر آن است که باب اولاً در آثار اولیه خود، هرگز از اسلام روی گردان نیست. بلکه بر سوره‌های قرآن کریم تفسیر می‌نگارد و احادیث و روایات متعددی را در فضیلت امامان علیهم‌السلام و به‌ویژه امام دوازدهم شیعیان، حضرت حجت‌بن‌الحسن العسکری بیان می‌کند. همان‌کس

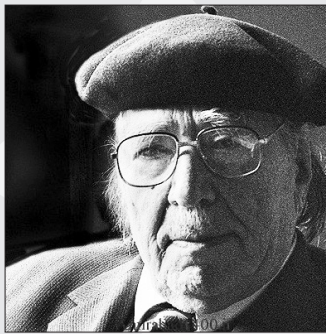
که بعدها ادعا کرد، دارای مقام او، یعنی قائمیت است. نگاهی به آثار باب در این دوره، ما را با خشونت بی‌پایان در تعلیم باب، روبرو می‌سازد. باب پیروان خود را برای زمینه‌سازی برای ظهور قائم موعود و حضرت حجت علیه‌السلام دعوت می‌کند و در این مسیر به پیروانش دستور می‌دهد تا هر کس در برابر آنان ایستادگی کرد، از تیغ شمشیر خود سیرایش کنند. بلوا و آشوب بزرگ در کشور و سه جنگ خونین داخلی که یک سوی آن پیروان باب بوده‌اند، نتیجه تأسفاتبار این تعلیم است. هر چند که این تفسیرهای وحشیانه باب، تفسیرهایی افراطی از قرآن مجید و آیین اسلام بوده و توسط اکثریت دانشمندان شیعی مردود اعلام شده است، با این حال تعلیم و گسترش همین تعلیم توسط قره‌العین در کربلا و بعدها در قزوین، باعث شد تا بایانی که با او در ارتباط بودند، برای قتل عمو و پدرشوه طاهره تحریک شوند و مرحوم آیت‌الله شیخ محمدتقی برغانی قزوینی را در محراب عبادت شهید کنند

مستند خانم طلوعی به هنگام روایت این بخش از تاریخ زندگی طاهره، تمام تلاش خود را کرده است تا طاهره را بی‌ارتباط به این ماجرا معرفی و تروریست‌های بابی را عناصری خودسر معرفی کند. هر چند که بررسی این موضوع نیز نیازمند تحقیق

نیز زنی ساختارشکن بود که به همین قواعد پایبند بود و در ماجرای ترور پدر همسرش، به هم‌دستی با تروریست‌ها متهم بود.

۵- درباره غزلی منتسب به قره‌العین با مطلع «گر به تو افتدم نظر چهره به چهره رو به رو / شرح دهم رخ تو را، نکته به نکته مو به مو» خوانندگان بهائئ‌شناسی را به مجموعه مقالات مرحوم استاد محمد محیط

طباطبائی در ماهنامه گوهر ارجاع می‌دهم (صائمی، گوهر محیط، صص ۲۶۵-۲۷۸). در یکی از مقالات این مجموعه، محیط طباطبائی اثبات کرده است غزلی که بهائیان به طاهره نسبت می‌دهند، یک سرقت ادبی بزرگ از طاهرای نجدنی یا شاه طاهر داعی از سخنوران و نویسندگان زیر دست سده دهم هجری است و حتی پیش از تولد طاهره، توسط



استاد محمد محیط طباطبایی اثبات کرده بود که شعر منسوب به طاهره، یک سرقت ادبی است و شاعر آن سال‌ها پیش از زمان زندگی طاهره، آن را سروده است.

شاعران دیگر همچون میرزا طاهر وحید، تضمین هم شده است. با وجود چنین مقالات دقیقی، انتساب دوباره این شعر به قره‌العین و صرف زمان قابل توجهی از این مستند در ارتباط با این شعر، سؤال برانگیز است. آیا واقعاً در پشت صحنه و در اتاق فکر این مستند

مستقل از منابع مختلف است و مخالفانی نیز دارد، اما آنچه مسلم و قطعی است، احکام و روش‌های خشونت‌آمیز باب - که طاهره از جمله مبلغان آن در شهر قزوین بود - روی بابیان قزوین اثر کرده و آنان را به ترور و حذف فیزیکی منتقدانی همچون شهید ثالث کشانده است. یادآوری این جمله از عباس افندی خالی از لطف نیست که نوشته بود: «و در یوم ظهور حضرت

اعلی منطوق بیان، ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الامن امن و صدق بود، اما در این دور بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است.» (عباس افندی، مکاتیب، ج ۲ ص ۲۶۶).

ملاحظه می‌شود که حتی به اعتراف عباس افندی، نص صریح عبارات باب، گردن زدن مخالفان و سوزاندن کتاب‌های مخالف و تخریب زیارتگاه‌ها و قبرها و قتل همه انسان‌ها به‌جز ایمان‌آوردگان به باب بود و در دوران بهاء‌الله، این احکام به‌کلی تغییر یافت. طاهره

و آرمان‌های خود را دنبال کند، آیا آن وقت سنگ روی سنگ بند می‌شود؟ و آیا اساساً زندگی اجتماعی و جامعه شکل می‌گیرد؟ آیا وظیفه‌های مهم تر از حفظ کیان خانواده و تربیت فرزندان و مدیریت زندگی در خانه برای یک زن متصور است؟ آیا جز این است که فعالیت‌های اجتماعی زنان، باید پس از تنظیم امور و تأمین آرامش خانه و اهالی آن تعریف و تبیین شود؟ آیا چنین خواسته‌ای از یک زن، خواسته نابجا و دور از مدنیت است که پیش از ورود به فعالیت‌های اجتماعی، اوضاع کوچک‌ترین واحد اجتماع، یعنی خانواده خود را بسامان کند؟ به راستی طلوعی از طرح این مسائل به دنبال چیست؟ به دنبال تبریته قره‌العین است یا کیان خانواده‌های ایرانی را نشانه رفته و به دنبال ایجاد احساس مظلومیت جدی در میان جامعه زنان ایرانی و پس از آن بروز حوادثی مشابه حوادث زندگی قره‌العین برای زنان ایرانی و خانواده‌های آنان است؟

ذکر این نکته در پایان این بخش خالی از لطف نیست که در آثار به‌جا مانده از طاهره، نمی‌توان به موارد قابل توجهی اشاره کرد که او در پی نهضت آزادی زنان بوده است. بلکه همان‌طور که پیشتر توضیح دادم، مهم‌ترین هدف طاهره، پیشبرد نهضت باب و گسترش تعلیم اوست. فرض دنبال شدن هدف خاص آزادی زنان و بهره‌مندی ایشان از حقوق اساسی

- چنان که خانم طلوعی در مصاحبه‌ها مدعی است - گروهی برای تحقیق و پژوهش وجود داشته است؟ یا آنکه طلوعی از سوی تشکیلات، موظف بوده برخی مطالب را در این مستند بگنجانند و به صحت و سقم آن کاری نداشته است؟

۶- در این مستند یک‌ساعته، هدف اصلی نمایش تحول‌خواهی طاهره قره‌العین در عصر قاجار و در جامعه مسلمان است و سراسر این مستند از این تحول‌خواهی، چه در مفهوم آن و چه در شکل ابراز آن جانبداری و حمایت می‌کند. از نظر این مستند، رها ساختن فرزندان و همسر و عزیمت چندساله به کربلا، قابل دفاع است؛ در چند جای این مستند، طلوعی به همراه فرزندان خود در خودرو، کنار رودخانه و در پشت میز کار، برخی تصاویر را منتشر می‌کند. به نظر می‌رسد طلوعی با انتشار این تصاویر، در صدد است تا نشان دهد که رها کردن فرزندان و زندگی برای یک زن بسیار دشوار است؛ اما طاهره این دشواری را به جان خریده تا اصلاحات مورد نظرش در جامعه را پیگیری کند و لذا یک قهرمان قابل ستایش است.

توجه خوانندگان عزیز را به این نکته مهم جلب می‌کنم که اگر فرض کنیم هر زنی که احساس کرد، جامعه‌اش احتیاج به اصلاحات و یا انقلابات دارد، همسر و فرزندان‌ش را رها کند و به شهر و کشور دیگری برود

گرفته است. مسئله‌ای که هرگز در این مستند به آن پرداخته نمی‌شود (مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، بخش سوم، ص ۱۱۰).

۸- طلوعی در مستند خود اشاره می‌کند که از ثمرات تلاش‌های باب که قره‌العین در انتشار آن نقش مهمی داشته، یکسان شدن ارث زن و مرد است. به باور کارشناسان این مستند، ارثیه زن و مرد در آیین باب یکسان شده و قره‌العین نیز که منادی آزادی و برابری حقوق زن و مرد بوده، با انتشار این تعلیم، خدمت بزرگی به جامعه ایران و زنان این جامعه کرده است. مع‌ذلک طلوعی توضیح نمی‌دهد که چگونه تقسیم ارثیه در آیین بهائی و به فاصله کمتر از سی سال تغییر کرده و ارث زن و مرد در آیین بهائی با یکدیگر متفاوت است؛ ضمن آنکه پسر بزرگ‌تر نیز نسبت به سایر پسران، امتیازات ویژه‌ای دارد که در دین مبین اسلام، هرگز چنین تفاوتی میان پسران دیده نمی‌شود. جالب است که طلوعی، به نابرابری میزان ارث زن و مرد در اسلام می‌پردازد، اما کلامی درباره این تفاوت در بهائیت سخن نمی‌گوید و بیان نمی‌کند که او و هم‌کیشان او، تساوی زن و مرد در بهره‌مندی از ارثیه را قبول ندارند!

۹- ای کاش خانم طلوعی و دیگر بهائیان تشکیلاتی و تشکیلات بهائی، یک‌بار به این سؤال خانم مهرانگیز

خود در اجتماع، فرضی است که از وقایع تاریخی و مستندات موجود، قابل اثبات نیست. در واقع قره‌العین را نمی‌توان شخصیتی دانست که حرکتهای خود را به انگیزه پیگیری مطالبات زنان و حقوق پایمال شده آنان دنبال کرده است. این فرضی است که هرچند سازنده فیلم دوست دارد به مخاطبانش القا کند، اما فاقد وجود خارجی است؛ مسئله‌ای که در چهل و چهارمین دقیقه از همین مستند، توسط خانم آدمبکان به روشنی بیان می‌شود اما فیلمساز به راحتی و بی‌توجه از کنار آن عبور می‌کند.

۷- مستند «خاک، شکوفه، آتش»، در بیان نقش طاهره، قدوس و بهاء‌الله در بدشت و نظریه نهایی بزرگان بابیه درباره حوادث آنجا و میزان کشف حجاب طاهره در آن مجلس، دچار سردرگمی است. از طرفی برخی اتهامات جنسی و خلاف عفت به قره‌العین را مردود می‌داند و از طرف دیگر، نمی‌تواند میزان ساختارشکنی او را تبیین کند. به نظر می‌رسد که این قرار دادن موضوع در ابهام، نوعی فرار از تبیین کامل بحث است. آنچه که مسلم است، رفتار طاهره در آن جمع، نه تنها در همان بدشت از سوی برخی از بابیان مورد نقد جدی واقع شده، بلکه بعدها و از سوی سران بابیه به‌ویژه نخستین ایمان آورنده به باب، یعنی ملاحسین بشرویی به شدت مورد نکوهش قرار



قدیس، از پیش تصمیم خود را گرفته و از حضور منتقدان طاهره در فیلم جلوگیری می‌کند. او سعی دارد طاهره را شخصیتی کاملاً سپید، بی‌گناه و معصوم و دارای اثرات عمیق اجتماعی معرفی کند. او همچنین به کمک مصاحبه‌هایی که دائماً در آن‌ها به بهائی بودن خود تأکید می‌کند، سعی دارد تا قره‌العین را از افتخارات آیین بهائی جلوه دهد. حال آنکه این

روش، نوعی تلاش برای گمراه کردن مخاطب و به دور از اخلاق حرفه‌ای مستندسازی است. از نظر نگارنده این سطور، اشکالی ندارد که طلوعی و تشکیلات بهائی به تبلیغ زندگی طاهره بپردازند، چراکه همگان در بیان عقیده و حرف خود آزادند، اما ای کاش، به‌جای پرده‌پوشی و کتمان حقایق، زندگی طاهره را آن‌گونه که

اتفاق افتاده است، بیان می‌کردند و به‌جای تخریب جامعه ایران و ایجاد قهرمان‌های کاذب در آن، سیاه و سفید زندگی طاهره را باهم در معرض دید مخاطبان خود قرار می‌دادند و اجازه می‌دادند، مخاطبان با آگاهی از تمام ابعاد زندگی او و نیز با عنایت به نظرات منتقدان آیین و مراسم، او را بشناسند.

کار در سمینار ویرجینیا پاسخ می‌دادند که با وجود این همه تقدیس بهائیان نسبت به مقام طاهره، آیا اگر او امروز زنده می‌شد و در قامت یک زن، می‌خواست که همچون ادوار اولیه، در جمع رهبران آیین بانی قرار گیرد و مثلاً در بیت العدل عضو شود، آیا این اجازه به او داده می‌شد؟ آیا بهائینی که تا این مقدار طاهره را در مقام یک اصلاحگر اجتماعی و مطالبه‌گر حقوق



نمایی از مستند خاک، شکوفه، آتش

زنان بالا می‌برند، به این خواسته روشنفکران و برخی بانوان بهائی پاسخ می‌دهند که چرا حقوق زن و مرد در بهائیت علی‌رغم شعار تساوی رجال و نساء به‌راستی یکسان نیست و زنان از عضویت در بالاترین مجمع قانونگذاری بهائی محروم هستند؟ آیا اگر امروز در دیانت بهائی زنده می‌شد و آن‌چنان که خانم طلوعی ادعا کرده،

پیگیر مطالبات زنان می‌شد و به بیت‌العدل اعتراض می‌کرد که چرا نباید زنان نیز در تصمیم‌گیری‌های کلان و اصلی آن نهاد، مشارکت داشته باشند، با طرد از تشکیلات مواجه نمی‌شد؟

۱۰- به نظر می‌رسد این مستند، به‌دنبال نمایش تمام واقعیت نیست. طلوعی در نمایش زندگی یک

باز خوانی اعتبار الواح وصایای عبدالبهاء

# چالش رهبری در جامعه بهائی پس از مرگ عبدالبهاء

✽ مسعود منفرد ✽ دکتری علوم قرآن و حدیث، از دانشکده الهیات دانشگاه تهران

## دیدگاه

چکیده : بهاء‌الله در وصیت خویش، به جانشینی عباس

افندی (عبدالبهاء) و سپس برادرش محمدعلی افندی وصیت کرده بود. پس از فوت عبدالبهاء، این چنین بیان شد که او پس از خود، رهبری بهائیان را بر عهده نوه‌اش، شوقی افندی قرار داده است. وصیت‌نامه عبدالبهاء با نام «الواح وصایا»، سه سال بعد از فوت او منتشر شد. با توجه به برخی شواهد، عده‌ای آن وصیت‌نامه را فاقد اصالت و جعلی می‌دانند. در این مقاله به بیان و بررسی دلایل آن افراد، پرداخته شده است.



## ● مقدمه

میرزا حسین علی نوری، ملقب به بهاءالله، مؤسس آیین بهائی، در زمان حیات، دو فرزند خود به نام‌های عباس

افندی و محمدعلی افندی را، به ترتیب، برای جانشینی پس از خود انتخاب و در لوح عهدی به همگان معرفی نمود:

قد قدر الله مقام الغصن الاکبر بعد مقامه آنه هو الامر الحکیم قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم امرأ من لدن علیم خبیر

ترجمه: به درستی که خداوند جایگاه غصن اکبر را پس از غصن اعظم مقرر فرموده است. به درستی که او حکیم و بهترین حاکم است. ما به درستی و براساس حکم و فرمان خداوند دانای آگاه، غصن اکبر را پس از اعظم انتخاب و اختیار نمودیم.<sup>(۱)</sup>

پس از مرگ بهاءالله، عباس افندی ملقب به عبدالبهاء، زمام امور جامعه بهائی را به عهده گرفت و مدت ۲۹ سال به عنوان جانشین پدر، رهبری آیین بهائی را به عهده داشت.

عبدالبهاء رابطه خوبی با برادر ناتنی خود محمدعلی نداشت. به علاوه اختلاف و کدورت بین این دو برادر را، اطرافیان پیوسته دامن می زدند، تا آنکه عبدالبهاء بدون معرفی رسمی محمدعلی یا فرد دیگری به عنوان جانشین خویش، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

طبق وصیت بهاءالله، بعد از عبدالبهاء، پسر دوم بهاء یعنی میرزا محمدعلی باید رهبری بهائیان را به عهده می گرفت، لکن به دلیل اختلاف بین عبدالبهاء و محمدعلی و جنگ و دعوای بین آن‌ها، عبدالبهاء، محمدعلی و همه طرفداران او را به عنوان ناقضین عهد و میثاق معرفی و از جامعه بهائی طرد نمود و تا آخر عمر جانشینی برای خود معرفی نکرد. پس از مرگ عبدالبهاء وصیت‌نامه‌ای از او انتشار یافت که براساس آن، عبدالبهاء نوه دختری خود، شوقی افندی را، در زمانی که خردسال بود، به

عبدالبهاء که پدر خود را فرستاده الهی می دانست و فرمان او را لازم الاجرا تلقی می کرد، نمی توانست نسبت به فرمان پدر بی توجه باشد و شوقی افندی را به جای محمدعلی به جانشینی خود تعیین نماید

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

جانشینی پس از خود معرفی کرده بود. این وصیت‌نامه که بعداً به «الواح وصایا» معروف شد، چالش‌های زیادی را در جامعه بهائی ایجاد نمود و منشاء اختلاف

و انشعاب در جامعه بهائی گردید. تعدادی از مخالفان شوقی افندی وصیت‌نامه مورد اشاره را به دلائل زیر جعلی دانسته و صحت آن را مورد تردید قرار دادند:

۱ عبدالبهاء که پدر خود را فرستاده الهی می دانست و فرمان او را لازم الاجرا تلقی می کرد، نمی توانست نسبت به فرمان پدر بی توجه باشد و شوقی افندی را به جای محمدعلی به جانشینی خود تعیین نماید. به علاوه، وقتی بهاءالله به عنوان مظهر ظهور و صاحب شریعت، جانشینی را، درست یا نادرست، برای خود تعیین می کند، هیچ بهائی معتقد دیگری اجازه نخواهد داشت آن انتصاب را، به هر بهانه‌ای، نادیده گرفته و خلاف آن عمل نماید

۲ طبق دستورات کتاب اقدس، وصیت‌نامه تنظیمی باید هر ساله تجدید شود. بنابراین عبدالبهاء نمی توانسته وصیت‌نامه‌ای را در زمان طفولیت شوقی تنظیم کرده و در سال‌های بعد آن را تجدید نکرده باشد.

۳ شوقی ربانی نه تنها فرد معروف و شناخته شده‌ای نبود که به عنوان گزینه رهبری در بین بهائیان مشهور باشد، بلکه از جهاتی خوشنام هم نبود. به طوری که پس از اعلام جانشینی او تعداد زیادی از اعضای خانواده عبدالبهاء، و یاران نزدیک و وفادار به او، از جمله عبدالحسین آیتی (آواره)<sup>(۲)</sup>، حسن نیکو<sup>(۳)</sup>، فضل الله مهتدی (صبحی)<sup>(۴)</sup> و... پس از اطلاع از جانشینی شوقی افندی از سلک بهائیت خارج و به اسلام گرویدند. افراد دیگری چون احمد سهراب<sup>(۵)</sup> و خانم روت وایت<sup>(۶)</sup> نیز راه خود را از شوقی افندی جدا کرده و در صف مخالفان قرار گرفتند.

۴ شوقی افندی مدت‌ها از حیفا دور بود و در جریان امور قرار نداشت. او، ظاهراً از موضوع



جان‌شینی خود نیز تا باز شدن و قرائت وصیت‌نامه بی‌اطلاع بود. بنابراین سپردن مسئولیت رهبری جامعه بهائی به چنین فرد تازه‌کار و ناآشنا، برای عده‌ای، دور از انتظار به نظر می‌رسید.

۵ برخی ادعا کردند که رسم‌الخط وصیت‌نامه و نحوه نگارش آن متعلق به عبدالبهاء نبوده و به طرز ماهرانه‌ای توسط فرد دیگری جعل شده است. وصیت‌نامه عبدالبهاء سه سال پس از فوت او انتشار یافت. تأخیر طولانی در انتشار عمومی وصیت‌نامه، امکان هر گونه جابه‌جایی را برای ذینفعان رهبری، فراهم می‌نمود.

۶ تضاد روشن مفاد وصیت‌نامه با بیانات بهاء‌الله و متن کتاب آسمانی بهائیان (اقدس)، از جمله اختیارات فراوان و غیرمتعارف پیش‌بینی شده برای شوقی افندی و تهدیدهای مکرر به قلعه و قمع مخالفان، شک و تردید در صحت وصیت‌نامه را دوچندان می‌کند.

۷ بعد از انتصاب شوقی افندی به رهبری جامعه بهائی، غیبت او برای مدت ۸ ماه و عزیمت ناگهانی‌اش به اروپا به بهانه «تألمات روحی حاصله از مرگ عبدالبهاء» بر تردیدها افزود و سپردن امور بهائیان به مادرش، تردیدهایی را برای اطرافیان ایجاد کرد.

۸ افشاگری‌های یک خانم امریکائی بهائی، به نام روت وایت و درج مقالات و چاپ کتاب و ادعا در مورد جعلی بودن وصیت‌نامه عبدالبهاء، ابهامات فراوانی را در جامعه بهائی به وجود آورد. این مقاله سعی دارد تا حد امکان به موشکافی موضوع و بیان برخی از این ادعاها و عکس‌العمل‌های مختلف آن بپردازد.

● **اتهامات خانم روت وایت علیه شوقی افندی**  
یکی از کسانی که حملات تند و صریحی نسبت به وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء (الواح وصایا) وارد

نمود و به دلایل مختلف آن را جعلی و ساختگی معرفی کرد، یک خانم بهائی امریکائی به نام «روت وایت» بود. خانم روت وایت که با عبدالبهاء در امریکا آشنا

شده و به او ایمان آورده بود، پس از شنیدن خبر جان‌شینی شوقی افندی، در بهت و تعجب فراوان فرو رفت و با توجه به سابقه‌ای که از شوقی افندی داشت، به این انتصاب با دیده شک و تردید نگریست و به مخالفت با آن برخاست.

داستان از این قرار بود که خانم روت وایت به لحاظ علاقه‌ای که به عبدالبهاء داشت مبلغی پول طی یک فقره چک از اروپا به نام عبدالبهاء به حیفا فرستاد. عبدالبهاء، بعدها، در ملاقاتی که با این خانم و شوهرش در حیفا داشت، از دریافت این وجه اظهار بی‌اطلاعی کرد و وصول آن را تأیید ننمود. خانم وایت، حسب دستور عبدالبهاء، موضوع را پیگیری کرد و متوجه شد که چک یادشده بدون اطلاع عبدالبهاء و با جعل امضای او در پشت چک توسط شوقی افندی، وصول گردیده و مصرف شده است.

(۷) این موضوع برای خانم وایت ایجاد حساسیت نمود. لذا پس از اینکه متوجه شد شوقی افندی به جان‌شینی عبدالبهاء تعیین شده است، با توجه به سابقه‌ای که از او در ذهن داشت در صدد تحقیق صحت و سقم موضوع برآمد. او در تاریخ ۱۹ مارس ۱۹۳۰ طی نامه‌ای از شوقی افندی درخواست کرد نسخه‌ای از وصیت‌نامه عبدالبهاء را برای او بفرستد. هر چند منشی شوقی افندی وصول نامه را تأیید کرد، ولی هرگز به نامه خانم روت وایت پاسخی داده نشد، تا آنکه خانم وایت نسخه‌ای از الواح منتسب به عبدالبهاء را به دست آورد و آن را برای بررسی به یک کارشناس خط به نام دکتر اینورت میچل<sup>(۸)</sup> کارمند موزه بریتانیا در لندن سپرد.

پس از بررسی‌های انجام‌شده و ارائه گزارش کارشناس خط، خانم روت وایت اعلام کرد:  
متن وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء، اولاً به خط او

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

طبق دستورات کتاب اقدس، وصیت‌نامه تنظیمی باید هر ساله تجدید شود. بنابراین عبدالبهاء، نمی‌توانسته وصیت‌نامه‌ای را در زمان طفولیت شوقی تنظیم کرده و در سال‌های بعد آن را تجدید نکرده باشد

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

نیست و با سایر دست‌نوشته‌های عبدالبهاء که در متون دیگر او مشاهده می‌شود همخوانی ندارد. ثانیاً کل وصیت‌نامه را یک نفر ننوشته است. بنابراین، به نظر

می‌رسد نوعی فریب و جعل و کلاهبرداری در آن صورت گرفته باشد.<sup>(۹)</sup> مضافاً آنکه این سؤال جدی مطرح شد که چرا متن مهم وصیت‌نامه باید پس از چند سال، آن هم توسط شوقی افندی، که بیشترین منفعت را از آن می‌برد، از فارسی به انگلیسی ترجمه و منتشر شود؟

خانم روت وایت در قالب یک افشاگری، در آلمان و آمریکا، خواستار رسیدگی به موضوع شد و از شوقی افندی درخواست کرد صحت الواح وصایای عبدالبهاء را اثبات نماید. شوقی افندی در پاسخ خانم وایت، طی نامه مورخ ۱۹۲۹/۲/۲۷، این چنین پاسخ داد:

«من کمترین تلاشی برای اثبات صحت الواح وصایای عبدالبهاء انجام نخواهم داد. زیرا این عمل در نفس خود نوعی خیانت و عدم اعتماد به ایمان و اعتقاد مطلق که مؤمنین در باره اصالت، اهداف و آمال مکتوب مولای ما دارند به وجود می‌آورد!»<sup>(۱۰)</sup> او با این ترفند به‌ظاهر درست، از ارائه شاهد و دلیلی که بتواند ادعای خود را ثابت نموده و یا حداقل روی آن پافشاری نماید، خودداری کرد.

خانم وایت در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۸ طی نامه‌ای به فرماندار انگلیسی پیشین فلسطین، از شوقی افندی شکایت، و علناً اعلام کرد که وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء جعلی است و از او خواست که در خصوص اتهام مذکور بررسی و تحقیق کند. مشارالیه متن نامه را طی یادداشتی با عنوان «وصیت منتسب به عبدالبهاء جعلی است» تکثیر و توزیع کرد.<sup>(۱۱)</sup>

در مقابل اقدامات خانم وایت، شوقی افندی از خود حساسیت خاصی نشان نداد و طی نامه مورخ ۱۹۲۹/۲/۲۷ به دوستان بهائی خود توصیه کرد که در مقابل اظهارات خانم وایت عکس‌العملی از خود نشان ندهند. او نوشت: «ضمناً دوستان باید از

صدمه و آسیب به احساسات خانم وایت خودداری کرده و از تحریک او اجتناب کنند. مسائل مطرح‌شده او باید از سوی مؤمنین نادیده گرفته شود.»<sup>(۱۲)</sup>

در سال ۱۹۳۰ خانم وایت کتابی با نام «دیانت بهائی و دشمنش، سازمان بهائیت»<sup>(۱۳)</sup> به زبان انگلیسی به چاپ رسانید. در این کتاب، که مشتمل بر ۸ فصل است، نویسنده حملات تندی به تشکیلات بهائی کرده و میان آیین بهائی و سازمان تشکیل‌شده در آن، توسط شوقی افندی، تفاوت فاحش قائل شد. او شوقی افندی را به‌عنوان رهبری که طرفدار اختناق و سیستم پلیسی است معرفی می‌نماید. او معتقد است که دیانت بهائی و قانون اصلی آن توسط شوقی افندی و محمدعلی افندی تغییر یافته؛ و این دو نفر و تشکیلات بهائی را دشمنان اصلی دیانت بهائی معرفی می‌نماید. خانم وایت از فصل چهارم کتاب به بعد، به موضوع وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء - معروف به الواح وصایا - می‌پردازد و ضمن ارائه متن کامل آن، گزارشی از بررسی‌های کارشناس خط ارائه می‌کند. او نهایتاً با ذکر دلایل و مستندات، نتیجه می‌گیرد که وصیت‌نامه عبدالبهاء جعلی و بی‌اعتبار است و هدف از تنظیم آن سپردن قدرت به شوقی افندی و نفوذ و کنترل بر جامعه بهائی است.

خانم وایت علاوه بر کتاب یادشده مکتوبات دیگری نیز به شرح زیر منتشر کرده است:

عبدالبهاء و عصر موعود، نیویورک، ۱۹۲۷.  
وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء جعلی است، راتلند ۱۹۳۰.

وصیت‌نامه مشکوک عبدالبهاء، بورلی هیلز، ۱۹۴۶.  
مکاتبات بین کمیسیونر عالی فلسطین و روت وایت، درباره الواح منتسب به عبدالبهاء، مارس ۱۹۲۳، ترجمه آلمانی، اشتوتگارت، چاپ استنسبیل.

### ● هرمان زیمر و وصیت‌نامه جعلی عبدالبهاء

خانم وایت در تلاش‌های خود برای اثبات جعلی

عبدالبهاء، بعدها، در ملاقاتی که با این خانم و شوهرش در حیفا داشت، از دریافت این وجه اظهار بی‌اطلاعی کرد و وصول آن را تأیید ننمود. خانم وایت، حسب دستور عبدالبهاء، موضوع را پیگیری کرد و متوجه شد که چک یادشده بدون اطلاع عبدالبهاء، و با جعل امضای او در پشت چک توسط شوقی افندی، وصول گردیده و مصرف شده است

بودن الواح وصایای عبدالبهاء و افشاگری علیه شوقی افندی چندان موفقیتی پیدا نکرد و نتوانست صدای اعتراض خود را به گوش همه بهائیان آن زمان برساند. ولی چندسال بعد یکی از بهائیان اولیه در آلمان، به نام هرمان زیمر<sup>(۱۴)</sup> با چاپ کتابی به نام «یک وصیت‌نامه جعلی آیین بهائی را تا حد شوقیسم سیاسی تنزل می‌دهد»<sup>(۱۵)</sup> توانست دیدگاه‌های خانم وایت را بازنشر نموده و ندای او را، در مخالفت با شوقی افندی، زنده گرداند.

در کتاب زیمر، که مشتمل بر ۱۵ فصل است، ضمن یادآوری دیدگاه‌های خانم وایت، شخصاً به بررسی و تحلیل وصیت‌نامه عبدالبهاء پرداخته و با ذکر دلایل و مستندات، جعلی بودن آن را به اثبات رسانیده است. در فصل دوم کتاب، زیمر، به بررسی نمونه‌هایی از سابقه جعل در تاریخ گروه‌های دینی پرداخته، با قرائتی، جعل در الواح وصایای عبدالبهاء را مشابه جعل وصیت‌نامه مشهور به کنستانتین بزرگ، در میان مسیحیان، دانسته است.<sup>(۱۶)</sup>

او در شش صفحه کتاب، عبارات دو وصیت‌نامه را باهم مقایسه کرده و موارد مشابه بین وصیت‌نامه‌های منتسب به عبدالبهاء و کنستانتین را بررسی می‌کند و حدود ۲۵ مورد مشابهت را در معرض دید خواننده قرار می‌دهد و با مقایسه شوقی افندی با یهودا اسخریوطی<sup>(۱۷)</sup>، ادعا می‌کند که وی، به خاطر پول و قدرت به آیین بهاء‌الله خیانت کرده است.

زیمر، در فصل سوم کتاب خود، عبارات وصیت‌نامه عبدالبهاء را با عبارات موجود در کتاب قرن بدیع شوقی افندی<sup>(۱۸)</sup> مقایسه می‌کند و با ذکر ۲۱ مورد مشابهت بین لحن این دو سند، مدعی می‌شود که لحن خشن موجود در وصیت‌نامه ادعائی عبدالبهاء و عبارات تند به کار رفته در آن، با لحن خشن و ادبیات تند به کار رفته در کتاب قرن بدیع همخوانی دارد. در حالی که همه کسانی که با آثار عبدالبهاء آشنائی داشته و یا با او مرادوه داشته‌اند

عبدالبهاء را الگوی بخشش، لطف، محبت و مهربانی و وحدت می‌دانند. در حالی که در متن وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء، که در سال ۱۹۷۱ توسط ویلمت به چاپ رسیده است، با عبارات خشنی روبرو می‌شویم که هیچ‌یک از آن عبارات با روحیه عبدالبهاء همخوانی ندارد؛ عباراتی چون:

«خشم خدا و انتقام او از دشمنانش - نفرت انگیزتر و شرم‌آورتر - دشمن مرگبار - با حداکثر خصومت - اشتباهات وحشیانه و شیرانه - ظلم و بی‌عدالتی واضح - نفرت و طغیانگری - ای بنده خطاکار تو پنجه در پنجه شیران وحشی، گرگان گرسنه و جانوران خون آشام ... و امثال آن عباراتی نیست که عبدالبهاء به‌عنوان رهبری مهربان به کار برده باشد و این‌گونه قضاوت‌های خشک و شدید نسبت به منتقدان داخلی و خارجی یک عقیده، برخلاف مشرب رایج در غرب محسوب می‌شود.

این ادعای هرمان زیمر را - که لحن و ادبیات وصیت‌نامه عبدالبهاء با سایر مکتوبات و سخنان او همخوانی ندارد - آقای شعاع‌الله بهائی<sup>(۱۹)</sup> پسر برادر عبدالبهاء نیز در کتاب دست‌نوشته خود<sup>(۲۰)</sup> تأیید می‌کند.

### ● شعاع‌الله بهائی و وصیت‌نامه عبدالبهاء

او در کتاب خود می‌نویسد:

عبارات و مفاهیم مندرج در الواح وصایای عباس افندی کاملاً مغایر با مطالب و اظهارات و تعالیمی است که او به امریکائیان علاقه‌مند به بهائیت ارائه می‌کرد.

عبدالبهاء در نزد تحسین‌کنندگان غربی، به خاطر رفتار اعتدالی و تعالیم روشنفکرانه‌اش در باره صلح، عشق، محبت، عفو و بخشش، مدارا و سازش دینی شناخته شده بود. ولی در سندی که به‌عنوان وصیت نامه او منتشر شده است، او به طعنه و توبیخ علیه رقیب و برادر ناتنی‌اش، محمدعلی می‌پردازد و او را

متن وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء، اولاً به خط او نیست و با سایر دست‌نوشته‌های عبدالبهاء، که در متون دیگر او مشاهده می‌شود همخوانی ندارد. ثانیاً کل وصیت‌نامه را یک نفر نوشته است. بنابر این، به‌منظر میرسد نوعی فریب و جعل و کلاهبرداری در آن صورت گرفته باشد

فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهبائی شناسی

کسی را آزرده سازید. مبادا، مبادا، در رفتار با کسی، نامهربانی پیشه کنید! مبادا، مبادا، موجب ناامیدی احدی از مردمان باشید. اگر قرار است فردی موجب اندوه

قلبی یا حزن و یأس روحیه شخصی گردد، اگر بمیرد، بهتر است تا بر روی زمین راه برود!

«دشمن خود را دوست بدارید و انسان بدخواه را نیکخواه بیندازید! نه آنکه اگر کسی را دشمن خود تصور کردی، از او قطع رابطه کنی، یا او را تحمل نمایید. این صفت افراد دورو و منافق است. این محبت و عشق واقعی نیست، به هیچ وجه! بلکه باید دشمن خود را همچون دوست ببینی و بدخواهان را همچون خیرخواهان و بر این اساس با آن‌ها رفتار نمایی...!»

«نسبت به اشتباه و خطای دیگران سکوت کنید، برای آن‌ها دعا کنید و بانیکی به ایشان کمک نمایید. همواره به نیکی‌ها نگاه کنید نه به بدی‌ها!»

«عشق و محبت خود را به بیگانگان چنان ارزانی کن، که به نزدیکان و بستگان خود ارزانی می‌کنی! اگر نفسی طالب جدال است، تو دنبال سازش و مدارا باش! اگر او تو را سرزنش کرد، تو زبان به ستایش او باز کن. اگر به تو زهر هلاهل داد، تو به او پادزهر شفافبخش بده! اگر او خواهان مرگ تو است، تو خواهان حیات جاودانه‌اش باش! اگر او خار آزاردهنده است، تو برایش چو نان گل و سنبل باش... زبان خود را به بدگویی از دیگران نیالایید. دشمنان خود را همچون دوستان نگرید و آنان که بدخواه شمایند همچون خیرخواهان خود در نظر بگیرید! چنان رفتار کنید که قلب شما خالی از کینه باشد. اجازه ندهید قلب شما از دیگران مکدر باشد...!»

شعاع‌الله بهائی در قسمت آخر دست‌نوشته خود می‌نویسد:

وقتی سرانجام وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء منتشر شد، امیدوار بودم که به دلایل زیر نهایتاً بی‌اعتبار و باطل تلقی شود:

«مرکز فتنه و شرارت» خطاب می‌کند و ادعا می‌نماید که محمدعلی هدفش «تابودی کامل و اضمحلال امر بهائی» است. در این وصیت‌نامه عبدالبهاء

برادر و جانشین پس از خود را به شکستن میثاق بهاء‌الله، دست‌کاری در آیات و نوشته‌های او و ارائه گزارش‌های تحریک‌آمیز علیه عبدالبهاء به دولت عثمانی متهم می‌کند و حتی محمدعلی را متهم می‌سازد که قصد ترور و قتل عبدالبهاء را داشته است؛ لذا ضمن طرد و تکفیر و اخراج او از بهائیت برای او آرزوی گرفتار شدن در خشم الهی و دچار شدن به انحطاط و خذلان الهی تا روز قیامت را می‌نماید. به این ترتیب، نویسنده الواح وصایا برای خود نقش یک قهرمان بی‌گناه و قربانی و مدافع بهائیت را، در برابر افراد شروری که دشمن تلقی شده و مظهر شر محض هستند، ترسیم می‌کند. عبدالبهاء همچنین در این وصیت‌نامه، نوه‌اش شوقی افندی را به‌عنوان «ولی امرالله» و فرد مصون از خطا، معرفی می‌کند. او ادعا می‌کند که هر کس از در مخالفت با شوقی افندی درآمد و یا او را مورد انتقاد قرار دهد، به مخالفت و دشمنی با خدا برخاسته و باید از جامعه بهائی طرد و اخراج گردد و خواهان خشم و انتقام خدا بر چنین فردی می‌شود. او تا بدانجا پیش می‌رود که به هیچ کس حق اظهارنظر و اجازه بیان و طرح دیدگاه و نظر را نمی‌دهد.

محتوا و مضمون کلی این سند به گونه‌ای است که به‌سختی می‌توان آن را به‌عنوان آخرین پیام مثبت و مترقیانه یک رهبر دینی به جهان پذیرفت، به‌ویژه اگر آن را با بعضی دیگر از نوشته‌ها، سخنرانی‌ها و اظهارات معروف عبدالبهاء مقایسه کنیم.

شعاع‌الله در یادداشت خود به برخی از نوشته‌ها، جملات و اندرزهای عبدالبهاء اشاره می‌کند و محتوای کاملاً مغایران‌ها را با جملات موجود در الواح وصایا را نشان می‌دهد<sup>(۲۱)</sup>؛ از جمله موارد زیر: «مبادا، مبادا، دلی را بیازاید! مبادا، مبادا، روحیه

این ادعای هرمان زیمر را - که لحن و ادبیات وصیت‌نامه عبدالبهاء سایر مکتوبات و سخنان او و همخوانی ندارد - آقای شعاع‌الله بهائی پسر برادر عبدالبهاء، نیز در کتاب دست‌نوشته خود تایید می‌کند





اولاً این وصیت‌نامه در تعارض و تناقض با احکام و فرامین بهاءالله، و قوانین وضع شده توسط او است.

ثانیاً این وصیت‌نامه در تعارض با تعالیم خود عبدالبهاء، و اصول بهائی مورد تأیید او است. ثالثاً این وصیت‌نامه نابودگر و ضد بنیان آزادی‌های اندیشه، اعتقاد، عقیده و بیان و آزادی مطبوعات و نشر است.

ولی هنگامی که یکی از جوامع بهائی - محفل ملی بهائیان امریکا و کانادا - از این وصیت‌نامه با احترام یاد کرد و آن را جزئی از اساسنامه خود قرار داد و بهائیان را موظف کرد تا نسبت به تمام بندهای این وصیت‌نامه اعلام وفاداری و انقیاد کنند؛ امیدهای من نقش بر آب شد و انتظاراتم نا کام ماند. به این ترتیب تفتیش عقاید کلیسای روم احیا شد...

او نظر نهائی خود را نسبت به الواح وصیای عبدالبهاء این چنین بیان می‌کند:  
«من قویاً عقیده دارم که عبدالبهاء عاقل تر از آن است که چنین وصیت‌نامه‌ای از خود به جای گذارد و لذا درباره صحت و درستی آن شک و تردید دارم.»

### ● ادامه مباحث آقای هرمان زیمر.

زیمر در فصل پنجم کتاب خود مقایسه‌ای دارد بین نحوه قرائت وصیت‌نامه بهاءالله و وصیت‌نامه عبدالبهاء، و می‌گوید:

وصیت‌نامه بهاءالله (برطبق نقل کتاب قرن بدیع) در نهمین روز صعودش، در حضور نه شاهد، مهربرداری شد و بعد از ظهر همان روز، در حضور جمع کثیری، از جمله پسرانش، برخی از بستگان باب، و زوار و مؤمنین، که در کنار مقبره شریفش گرد آمده بودند؛ قرائت شد (هرچند بعداً به مفاد آن عمل نشد).

ولی در مورد وصیت‌نامه عبدالبهاء چنین عملی انجام نشد. ابتدا در تاریخ ۱۹۲۱/۱۲/۲۲ تلگرافی از حیفا برای کنسول شوارز، در اشتوتگارت، رسید که:

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

«آقا درگذشت. در ۷ ژانویه مراسم یادبود برقرار کنید. دستورات کامل در الواح وصیای است ترجمه آن ارسال خواهد شد، به دوستان اطلاع دهید. ورقه علیا»

در حالی که محتوای دستورات ذکر شده در متن وصیت منتشر نشد، مگر زمانی که شوقی از اروپا برگشت.

### ● روایت روحی افنان، پسر خاله و دستیار شوقی افندی، از الواح وصیای عبدالبهاء

منشی قبلی شوقی افندی و پسر خاله او، روحی افنان، نامه‌ای به دکتر ادیبولد نوشت (و این نامه در تاریخ ۱۹۳۰/۳/۱۲ با درج عبارت «خوانده شد» توسط شوقی تأیید گردید). در این نامه می‌گوید:

سایر اعضای فامیل، یعنی مادر بزرگم، ۴ دخترش، دامادهايش، خود من به عنوان تنها نوه حاضر در حیفا و خسرو، خدمتکار مورد اعتماد سرکار آقا (عبدالبهاء)، دسته جمعی، کلید را از جیب لباس او که کنار گنجی بود برداشتیم. در حضور تمام افراد، من درب صندوق امانت را باز کردم و با راهنمایی منور خانم، قوطی تیوپ شکل فلزی را که وصیت‌نامه درون آن بود، یافتیم و درب آن را گشودم. وصیت‌نامه را باز کردم و شروع به خواندن آن کردم و از مفاد وصیت‌نامه، به‌طور محرمانه، قبل از آنکه شوقی از آکسفورد بازگردد؛ مطلع شدیم. خلاصه من (روحی) اسناد را روز پس از درگذشت آقا در برابر فامیل باز کردم.

زیمر، حدس می‌زند که تلگرام مورخ ۲۲ دسامبر ۱۹۲۱ ممکن است به‌طور غیرمستقیم توسط خود شوقی مخایره شده باشد و مفاد آن با وصیت‌نامه‌ای که در فوریه ۱۹۲۵ (یعنی ۳ سال بعد) ترجمه و چاپ و توزیع شد و به اطلاع برخی از بهائیان رسید، متفاوت باشد.

زیمر به نقل از خانم روت وایت از کتاب دیانت بهائی و دشمنش، سازمان بهائیت (۱۹۲۹) می‌نویسد:

او [شعاع الله] نظر نهائی خود را نسبت به الواح وصیای عبدالبهاء، این چنین بیان می‌کند: «من قویاً عقیده دارم که عبدالبهاء، عاقل تر از آن است که چنین وصیت‌نامه‌ای از خود به جای گذارد و لذا درباره صحت و درستی آن شک و تردید دارم.»

**فصلنامه**  
**فرهنگی اجتماعی**  
**بهبائی شناسی**

چهار هفته بعد، یک ترجمه تایپ شده، امضاء نشده و بدون تاریخ از وصیت نامه منتسب به عبدالبهاء، به امریکا رسید و هوراس هولی<sup>(۳۳)</sup> برای جمعی از بهائیان

(در این جلسه خانم وایت حاضر بود) خواند. ولی هیچ توضیح یا تفسیری به حضار ارائه نشد. بنابراین، این تعیین جانشین برای عبدالبهاء، همچون رعد و برق و صاعقه‌ای در آسمان آفتابی به نظر رسید! زیرا عبدالبهاء هیچ‌گاه صحبتی از تعیین جانشین نکرده بود. قرار بود که رهبری جامعه بهائیان به بیت‌العدل منتقل گردد. عبدالبهاء در صفحه ۲۳۸ نشریه نجم باختر، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۳ گفته بود:

« موعود بهاء‌الله هزار سال و یا هزاران سال پس از او خواهد آمد. این عهد و میثاق بهاء‌الله است. در موارد اختلاف باید از مشورت عبدالبهاء استفاده کرد... پس از عبدالبهاء، هرگاه بیت‌العدل جهانی شکل گرفت، رافع اختلاف خواهد بود.»

تذکر این نکته خالی از لطف نیست که ارجاع کار اداره‌ی بهائیان به بیت‌العدل از سوی عبدالبهاء حداقل دو مفهوم مجزا را به ذهن متبادر می‌کند. نخست آن که بر اثر اختلافات میان عباس افندی و برادرش محمد علی، در زمان بیان این مطلب توسط عبدالبهاء، او تصمیم گرفته بود بر خلاف لوح عهدی، برادرش را پس از خود از چرخه‌ی امور مدیریت جامعه‌ی بهائیان حذف کند. دوم آن که در آن لحظات که عبدالبهاء چنین می‌گفت، شوقی را به عنوان جانشینی خود تعیین نکرده بود و یا آن که این جانشینی را ملغی نموده بود. چون معنی نداشت که با وجود جانشینی شوقی و آن همه شش‌و‌ناتی که در الواح وصایا برای او ذکر شده بود، عبدالبهاء امور بهائیان پس از خود را به بیت‌العدل واگذار کند. این در حالی است که تشکیلات بهائیان پس از عباس افندی، نگارش الواح وصایا را به دوران میان‌سال عبدالبهاء و صباوت شوقی افندی مربوط می‌داند و سخنان عباس افندی در نشریه نجم باختر، متأخر از آن دوران است. این‌ها

همه مؤید آن بود که عبدالبهاء اصلاً در ذهن خود، نگاهی به جانشینی شوقی پس از خود نداشت.

در مورد احتمالات مطرح‌شده در مورد وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء بد نیست به قسمت‌هایی از فصل هفتم کتاب زیمبر نیز توجه شود:

**● گزارش زیمبر درباره چگونگی تهیه الواح وصایای جعلی**

«... اولین اخبار مجدد از شوقی افندی در مورد وصیت‌نامه، به نامه ۱۴ نوامبر ۱۹۲۳ باز می‌گردد. در این نامه شوقی افندی به شرایط نامساعد و نکبت‌بار، بیماری و خستگی جسمانی، در آغازین سال‌های اشتغال به خدمت در بهائیت اشاره می‌کند. در موارد گذشته، شوقی افندی هیچ‌گاه، هیچ‌گونه شکایتی از بیماری و کسالت و یا خستگی جسمانی نکرده بود. در واقع، شوقی چطور می‌توانسته از سال‌های خدمت خود سخن بگوید؟ از مطالب نقل‌شده قبلی می‌توان فهمید که شوقی افندی از آوریل تا دسامبر ۱۹۲۲ در حیفا نبوده و یک نفر جایگزین برای خود تعیین کرده بود. همچنین در سال بعد، ۱۹۲۳، او قبل و یا حداکثر در ماه جولای آنجا را ترک کرده و تنها در ماه نوامبر دوباره در حیفا از او صحبتی شده است! بنابراین، در واقع، او در سال ۱۹۲۲ تنها چهار ماه، و در سال ۱۹۲۳ هفت ماه در خدمت امر بوده است! لذا شوقی بقیه اوقات را در خارج از امر، به کار دیگری مشغول بوده است. آن کار چه بوده است؟ به نظر من، کار جعل و تهیه وصیت‌نامه منسوب به عبدالبهاء می‌باید به صورت مخفیانه و پوشیده به انجام می‌رسید. مهم‌ترین نکات وصیت‌نامه انتسابی، قطعاً در چاپ اول پوشیده شده بود و حال زمان آن بود که آن موارد با صدای بلند در حیفا و نیویورک خوانده شود! قبلاً (یعنی از زمان صعود عبدالبهاء تا بازگشت شوقی افندی) فرد اخیرالذکر ناچار بود تحت فشار و فشرده کار کند! ولی این حالت فشار دیگر ضرورت نداشت.

زیمبر، حدس می‌زند که تلگرام مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۲۱ ممکن است به‌طور غیرمستقیم توسط خود شوقی مخایره شده باشد و مفاد آن با وصیت‌نامه‌ای که در فوریه ۱۹۲۵ (یعنی ۳ سال بعد) ترجمه و چاپ و توزیع شد و به اطلاع برخی از بهائیان رسید، متفاوت باشد



**فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئ‌شناسی**

وصیت ادعایی را حالا روی میز گذاشتند! ۳ سال پس از خواندن (قرائت) بلند اولیه الواح وصایای جعلی عبدالبهاء افراد مسن و شناخته شده از مؤمنان بهائئ، نسخه‌ای تایپ شده از آن را دریافت کردند.

تا پیش از فوریه ۱۹۲۲، هیچ کس، حتی فرد روزنامه‌نگاری چون خانم وایت مطلب و یادداشتی از قرائت الواح وصایا نداشت. لذا بسیار آسان بود که یک متن تا حدی تغییر یافته را به جای متن اصلی ارائه کنند. سه سال بعد، هیچ کس چیزی از خلاصه یادداشت اولیه به یاد نداشت. حتی در زمان قرائت وصیت‌نامه، هیچ یادداشت، توضیح و تفسیری درباره وصیت انتسابی به حضار داده نشد. به این ترتیب، فاصله زمانی بین دسامبر ۱۹۲۱ و تابستان ۱۹۲۲ احتمالاً برای تهیه و تکمیل وصیت‌نامه جعلی عبدالبهاء در نظر گرفته شده و آکسفورد (یا لندن) و حیفا هم مرکز و محل این اقدام بوده است.

**● الواح و وصایای عبدالبهاء و تغییر در کتاب دکتر اسلمنت، «بهاء‌الله و عصر جدید»**

جدا از تکمیل وصیت‌نامه ادعایی برای عبدالبهاء، مباحثه با دکتر اسلمنت درباره تغییرات و تجدید چاپ کتابش دلیل مهم دیگر حضور شوقی در انگلستان و ادامه غیبت او از حیفا است. در اینجا مایلم بار دیگر عبارتی از شوقی را، که قبلاً هم اشاره کردم، یادآور شوم و آن اینک: شعله‌های اختلاف و تفرقه با استهزاء و تمسخر وصیت‌نامه منسوب به عبدالبهاء بالا گرفته است. چگونه این اعتراضات و شورش علیه وصیت‌نامه منسوب به عبدالبهاء پایان یافت؟ خطراتی که در پایان وصیت‌نامه ادعایی آمده که: به هیچ کس اجازه داده نمی‌شود که عقیده‌اش را ارائه نماید... چندان سودمند نبود. خود اعتراض و شورش این را نشان می‌داد. ولی اثر دکتر اسلمنت، «بهاء‌الله و عصر جدید» که در سال ۱۹۲۳ چاپ و منتشر شد یک مطلب اضافی داشت: «آخرین وصیت‌نامه عبدالبهاء!»

من از این واقعیت استفاده کرده و می‌گویم شوقی افندی می‌توانسته عبارت فوق‌الذکر را جانبدارانه نوشته باشد که «شعله‌های اختلاف و تفرقه، چنان کینه‌توزانه در گذشته توسط کسانی که وصیت‌نامه عبدالبهاء را به سخره و استهزا گرفتند بالا گرفت ... و اینکه امیدهای این توطئه‌گران شریر از بین رفته، و دیگر هرگز احیا نخواهد شد».

باید توجه داشت که شوقی افندی با افزودن این وصیت‌نامه به کتاب اسلمنت، به یک پیروزی شخصی دست یافت. به این ترتیب، و با توجه به دیدگاه ارائه شده در کتاب، سازمان بهائئیت به‌عنوان بهترین هدیه و دستاورد امر بهائئ تلقی شد و کتاب مذکور عبارت اُخرای وصیت‌نامه گردید. هر کس می‌تواند به راحتی به این واقعیت برسد که تعارضات موجود در وصیت‌نامه، کار جاعل و تهیه‌کننده آن بود. زیرا دکتر اسلمنت پس از فوت عبدالبهاء از هر گونه اصلاح و تقطیع عبارات کتابش خودداری کرد. دکتر اسلمنت، طی چند جلسه گفتگویی که در زمستان سال‌های ۱۹۱۹/۱۹۲۰ در حیفا با عبدالبهاء داشت، اصلاحاتی در متن کتابش انجام داد؛ سپس اجازه داد آن کتاب به فارسی ترجمه شود تا عبدالبهاء بتواند آن را بخواند و احتمالاً نظرات اصلاحی را ارائه کند.

البته قسمت سرکار آقا نبود که تمام کتاب را بخواند! متن کامل دست‌نویس به دقت توسط کمیته‌ای، زیر نظر محفل روحانی ملی انگلستان، مطالعه و بررسی شد و اجازه چاپ گرفت! شوقی افندی نیز نسخه انگلیسی را مطالعه کرد و رضایت و تأیید کتبی خود را بر آن نهاد. او حتی تغییراتی را در ترجمه عبارات فارسی به انگلیسی ارائه کرد که مورد موافقت و رضایت اسلمنت قرار گرفت. شوقی افندی و دکتر اسلمنت از اولین حضور اسلمنت در حیفا یکدیگر را می‌شناختند. آن‌ها همچنین در زمانی که قرار بود به همراه دو تن از بهائیان ایرانی، اقدام به ترجمه لوح عبدالبهاء برای ارسال آن به «سازمان مرکزی برای

بدون شک شوقی در زمان غیبت ۸ ماهه از حیفا، در سال ۱۹۲۳، دکتر اسلمنت را ملاقات کرده و سعی کرده او را متقاعد کند متغیضی از الواح وصیت‌نامه عبدالبهاء را در آخرین بخش کتابش بگنجد

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

۱۹۶۳، آن جملات مهم حذف شده‌اند. در مقدمه چاپ دوم، درباره حذف ها گفته شده: «اینکه نظرات نویسنده که برخی از آن‌ها قبل از ۱۹۲۱ نوشته شده بود، دیگر

لزوماً در بعضی جنبه‌ها با ماهیت تکاملی دیانت بهائی منطبق نبود... به‌طور اجتناب ناپذیری چند اشتباه وارد متن‌ها شده بود...»

با در نظر گرفتن عبارات فوق الذکر، که در واقع یک سبیلی به صورت وصیت‌نامه منسوب به عبدالبهاء تلقی می‌شد، برای محفل روحانی ملی امریکا راه چاره‌ای نماند جز آنکه اظهار کند طبق توصیه و تأیید شوقی افندی عبارات مذکور حذف شده است. این حذف از نمونه کلاسیک سوءاستفاده تاریخی به‌شمار می‌آید. از آن‌گونه مواردی که حقایق تاریخی به منظور تأمین منافع یک گروه اقلیت و کوچک مورد تحریف قرار گرفته است که همان ولی امر و بالاترین مقام اجرائی سازمان اداری بهائیت باشند.

اینکه آیا شوقی قبلاً (در زمانی که از فلسطین غیبت کرده بود) سعی کرده بود تا جملات فوق الذکر را دستکاری و جابه‌جا کند یا نه، ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم، زیرا شوقی در تنظیم و تکمیل متن وصیت‌نامه مسلط شده بود، و ما نمی‌توانیم بپذیریم که جملات مورد نظر اشتباهاً و به‌سادگی از چشم او دور مانده باشد، درحالی‌که او موافقت خود را با انتشار چاپ اول اعلام کرده بود. پاراگراف جدید این حقیقت که مطالب وصیت‌نامه ادعایی، برخلاف پیش‌بینی بهاءالله درباره دوره پس از عبدالبهاء، از چشم فرد باهوشی چون دکتر اسلمنت دور مانده باشد بسیار سؤال‌برانگیز است. سؤال افلاطون را که «حقیقت چیست؟» یک بار دیگر می‌توان در اینجا تکرار کرد. حتی اگر در اول کتاب، مصحح آن شعار لزوم تحریر حقیقت را متذکر نمی‌شد.

به‌هر صورت دو سال بعد، اسلمنت را در حیفا، کنار دست ولی امر به‌عنوان مهم‌ترین همکار او، مشاهده می‌کنیم. این همکاری چندان دیر نپایید، زیرا در سال

صلح پایدار» واقع در لاهه - هلند کنند، با یکدیگر ملاقات کرده بودند. بدون شک شوقی در زمان غیبت ۸ ماهه از حیفا، در سال ۱۹۲۲، دکتر اسلمنت را ملاقات

کرده و سعی کرده او را متقاعد کند منتخبی از الواح وصیت‌نامه عبدالبهاء را در آخرین بخش کتابش بگنجانند. نکات جالبی مثل حقوق الله، مبالغ پرداختی و اهدایی به ولی امر، همچنین محافظان و بادی گارد ولی امر، یا ممنوعیت بیان عقاید شخصی درباره الواح وصیای عبدالبهاء، و نیز لعن و نفرین بر کسانی که عقیده و باوری نسبت به ولی امر ندارند، در این منتخب و گزیده مطالب حذف شده است. به‌جای آن، منتخبی در چاپ اول کتاب در سال ۱۹۲۳، و چاپ آلمانی سال ۱۹۲۷ به چشم می‌خورد که در واقع اعتراض و رویارویی مبهمی با مخالفان الواح وصیای ساختگی است»

به‌اءالله برنامه ریزی کرده بود که پس از مرگ عبدالبهاء، بیت‌العدل با شرکت نمایندگان بهائیان سراسر جهان تشکیل شود تا مسئولیت امور بهائی، کنترل، نظارت و هماهنگی فعالیت‌هایش، پیشگیری از تفرقه و اختلافات و حفظ و صیانت تعالیم بهائی از هرگونه فساد و ارائه ناصحیح را به انجام رساند. از این گذشته، بهاءالله هرگونه تفسیر و تبیین متون را جز توسط عبدالبهاء «و پس از درگذشت او توسط بیت‌العدل» را ممنوع کرده بود. او در کتاب اقدس اعلام کرده بود که هرگونه تفسیر و تأویل متون مقدس، برخلاف بیان صریح و ظاهر آن‌ها، ممنوع است. ظرف ۱۰۰۰ سال یا هزاران سال مظهر الهی دیگر ظهور خواهد کرد که تحت سایه بهاءالله، همراه با براهین روشن از رسالت الهیه به هدایت مردم خواهد پرداخت. ولی تا آن زمان تنها تعالیم و کلمات بهاءالله، عبدالبهاء و تصمیمات بیت‌العدل جهانی مرجع دیصلاح برای هدایت و راهنمایی هستند.

در چاپ دوم آلمانی (بدون درج تاریخ انتشار) و نیز چاپ سوم به تاریخ ۱۹۴۸ و چاپ چهارم مورخ

این آخرین لوح انتسابی به عبدالبهاء، همچون الواح وصیای منسوب به او، هدف مشابهی را، برای مقابله با انتقادات و اعتراضات گسترده علیه وصیای معجول عبدالبهاء، دنبال می‌کرد و ما در غرب کمترین اطلاعی از آن نداشتیم

۱۹۲۵ رهسپار دیار باقی و جهان آخرت شد. اسلمنت خیلی زود راز هایش را با خود به گور برد.

در همان زمان یعنی اولین ماه‌های پس از صعود حضرت آقا، یک مورد دیگر کار جعل و تقلب از سوی ولی امر انجام شد. این جعل و تقلب بعدی به منظور آماده‌سازی جهان بهائیت و پیروان عبدالبهاء بود. در مورد تغییر لحن و کلام در وصیت‌نامه ادعایی منتسب به عبدالبهاء و ساختن مدرکی برای کاربرد عباراتی که تا آن زمان کاملاً بی‌سابقه بوده و قابل انتساب به عبدالبهاء نبود؛ با عنوان «آخرین لوح مهم عبدالبهاء به احبای شرق و غرب عالم».

این آخرین لوح انتسابی به عبدالبهاء، همچون الواح وصایای منسوب به او، هدف مشابهی را، برای مقابله با انتقادات و اعتراضات گسترده علیه وصایای مجعول عبدالبهاء دنبال می‌کرد و ما در غرب کمترین اطلاعی از آن نداشتیم. این آخرین لوح مهم، کاملاً بیانی مشابه با الواح وصایای عبدالبهاء دارد ولی با بیان مستمر و تاریخی عبدالبهاء کاملاً متفاوت است. وقتی در پایان می‌گوید از تعصبات و غیبت نسبت به دیگران دوری کن... «درواقع به نفع خود صحبت می‌کند. این لوح منتسب به عبدالبهاء همچون آیین‌های است که در آن مقاومت احبای بهایی شرق و بالاتر از همه ایرانیان را، در رابطه با مقام ادعایی ولایت امر شوقی ملاحظه می‌کنیم».

زیمبر در فصل چهارم کتاب خود به نکته مهمی اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

در وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء، مناصب برجسته‌ای برای شوقی افندی در نظر گرفته شده و از او به‌عنوان ولی امر یاد شده است و در آیین بهائی بالاترین مقام به او داده شده است. او مبین و مفسر آیات الهی و ریاست بیت‌العدل جهانی را عهده‌دار گردیده و اقتداری در حد یک امپراتور به او داده شده است. حقوق الله یعنی ۱۹ در صد از درآمد سالیانه کل بهائیان نیز در اختیار او قرار گرفته است که می‌تواند

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

پشتوانه مالی بزرگی برای او باشد. کسی که فرزندان او تا ابد زمام امور را در دست داشته و همواره ۹ نفر از ابادی امر به عنوان محافظ و بادیکارد، قرار است در خدمت او باشند و مواظب باشند تا گردی بر صورت او ننشیند و حزن و اندوهی بر دل او وارد نیاید.

دادن این همه امکانات و اختیارات به شوقی افندی شک‌برانگیز است، زیرا شارع آیین بهائی چنین اختیاراتی را در کتاب اقدس و الواح بعدی خود قبلاً پیش بینی ننموده بود و برای اولین بار و با انتشار ناگهانی این وصیت‌نامه چنین موضوعاتی مطرح می‌شود.

آیا می‌توان پذیرفت که بهاءالله، که بهائیان او را تجلی خدا در عصر ما می‌دانند، به‌سادگی در کتاب قوانین خود مطالب مهمی چون ولی امر و مقام منبع ولایت امرالله و ریاست پارلمان جهانی را فراموش کرده است؟ درست به‌همان سادگی که بچه‌های مدرسه مطالب درسی را فراموش می‌کنند و یا افراد پیر و سالخورده که حافظه‌شان را از دست می‌دهند؟ بهاءالله در زمان نوشتن کتاب اقدس ۶۰ سال بیشتر نداشت و از قدرت حافظه کامل برخوردار بود. بنابراین امکان نداشت تا مطلب به این مهمی را در شریعتش از قلم بیندازد.

عبدالبهاء می‌گوید: «سیاس خدای را که بهاءالله هیچ چیز را ناگفته نگذاشت، هر چیزی را توضیح داد و جای هیچ بهانه‌ای برای کسی نگذشت که بگویند...»<sup>(۲۳)</sup>

زیمبر، در اواخر کتاب و در فصل دهم آن می‌نویسد: آنچه امروزه به‌عنوان دیانت بهائی عرضه می‌شود، در حقیقت عمل طبق دستورات شوقی است و می‌توان آن را «شوقیسم» نام نهاد و ویژگی‌های آن سانسور، منع فعالیت‌های سیاسی و طرد و تکفیر است، که معیارهای خوبی برای یک نظم نوین جهانی نیستند. آنچه امروزه از سوی سازمان و تشکیلات بهائی آموزش داده می‌شود تعالیم شوقی و مهملات سازمان

دادن این همه امکانات و اختیارات به شوقی افندی شک‌برانگیز است، زیرا شارع آیین بهائی چنین اختیاراتی را در کتاب اقدس و الواح بعدی خود قبلاً پیش بینی ننموده بود و برای اولین بار و با انتشار ناگهانی این وصیت‌نامه چنین موضوعاتی مطرح می‌شود

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی شناسی

وصایا با دستخط عبدالبهاء مطابقت تام دارد. خود محمدعلی و حتی کسانی که از ادعای نامعتبر بودن وصیتنامه سودی می‌بردند نیز در صحت مفاد وصیتنامه

تردید می‌کردند. خود راه نداده‌اند، فقط خانم وایت امریکایی که لسان فارسی نمی‌دانست و با آن بیگانه و ناآشنا بود این ادعا را داشته است. همچنین متخصص خط مورد استناد خانم وایت نیز اهل مغرب زمین بود و نمی‌توانست بدون رؤیت دستخط اصلی اظهار نظر نموده و نظر قطعی صادر نماید.<sup>(۲۴)</sup>

در قسمتی دیگر از یادداشت بیت‌العدل، ادعا شده است که مقامات مدنی کشور فلسطین، موضوع جانشینی شوقی ربانی را پذیرفته و او را به عنوان وصی عبدالبهاء مورد حمایت قرار داده‌اند.<sup>(۲۴)</sup>

در مورد اظهارات خانم وایت مبنی بر جعلی بودن وصیتنامه عبدالبهاء، شعاع‌الله بهائی که رابطه خوبی با خانم وایت ندارد و به نوعی خود و پدرش متهم به مشارکت در جعل وصیتنامه هستند، ضمن تأیید تفاوت خط الواح وصایای انتسابی با دستخط عبدالبهاء، چنین می‌نویسد:

گرچه گزارش آینسورت میچل به احتمال جعلی و ساختگی بودن تمام یا بخشی از الواح وصایای عبدالبهاء اعتبار می‌بخشد، ولی به هر صورت دلیل قطعی و صددرصدی نیست. زیرا، هر چند سند به خط خود عبدالبهاء نیست اما احتمال دارد، عبدالبهاء مطالب را دیکته کرده و منشی یا یکی از بستگانش آن را نوشته باشد. همچنین دو مطلب علیه اظهار نظر دکتر میچل بیان شده است: اول اینکه او متخصص در کارشناسی خط فارسی و نوشته‌های فارسی نبوده و توانایی خواندن خط فارسی را نداشته است. دوم این احتمال وجود دارد که نمونه‌های خط ارائه شده به کارشناس خط از سوی خانم وایت دستخط اصلی عبدالبهاء نباشد! مضافاً اینکه صحت و درستی وصیتنامه هیچ‌گاه در یک دادگاه انحصار وراثت، مورد شکایت و اعتراض واقع نشد و از بهائیان خواسته شد

و تشکیلات است و ربطی به دیانت بهائی ندارد؛ بلکه باید آن را «شوقیسم» نامید. تمام تغییرات در دیانت بهائی را می‌توان در مفهوم زیر طبقه بندی کرد:

✽ وصیتنامه جعلی با موضوعات ولی امر، ولایت امر، و سمت او در رأس «پارلمان جهانی»؛

✽ محافظان شخصی او (ایادی امر)؛

✽ ارائه و پرداخت پول از سوی مردم تحت عنوان «حقوق الله»، که باید به وسیله ولی امر، از طریق تشکیلات بهائی و محافل محلی و ملی صرف امر الهی شود.

✽ حکومت جهانی بهائی، یا به اصطلاح جامعه مشترک المنافع بهائی؛

✽ ایجاد سانسور؛

✽ درخواست معافیت از شرکت در مراسم مذهبی از سوی تازه‌واردین به آیین بهائی؛

✽ اعلام پذیرش قوانین و مقررات جانبی و ضمانت آن، که در الواح وصایای منتسب به عبدالبهاء ذکر شده است؛

✽ انزوای مذهبی به وسیله تحریم محدود یا گسترده و اجتماعی بهائیان: طرد اداری و طرد روحانی؛

✽ سازمان مبتنی بر حکومت الهی (تئوکراسی) با ترتیبات و سلسله مراتب بهائی؛

✽ تبعیت درک فرد از درک جمعی و گروهی: ممنوعیت اعلام آزاد عقیده، براساس وصیت منتسب به عبدالبهاء...

هر چند هرمان زیمر در کتابش، اظهارات خانم وایت در مورد جعلی بودن وصیتنامه را تأیید می‌کند، و خود نیز برای الواح وصایای منتسب به عبدالبهاء اعتباری قائل نیست، ولی مرکز جهانی بهائی (بیت‌العدل)، ضمن نادرست دانستن ادعای خانم وایت، دلائلی را در مورد صحت وصیتنامه منتسب به عبدالبهاء ارائه می‌نماید و مدعی است که «همه کسانی که با دستخط عبدالبهاء در ایران و یا جاهای دیگر آشنا هستند قبول دارند که دستخط موجود در الواح

آنچه امروزه به‌عنوان دیانت بهائی عرضه می‌شود، در حقیقت عمل طبق دستورات شوقی است و می‌توان آن را «شوقیسم» نام نهاد و ویژگی‌های آن سانسور، منع فعالیت‌های سیاسی و طرد و تکفیر است، که معیارهای خوبی برای یک نظم نوین جهانی نیستند



به شوقی افندی و سایر حامیان عبدالبهاء، که بر درستی وصیت‌نامه صحه گذاشته‌اند، اعتماد کنند. (۲۵)

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

رهبر جامعه بهائی نداشت. آیا مخالفت با وصیت‌نامه بهاء‌الله از سوی او قابل تصور است؟ آن اشخاص که وصیت‌نامه را نوشتند و گمان کردند که موجب

## ● قمر بهائی، نواده بهاء‌الله: الواح وصایای عبدالبهاء جعلی است!

از جمله افراد دیگری که الواح وصایای عبدالبهاء را جعلی می‌داند خانم قمر بهائی (۲۶) نوه بهاء‌الله از پسرش بدیع‌الله بود. او در مقاله‌ای تحت عنوان عباس عبدالبهاء که در اوائل سال ۱۹۵۳ به‌رشته تحریر درآورد، مدعی شد که الواح وصایای عبدالبهاء ساختگی است. او می‌گوید چنانچه بپذیریم که الواح وصایا نوشته خود عبدالبهاء است، از اعتبار او کاسته خواهد شد. برخی اشخاص که به‌دنبال منافع دنیایی و شخصی بودند، وصیت‌نامه‌ای را نوشته و آن را به عبدالبهاء نسبت دادند. بنابه گفته نگار خانم، دختر قمر بهائی، روایت و داستان مشهور میان اعضای خانواده بهاء‌الله، چنین است: انتصاب شوقی افندی به سمت «ولایت امر» ایده مادر بزرگ او، منیره خانم، همسر عبدالبهاء بود. احتمال دارد منیره خانم به‌همراه ضیائیه خانم (مادر شوقی افندی) یا سایر بستگان نزدیک او، به‌قصد در اختیار داشتن قدرت در پشت تاج و تخت شوقی، به این کار مبادرت کرده باشند، زیرا همان‌طور که قمر بهائی اشاره می‌کند، زمانی که الواح وصایا نوشته شد، شوقی نوجوانی بیش نبود ... او توانایی درک ابعاد مسئولیت بزرگی را که از سوی آن افراد به وی محول شده بود، نداشت. این اشخاص چه با قصد و نیت، و چه بدون عمد، بی‌شک گناهی غیرقابل بخشش علیه عباس افندی مرتکب شدند. وصیت‌نامه‌ای در تناقض با وصیت‌نامه بهاء‌الله جعل کردند که این واقعاً شرم‌آور است ... همگان می‌دانند عباس افندی (با علم به اینکه بهاء‌الله جانشین خود را محدود کرده بود که در صورت فوت عبدالبهاء، رهبری جامعه بهائی به برادرش محمدعلی افندی منتقل شود) صلاحیت تعیین شوقی افندی را به‌عنوان

تمجید و تکریم عبدالبهاء شده‌اند، عیب و ننگی را برای او خریده‌اند، که حتی افراد عادی هم آن را درک می‌کنند، چه رسد به یک رهبر دینی! زیرا در شرایط کنونی، آن‌ها عبدالبهاء را به‌صورت پسر سرکشی تصویر کرده‌اند که برخلاف مفاد وصیت‌نامه پدرش عمل می‌کند. همان وصیت‌نامه‌ای که به‌موجب آن، او حق رهبری را به‌دست آورد. (۲۷)

هر چند بر حسب ادعای بیت‌العدل، اظهارات خانم روت وایت جز ایجاد تزلزل در برخی از بهائیان آلمان، تأثیری بر بقیه بهائیان نداشت (۲۸)، ولی از آنجا که خانم وایت مورد تأیید و علاقه عبدالبهاء بود و از نظر بهائیان امریکا نیز فرد بی‌غرض و موجهی شناخته می‌شد، اظهارات او توانست تأثیر فراوانی روی بهائیان اروپا، امریکا و سایر نقاط دنیا داشته باشد. در آلمان اقدامات خانم وایت منجر به ایجاد «اتحادیه جهانی بهائیان» توسط او، هر یگل و دوستان عبدالبهاء شد.

همچنین این اظهارات توسط هرمان زیرم و تعدادی از بهائیان دنیا که نظر مساعدی به شوقی نداشتند و برطبق مفاد کتاب عهدی، میرزا محمدعلی برادر ناتنی عبدالبهاء را جان‌شین قانونی بهاء‌الله می‌دانستند، در سطح بسیار وسیعی منتشر شد. اگر حرکت‌های خشن و سختگیرانه شوقی افندی و اقدامات او در طرد گسترده مخالفان و معترضان و منتقدان، نبود او مشکل می‌توانست به‌سادگی بر اوضاع مسلط شود و رهبری بلامناع بهائیان را ادامه دهد. استقرار دولت تحت قیمومت انگلستان به‌جای دولت عثمانی، و ارتباط خیلی خوب شوقی افندی با حکومت جدید و روحیه بهائیان - که همیشه به وضع موجود رضایت دارند - نیز بی‌تأثیر درغلبه شوقی افندی و موفقیت او در سرکوب و قلع و قمع مخالفان نبود.

احتمال دارد منیره خانم به‌همراه ضیائیه خانم (مادر شوقی افندی) یا سایر بستگان نزدیک او، به‌قصد در اختیار داشتن قدرت در پشت تاج و تخت شوقی، به این کار مبادرت کرده باشند، زیرا همان‌طور که قمر بهائی اشاره می‌کند، زمانی که الواح وصایا نوشته شد، شوقی نوجوانی بیش نبود

## ● نتیجه

وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء که ابتدا با چالش جدی مقبولیت، صحت و مشروعیت مواجه بود، به مرور زمان مورد قبول اکثریت

بهائیان قرار گرفت و به‌عنوان یک سند بسیار مهم و مکمل کتاب مقدس بهائیان (اقدس) شناخته شد و مورد استناد قرار گرفت. برطبق این سند، شوقی افندی دارای اختیارات ویژه‌ای شد که قبلاً در کتاب اقدس به آن اشاره نشده بود. او در الواح وصایا، به‌عنوان رکنی از ارکان آیین بهائی معرفی شد که بالاترین قدرت و اقتدار را داشته و در صورت حذف او آیین بهائی با اضمحلال مواجه می‌شد.

هرچند تلاش مخالفان شوقی برای بی‌اعتبار کردن وصیت‌نامه عبدالبهاء و جعلی دانستن آن به نتیجه نرسید و شوقی توانست مخالفان را از صحنه خارج نماید و عملاً رهبری جامعه بهائی را برای سال‌های طولانی به‌عهده گیرد، ولی ادعاهای مطرح‌شده هیچ‌گاه توسط یک دادگاه صالح و بی‌طرف مورد رسیدگی قرار نگرفت و پاسخ لازم به این ادعاها داده نشد و بهائیان که همواره وضع موجود را عطیه الهی و خواست جمال مبارک (بهاءالله) می‌دانند، هیچ‌گونه تلاشی برای بررسی ادعاهای مطرح شده، که عامل تحولات اساسی در آیین بهائی شد، به‌عمل نیاوردند.

## ● یادداشت‌ها

۱- مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی - هوفهایم - آلمان چاپ اول ۱۳۷ بدیع ۱۹۸۰ میلادی، ص ۱۳۶.

۲- عبدالحسین آیتی (آواره) از مبلغان برگزیده و مورد توجه عبدالبهاء بود که پس از مرگ او و روی کار آمدن شوقی افندی، با اطلاعاتی که از بهائیت داشت، از بهائیت برگشت و مسلمان شد و کتاب «کشف الحیل» را در رد بهائیت نوشت.

۳- حسن نیکو متولد سال ۱۲۹۵ در بروجرد، نویسنده و دبیر دبیرستان‌های تهران، از مبلغان

شاخص بهائیت بود که هم‌زمان با آیتی به دامن اسلام بازگشت. او کتاب فلسفه نیکو را در ۵ جلد در رد بهائیت به‌رشته تحریر درآورد.

۴- فضل‌الله مهتدی (صبحی) از مبلغان مشهور بهائی، کاتب مخصوص عبدالبهاء که پس از مرگ او و روی کار آمدن شوقی افندی، به‌عنوان اعتراض، بهائیت را رها کرده و به دامن اسلام برگشت و در زمره مخالفان سرسخت بهائیت در آمد.

۵- احمد سهراب (۱۹۵۸ - ۱۸۹۳) منشی و مترجم عبدالبهاء بین سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ و نویسنده مشهور و از اعضای اصلی تشکیلات بهائی در امریکا بود، که به‌دلیل مخالفت با شوقی افندی در سال ۱۹۳۹ از جامعه بهائی اخراج شد.

۶- خانم روث وایت (Ruth White) نویسنده ثروتمند امریکایی، که در زمان عبدالبهاء به بهائیت ایمان آورد ولی پس از اطلاع از جانشینی شوقی افندی، علیه بهائیت و سازمان اداری آن به مخالفت پرداخت.

۷- کتاب خاطرات انحطاط و سقوط «فضل‌الله مهتدی (صبحی) صفحه ۲۱۹ و ۲۲۰ به شرح این موضوع پرداخته و عکسی از چک مورد اشاره را چاپ نموده است.

۸- Ainworth Mitchell

۹- متن کامل گزارش دکتر میچل در آدرس زیر موجود است <http://www.fglaysheer.com/bahaicensorship/camichell-report.htm>

۱۰- کتاب دیانت بهائی و دشمنش سازمان بهائیت - روث وایت

THE BAHAI RELIGION AND ITS ENEMY, THE BAHAI ORGANIZATION; THE TUTTLE COMPANY RUTLAND; VERMONT; 1929

۱۱- همان.

۱۲- نشریه خبری بهائی شماره ۱۹۲۹/۴/۳۱ به



نقل از کتاب مکاتبات بین کمیسیونر عالی فلسطین و روث وایت درباره الواح منتسب به عبدالبهاء مارس ۱۹۲۳ ترجمه آلمانی - اشتوتگارت، چاپ استنسیل.

۱۳- کتاب دیانت بهائی و دشمنش سازمان بهائیت، روث وایت.

HERMANN ZIMMER - ۱۴

۱۵- «A FRAUDULENT TESTAMENT DEVALUES THE BAHAI RELIGION INTO A POLITICAL SHOGHISM». WORLD UNION FOR UNIVERSAL RE- LIGION AND UNIVERSAL PEACE. از انتشارات اتحادیه جهانی دین همگانی و صلح جهانی (این نامی است که زیمر برای تفکر و تشکیلات خود گذاشته است)

۱۶- معروفترین جعل تاریخی قرون وسطی که به لحاظ تأثیرات گسترده سیاسی ناشی از روابط بین کلیسا و حکومت، جنبه تاریخ‌ساز به‌خود گرفت، وصیت‌نامه سزار کنستانتین بزرگ دوناتیو کنستانتینی C.C اولین پادشاه روم است (سال ۷۵۰ بعد از میلاد) او با مسیحیت مدارا کرد و اعدام پیروان عیسی را متوقف کرد. او پس از بهبودی از بیماری جذام، مسیحیت را پذیرفت و غسل تعمید داد و ظاهراً از طرفداران مسیحیت شد. بعدها وصیت‌نامه‌ای به او منتسب شد که در آن اختیارات ویژه‌ای به پاپ سیلوستر اول داده شده بود و او را رهبری الهی که مخالفت با او مخالفت با خدا تلقی می‌شود معرفی کرده بود. این وصیت‌نامه باعث شد تا کلیسا و پاپ‌ها مدت‌های زیادی بر جهان حاکم باشند.

۱۷- یهودای اسخریوطی از پیروان و رئیس حواریون مسیح (ع) بود که به‌خاطر پول به او خیانت کرد.

۱۸- کتاب قرن بدیع مهم‌ترین اثر شوقی افندی، چاپ ویلمت ۱۹۷۰.

۱۹- شعاع‌الله بهائی (SHUAULLA BEHAI)، فرزند محمدعلی و برادرزاده عبدالبهاء و نوه بهاء‌الله بود

که در سال ۱۸۷۸ میلادی در عکا به دنیا آمد و تحت نظارت پدر بزرگش، بزرگ شد و تربیت یافت.

۲۰- دست‌نوشته شعاع‌الله بهائی، مجموعه یک کتاب منتشر نشده است که در اواسط دهه ۱۹۴۰ نوشته شده و نامش «آئین بهائی» است آقای اریک استتسون این دست‌نوشته را در کتاب خود به نام «تاریخ پنهان» آورده است.

A LOST HISTORY OF THE BAHAI FAITH THE PROGRESSIVE TRADITION OF BAHAUULLAH FORGOTTEN FAMILY SHUAULLAH BEHAI ERIC STETSON; EDITOR VOX HUMRI MEDIA NEWARK; DELAWARE.

۲۱- سایت بهائی پژوهی -www.bahaire-search.org مقاله تعلیم و الواح وصایای عبدالبهاء، اول آذر ماه ۱۳۹۵.

۲۲- هوراس هولی (HORACE HOLLY) متولد ۷ آوریل ۱۸۸۷ در امریکا، از اعضای برجسته و تأثیرگذار در بهائیت بود. در سال ۱۹۰۹ به بهائیت پیوست و چند بار عبدالبهاء را ملاقات کرد. او از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ به سمت ایدای امر از سوی شوقی افندی تعیین شد.

۲۳- کتاب صلح جهانی ۱۹۲۵ ج ۲ ص ۴۵۲، به نقل از کتاب هرمان زیمر.

۲۴- جزوه سطوت میثاق جزء ثانی ترجمه حسن محبوبی از نسخه انگلیسی، منتشره توسط محفل ملی بهائیان کانادا اکتبر ۱۹۷۶ ص ۳۸.

۲۵- سایت بهائی پژوهی، مقاله تعلیم و الواح وصایای عبدالبهاء اول آذر ماه ۱۳۹۵.

۲۶- قمر بهائی GHAMAR BEHAI (۱۹۰۴- ۱۹۷۰) نوه پسری بهاء‌الله از میرزابدیع‌الله.

۲۷- مدرک ردیف ۲۰ «تاریخ پنهان».

۲۸- ترجمه دست‌خط مورخ ۲۳ دسامبر ۱۹۷۶ بیت‌العدل خطاب به ابدایان امرالله و مشاورین قاره‌ای به نقل از جزوه سطوت میثاق.

باورهای بنیادین، نگاهی نو به مبانی اعتقادی

# آفاق پیامبری

✽ عبدالحسین فتخاری

## مقالات

چکیده: مقوله پیامبری، پس از توحید و عدل از مهم‌ترین موضوعات باورهای بنیادین کلامی در طول سالیان به‌ویژه در بحث‌های تطبیقی و بین‌الادیانی بوده و هست. تشخیص مدعیان راستین از غیر راستین نبوت و رسالت به درک صحیح و عقلانی از مقوله نبوت باز می‌گردد. در این مقاله که بخشی از طرحواره «باورهای بنیادین، نگاهی نو به مبانی اعتقادی» از نویسنده است که پنج اصل توحید و نبوت و عدل و امامت و معاد را هر کدام در ده عنوان بیان نموده است، تلاش شده مقوله نبوت را نیز در ده عنوان، شامل (ضرورت راهنما، نشان صدق، تاریخ و پیامبران، میراث پیامبران، ویژگی پیامبران، معلم الهی، ختم نبوت، معجزه جاوید، سیره و اخلاق، وصایت و خلافت) به طور ساده و بدون بحث‌های تطبیقی و استنادات بسیار - که مخاطب جوان را خسته کند- تبیین گردد. طبیعی است هریک از ده عنوان از جنبه‌های تخصصی قابل شرح و بسط فراوان است؛ اما اختصار و سادگی، انگیزه طرحی این‌گونه توسط نویسنده بوده است. امید است مؤثر واقع شود.



## ● ضرورت راهنما

می‌گفت: عقل داریم و نیازی به راهنما نداریم!

گفتم: ما فقط یک بار به این دنیا

می‌آییم و تجربه و اطلاعاتی برای زندگی در اینجا نداریم. مثل مسافری می‌مانیم که به کشوری ناشناخته وارد می‌شویم و اطلاعاتی از ویژگی‌های زندگی در آن کشور نداریم، اگر بخواهیم با سعی و خطا، این زمان را طی کنیم، مقدار زیادی از وقت و امکانات و فرصت‌های خود را نابود کرده‌ایم و چه بسا با خطرات و چالش‌های زیادی روبرو می‌شویم و سلامتی و حیات خود را به مخاطره می‌اندازیم. سفر بدون راهنما مخاطره‌آمیز است. عقل حکم می‌کند بدون راهنما به جاهای ناشناخته سفر نکنیم. ما مسافران این دنیا نیز که برای بار اول و آخر به اینجا سفر کرده‌ایم، عقلاً نیازمند راهنما یا راهنمایانی هستیم که ابعاد زندگی سالم و امن و موفقیت‌آمیز و خوش‌عاقبت و سعادت‌مندانه را برای ما ترسیم و در طول راه، چالش‌ها و فرصت‌ها را نشانمان دهند. تازه اگر به ما خبر دهند که دشمنان بدخواهی مثل شیاطین در کمین مایند تا ما را با خطرانی مواجه کنند، برای رهائی از دام‌های آن‌ها بیشتر نیازمند کمک و مساعدت راهنمایان هستیم...

گفت: اما ویژگی‌های این راهنما چیست؟

گفتم: اگر دانش و تجربه این راهنما برای هدایت ما کافی نباشد و فردی هم‌سطح خود ما باشد که نمی‌تواند راهنمای ما گردد؛ زیرا خود نیازمند راهنماست. کسی که می‌خواهد راهنمای زندگی ما در دنیا باشد باید از دانش کافی برخوردار باشد که این دانش فقط در اختیار خالق ماست که هم ما را می‌شناسد و هم آگاه به راه‌های سعادت و شقاوت و قانونمندی‌های جهان است. او پیشاپیش این کار را انجام داده و راهنمایانی به نام پیامبر و امام برای هدایت ما تعیین فرموده و اطلاعات لازم برای سعادت‌مند ساختن ما را از طریق وحی در اختیار

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی‌شناسی

آنان نهاده است و هیچ‌گاه زمین را خالی از راهنما نگذاشته است. این از کمال لطف اوست...

گفت: نمی‌شد این اطلاعات را خداوند

به تک‌تک ما الهام یا وحی نماید؟ گفتم: نه، زیرا اولاً همگان ظرفیت دریافت وحی را ندارند. چنان‌که همه نمی‌توانند استاد دانشگاه باشند و ظرفیت‌ها یکسان نیست و ثانیاً وجود اختیار مانع الزام یک فرد به مأموریت رسالت است. زیرا اگر فردی حامل وحی باشد، نمی‌تواند اختیاراً از وحی سربپیچی کند.

گفت: آیا عقل برای هدایت ما کافی نیست؟ گفتم: می‌بینی که نیست و خود عقل به ما می‌گوید مکمل من وحی است تا در جاهایی که نورافکن من نمی‌تابد، از تابش وحی استفاده کنی.

گفت: آیا مردمی که اکنون لایک‌اند و سکولار زندگی می‌کنند، مشکلی دارند؟

گفتم: می‌بینی که دارند و مجبورند با سعی و خطا جلو بروند و این روش هم مشکلات عظیم فعلی جهان را برای آنان پدید آورده که از حل آن‌ها ناتوانند.

گفت: مگر معتقدان به دین بی‌مشکل‌اند؟!

گفتم: نه! آن‌ها هم مشکل دارند و مشکل آن‌ها عمل نکردن به دین است. مثل کسی که نقشه راه را دارد ولی طبق آن حرکت نمی‌کند...

گفت: پیامبران باید حتماً حضور فیزیکی داشته باشند؟

گفتم: اولاً و بالذات، بله! اما اگر هدایت‌ها را آوردند و مردم ظرفیت گرفتن هدایت و عدم تحریف آن را پیدا کردند، در برهه‌هایی حضور فیزیکی از الزام می‌افتد؛ اما راهنمایانی از جنس امام و حجت‌هماره برای تبیین باید باشند و زمین خالی از حجت نخواهد شد.

گفت: هدایت و راهنمایی‌های آن‌ها روحی و معنوی و الهامی هم خواهد بود یا فقط با تماس حضوری به دست می‌آید؟

ما مسافران این دنیا نیز که برای بار اول و آخر به اینجا سفر کرده‌ایم، عقلاً نیازمند راهنما یا راهنمایانی هستیم که ابعاد زندگی سالم و امن و موفقیت‌آمیز و خوش‌عاقبت و سعادت‌مندانه را برای ما ترسیم و در طول راه، چالش‌ها و فرصت‌ها را نشانمان دهند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائئشناسی

آوردن چون آن را نخواهد داشت و همراه  
بینه‌ای روشن برای صدق دعوت ایشان  
است و یک خورشید هم‌راه تابان برای  
هدایت انسان‌ها است.

یکی دیگر از نشانه‌های صدق پیامبران این بود  
که مردم را به‌سوی خود دعوت نمی‌کردند؛ بلکه  
به‌سوی خدا فرامی‌خواندند، درحالی که مدعیان  
دروغین رسالت و نبوت، مردم را به طمع مال و عزت  
و جاه به‌سوی خویش دعوت می‌کردند. بعضی از این  
مدعیان دروغین همچون بهائیت، حتی هیکل خود  
را در زمان حیات و قبر خود را بعد از مرگ نیز قبله  
قرار دادند! و چون معجزه‌ای نداشتند اصل آن را  
منکر شدند تا کسی از آنان معجزه‌ای طلب نکند!

پرسید: آیا بینه و اعجاز جاوید پیامبر ما، فقط در  
جنبه ادبیت قرآن است یا در معارفش؟  
- در هر دو. زیرا نه نظیر این الفاظ و ادبیات را  
توانستند بیابورند و نه محتوا و معارفش را. اما به لحاظ  
هدایتی، اعجاز معارفی آن بیشتر مقصود است، زیرا  
همه آیاتش دارای بطون و معارف شگفتی است که  
وقتی توسط حاملان علومش یعنی ائمه‌علیه‌م‌السلام  
شکافته می‌شود، گوهرهای ناب و انوار درخشان  
هدایت استخراج می‌گردد و عجائیش تمامی ندارد...  
چهارده قرن است، غواصان معانی و عالمان ربّانی از  
چشمه‌سار علومش نوشیده‌اند و به عجز از کشف  
همه معارفش معترف شده‌اند، درحالی که هنوز دو  
حرف از علومش گشوده نشده و چون حضرت ولی  
عصر ارواحنا فداه ظهور کنند، بیست و پنج حرف و  
باب دیگر از علومش را آشکار خواهند فرمود و بطون  
جدیدی از معارفش را خواهند گشود. این است  
اعجاز جاوید بینه پیامبر ما حضرت ختمی مرتبت  
محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله اجمعین.

● **معلم الهی**

همه ما وامدار معلمان خود هستیم. ما ثمره  
آموزشی و تربیتی آن‌ها ایم و آنان ثمره معلمان

گفتم: هر دو.  
گفت امروز؟  
گفتم: امروز در زمان آخرین حجت  
حق هستیم و او راهنمای الهی ماست که

در غیبتش هم به‌گونه‌ای خاص، هادی و راهنمای  
مردم جهان است. به شرط آنکه هدایت‌پذیر باشیم  
نه هدایت‌گریز...

● **نشان صدق**

آیا اگر هر کس ادعا کرد من پیامبرم، باید بپذیریم؟  
نشانه پیامبران واقعی چیست؟ چگونه تشخیص  
دهیم مدعی نبوت و رسالت، صادق است یا کاذب...؟  
سؤال‌اتش ادامه داشت و پاسخ می‌خواست:  
- نه، نباید دعوت هر مدعی را بپذیرفت. پیامبران  
واقعی، نشانه‌هایی دارند که می‌توان از طریق  
آن نشانه‌ها، آنان را تشخیص داد. غیر از محتوای  
دعوت و شخصیت معنوی و الهی آن‌ها که اهل فن  
تشخیص می‌دهند، آنان دارای آیه و بینه (معجزه)  
هستند که نشان صدق آن‌هاست؛ زیرا دیگران از  
آوردن آن ناتوانند. چنان‌که نشانه و بینه موسی،  
شکافتن دریا، اژدها شدن عصا، ید بیضا و... بود و آیه  
و بینه عیسی، سخن گفتن در گهواره، شفای بیماران  
خاص، زنده کردن مردگان و آیه و بینه پیامبر ما  
شق القمر، ردّالشمس، سخن گفتن حیوانات و... بوده،  
اما شگفت‌ترین بینه آن حضرت، معجزه جاوید،  
یعنی قرآن کریم بود. این بینات یا معجزات، نشان  
صدق پیامبران بوده است که از جانب خدایند و در  
دعوت خویش صادق‌اند.

گفت: این معجزات برای مردم زمان خودشان  
قابل قبول بود که آن را می‌دیدند؛ اما برای مردم  
زمان‌های بعد که آن معجزات را نمی‌دیدند چگونه  
نشانه صدق بوده است؟

- به مردم زمان‌های بعد هم خداوند آثاری نشان  
می‌دهد تا مطمئن شوند؛ اما در مورد قرآن که  
معجزه جاوید پیامبر ما است، تاقیامت کسی توانایی

یکی دیگر از  
نشانه‌های صدق  
پیامبران این  
بود که مردم  
را به‌سوی خود  
دعوت نمی‌کردند؛  
بلکه به‌سوی خدا  
فرامی‌خواندند،  
درحالی که  
مدعیان دروغین  
رسالت و نبوت،  
مردم را به طمع  
مال و عزت و جاه  
به‌سوی خویش  
دعوت می‌کردند.

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهنائی‌شناسی

فقر و تورم و ازدواج و اشتغال و تبعیض و جنگ و ترور و جهان‌خوارگی ابرقدرت‌ها و... عاجز است، چطور قادر به حل مسائل و نیازهای روحانی و ماورائی و آن جهانی

خواهد بود؟ بس نیست تجربه چند هزار ساله ناتوانی بشر در اداره خود و اجتماع؟ باز هم سعی و خطا؟! اگر دل بدهند به آموزه‌های وحیانی و باور کنند همه از یک پدر و مادریم و ارزش فقط به تقوی است و تعدی به حقوق دیگران، حرام و از کوچک‌ترین کارها سؤال و جواب خواهد بود و برترین انسان‌ها، سودمندترین آن‌ها برای مردم است، و ارزش هدایت یک انسان برتر از هر چیزی است که خورشید بر آن می‌تابد؛ و بدترین امور آلودگی به گناه و حرام و تعدی و تجاوز و فساد و تباهی است و... و دانش و حقیقی نزد معلمان الهی، انبیا و امامان است و باید به سخنان و میراث علمی آن‌ها مراجعه حقیقی نمود و به آنان متوسل و متمسک شد تا به سعادت رسید، جهان‌شان نورانی خواهد گشت.

### ● تاریخ و پیامبران

اگر قرآن نمی‌بود، نمی‌توانستیم دلیلی بر وجود پیامبران قبل اقامه کنیم. ما هیچ‌یک از پیامبران را ندیده‌ایم اما به وجود همه آن‌ها باور داریم. چرا؟ چون مسلمانیم و در کتاب آسمانی ما، اخبار و تاریخ پیامبران قبل آمده است و گرنه تاریخ‌نگار معتبری نداریم که در دوهزار سال تا شش هزار سال قبل وجود داشته و پیامبران (همچون آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و...) را دیده و اخبار آن‌ها را موبه‌مو بیان کرده و کتابش به‌دست ما رسیده و موجب یقین ما به وجود پیامبران شده باشد. اگر قرآن نمی‌بود ما هم چون ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدنش با تردید به وجود پیامبری چون عیسی می‌نگریستیم. یقین ما به وجود پیامبران از وحی الهی نشئت می‌گیرد که به تفصیل اخبار پیامبران را در معجزه جاوید قرآن کریم به‌منظور تجربه تاریخی

قبلی. این دایره آموختن وقتی به آدمیان ختم شود، محدود به دانش بشری است و محدودیت‌های فراوان دارد؛ باید این دایره تنگ را شکست و به دریا پیوست.

زیرا دانش بشری هر چه باشد اندک است و قلیل «وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا». باید پیوند گرفت با دریاهای دانش و معرفت الهی که به کنه واقع و وجود همه چیز محیط و مهیمن است «وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ». در ورای آموزش‌های ابتدایی باید از آموزه‌های وحی توسط معلمان الهی بهره‌مند شد. معلمانی که دست‌آموز بشر نیستند و تعلیم یافته الهی‌اند. علمشان از منشأ علم لایزال الهی سرچشمه گرفته و هدایت‌شان ناظر به همه جنبه‌های پیدا و پنهان روح آدمی و سعادت دنیوی و اخروی اوست. به چنین معلمانی نیاز مندیم: معلمان الهی...

معلمان غیر آموخته از بشر - یعنی پیامبران - از همه چیز سخن می‌گویند: از گونه زندگی صحیح و رفتارهای شخصی و اجتماعی؛ از زندگی اقوام گذشته و عبرت‌های تاریخی؛ از عوالم قبل و بعد از این دنیای فانی؛ از جهان‌شناسی و پدیده‌های تکوینی؛ از معارف ناب مبدئی و معادی؛ از اخلاق و تربیت و سلوک انسانی؛ از دعا و نیایش و ارتباط روحانی؛ از شریعت و عبودیت و تهذیب و ملکات انسانی و در یک کلام هر آنچه برای کمال فردی و اجتماعی انسان لازم و ضروری است. این مجموعه دانش‌ها را فقط در آموزه‌های وحیانی می‌توان جست توسط معلمان الهی...

انسان امروزی که خود را محروم از این آموزه‌ها کرده، چه به‌دست آورده است؟ مشکلات روحی خویش را حل کرده، یا مشکلات اقتصادی یا مشکلات اجتماعی یا محیط زیست را؟ مشکل جنگ و کشتار را حل کرده یا نابسامانی‌های خانوادگی و تربیتی را به‌سامان آورده است؟ تبعیض‌ها را ریشه‌کن نموده یا شکاف نسل‌ها و فرهنگ‌ها و نژادها را چاره‌جویی کرده است؟ به‌راستی دانش محدود بشری که از حل

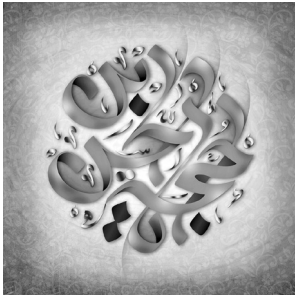
این دایره آموختن وقتی به آدمیان ختم شود، محدود به دانش بشری است و محدودیت‌های فراوان دارد؛ باید این دایره تنگ را شکست و به دریا پیوست. زیرا دانش بشری هر چه باشد اندک است و قلیل



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

همچون گرفتاری‌ها و مشقت‌های قوم بنی اسرائیل در دوره حاکمان جور، موانع هدایتی، بهانه‌گیریها، چالشها و فرصتها، کارکرد پیامبران آنها و باز خورد مردم

و حاکمان زمان، انواع دشواری‌ها و وسوسه‌های شیطان برای آنها، راه‌های خروج از مشکلات و سایر مشابهت‌ها. در روایات ما به یک نمونه از مشابهت‌ها تاکید شده و آن نقش دعا در نزدیک شدن زمان آمدن منجی است که این دعای خالصانه بنی اسرائیل در دوران ذلت و اسارت، ظهور موسی را یکصد و هفتاد سال جلو انداخت و می‌توان این تجربه را برای تعجیل ظهور صاحب‌الزمان علیه‌السلام از سرنوشت آن قوم، عبرت گرفت.



● میراث پیامبران

میراث دانشمندان، علم و ادب؛ میراث هنرمندان، آثار هنری و میراث ثروتمندان، مال و ثروت است. میراث

پیامبران چیست؟ آیا پیامبران نیز، چیزی از خود به میراث می‌گذارند؟ آری، میراث آنان، هدایت و نور، علم و اخلاق و آیین زندگی است. آنچه از نیکی‌ها و سجایای اخلاقی و دانش زندگی در جهان بوده و هست، ثمره وجود پیامبران الهی است. حتی کسانی که آنان را باور نداشتند، به‌طور غیر مستقیم تحت تأثیر آموزه‌های آنان قرار گرفته و از آن رنگ پذیرفته‌اند. از حضرت آدم تا حضرت خاتم، راستی و درستی و ادب و پاکی و مهربانی و احترام و پندار و کردار و گفتار نیک را تعلیم و نشر داده‌اند، آیا همین اصول اکنون در نظام‌های تربیتی و آموزشی همه جهان حتی کشورهای سکولار و بین مردم لائیک، تدریس و ترویج نمی‌شود؟! این میراثی است که انبیاء به یادگار نهاده‌اند.

میراث دیگر انبیاء، قیام به عدالت و قسط است.

و عبرت و تربیت، بیان نموده است...

نخستین پیامبر و راهنما، نخستین انسان یعنی «آدم» بود که همه بشریت از نسل او هستند. به تدریج خداوند پیامبران

دیگری را تعیین فرمود که در برهه‌های مختلف تاریخی، هدایت انسان‌ها را با دستمایه وحی، به‌عهدده داشته‌اند. قرآن کریم از بیست و شش پیامبر به صراحت نام می‌برد که عبارتند از: آدم، نوح، ادریس، صالح، هود، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یوسف، لوط، یعقوب، موسی، هارون، شعیب، زکریا، یحیی، عیسی، داود، سلیمان، الیاس، الیسع، ذوالکفل، ایوب، یونس، عزیز و محمد (علی نبینا و آله و علیهم‌السلام) و بعضی را هم نام نمی‌برد ولی داستان آنها را ذکر می‌کند. در بعضی منابع، تعداد کل آنان صد و بیست و چهار هزار گفته شده است. بعضی از آنان صاحب کتاب و شریعت مستقل بوده اما بقیه، انبیاء تبلیغی بوده و شریعت قبلی را ترویج می‌نموده‌اند.

خداوند صراحتاً علت نقل داستان و سرگذشت انبیاء و اقوام قبل را پندگیری و عبرت بیان نموده است «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»: چگونه مردم عصر آنها، هدایت یافتند؟ موانع هدایت چه بوده؟ چرا دچار عذاب شدند؟ پیامبران چه توصیه‌هایی برای آنها داشتند؟ عوامل انقراض بعضی از آنها چه بوده؟ چه شباهت‌هایی بین آنها و ما وجود دارد و... قرآن تنها سند تاریخی الهی است که مطالبش از تحریف و تغییر محفوظ مانده و چون کتب آسمانی قبل (تورات و انجیل) که دچار تغییر و تحریف شدند، نیست. لذا می‌توان با اطمینان خاطر، سرگذشت انبیا و امت‌های قبل را دید و عبرت اندوخت تا سرنوشت ما چون آنان نشود و از هدایت همه انبیا که از یک منشأ بوده‌اند، درس آموخت.

نقل داستان قوم بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب پیامبر) بیشترین فراوانی را در آیات قرآن دارد. علت آن را می‌توان این‌گونه گمانه‌زنی کرد: مشابهت‌های تاریخی و اجتماعی و اعتقادی امت اسلام با این قوم

در روایات ما به یک نمونه از مشابهت‌ها تاکید شده و آن نقش دعا در نزدیک شدن زمان آمدن منجی است که این دعای خالصانه بنی اسرائیل در دوران ذلت و اسارت، ظهور موسی را یکصد و هفتاد سال جلو انداخت و می‌توان این تجربه را برای تعجیل ظهور صاحب‌الزمان علیه‌السلام از سرنوشت آن قوم، عبرت گرفت

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی جهانی‌شناسی

شده است که صداها خیلی زود به هم می‌رسد، مأموریت دینداران سنگین‌تر است تا پیام انبیاء به همه رسانده شود. اگر چنین کنیم جامعه جهانی زودتر به حلقه عدالت و قسطی که خدا با آمدن آخرین امام و حجت الهی نوید داده است، خواهد رسید.

### ● ویژگی پیامبران

گفتم: کسانی که حامل بار سنگین وحی الهی هستند و مقام سفارت و نمایندگی حق متعال را دارند، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟  
گفت: مردم به پیامبری اعتماد می‌کنند که سابقه خوبی داشته و خوشنام و صالح باشد. از فردی که سوءسابقه داشته باشد، کسی نصیحت و راهنمایی نمی‌پذیرد. این اصل عقلی، ایجاب می‌کند پیامبر، معصوم باشد. «عصمت» از نخستین ویژگی‌های پیامبران است.

گفتم: دیگر بگو!  
گفت: ویژگی‌های بعدی، علم و قدرت است. قرار است از این نماینده الهی، مردم چیزهایی بیاموزند. اگر علمش افزون از مردم نباشد، آموختن از او منتفی است. همچنین بروز معجزه و نشانه صدق، ایجاب می‌کند او از قدرتی فوق‌العاده برخوردار باشد تا ضمن اثبات صدق او در دعوت، جلب اعتماد مردم را بنماید و نشان دهد با مبدء همه قدرت‌ها در ارتباط است.

گفتم: دیگر چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد؟  
گفت: صدق، امانت، مردم‌دوستی و سایر ملکات انسانی از دیگر ویژگی‌های پیامبران بوده است. همچنین پیامبران، مردم را به خدا دعوت می‌کردند و برای خود شأنی جز رسالت و عبودیت قائل نبودند، در نقطه مقابل مدعیان دروغین پیامبری مردم را به‌سوی خویش فراخوانده و از این دعوی برای فریب مردم و رسیدن به متاع دنیوی و مال و مقام، سوءاستفاده می‌کردند. پیامبران نفوذ کلام و

هیچ پیامبری نبوده که مروج ستم و بیاد و ناعدالتی باشد. خداوند فرموده است: ما پیامبران خویش را با بیّنات و کتاب و میزان گسیل داشتیم تا مردم به

عدالت و قسط قیام کنند. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ». دشمن اولیه و همیشگی پیامبران و پیروان آنها، بیدادگرانی چون فرعون‌ها و نمرودها و دیگر مظاهر ظلم و بیداد بوده‌اند که با قدرت و امکانات خود، باورمندان به برنامه انبیاء را مورد آزار و شکنجه و مرگ قرار می‌داده‌اند. این گزارش قرآن از این روال تاریخی است: هرگاه پیامبری برای شما آمد که با هواهای نفسانی شما موافق نبود، استکبار پیشه کردید، بعضی از آنها را مخالفت و تکذیب کردید و برخی دیگر را کشتید «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ، اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ».

پس بشریت در همه کارهای خیری که انجام داده و می‌دهد بر سر سفره پیامبران نشست است! این از آن جهت است که این سنت و خیر و میراث از پدرمان آدم علیه‌السلام آغاز گشته و تعلیم داده شده و سپس همه پیامبران از نسل او آن را تکمیل و تبیین کرده و بر آن تأکید کرده‌اند. اما اگر پیامبران را حاکمان و ظالمان و فاسدان، تکذیب نمی‌کردند، تمامی دستاوردهای هدایتی آنان (و نه بعضی از آن)، مورد عمل قرار می‌گرفت و وضعیت جهان بهتر از این شرایطی بود که اکنون هست. ربا و تبعیض و فساد و ظلم و ناپاکی و حرام و سایر قبائح که اکنون رایج و دامنگیر بشریت است، میراث آنان نبوده و نیست.

سخن دیگر وظیفه و نقش و مأموریت میراث‌داران است. آنان که راه انبیاء را می‌سپزند باید همه‌روزه در تبلیغ این آموزه‌ها در جهان، نقش‌آفرینی کنند تا این تعلیم در جهان نهادینه شود. چنان‌که پاره‌ای از آنها در طول تاریخ، نهادینه و تبدیل به فرهنگ شد. اکنون که عصر رسانه است و جهان چون یک دهکده

میراث دیگر انبیاء، قیام به عدالت و قسط است. هیچ پیامبری نبوده که مروج ستم و بیداد و ناعدالتی باشد. خداوند فرموده است: ما پیامبران خویش را با بیّنات و کتاب و میزان گسیل داشتیم تا مردم به عدالت و قسط قیام کنند



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
پهنائی‌شناسی

رسوخ در دل‌ها و جذب قلوب کسانی که فطریشان محبوب نشده بود، داشته‌اند. خود به آنچه می‌گفتند، عمل می‌کردند و اهل ریا و مجامله و منازعه نبوده و دارای

شخصیتی محکم و استوار و شجاع در عین مهربانی و صمیمیت بودند.

گفتم: عصمت آنان فقط در محدوده ابلاغ رسالت بوده یا همه زندگی و غیر حالات وحی و رسالت را هم دربر می‌گرفته است؟

گفت: نه در همه حال و شرایطی می‌بایست معصوم باشند تا مردم به ایشان اعتماد کنند. اگر در موقعیت‌های دیگر معصوم نباشند مردم می‌گویند چه بسا در وحی هم خطا کنند و به سخنان ابلاغی آنان شک کنند. باید در همه امور معصوم و بی‌خطا باشند تا جلب اعتماد عمومی بشود. عصمت، عنصر جدانشدنی از پیامبران است.

گفتم: پس بعضی از خطاها که به پیامبران نسبت داده شده از چه قبیل است، مثل خطای آدم که به خروج از بهشت منتهی شد یا خطای یونس که به گرفتاری در شکم ماهی انجامید و...

گفت: این‌ها که برشمردی از نوع «ترک اولی» است نه خطا و گناه. یعنی گناهی مرتکب نشدند، بلکه کاری را که سزوارتر بود انجام ندادند و گرنه، مرتکب حرام نشدند. آنان نیز در تیررس شیطان قرار دارند و شیطان رهایشان نمی‌کند، اما حریفشان در انداختن به گناه و حرام نیست، حداکثر اینکه یک امر سزوارتر را ترک می‌کنند که به عصمت‌شان خللی وارد نمی‌سازد و البته جایگاه و مقام و رتبه آنان نیز یکسان نیست: «تَلِكَ الرُّسُلَ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»، بعضی از مقام بالاتری برخوردارند؛ چنان‌که پیامبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله برتر از همه انبیاء بوده و حتی یک ترک اولی هم نداشته‌اند. همین‌گونه‌اند امامان ما که درباره عصمت‌شان سخن خواهیم گفت. امام دوازدهم ما علاوه بر عصمت، عابدترین انسان است که قریب دوازده قرن خدا را به بهترین و

کامل‌ترین وجه عبادت نموده حق بندگی را به‌جا آورده و محبوب‌ترین فرد نزد خدای متعال است.

● **ختم نبوت**

از جمله صفات زیبای پیامبر ما غیر از «رحمة للعالمین / رحمت برای جهانیان» و «سید المرسلین / آقا و سرور رسولان»، یکی هم صفت «خاتم النبیین / پایان بخش پیامبران» است. مفهوم این صفت نورانی این است که نبوت و رسالت به وجود شریفش پایان یافت و شریعتش به‌عنوان «آخرین شریعت الهی» معرفی شد. نشان زیبای ختم نبوت، فقط بر اندام او و شریعتش نشست و وصف جاودانگی دینش، این‌گونه در قرآن آمد: محمد - صلی‌الله‌علیه‌وآله - پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست (یعنی فرزند پسر ندارد) اما فرستاده خدا و آخرین پیامبران است «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ». یعنی دین اسلام تا پایان جهان تداوم دارد و تنها آئین مورد رضایت الهی است و گرایش به آیینی جز آن مقبول درگاه الهی نیست «وَمَنْ يَّبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».

چرا این دین قابلیت ختمیت و جاودانگی دارد؟ زیرا کامل‌ترین دین از جنبه‌های معرفت‌شناسی و پایدارترین شریعت برای احکام و وظایف شخصی و اجتماعی و معنوی و عبادی است. قرآن، منشور جاودانه این دین، آخرین کتاب الهی است که هدایت جهانیان در دستور کار اوست «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا». دیگر ویژگی‌ها و قابلیت‌های اسلام: وجود امامان منصوب از طرف خداوند به‌عنوان مبین کتاب و هادیان خلق؛ برنامه‌ریزی و مأموریت فراگیر برای مؤمنان به‌منظور تعلیم و تبلیغ و هجرت و ارشاد و نشر آموزه‌ها؛ نظام حقوقی و فقهی حکیمانانه برای موضوعات ثابت و متغیر. این‌ها همه زمینه‌هایی است که این دین را قابلیت جاودانگی می‌دهد.

اگر علمش افزون از مردم نباشد، آموختن از او منتفی است. همچنین بروز معجزه و نشانه صدق، ایجاب می‌کند او از قدرتی فوق‌العاده برخوردار باشد تا ضمن اثبات صدق او در دعوت، جلب اعتماد مردم را بنماید و نشان دهد با مبدأ همه قدرتها در ارتباط است

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

● **معجزه جاوید**

یک ادعا فراروی تاریخ! یک مبارز طلبی بزرگ! یک تحدی آشکار و بدون زمان! «اگر همه انسان‌ها و جتیان جمع

شوند و دست‌به‌دست هم دهند و با کمک هم سعی کنند تا همچون این کتاب قرآن را بیآورند، نخواهند توانست همانند آن را بیآورند» و دیدیم که نتوانستند و نخواهند توانست. این معنای جاودانگی این دین است و معجزه جاوید آن یعنی قرآن! «قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا». خوب است این کتاب را از زبان خودش، بیشتر بشناسیم: این منشور جاودانه، آخرین کتاب الهی است که هدایت جهانیان در دستور کار اوست: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»؛ این کتاب تبیان همه چیز و رحمت و بشارت برای مسلمانان است: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»؛ این کتاب، شفاء و رحمت برای مؤمنان است: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ در این کتاب، تفصیل هر موضوعی، موجود است و برای مؤمنان به خویش، هدایت و رحمت است: «وَ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ این کتاب، موعظه‌ای از جانب پروردگارتان و شفای سینه‌هاست و هدایت و رحمت برای مؤمنان «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ»... این مجموعه «هدایت» و «رحمت» و «موعظه» و «شفای سینه‌ها» و «بشارت» و «تبیان همه چیز»، یک برنامه زندگی همیشگی برای همه نسل‌ها بوده و خواهد بود.

«اعجاز» است چون کسی همانند آن را نیآورده و «جاوید» است زیرا ناسخی ندارد و داروی آلام انسان‌ها در همه دوره‌هاست. آیا اعجاز آن فقط به‌خاطر ادبیات و الفاظ آن است یا محتوا و مفاهیمش یا هر دو؟ بله هر دو. ظرف و مظروف

اگر با ختم نبوت، پیامبری پایان پذیرفته، خداوند چگونه و به چه طریقی هدایت‌های خویش را به مردم می‌رساند؟ پاسخ: از طریق امامان (اما نه به شکل

وحی زیرا وحی با قرآن، پایان پذیرفت) اما از طریق اعطای علم و الهام و نزول اخبارات غیبی بر قلب و فؤاد امام در موقعیت‌های ویژه مثل شب قدر، این ارتباط تداوم دارد. حفظ دین از تحریف، در گرو تبیین عالمانه آن‌ها صورت پذیرفته و تنها قرائت صحیح از دین، قرائت مبتنی بر میراث علمی آنان است. مکتب علمی اهل‌البیت علیهم‌السلام، در طول این سال‌ها و قرون، میلیون‌ها عالم فرهیخته را تربیت کرده که هر کدام مشعلی فروزان فراراه هدایت خلق بوده‌اند و این قابلیت را دارد که همچنان هدایت علمی را ادامه دهد.

باید اضافه کرد که مدعیانی دروغ‌پرداز، پس از اسلام، آمدند و دعوی نبوت کردند و چه بسا بعد از این نیز بیابند، تکلیف مردم با آن‌ها چیست؟

اولاً این مدعیان خود رسواگر خویش برای اهل خرد شدند؛ زیرا کپی‌های ناقص و بی‌رنگ از کار پیامبران حقیقی هرگز جای نسخه اصل را نخواهد گرفت: نداشتن معجزه و بینه، عدم پایبندی به سخنان خود، عجز از آوردن کتابی همانند قرآن، وجود تناقضات فراوان در بیان و اجرا؛ سستی مبانی و محتوا، از جمله دلائل عدم توفیق آن‌ها و رسوایی‌شان در این دعوت‌ها بوده است. شاید چند صباحی جولان دهند اما دوام نخواهند داشت. مردودی نزد خردمندان، از همان آغاز، طبل بطلان انسان را به صدا درآورده و آبرویی برایشان باقی نگذاشته است. چنان‌که در مورد امثال مسیلمه کذاب در ابتدای اسلام و در زمان ما قادیانیه و بهائیه آشکار گشت. سرنوشت دین جاودانه الهی، با ظهور آخرین امام - حضرت مهدی علیه‌السلام - و سپس رجعت و برپایی قیامت رقم خورده است.

چرا این دین قابلیت ختمیت و جاودانگی دارد؟ زیرا کامل‌ترین دین از جنبه‌های معرفت‌شناسی و پایدارترین و شریعت‌برای احکام و وظایف شخصی و اجتماعی و معنوی و عبادی است

**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
**بهبائی‌شناسی**

هر دو اعجازند و شگفت. به فرموده پیامبر صلی‌الله علیه و آله دانشمندان از آن سیر نمی‌شوند و عجائیش، پایان ندارد «لا تَشْبَعُ مِنْهُ الْعُلَمَاءُ وَ لَا تَنْقُضِي عَجَائِبُهُ» و

به توصیف امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه: «چراغی که فروزندگیش کاستی نیابد، دریایی که ژرفایش دانسته نگردد و راهی که رونده‌اش را گمراه نکند و پرتوی که روشنائیش تاریکی نگیرد و فرقانی که برهانش خاموشی نپذیرد و بنیانی که ارکانش ویران نگردد و شفایی که در آن بیم بیماری نباشد و پیروزیی که یارانش منهزم نگردند و حقی که یاورانش مغلوب و خوار نشوند. معدن ایمان است و عین ایمان، چشمه‌های علم است و دریاهای آن، باغ‌های عدل است و آبگیرهای آن، سنگ بنای اسلام است و شالوده آن، وادی‌های حق است و دشت‌های هموار آن. دریایی است که بردارندگان آب خالی‌ش نسازند، چشمه‌هایی است که هر چه از آب آن کشند، پایان نپذیرد...»

مگر کسی توان هموردی با خدا در معجزات را داشته و دارد؟ هرگز! اگر کسی توانست چون بینات و معجزات موسی و عیسی بیاورد، همچون قرآن را هم خواهد آورد! نیاورده اند و نخواهند آورد. در مورد اعجاز قرآن باید افزود بسیاری از شگفتی‌هایش را حاملان علم آن یعنی پیامبر و امامان علیهم‌السلام باید تبیین نمایند «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ اَوْتُوا الْعِلْمَ». تفصیل علومش را باید از راسخون در علم قرآن پرسید که اهل بیت پیامبرند «اِنَّ الَّذِينَ رَعَمُوا اَنْهُمْ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنَا». دعا کنیم بیاید شریک و راسخ امروزمین علم قرآن، حضرت صاحب‌الزمان سلام‌الله علیه، تا در محضر نورانی او حاضر شویم و از او شگفتی‌های قرآن را بشنویم و لذت بریم.

● **سیره و اخلاق**

انصاف ده، آیا کسی که خدایش او را دارای خُلق

عظیم شمرده، ما توان وصف او را داریم؟ «اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»... پیامبری که آن قدر بر هدایت مردم اصرار داشت که می‌خواست جان خود را در این راه فدا

کند. خدای بزرگ به او فرمود: شاید تو از اینکه مشرکان ایمان نمی‌آورند می‌خواهی خود را به هلاکت افکنی «لَعَلَّكَ بِاَخِ نَفْسِكَ اَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ» و یا شاید می‌خواهی از این اندوه که آنان به این سخن ایمان نمی‌آورند خود را هلاک نمایی «فَلَعَلَّكَ بِاَخِ نَفْسِكَ عَلٰى اَثَارِهِمْ اَنْ لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ اَسَفًا» و در جای دیگر از او می‌خواهد این اندازه از گمراهی مردم حسرت و اندوه نخورد که جانش را از دست بدهد «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ»... مهربانی به مردم و حرص بر هدایت و خوشبختی و سعادت

آن‌ها با گوشت و پوست او عجین شده بود. تجلی این مهربانی در اخلاق و رفتار او مشهود بود و

اصولاً برانگختگی او به رسالت برای تکمیل این نوع اخلاق بود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ».

تاریخ، تنها گوشه‌ای از بزرگواری‌ها و کرامت‌های اخلاقی او را ثبت نموده است: هر گاه به مجلسی وارد می‌شد در نزدیک‌ترین جای خالی می‌نشست. جلسات او با اصحاب بی‌آلایش و حلقه‌وار بود، به‌گونه‌ای که اگر کسی از بیرون وارد می‌شد پیامبر را نمی‌شناخت، اجازه نمی‌داد کسی پیش پایش بایستد، هرگز پای خود را پیش اصحاب دراز نمی‌کرد، وقتی در حضور فردی می‌نشست تا قبل از رفتن او لباس و زینت خود را از تن خارج نمی‌کرد. با غنی و فقیر یکسان مصافحه می‌کرد و دست خود را نمی‌کشید تا طرف مقابل دست خود را بکشد...

بارزترین صفت پسندیده او، آراستگی ظاهری و نظافت او بود. نه تنها برای خانواده بلکه برای اصحاب



کپی‌های ناقص و بی‌دنگ از کار پیامبران حقیقی هرگز جای نسخه اصل را نخواهد گرفت؛ نداشتن معجزه و بی‌نه، عدم پایبندی به سخنان خود، عجز از آوردن کتابی همانند قرآن، وجود تناقضات فراوان در بیان و اجرا؛ سستی مبانی و محتوا، از جمله دلایل عدم توفیق آن‌ها و رسوایی‌شان در این دعوت‌ها بوده است

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی پهنائی شناسی

متجلی است. امید که چشممان به دیدار  
این پیامبر مجسم روشن گردد.

### ● وصایت و خلافت

اگر یک شرکت کوچک اقتصادی تاسیس کرده باشید می‌دانید تکلیف شرکت از جنبه تعیین مدیران، وظایف و اختیارات آن‌ها، حقوق سهامداران، نحوه انجام تغییرات و نیز تداوم یا انحلال شرکت، همگی در اساسنامه و نیز قانون تجارت مشخص شده است. چطور باور می‌کنید خدای متعال درباره رهبری و ادامه راه اسلام پس از پیامبرش برای تعیین مسیر و رهبری و هدایت میلیاردها مسلمان چیزی نگفته و برنامه‌ای ارائه نداده و تکلیف جانشینی را مشخص ننموده و نقشه راه این دین جاودانه را برای قرون بعدی بیان نکرده باشد؟! آیا با عقل سازگار است؟ آیا شما هنگام مسافرت طولانی، تکلیف مدیریت شرکت یا موسسه یا اداره حتی خانواده خود را مشخص و کسی را به عنوان سرپرست یا مدیر تعیین نمی‌کنید؟ چرا تعیین می‌کنید. این تعیین هم عقلانی است و هم شرعی و دینی.

آماده کردن مردم برای پذیرش جانشین پیامبر از همان ابتدای اسلام انجام شد. آنجا که در «یوم الدار»، پیامبر قصد تبلیغ و دعوت بزرگان قوم از خانواده خویش را داشت، سخن از جانشینی به میان آورد و همان جاعلی علیه السلام را به عنوان جانشین خویش معین فرمود. بعد از آن نیز در مناسبت‌های متعدد دیگر مثل حدیث رایست در جنگ خیبر و حدیث تشبیه جانشینی علی برای خویش به جانشینی هارون برای موسی «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» و امثال آن تأکید نمود و بعد به‌طور فراگیر و واضح در غدیر خم با گرفتن بیعت برای او، این آمادگی و مستندسازی (جانشینی علی و فرزندان او برای رهبری اسلام پس از خویش) را نهادینه کرد.

در یک سند جاودانه آسمانی نیز به نام حدیث

و مردم نیز خود را می‌آراست. قبل از بیرون آمدن از منزل به آینه یا آب نگاه می‌کرد و موی سر را شانه می‌زد. هزینه عطریات او بیشتر از خوراکش بود. همواره خوش‌رو بود و بدون اینکه بخندد تبسمی بر لب داشت، همچون خادمان در کنار سفره می‌نشست و برخلاف سیره متکبران و پادشاهان هنگام تناول طعام به چیزی تکیه نمی‌زد، بلکه روی زمین یا فرش می‌نشست.

سراسر زندگی پیامبر بر نظم و انضباط استوار بود و یکی از جلوه‌های نظم او این بود که اثاث و اشیاء و حیوانات خود را به اسم خاصی نام گذاشته بود. و مسلمانان را به همکاری و همیاری سفارش می‌کرد و خود نیز در کارهای عمومی شرکت می‌جست. در مسافرت‌ها برای هر کس وظیفه‌ای تعیین می‌نمود و خود نیز وظیفه‌ای را تقبل می‌کرد. بخشنده‌ترین مردم بود. هرگز درهم و دینار نزد او نمی‌ماند، اگر چیزی پیش آن حضرت زیاد می‌آمد تا آن را به کسی یا مستحق نمی‌رساند به خانه نمی‌رفت. در حلم و کنترل خشم، برترین بود. هیچ‌گاه در فکر انتقام‌جویی حتی از دشمنان و معاندان نبود و در طول زندگی از هیچ فردی انتقام نگرفت. مهربانی با کودکان سیره او و از عاداتش بوسیدن و نوازش آنان بود.

این سیره و اخلاق، در جذب مردم به‌سوی آیین چنان مؤثر افتاد که خدایش فرمود: «به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد». امروز شبیه‌ترین فرد به آن حضرت، خَلْقاً وَ خُلُقاً، فرزندش حضرت بقیة الله علیه السلام است که همه آن ویژگی‌های مکارم اخلاقی از عفو و گذشت و مهربانی و بخشندگی و شجاعت و ایثار و... در او

جلسات او با اصحاب بی‌آلایش و حلقه‌وار بود، به‌گونه‌ای که اگر کسی از بیرون وارد می‌شد پیامبر را نمی‌شناخت، اجازه نمی‌داد کسی پیش پایش بیایند، هرگز پای خود را پیش اصحاب دراز نمی‌کرد، وقتی در حضور فردی می‌نشست تا قبل از رفتن او لباس و زینت خود را از تن خارج نمی‌کرد. با غنی و فقیر یکسان مصافحه می‌کرد و دست خود را نمی‌کشید تا طرف مقابل دست خود را بکشد... بارزترین صفت پسندیده او، آراستگی ظاهری و نظافت او بود

شریف لوح، که به مناسبت هدیه میلاد حسین بن علی علیه‌السلام برای فاطمه سلام الله علیها فرستاده شد، اسامی امامان دوازده‌گانه و صفات و ویژگی‌های آنان تعیین گردید که توسط جابر صحابی وفادار پیامبر مستندسازی گردید. این مستندات آن‌چنان انبوه است که فریقین بر آن اذعان داشته و در مجموعه‌های گران‌سنگی چون الغدیر و عیقات الانوار، به تفصیل با ذکر منابع متعدد، گردآوری و تبیین شده است. همان‌طور که کتاب‌های متعددی در تأویل بسیاری از آیات قرآن بر امر وصایت و جانشینی، در طول سالیان تألیف شده است. نه خداوند و نه رسولش در امر امامت و خلافت پس از پیامبر، سکوت و کم‌کاری نکردند و همه مطالب مورد نیاز برای ادامه راه اسلام پس از دوران

نبوت را کاملاً تبیین نمودند... اما ماجراهایی پس از ارتحال پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش آمد که مسیر اسلام را به سوی دیگری برد... خلافت پیامبر جز چند سال کوتاه آن هم پس از بیست و پنج سال خانه‌نشینی، در دستان امیرمؤمنان علیه‌السلام قرار نگرفت که آن هم با چالش‌هایی چون جنگ‌های ناکشین و قاسطین و مارقین همراه شد و سرانجام نیز با شهادت آن حضرت در محراب خاتمه یافت و حکومت در دست ناهلان افتاد... اما امامت که منصبی الهی بود در امامان ادامه یافت تا امروز که نوبت به حضرت حجة‌بن‌الحسن العسکری رسیده و در دوران امامت ایشان هستیم و فیوضات و هدایت‌های الهی از طریق ایشان به ما می‌رسد و موظف به اطاعت از ایشان هستیم.

مسلمانان را به همکاری و همپاری سفارش می‌کرد و خود نیز در کارهای عمومی شرکت می‌جست. در مسافرت‌ها برای هر کس وظیفه‌ای تعیین می‌نمود و خود نیز وظیفه‌ای را تقبل می‌کرد. بخشندترین مردم بود. هرگز در هم و دینار نزد او نمی‌ماند. اگر چیزی پیش آن حضرت زیاد می‌آمد تا آن را به کسی یا مستحق می‌رساند به خانه نمی‌رفت. در حلم و کنترل خشم، برترین بود. هیچ‌گاه در فکر انتقام‌جویی حتی از دشمنان و معاندان نبود و در طول زندگی از هیچ فردی انتقام نگرفت

تحلیلی از عظمت علمی امیرالمومنین امام علی بن ابی طالب و تجلی آن  
در دوران ظهور امام عصر علیهم السلام

# علم علوی و دانش مهدوی

✽ حسن طالعی

## مقالات

چکیده: پیامبر خاتم در زمان

حیات پربرکت خویش، ابوابی از

دانش را به روی جانشین خویش گشود که از هر باب آن هزاران باب دیگر گشوده می‌شود. آصف دارنده‌ی مقام «جزیی از علم کتاب» در جابجایی تخت عظیم بلقیس در کمتر از چشم به‌هم‌زدنی موفق بود. اگر کسی دانش کل کتاب را داشته‌باشد، چه خواهد کرد؟ و کسی که وارث این دانش باشد و اجازه‌ی نشر دانشی به او عطا شود که بمراتب بالاتر و گسترده‌تر از دانش‌های قبلی است، چه خواهد کرد! در این مقاله با عنایت به این توان اعطایی الهی به حجت برحق خداوند، از توان مقابله‌ی قیامگر آسمانی (عج) با تمام قدرت‌های جانی جهانی، فقط با یک سلاح ساده و ابتدایی، رفع استبعاد خواهد شد.

کلید واژه: مهدویت، امام دوازدهم، قیام به سیف، تفسیر، دانش امامان، دانش امیرالمؤمنین، ظهور موعود، هزار سال قبل از میلاد، سلیمان نبی



مقدمه: پیامبران سفیران خداوندند. خدای متعال آنان را به دو سلاح مجهز کرده؛ یکی دانش اعطایی خداوند است و دیگری قدرت خارق العاده که آیه و بینه

این جوهری است که بر هیچ یک از آن‌ها دلیلی نیست. (موسوی همدانی، ترجمه المیزان ۱۵: ۵۱۷).

البته شیعیان با داشتن روایاتی که از خاندان وحی صادر شده و او را عاصف بن برخیا وصی حضرت سلیمان معرفی می‌کنند (فیض کاشانی، الصافی ۴: ۶۷؛ بروجردی، جامع ۵: ۱۲۷) از تمامی این اقوال بی‌نیازند. به گفته برخی مفسران، آن دانش، آگاهی بر اسم اعظم الهی بوده است (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن ۸: ۹۶) و او با داشتن اسم اعظم الهی توانست این کار بزرگ را انجام دهد.

آصف به سلیمان گفت: چشمت را به سویی بیفکن تا نگاهت تمام شود. سلیمان چشمش را به طرف «یمن» افکند و آصف دعا کرد و تخت بلقیس در جایی که در شهر «مأرب» بود به زمین فرو رفت و به قدرت خداوند، پیش از آنکه سلیمان چشمش را به هم زند، تخت جلو او در «شام» ظاهر شد. (طبرسی، ترجمه جوامع الجامع ۴: ۴۶۹).

از طرفی مفسران از عظمت این تخت پادشاهی سخنانی گفته‌اند:

تختی آراسته به طلا و نقره و در و یاقوت، پایه‌هایش از یاقوت قرمز و زبرجد سبز؛ طولش ۸۰ ذراع، عرضش نصف طولش و ارتفاعش ۳۰ ذراع بوده است. (جلال الدین، تفسیر الجلالین: ۳۸۲) هر کدام از طول و عرض و ارتفاع آن را سی ذراع نیز گفته‌اند. (بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل ۴: ۱۵۸). همچنین ۸۰ در ۸۰ در ۸۰ نیز گفته شده (ملاحویش آل غازی، بیان المعانی ۲: ۳۲۱). هر چند همگی اقوال در آراستگی عجیب این تخت مشترکند

تفاسیر این نکته را گوشزد کرده‌اند که صرف دانستن و بیان اسم اعظم کارساز نیست (مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل ۱۲: ۷۲)، بلکه شخصی که به مقام وصایت نبی خدا می‌رسد، باید از تقوا و دانشی برخوردار باشد که

نکته مهم در مقایسه میان پیامبران این است که هرچه دیگر پیامبران از علم و قدرت داشته‌اند، نبی خاتم صلی الله علیه و آله، به مراتب بالاتر از آن‌ها را دارد. نکته قابل توجه دیگر آنکه، آنچه خداوند به پیامبرش اعطا کرده همه را جز نبوت در اختیار جانشین بلافصل ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نهاده است. اگر این موارد را پذیرفته باشیم، قبول این نکته دشوار نیست که رتبه جانشینان رسول خاتم از انبیا پیشین بالاتر است.

در این مقاله به بررسی ابعاد این قضیه با توجه به دوران ظهور امام عصر علیه السلام می‌پردازیم.

### ● علم علوی، دانش مهدوی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم  
قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ!  
فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ، قَالَ: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟  
وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ.

ظاهر آیه چهلم سوره نمل از جابه‌جایی تختی سلطنتی حکایت دارد. این کار به همت شخصی صورت گرفته که دانشی از کتاب (علم من الكتاب) را داشته است.

درباره نام شخصی که این جزء از دانش کتاب نزد او بوده، چندین قول بیان شده است: خضر، أسطوخ، ملیخا. (طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن ۸: ۹۶). و نیز جبریل؛ و حتی خود حضرت سلیمان نیز گفته شده (گنابادی، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة ۳: ۱۷۴-۱۷۳). و به اعتقاد صاحب المیزان

تفاسیر این نکته را گوشزد کرده‌اند که صرف دانستن و بیان اسم اعظم کارساز نیست، بلکه شخصی که به مقام وصایت نبی خدا می‌رسد، باید از تقوا و دانشی برخوردار باشد که بتواند از این قبیل کارهای خارق العاده انجام دهد



بتواند از این قبیل کارهای خارق‌العاده انجام دهد.

برخی از مفسران در این زمینه انسان را مرکب از دو جزء ملکی و ملکوتی

دانسته‌اند (گنابادی، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة: ۳-۱۷۴-۱۷۳) و حتی برخی عصمت را از این کارهای خدایی نتیجه گرفته‌اند (صادقی تهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن: ۳۸۰). همچنین مفسران در بیان علم امامان مستند به آیه «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» اوج عظمت دانش امیرالمؤمنین را یادآور شده‌اند (نجفی خمینی، تفسیر آسان: ۱۵: ۶۹).

اما آنچه این مقاله در پی آن است تذکر این نکته است که امام دوازدهم - که سلام بی‌پایان خداوند بر ایشان باد - فرزند یازدهمین امام حضرت حسن بن علی العسکری علیه‌السلام نیز از نسل حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و علم آن حضرت را به توارث به‌اعطای الهی دارا است. پس شیعیان آن حضرت افتخار می‌کنند که امامشان به‌نص قرآن، گستره علم خداوند را به‌اعطای الهی دارد.

نکته دوم اینکه شرافت مقام اوصیای پیامبر خاتم، هم بر اوصیا و هم بر انبیای قبل نیز معلوم است. در اخبار زیادی در کافی و بصائر الدرجات و سایر کتب اخبار دارد که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است و نزد آصف یک حرف بود... و نزد پیغمبر و ائمه هفتاد و دو حرف... (طیب، اَطیب البیان فی تفسیر القرآن ۱۰: ۱۴۴).

ثالثاً اگر حتی علم امام عصر علیه‌السلام را در حد علم آصف بن برخیا هم بدانیم نه بیشتر! پاسخ به سوآلی که شاید ذهن بسیاری از مردم ما را به‌خود مشغول کرده، از آن فهمیده می‌شود.

مردم عموماً می‌پرسند در این عصر - که پیشرفت سلاح‌های جنگی و کشنده چنان دنیا را فرا گرفته که قدرت‌های بزرگ نیز بر خود در هراسند - امام

علیه‌السلام چگونه با شمشیر ظهور می‌کنند؟

این سؤال برخاسته از روایاتی است که قیام امام را با شمشیر بیان می‌کنند.

قبل از بررسی این پرسش، چند نکته را به‌اختصار درباره علم مخصوص برگزیدگان الهی باهم گفتگو کنیم

در المیزان آمده: علم مذکور از سنخ علوم فکری و اکتسابی نیست (موسوی همدانی، ترجمه المیزان: ۱۵: ۵۱۸). اگر چنین است که هست، پس چگونه به قرآن که می‌رسند می‌گویند: پیامبر خدا این دانش را از بحیرا و... فراگرفت؟! در حالی که همه می‌دانند دانش پیامبر، بشری و زمینی و اکتسابی نیست، بلکه الهی و آسمانی و موهبتی است.

از طرفی می‌دانیم که درباره عصر طلایی ظهور و ظاهر شدن علم مخصوص امام عصر علیه‌السلام، علم محدود بشری با همه پیشرفتش فقط دو حرف از ۲۷ حرف را دارد؛ یعنی بیش از ۱۲ برابر علم فعلی را آن امام علیه‌السلام در دوران ظهور پرورش آشکار می‌کند. ۲ این آیه به‌راحتی این قبیل سوآلات را پاسخ می‌دهد.

اگر قرار باشد جناب آصف که جزئی از علم کتاب را داشته، تختی با آن عظمت را در یک چشم برهم زدن از کشوری به کشور دیگری منتقل کند، امام زمان علیه‌السلام که جانشین راستین «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (رعد: ۴۳) و معلم علوم ناگفته تا آن زمان است؛ آیا نمی‌تواند تمام سلاح‌های جنگی و حتی سکوهای پرتاب موشک را از جایی به جای دیگر منتقل کند؟ در حالی که همه می‌دانند این توان به‌قدرت الهی در او هست و نسبت به آنچه از دانش و توان الهی دارد، قابل ذکر نیست. حال این سؤال مطرح می‌شود که اگر آن حضرت به‌اذن الهی، بشر ناجوانمرد را خلع سلاح کند؛ همان بشری که به‌دلیل استکبارش، سخن حق را پذیرا نیست، آیا نوبت به جنگ جوانمردانه نمی‌رسد؟

امام دوازدهم  
- که سلام  
بپایان خداوند  
بر ایشان باد -  
فرزند یازدهمین  
امام حضرت  
حسن بن علی  
العسکری  
علیهما السلام نیز  
از نسل حضرت  
امیرالمؤمنین  
علیه السلام است  
و علم آن حضرت  
را به توارث  
به‌اعطای الهی دارا  
است

**فصلنامه**  
فهرنگی اجتماعی  
پهنائی شناسی

برای آنکه در قدرت علمی و توان فوق‌العاده آن حضرت در کندن سکوی پرتاب موشک نیز شک نکنیم، به یاد آوریم که به‌نص قرآن کریم و روایات

اقیانوس دانش است و اجازه آشکار کردن ابواب بسیاری از علوم و دانش‌ها در زمان ظهور ایشان صادر خواهد شد. اگر این مبنای پذیرفته شده باشد، آن‌گاه در اینکه

بیان‌کننده آیات، در منطقه‌ای که قوم فاسد نبی خدا حضرت لوط ساکن بودند زمین به قدرت الهی از جا کنده شد و آن قدر بالا رفت که ساکنان آسمان زوزه سگان و بانگ خروسشان را شنیدند! (کلینی، کافی: ۸: ۳۲۷ ح ۵۰۵: جبریل تا هفت طبقه زمین را بر کند و به آسمان‌ها برد و آن را واژگون کرد). و فراموش نکرده‌ایم که خود حضرت لوط گوینده این کلام حق است: «وَأَوَىٰ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ» (هود: ۸۰) پس چه جای تعجب از قدرت امام زمان علیه‌السلام؟ تفاسیر درباره این ماجرای عبرت‌آموز گفته‌اند: این آیه شریفه سنگی است بر دهان کسانی که منکر قدرت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام هستند (طیب، اَطیب البیان فی تفسیر القرآن: ۱۰: ۱۴۴).

آن حضرت با یک شمشیر با دنیا نبرد خواهد کرد به‌راحتی پذیرفتنی است و جایی برای شک در آن باقی نمی‌ماند. در این مقاله به یک وجه از وجوه صحی این پیشگویی آسمانی اشاره شد. امید که با ظهور موفور‌السرور آن امام‌والامقام، گسترش علم و عدالت و ایمان و تقوای او در سراسر جهان نظاره‌گر باشیم. والسلام علی من اتبع الهدی

ما خود را بسیار کمتر از آن می‌دانیم که بخواهیم برای امام‌علیه‌السلام تعیین تکلیف کنیم! هدف از طرح این مسئله، زدودن زنگارهای شک و تردید از دل‌های کسانی است که هنوز باور ندارند که «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»

● **منابع:**

- ۱- قرآن کریم
- ۲- امیری ششادمهری، احمد و دیگران، ترجمه جوامع الجامع، ۱۳۷۷ ش، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۳- بروجردی، سید محمدابراهیم، تفسیر جامع، ۱۳۶۶ ش، تهران، انتشارات صدر.
- ۴- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ۱۴۱۸ ق، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۵- صادقی تهرانی، محمد، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ۱۴۱۹ ق، قم، ناشر: مؤلف.
- ۶- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی،
- ۷- طیب، سید عبدالحسین، اَطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۸ ش، تهران، انتشارات اسلام.
- ۸- فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵ ق، تهران، انتشارات صدر.
- ۹- قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ۱۳۷۷ ش، تهران، بنیاد بعثت.
- ۱۰- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، کنز الدقائق و بحر الغرائب، ۱۳۶۸ ش، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی،

● **نتیجه**

هیچ‌کس در سعه دانش علوی، گوینده به‌حق سلونی، باب دانش نبوی، امیر اهل ایمان، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام شکی ندارد. این دانش الهی قابل مقایسه با دانش‌های اکتسابی بشری نیست و حتی با علوم موهبتی سایر انبیا و اوصیا فاصله بسیار زیادی دارد (فاصله آب یک دریا با کمتر از قطره‌آبی که بر بال مگسی نشیند). آنچه مهم است توجه به این نکته است که حضرت مهدی علیه‌السلام وارث این

- ۱۱- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۱۴۰۷ ق، تهران، دارالکتب الإسلامية.
- ۱۲- گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ۱۴۰۸ ق، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ۱۳- محلی، جلال الدین/ جلال الدین سیوطی، تفسیر الجلالین، ۱۴۱۶ ق، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.
- ۱۴- مکارم شیرازی، ناصر، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ۱۴۲۱ ق، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب.
- ۱۵- ملاحویش آل غازی، عبدالقادر، بیان المعانی، ۱۳۸۲ ق، دمشق، مطبعة الترقی،
- ۱۶- موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ۱۳۷۴ ش، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۷- نجفی خمینی، محمد جواد، تفسیر آسان، ۱۳۹۸ ق، تهران، انتشارات اسلامی.

پاسخی به هجدهمین مقاله از جزوه رفع شبهات

# بررسی دلایل حقانیت آیین باب و بهاءالله

✽ نرگس حاجی قربانی ✽ پژوهشگر حوزه دین

## پژوهش

**چکیده:** بهائیان برای اثبات حقانیت رهبران خود به راه‌های مختلفی گام نهاده‌اند؛ از جمله دلایل آن‌ها برای اثبات پیامبری باب و بهاء‌الله، سیره و اخلاق آن‌ها، رنج و مشقتهایی که در طول حیات خود متحمل شدند، قدرت نزول آیات، از خودگذشتگی پیروان باب و بهاء و استناد به آیات قرآن است که حق را ماندنی و باطل را از بین‌رفتنی می‌داند. در این مقاله ابتدا به ادله و روش‌های اثبات حقانیت یک مدعی پیامبری از منظر اسلام پرداخته می‌شود و سپس دلایل بهائیان بر اثبات حقانیت رهبرانشان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. این مقاله در عین حال، پاسخی به هجدهمین مقاله از جزوه رفع شبهات نیز هست.

**کلیدواژه:** باب، بهاء‌الله، دلیل تقریر، معجزه.



● ۱- مقدمه:

نبوت و خبر آوردن از عالم ملکوت، سنتی الهی بوده است. خداوند برای هدایت انسان‌ها از جهل و تاریکی و

راهنمایی ایشان به سوی خیر و رستگاری، همواره پیامبرانی را به سوی ایشان ارسال فرموده و دستورات و تعالیم هدایت‌بخش را در اختیار ایشان قرار داده است تا مردم را آگاه سازند و از ظلمت و تاریکی رهایی بخشند.

«در این میان در طول تاریخ، افراد بسیاری از این سنت الهی، سوءاستفاده کرده و خود را به دروغ، به‌عنوان فرستاده الهی معرفی کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند تا به تعالیم جعلی آنان توجه کنند و از این رهگذر بتوانند تغییرات مورد نظر خود را در جامعه ایجاد کنند و انسان‌ها را به تبعیت از خود وادار نمایند.» (سبحانی، منشور جاوید، ۳/۳۳۲)

شناخت پیامبران راستین و الهی از مدعیان دروغین، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی بشر بوده است، چراکه در صورت نبودن معیاری واضح و روشن برای این شناخت، ممکن است انسان‌ها با نیت خیر دستیابی به رستگاری و فلاح، به اشتباه از مدعیان دروغین پیامبری تبعیت کنند و نتیجه‌ای معکوس از این رهگذر عایدشان گردد. لذا لازم است هر آیین و نظام فکری، راه شناخت پیامبران راستین و الهی را از مدعیان دروغین مشخص سازد تا ضمن زدودن فضای تحیر در میان انسان‌ها، مسیر دستیابی به تعالیم الهی برای بشر، تسهیل شود.

● ۲- راه‌های تشخیص انبیاء الهی از مدعیان دروغین نبوت در آیین اسلام

آیین اسلام به‌عنوان دینی که الهی بودنش مورد تأیید رهبران بهائی قرار گرفته است، در قرآن کریم و روایات منسوب به پیامبر و اولیای دین، مسیر شناخت پیام‌آوران الهی را به روشنی مشخص ساخته است که در ادامه به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت:

● ۱-۲ معجزه

«اگر کسی ادعای وحی و نبوت و رسالت از طرف خداوند متعال نماید، برای صدق گفتار خود باید نشانه و دلیل و شاهی ارائه نماید؛ زیرا «وحی» برای دیگران، امر محسوسی نیست و فرشته وحی را نیز جز پیامبر، کس دیگری نمی‌بیند و نشانه‌های از او برای کسی ظاهر نمی‌گردد. اثبات این امر خارق‌العاده که دیدنی نیست، نیازمند یک امر خارق‌العاده دیگر است که دیدنی باشد (معجزه)، تا کسانی که معجزه را مشاهده می‌کنند، باور کنند که شخص مدعی نبوت، اتصال به یک منبع فوق‌العاده از جهت نیروهای مادی دارد و با تکیه بر آن قدرت غیرعادی و غیرمادی، وحی بر او نازل می‌شود و او با خدا رابطه دارد، و صاحب معجزه، کارهایی می‌تواند انجام بدهد که انسان‌های دیگر از انجام آن عاجزند و در نتیجه کلامش در الهی بودن تعالیمش را بپذیرند.» (خوبی، البیان فی تفسیر القرآن، ۳۷).

از این بیان معلوم می‌شود اینکه هر امتی از پیامبر خود درخواست معجزه داشته‌اند، خواسته حقی بوده و پیامبران هم این خواسته را اجابت نموده و معجزات و آیات و بیناتی را به قوم خود ارائه کرده‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

«ما انبیا را با بینات (معجزات و ادله و شواهد زنده) فرستادیم و همراه هر پیامبری، کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم حق و باطل را با میزان الهی بسنجند و به قسط و عدل قیام کنند.» (حدید: ۲۵).

لذا اساسی‌ترین راهی که می‌تواند دلیل قطعی برای نبوت یک شخص باشد، ارتباط با غیب و آوردن معجزه است و برهان معجزه به این معناست که معجزه، ادعای الهی بودن آورنده آن را اثبات می‌کند. به عبارت دیگر ظهور اعجاز از جانب شخص، ثابت‌کننده نبوت اوست. «انبیاء معجزاتی را که می‌آوردند، بدین عنوان بود که معجزه امری است که جز خدای - عزّ و جلّ - همه از آوردن

در این میان در طول تاریخ، افراد بسیاری از این سنت الهی، سوءاستفاده کرده و خود را به دروغ، به‌عنوان فرستاده الهی معرفی کرده‌اند و از مردم خواسته‌اند تا به تعالیم جعلی آنان توجه کنند



مانند آن عاجزند؛ و این، گواه صدقی بر دعوی ایشان است که می‌گویند از جانب خدای جهان به‌سوی بندگان او مبعوث و برانگیخته شده، یا پیغامی آورده‌اند.» (طباطبائی، اعجاز قرآن، ص ۱۱۶).

مدعی نبوت برای تأیید و اثبات مدعای خود دست به عمل خارق‌العاده می‌زند که بعد از فحص و تحقیق متخصصان امر روشن می‌شود که مدعی نبوت و آورنده عمل مزبور در فعل خود هیچ‌گونه حيله و فریبی به کار نبرده است و اساساً عمل وی مطابق موازین و رموز سحر انجام نگرفته، بلکه مستند به علل فراطبیعی است.

بعد از روشن شدن انجام یک عمل خارق‌العاده و استناد آن به عالم مابعدالطبیعه، عقل کشف می‌کند که مدعی نبوت از قدرت و شایستگی لازم برای انجام عمل‌های خارق‌العاده دیگری (از جمله، وحی) که مستند به علل فراطبیعی باشد، برخوردار است و در حقیقت، بین معجزه و نبوت رابطه تکوینی وجود دارد. علامه طباطبائی این دلیل را در تفسیر المیزان چنین بیان می‌کنند:

«وحی و گفتگوی با خدا و دنباله‌های آن، که همان تشریح قوانین و تربیت‌های دینی است، همه از اموری است که برای بشر قابل لمس نیست و بشر آن را در خود احساس نمی‌کند و قانون جاری در اسباب و مسببات نیز منکر آن است. پس این ادعا، ادعای بر امری خارق‌العاده است که قانون عمومی علیت آن را جائز نمی‌داند. بنابراین اگر پیغمبری چنین ادعایی بکند و در دعویش راستگو هم باشد، لازمه دعویش این است که با ماوراء طبیعت اتصال و رابطه داشته باشد و مؤید به نیرویی الهی باشد که آن نیرو می‌تواند عادت را خرق کند و وقتی یک پیغمبر دارای نیرویی است که عادت را خرق می‌کند، باید معجزه مورد نظر ما را هم بتواند بیاورد؛ چون فرقی میان آن خارق‌العاده و این خارق‌العاده نیست و حکم امثال یکی است. اگر منظور خدا هدایت مردم از

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهنائی‌شناسی

طرق خارق‌العاده یعنی از راه نبوت و وحی است، باید این نبوت و وحی را با خارق‌العاده دیگری تأیید کند، تا مردم آن را بپذیرند و او به منظور خود برسد. پس از آنچه تاکنون گفته شد روشن گردید که میان دعوی نبوت و قدرت بر آوردن معجزه، ملازمه هست و معجزه دلیل بر صدق دعوی پیغمبر است و در این دلالت فرقی میان عوام و خواص مردم نیست.» (طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان؛ ج ۱؛ ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

بنابراین، مهم‌ترین راه برای شناخت صدق کسی که ادعای وحی و نبوت می‌کند، «معجزه» است و می‌توان با استناد به وقوع معجزه به دست کسی که ادعای پیامبری دارد، به او ایمان آورد و دعوتش را پذیرفت. در حقیقت معجزه راهی است که حجت را بر مردم تمام می‌کند و راه را بر عذر تراشی غیرمؤمنان نسبت به دعوت پیامبران مسدود می‌نماید.

### ۲-۲- بررسی محتوای وحی از جهت تناقض درونی و تنافی با عقل و فطرت

یکی دیگر از مهم‌ترین روش‌های شناسایی پیامبران الهی از مدعیان دروغین پیامبری، بررسی محتوای مطالب ایشان از جهت تناقض درونی و نیز از جهت تنافی با عقل و یا فطرت است؛ چنانچه مشاهده شود که میان مطالب مختلفی که یک مدعی به‌عنوان وحی ارائه می‌کند، تعارض و تناقض وجود دارد، دروغ‌گو بودن آن مدعی روشن می‌شود. چنانچه در قرآن مجید آمده است: «آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند و حال آنکه اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلافات زیادی می‌یافتند.» (نساء: ۸۲).

### ۲-۳- بررسی رفتار فردی و اجتماعی شخص مدعی نبوت

بررسی رفتار شخص مدعی نبوت تا حدی برای تکذیب یا تصدیقش کارگشایی دارد. اگر مدعی نبوت، خود به مطالبی که به‌عنوان وحی مطرح کرده است، عمل نمی‌کند، یا در گفتارش صادق

اثبات این امر خارق‌العاده که دیدنی نیست، نیازمند یک امر خارق‌العاده دیگر است که دیدنی باشد (معجزه)، تا کسانی که معجزه را مشاهده می‌کنند، باور کنند که شخص مدعی نبوت، اتصال به یک منبع فوق‌العاده از جهت نیروهای مادی دارد و با تکیه بر آن قدرت غیرعادی و غیرمادی، وحی بر او نازل می‌شود

شمرده، اما در این مقاله از پرداختن به این دلیل خودداری می‌کنیم و در نقد این گفتار، به بیان برخی موارد عدم حسن سیرت دو مدعی یادشده می‌پردازیم.

هرچند که نمونه‌هایی از این دست کم نیست و می‌توان باز هم بر آن افزود، فقط دو نمونه از سیره جناب باب و بهاءالله را به روایت تاریخ نقل می‌کنیم: ۳-۱-۱- باب در آثار خود همواره پیروانش را به جنگ و قتل مخالفانش - که آنان را کافر می‌خواند - ترغیب و تشویق می‌کرد تا جایی که نویسندگان و مبلغان بهائئیت به خشونت و شدت برخورد در عبارات باب معترف هستند:

«حکم جهاد با کفار و تأکید در شدت رفتار با آنان در کتاب قتیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف) کرارا و مراراً از قلم اعلی نازل و کمتر سوره‌ای است که در این کتاب مبارک شامل این حکم نباشد. و در کتاب بیان مبارک نیز حکم ضرب رقاب (=زدن گردن‌ها) و نجاست احزاب و اخراج کفار از قطع خمس (پنج منطقه) و... نازل گردیده...» (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، صص ۲۷۲ و ۲۷۳).

۳-۱-۲- عزیه خانم، خواهر جناب بهاءالله درباره وی چنین می‌نویسد: «اصحاب طبقه اول که اسامی‌شان مذکور شد از خوف آن جلادان خونخوار به عزم زیارت اعتاب شریفه به جانب کربلا و نجف و برخی به اطراف دیگر هزیمت نمودند. سیداسمعیل اصفهانی را سر بردند و حاجی میرزااحمد کاشی را شکم دریدند. آقا ابوالقاسم کاشی را کشته در دجله انداختند. سیداحمد را به پیشدو کارش را ساختند. میرزارضا خالوی سید محمد را مغز سرش را به سنگ پراکندند و میرزاعلی را پهلویش را دریده به شاهراه عدمش راندند و غیر از این اشخاص، جمعی دیگر را در شب تار کشته، اجساد آن‌ها را به دجله انداختند و بعضی را در روز روشن در میان بازار حراج با خنجر و قمه پاره‌پاره کردند. چنان که بعضی از مؤمنین و معتقدین را این حرکات، فاسخ اعتقاد و

نیست، یا اعمال نفرت‌انگیز انجام می‌دهد، یا چشم طمع به جان و مال مردم دارد، یا حب ریاست و شهرت و... دارد، تمامی این‌ها منافات با مقام نبوت دارد و موجب تکذیب وی می‌گردد. (هادیان، مسأله مشروعیت، صص ۵۳-۵۹).

۲-۴- معرفی و بشارت پیامبر پیشین و یا معاصر راه دیگر برای شناخت پیامبر، معرفی و بشارت پیامبر پیشین و یا معاصر است. از این رو ممکن است در مواردی بدون اعجاز هم، حجت بر مردم تمام شود. گرچه در این خصوص نیز، این‌گونه نبوت، متکی بر اعجاز پیامبر قبلی و یا هم‌عصر است. (سبحانی، الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل، ج ۳، ص ۶۷).

### ● ۳- دلایل بهائیان بر صدق ادعای پیامبری باب و بهاءالله و نقد این دلایل

با توجه به مطالب گفته شده، راه شناخت مدعی دروغین نبوت از نبی برحق خداوند بیان شد، حال به مطالبی که بهائیان برای روش تصدیق پیامبری باب و بهاءالله گفته‌اند، می‌پردازیم و سپس آن‌ها را بررسی و مورد نقد قرار خواهیم داد.

#### ۳-۱- سیره و اخلاق مظهر ظهور

نخستین دلیلی که بهائیان بر صدق ادعای نبوت جناب باب و جناب بهاءالله دارند، این است که خصوصیات و منش و سیره مظهر ظهور سبب اقبال مؤمنان به دین می‌شود و جناب باب و بهاءالله در پاکی و صداقت و جمیع خصوصیات نیک، شهره اطرافیان بوده‌اند، لذا بر حق هستند (جزوه رفع شبهات، ص ۱۰۲).

#### نقد و بررسی

هرچند که در پذیرش این اصل برای شناخت پیامبران حق از مدعیان باطل، تأملاتی وجود دارد و حسن سیرت را نمی‌توان دلیل حقانیت یا پیامبری

لذا اساسی‌ترین راهی که می‌تواند دلیل قطعی برای نبوت یک شخص باشد، ارتباط با غیب و آوردن معجزه است و برهان معجزه به این معناست که ادعای الهی بودن آورنده آن را اثبات می‌کند





ناسخ اعتماد گردید. به واسطه این اعمال زشت و خلافتکاری‌ها از دین بیان عدول کرده و این بیت را انشاد نموده در محافل می‌خواندند و می‌خندیدند: اگر حسینعلی،

مظهر حسین علی است / هزار رحمت حق بر روان پاک یزید او می‌گفتند ما هر چه شنیده بودیم حسین مظلوم بوده است نه ظالم!» (عزیه خانم و دیگران، تنبیه‌النائمین، ص ۱۷۲).

هرچند که رفتارهای خارج از پذیرش وجدان انسانی و عقل، در میان رهبران بهائی به همین دو مورد خلاصه نمی‌شود، اما همین دو نمونه برای اثبات عدم حسن سیرت باب و بهاء‌الله از منظر اطرافیان کافی به نظر می‌رسد. در واقع صرف نظر از اینکه آیا حسن سیرت، دلیل ادعای الهی بودن یک آیین هست یا نه؟ ادعای مبلغان بهائی در حسن سیرت رهبران این آیین، با نقض‌های متعدد تاریخی، قابل پذیرش نیست.

### ۲-۳- رنج و مشقات مظهر ظهور

مبلغان بهائی معتقدند که جناب باب و بهاء‌الله در طی دوران نبوت خود دچار رنج و مشقت‌های فراوان شده‌اند ولی دست از ادعای خود برنداشتند. برای مثال ایشان سال‌های زیادی در تبعید و زندان به سر بردند و اگر از جانب خداوند نبودند، حاضر نمی‌شدند این همه مشقات را تحمل کنند. لذا این تحمل رنج و سختی، دلیل حقانیت ایشان و اثبات کننده الهی بودن دعوتشان است (جزوه رفع شبهات، ص ۵۹).

### نقد و بررسی

در نقد این دلیل اولاً باید گفت که صرف استقامت و تحمل شدید دلیل منطقی بر اثبات نبوت شخص نیست و چه بسا بسیاری از گذشتگان نیز ادعای نبوت داشتند و در این راه جان خود را از دست دادند ولی بر حق نبوده‌اند. ثانیاً به گواه تاریخ، باب و بهاء‌الله در مقاطع زمانی مختلف دست از ادعای خود برداشته و استقامت ننموده‌اند. دو نمونه که عدم

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

استقامت باب و بهاء‌الله را نشان می‌دهد، در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۲-۱- عدم استقامت باب:

میرزا علی محمد باب در مجلسی با حضور ولیعهد و چندتن از ندیماننش و برخی از علمای درباری تبریز مورد بازجویی قرار گرفت. متن نامه ولیعهد به محمدشاه که حاوی وقایع جلسه مزبور است و متن توبه‌نامه باب و پاسخ علما به او در کتاب کشف الغطاء آمده است: «اول حاج ملا محمود پرسید که: «مسموع می‌شود که تو می‌گویی من نائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست». گفت: «بلی حبیب من، قبله من، نایب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌ای راست است. اطاعت من بر شما لازم است ... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشید، من‌ام» ... بعد از آن مسائلی چند از فقه و سایر علوم پرسیدند، جواب گفتن نتوانست ... چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام را احضار کرده، باب را چوب مضبوط زده، تنبیه معقول نمود و توبه و بازگشت و از غلط‌های خود انابه و استغفار کرد و التزام پابه‌مهر سپرد که دیگر این غلط‌ها نکند...» (گلاپیگانی، کشف الغطاء، صص ۲۰۱-۲۰۵). بنابراین باب پس از گذشتن یک هفته از ادعای مهدویت، به سبب تنبیه کمی که از او به عمل آمد (یازده ضربه چوب به کف پای وی زده شد) دست از کلیه ادعاها برداشت (اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۸۷).

۳-۲-۲- عدم استقامت بهاء‌الله: در منابع تاریخی آمده است که وقتی پادشاه عثمانی بهاء‌الله را به شهر عکا تبعید نمود، وی مشاهده کرد که همه مردم عکا مسلمان هستند، پس خود و یارانش را مسلمان معرفی کرد و در نماز جماعت آن‌ها شرکت می‌نمود. (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، ص ۵۷). این در حالی بود که مطابق تعالیم بهائی، صورت اجرای نماز، متفاوت از نماز دیانت اسلام است و به جماعت

یکی دیگر  
از مهم‌ترین  
روش‌های  
شناسایی پیامبران  
الهی از مدعیان  
دروغین پیامبری،  
بررسی محتوای  
مطالب ایشان  
از جهت تناقض  
دروغی و نیز از  
جهت تنافی با عقل  
و با فطرت است

را تشخیص دهد. در اینجا فقط به دو غلط ادبی باب و بهاءالله اشاره می شود:

الف) در مناظره باب در سال ۱۲۶۳ با علمای تبریز، از او پرسیدند از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: «عجاز من در این است که برای عصای خود آیه نازل می کنم و به خواندن این فقره آغاز نمود: بسم الله الرحمن الرحیم، سبحان الله القدوس السبوح الذی خلق السموات و الارض کما خلق هذه العصا آیه من آیاته» و اعراب کلمات را به نحو قاعده نحو غلط خواند، زیرا تاء را در «السموات» مفتوح قرائت کرد و چون گفتند: مکسور بخوان! ضاد را در الارض مکسور خواند! (فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۱۴).

ب) در کتاب ایقان صفحه ۲ سطر ۳ عبارت «لَعَلَّ تَصِلَنَّ» دارای دو غلط است؛ زیرا اولاً «لعل» که از حروف مشبیه بالفعل است برسر فعل داخل نمی شود و ثانیاً مؤکد نمودن مدخول «لعل» به نون تأکید غلط است، چون لعل به معنای احتمال است و در احتمال، تأکید شدید و قطعی رخ نمی دهد. نظیر آن در فارسی عبارت «شاید، البته البته واصل شوند» فاقد معنی است. اغلاط ادبی ایقان پیش از این جمع آوری و بررسی شده است (حبیبی، نقدی بر شاه بیت غزل، ص ۲۸).

مطلب دیگری که الهی بودن کتاب های ایشان را دور از ذهن می کند وجود الفاظ رکیکی است که بزرگان بهائیت به علمای اسلام یا زلی ها داده و آن ها را «پشه» و «سوسک» و «کرم خاکی» و «خفاش» و «جغد» و «کلاغ» و «روباه» و «گرس» و... نامیده اند (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳).

همچنین درباره جانبازی پیروان یک مکتب باید گفت اولاً از جهت منطقی هیچ ملازمه ای بین حقانیت یک شخص و تعداد پیروان او و کشته شدگان در راهش وجود ندارد و نمی توان مدعی شد قربانی کردن نفس، دلیلی بر حقانیت آن شخص است، چه که در بین اهل باطل نیز مانند مذهب هندو و مانوی...

خواندن نماز، حرام است (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ۳۰). این سیره منافقانه (تظاهر به مسلمانی) در تمام شهرهایی که وی اقامت می کرد به مثابه یک قاعده اجرا می شد.

### ۳-۳- قدرت نزول آیات و جانبازی پیروان آئین بابی و بهائی

دلیل دیگر بهائیان قدرت نزول آیات و بیاناتی بود که از جانب باب و بهاءالله نازل می شد. چنانچه جناب باب در یک شب توانستند چند برابر قرآن و جناب بهاءالله بیش از ۱۰۰ جلد کتاب آسمانی را نازل کنند. همچنین تا حال هزاران نفر از ادیان و نژادها را در نقاط مختلف جهان چنان تربیت نموده که بیش از ۲۰۰۰۰ نفرشان در راه تحقق تعالیمش جان خود را رایگان داده اند و جامعه ای متشکل از بیش از ۷ میلیون نفر تشکیل داده اند (جزوه رفع شبهات، ص ۱۰۴).

#### نقد و بررسی

صرف قدرت نگارش برخی مطالب که آن را نزول آیات تعبیر کرده اند، دلیل منطقی بر اثبات حقانیت کسی نمی شود، باید آن مطالب را بررسی نمود تا بتوان فهمید آن شخص برحق است یا خیر. در واقع زیاد بودن حجم مطالبی که مدعی آن را به خداوند نسبت داده است، دلیل بر حقانیت دعوت او و الهی بودن تعالیمش نیست. ضمن آنکه ادعای نزول چند برابر حجم آیات قرآن در یک شب بر باب، توسط هیچ منبع مستقلی تأیید نشده و آنچه از تعالیم باب، امروز در اختیار است، هرگز نشان دهنده چنین حجمی از مطالب نیست!

درعین حال در آنچه که باب و بهاءالله به خداوند متعال نسبت داده اند، مطالبی وجود دارد که الهی بودن آن ها را غیرقابل باور می کند. در آیاتی که از جناب باب و بهاءالله برجا مانده است اغلاط ادبی فراوانی یافت می شود که هر عرب زبانی می تواند آن

زیاد بودن حجم مطالبی که مدعی آن را به خداوند نسبت داده است، دلیل بر حقانیت دعوت او و الهی بودن تعالیمش نیست. ضمن آنکه ادعای نزول چند برابر حجم آیات قرآن در یک شب بر باب، توسط هیچ منبع مستقلی تأیید نشده و آنچه از تعالیم باب، امروز در اختیار است، هرگز نشان دهنده چنین حجمی از مطالب نیست

پیروان آنها نیز در راه عقیده جان خود را فدا نموده‌اند (هادیان، مسأله مشروعیت، صص ۱۷۱-۱۷۴).

ثانیاً تمامی کشته‌شدگان جنگ‌های

سه‌گانه به پیروی از فرمان جهاد و قتال باب در راه آماده ساختن عرصه زمین برای ظهور موعود شیعه و امام مهدی علیه‌السلام بوده و ربطی به ادعای باب نظیر قائمیت و نبوت والوهیت نداشته است و این چنین سوء استفاده مبلغان بهائی برای اثبات حقانیت بهاء‌الله، از لحاظ علمی قابل پذیرش نیست.

۴-۳- برج ماندن حق و محو شدن باطل (دلیل تقریر)

بهائیان با استفاده از آیه‌های قرآن نیز سعی بر اثبات حقانیت خود دارند و عقیده دارند اگر بهائیت بر حق نبود پس خدا همان طور که در قرآن وعده داده است باید این دین را نابود می‌کرد. در واقع باقی ماندن آیین بهائی در طول سال‌های گذشته را نتیجه رضایت خداوند و تقریر حضرت حق بر این آیین معرفی می‌کنند. برای مثال آیات زیر را شاهد بر ادعای خود می‌دانند: (جزوه رفع شبهات، ص ۱۰۵)

(الف) «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء: ۸۱) یعنی: و بگو حق آمد و باطل نابود شد، آری باطل همواره نابودشدنی است.

(ب) «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذِنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَ مِثْلَ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كَفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ» (ابراهیم: ۲۴ تا ۲۸) یعنی: آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائی‌شناسی

میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد و خدا مثل‌ها را برای مردم می‌زند شاید که آنان پند گیرند و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است که

از روی زمین کنده شده و قراری ندارد. خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد. آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگرستی؟ (ج) «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِيزٌ وَإِنَّهُ لَتَذَكَّرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (حاقه: ۴۴ تا ۴۸) یعنی: و اگر [ایمامبر(ص)] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود دست راستش را سخت می‌گرفتیم سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم و هیچ‌یک از شما مانع از [عذاب] او نمی‌شد و در حقیقت [قرآن] تذکارتی برای پرهیزگاران است. (به عبارت دیگر هر که نسبتی دروغ به خدا بندد، خدا او را نابود خواهد کرد و امرش را از بین خواهد برد).

(د) «وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُمْ حَسْبُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ... أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذِنَ بِهِ اللَّهُ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفُضْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (شوری: ۱۶ و ۲۱) یعنی: و کسانی که درباره خدا پس از اجابت [دعوت] او به مجادله می‌پردازند حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی [از خدا] برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود... آیا برای آنان شریکانی است که در آنچه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده‌اند و اگر فرمان قاطع [درباره تاخیر عذاب در کار] نبود مسلماً میانشان داوری می‌شد و برای ستمکاران شکنجه‌ای پردرد است.

### نقد و بررسی

از جهت منطقی هیچ ملازمه‌ای بین حقانیت یک شخص و تعداد پیروان او و کشته‌شدگان در راهش وجود ندارد و نمی‌توان مدعی شد قربانی کردن نفس، دلیلی بر حقانیت آن شخص است، چه که در بین اهل باطل نیز مانند مذهب هندو و منی... پیروان آنها نیز در راه عقیده جان خود را فدا نموده‌اند

**فصلنامه**  
**فهرنگی اجتماعی**  
**بهائیت‌شناسی**

۳۱۰). اگر این آیه را به رهبران بهائی تفسیر کنیم، می‌بینیم که در حال حاضر و بعد از گذشت سالیان طولانی از ظهور ایشان همچنان دولت‌های باطل بر سر کارند و از بین نرفته‌اند.

ب) ظاهر آیات ۲۴ تا ۲۸ سوره ابراهیم و تفسیر آن ربطی به برداشت بهائیان از این آیه ندارد؛ زیرا درست است که شجره طیبه را می‌توان به توحید تفسیر کرد و شجره خبیثه را شرک به‌شمار آورد، ولی منظور از عدم ثبات و استقرار، نبود شرک و کفر و بدعت نیست. بلکه منظور، نداشتن حقانیت، پشتوانه و فایده است. یعنی جز ضرر و شر برای صاحبش چیزی ندارد (طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۷۲). همچنین این مطلب که اگر دعوت کاذبی در عالم نافذ گردد و استقرار یابد، برحق است، بدون شک باطل است. زیرا دعوت‌های کاذب که حتی از دعوت بهائیان نافذتر بوده در عالم فراوان است. ذکر این مطلب خالی از لطف نیست که به اعتراف رهبران بهائی دعوت دو پیامبر بزرگ الهی حضرت ابراهیم و حضرت نوح مورد اقبال مردم قرار نگرفت و نفوذ در عالم پیدا نکرد. بهاء‌الله در کتاب ایقان می‌نویسد: «از جمله انبیاء نوح بود که نهصدوپنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود» (نوری، ایقان، ص ۵). همچنین عبدالبهاء درباره دعوت حضرت ابراهیم چنین می‌نگارد: «کسی با او موافقت نکرد مگر برادرزاده‌اش لوط و یکی دو نفر دیگر هم از ضعفاء» (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۹). لذا فراگیر نشدن دعوت یک پیامبر نیز نمی‌تواند دلیل بر عدم حقانیت باشد. به عبارت دیگر هنگامی که عکس نقیض قضیه‌ای نادرست باشد، نمی‌توان به صحت اصل همان قضیه حکم کرد. یعنی وقتی می‌توانیم از پیامبرانی نام ببریم که هم ما و هم بهائیان بر الهی بودن دعوتشان توافق داریم و درعین حال بهائیان مدعی‌اند که دعوتشان نفوذی در عالم نداشته است،

الف) با توجه به آیه ۸۱ سوره اسراء، نمی‌توان گفت که اگر دینی بر باطل بود، خدا آن را نابود می‌کند و باقی ماندن یک دین و پیروان آن، نتیجه رضایت خداوند و

تقریر اوست، چراکه در حال حاضر بسیاری از ادیان باطل و خرافی در دنیا وجود دارند که پیروان بیشتری مانند دین بودا و هندو و شیطان پرستی و... لذا استدلال به این آیه از قرآن که اگر بهائیت برحق نبود، خدا آن را نابود می‌کرد، استدلالی غیرمنطقی و برخلاف وضع موجود است. به‌عنوان یک مثال نقض، توجه به این مورد ضروری است: گرچه جناب گلپایگانی مانی را جزو مدعیان دروغین پیامبری خطاب کرده (گلپایگانی، فرائد، ص ۵۷) ولی طبق تعریفی که وی از دلایل حقانیت یک فرد برای پیامبری آورده (فرائد صص ۶۶-۶۷) مانی هم دارای خصوصیات نظیر استقامت در کلام و باقی ماندن دین و پیروان در طول قرون متمادی بوده و بنابراین پیامبر است!

پس با توجه به تعریفی که جناب گلپایگانی برای دلیل تقریر ارائه کرده است، نمی‌توان سلیقه‌ای برخورد کرد و کسی را که دارای این خصوصیات است، دروغگو نامید. همچنین با مراجعه به تفاسیر در می‌یابیم که این آیه در خصوص دوران پس از ظهور حضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه نازل شده است. از ابوجعفر امام باقر (علیه السلام) درباره فرموده خدای - عَزَّ و جَلَّ - «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد که همانا باطل محوشدنی است»، سؤال شد و ایشان فرمود: «هرگاه قائم علیه‌السلام به پا خیزد، دولت باطل از میان خواهد رفت و زایل خواهد گشت.» (کلینی، روضه کافی، ص ۲۸۷). علامه مجلسی فرموده است: با توجه به تفسیر امام علیه‌السلام، تعبیر به فعل ماضی برای تأکید وقوع و حتمی بودن آن است؛ یعنی، با ظهور آن حضرت، دولت باطل به‌یقین از بین خواهد رفت. (مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص

در حال حاضر بسیاری از ادیان باطل و خرافی در دنیا وجود دارند که پیروان بیشتری از بهائیت دارند ولی خداوند آن‌ها را نابود نکرده است؛ مانند دین بودا و هندو و شیطان پرستی و... لذا استدلال به این آیه از قرآن که اگر بهائیت برحق نبود، خدا آن را نابود می‌کرد، استدلالی غیرمنطقی و برخلاف وضع موجود است



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

در این شرایط نمی‌توانیم حکم کنیم که نفوذ و گسترش دعوت یک مدعی در عالم، نشانه حقانیت اوست.

ج) درباره آیات ۴۴ تا ۴۸ سوره حاقه باید گفت که اولاً این آیات خطاب به رسول گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله است (قمی، تفسیر القمی، ج ۲ ص ۳۸۴) و تعمیم آن به دیگر مدعیان پیامبری، تفسیری بدون دلیل و بلاوجه است (حسینی همدانی، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ج ۱۷، ص ۶۰). ثانیاً هرچند ظاهر این آیات تهدیدی است به پیامبر بر فرضی که آن جناب سخنی را که از خدا نیست به خدا نسبت دهد، اما در واقع و در مقام تفسیر، به معنای تأیید تمام آن چیزی است که نبی مکرم اسلام صلی‌الله علیه و آله، به‌عنوان وحی الهی در اختیار انسان‌ها گذاشته است. در واقع آیات قرآن کریم در مقام بیان این مطلب است که حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله علیه و آله که مقام پیامبری و نبوت او به دلایل دیگری قبلاً ثابت شده است، هرگز پیامی از جانب غیر خدا برای شما مردم نمی‌آورد که اگر چنین کند، حیات او به پایان می‌رسد. لذا نباید مردم نگران این باشند که نکنند پیامبری که نبوتش پیش از این اثبات شده، پیامی را به دروغ به خداوند نسبت دهد که در آن صورت، خداوند، اجازه گمراه شدن مردم را توسط پیامبری که با دلایل قطعی، نبوتش ثابت شده است، نمی‌دهد.

البته چگونه ممکن است این فرض تحقق یابد، با اینکه او فرستاده‌ای است از ناحیه خدا و خدای تعالی او را به نبوت گرامی داشته و به رسالت خود برگزیده؟! در عین حال استدلال به این آیه برای اثبات حقانیت جناب باب و بهاء‌الله، با آنچه در خارج می‌بینیم منافات دارد، زیرا چه بسیار کسانی که به دروغ ادعای نبوت کردند و به چنین عقابی هم مبتلا نشدند. نادرستی این ایراد بدین جهت است که تهدید در آیه مورد بحث متوجه شخص رسول صادق است، چنین رسولی که در ادعای رسالتش

صادق است، اگر چیزی به دروغ به خدا نسبت دهد خدا با او چنین معامله‌ای می‌کند، نه تهدید به مطلق مدعیان نبوت و مفتریان بر خدا در ادعای نبوت و در خبر دادن از ناحیه خدای تعالی. (طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۴۰۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۴ ص ۴۸۳؛ صادقی تهرانی، الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۲۹ ص ۱۱۱).

د) معنی ظاهر آیه ۱۶ سوره شوری آن است که افرادی که درباره دین خدا، پس از آنکه فطرت سلیم آن را پذیرفته است مجادله می‌کنند، مجادله آنان نزد خداوند باطل و بی‌ارزش است و در آخرت به غضب و عذاب الهی مبتلا خواهند شد. در واقع آیه بیانگر بی‌منطقی مجادله مشرکان بر سر مشروعیت دین اسلام است. (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۳۷۰). در ادامه باید گفت بطلان چیزی نزد خداوند، در آیه شریفه اولاً به معنی بطلان تکوینی نیست، یعنی خداوند عملاً مانع چیزی باشد و آن را ناپود نماید؛ ثانیاً اگر هم به معنی بطلان تکوینی باشد مربوط به قیامت است نه دنیا، چنان‌که اشاره شد؛ ثالثاً اگر هم به دنیا مربوط باشد منظور آن است که پس از آشکار شدن حقانیت قرآن و اسلام در رسالت پیامبر و وقتی مردم دعوت او را اجابت کردند، تلاش دیگران برای نابودی آن به‌جایی نمی‌رسد. آیه ۲۱ سوره شوری نیز هیچ ربطی به مدعای بهائیت ندارد، زیرا اولاً این آیه در صدد بیان آن است که حق تعیین دین و قانون‌گذاری با خداست و دیگران چنین حقی ندارند و اگر کسی چنین کند ستمکار است. ثانیاً خود آیه دلیلی علیه بهائیان است؛ زیرا می‌گوید: اگر فرمان قاطع در تأخیر عذاب نبود، مسلماً میان‌شان داوری می‌شد و به هلاکت می‌رسیدند و عذاب می‌شدند. (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ص ۹). لذا استناد به این آیه پیش از اثبات نبوت مدعی پیامبری، نوعی مصادره به مطلوب است که منطقاً قابل پذیرش نیست.

گرچه جناب کلیپاگانی مانی را جزو مدعیان دروغین پیامبری خطاب کرده ولی طبق تعریفی که وی از دلایل حقانیت یک فرد برای پیامبری آورده مانی هم دارای خصوصیتی نظیر استقامت در کلام و باقی ماندن دین و پیروان در طول قرون متعددی بوده و بنابراین پیامبر است!

**فصلنامه**  
فهرنگی اجتماعی  
بهائئى شناسى

● نتیجه گیری

با توجه به مطالب گفته شده معلوم شد کسی که از طرف خداوند ادعای نبوت می کند باید دارای معجزه باشد و بر طبق

نظر تمام مفسران فقط معجزه می تواند صدق ادعای پیامبر را از غیر پیامبر روشن سازد که در طول تاریخ بابت و بهائیت هیچ کدام از رهبران آنها معجزه‌ای از خود نشان نداده‌اند؛ بلکه مبلغان بهائى منکر اصل وجود معجزه شده‌اند. اینکه باب مدعی شده است که کلمات او دارای اعجاز است و بهائیان کثرت نوشته‌های او را دلیل بر حقانیت او پنداشته‌اند، با وجود اغلاط فراوان ادبی و عبارات بی معنی و تعالیم کم محتوا قابل دفاع نیست. همچنین به بیان دلایل حقانیت باب و بهاءالله از دیدگاه بهائیان پرداخته شد و معلوم شد در طول تاریخ افراد بسیاری بودند که ادعای پیامبری نمودند و دینشان در بین مردم نفوذ پیدا کرد و پیروان بسیاری یافتند، ولی برحق نبوده‌اند. لذا اینکه چون بهائیت دارای پیروانی است، پس برحق است ادعای باطلی است و ذکر شد پیامبرانی مانند حضرت ابراهیم و حضرت نوح به اعتراف خود رهبران بهائى دارای نفوذ و پیرو نبوده‌اند ولى دارای مقام پیامبری بوده‌اند. لذا آنچه بهائیان در اثبات حقانیت پیامبری باب و بهاءالله می گویند قابل تسری به تمام پیامبران نبوده و قابل قبول نیست. همچنین به آياتى که بهائیان در اثبات دلیل تقریر برای باب و بهاءالله استناد می کنند، پرداختیم و نشان دادیم که این آیات، اولاً مدعیان پیامبری را مورد خطاب قرار نداده و ثانیاً در صورت پذیرش استناد بهائیان به این آیات، لازم است که دعوت بسیاری از پیامبرنمایان نیز پذیرفته شود که بطلان آن آشکار است.

شجره طیبه را می‌توان به توحید تفسیر کرد و شجره خبیثه را شرک بهمشار آورد. ولی منظور از عدم ثبات و استقرار، نبود شرک و کفر و بدعت نیست. بلکه منظور، نداشتن حقانیت، پشتوانه و فایده است. یعنی جز ضرر و بشر برای صاحبش چیزی ندارد

نبیل زرندى، ۱۳۴۳ ه. ش، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.  
۳- اشراق خاوری عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، ۱۳۵۰ ه. ش، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری.

۴- بهاءالله میرزا حسین علی نوری، ایقان، ۱۹۸۸ م، هوفمهایم: لجنه ملی نشر آثار بهائى.  
۵- جمعی از جوانان بهائى، جزوه رفع شبهات، ۱۳۸۸ ه. ش، بی نا، بی جا.  
۶- حسینی همدانی محمد، انوار درخشان در تفسیر قرآن، ۱۴۰۴ قمری، تهران: لطفی.  
۷- خوبی ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ۱۴۱۳ ه. ق، قم: موسسه احیاء آثار الامام الخوئی.  
۸- سبحانی جعفر، الإلهیات علی هدی الكتاب و السنة و العقل، ۱۴۱۳ ه. ق، ج ۳، مرکز العالمی للدراسات الإسلامیة.  
۹- طباطبائی محمد حسین، اعجاز قرآن، ۱۳۶۲ ه. ش، تهران: مرکز نشر فرهنگى رجا.  
۱۰- طباطبائی محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، ۱۳۷۴ ه. ش، قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).  
۱۱- عبدالبهاء عباس افندی، مفاوضات، ۱۳۵۸ ه. ش.

۱۲- صادقی تهرانی محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنة، ۱۴۳۲ قمری، ایران قم: فرهنگ اسلامی  
۱۳- طبرسی فضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲ ه. ش، ج ۳، تهران.  
۱۴- عبدالبهاء عباس افندی، مقاله شخصی سیاح، ۱۳۴۱ ه. ش، تهران: موسسه ملی مطبوعات امری.  
۱۵- عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب، ۱۲۹۰ ه. ش،

ج ۱، مصر: فرج اله زکی.

۱۶- عزیه خانم و دیگران، نبوی مقداد، تنبیه النائمین، ۱۳۹۳، تهران: انتشارات نگاه معاصر

● منابع:

۱- قرآن کریم  
۲- اشراق خاوری عبدالحمید، تلخیص تاریخ



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهائی‌شناسی

- ۱۷- فاضل مازندرانی اسدالله، تاریخ ظهورالحق، ج ۳، تهران: آزرندگان.
- ۱۸- قمی علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ۱۳۶۳ شمسی، ایران قم: دارالکتاب.
- ۱۹- کاشانی فیض، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵ ه.ق، چ ۲، تهران: انتشارات الصدر.
- ۲۰- کلینی محمد بن یعقوب، الروضه من الکافی، ۱۳۶۴ ه.ش، تهران: علمیه اسلامیة.
- ۲۱- گلپایگانی ابوالفضل، کتاب الفرائد، ۲۰۰۱ م، هوفمهایم: موسسه مطبوعات امری آلمان، لجنه ملی نشر آثار امری.
- ۲۲- گلپایگانی ابوالفضل، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ۱۲۹۴ ه.ش، عشق آباد.
- ۲۳- مجلسی محمد باقر، مرآة العُقول فی شرح أخبار آل الرّسول، ۱۳۶۳ ه.ش، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۲۴- مکارم شیرازی ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ شمسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- ۲۵- هادیان مهدی، مسأله مشروعیت، ۱۳۹۲ ه.ش، تهران: نشر گوی.

تساوی حقوق زن و مرد در آیین بهائی و تناقضات اجرای تعلیم در بهائیت  
و بررسی تطبیقی آن با دیانت اسلام

# بررسی تعلیم تساوی حقوق زن و مرد

\* مریم آگاه \* پژوهشگر حوزه دین



## پژوهش

چکیده: تفاوت‌های زن و مرد از بدیهیات است. اسلام هم بر این مهم صحنه گذاشته و بر مبنای عدالت، وظایف و حقوق هر جنس را بیان کرده و ملاک ارزش‌گذاری را تقوی قرار داده است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ). در آیین بهایی تعلیمی مبنی بر تساوی حقوق رجال و نساء به‌عنوان یکی از تعالیم دوازده‌گانه مطرح و ادعا شده که در این آیین در همه جهات بین زن و مرد تساوی برقرار است؛ درحالی‌که شواهدی وجود دارد که پیشروایان آن‌ها در بیان و گفتار خود این تعلیم را نقض کرده‌اند. این مقاله به بررسی این موضوع در آیین بهائی و همچنین مقایسه آن با آیین اسلام پرداخته است.

کلیدواژه: تساوی زن و مرد، بیت العدل، عضویت، اسلام، تقوی



● مقدمه

به راستی چه می‌شد اگر: همه خارها گل می‌شدند و همه گلها گل بنفشه، همه درختان سرو، همه میوه‌ها سیب، همه شفاف‌ها کدر،

و یا بالعکس، همه رنگ‌ها یک رنگ و همه حیوانات یک جنس می‌شدند؟ به راستی چرا هر موجودی نمی‌تواند وظائف جنس مقابل را انجام دهد تا نخواهد زیر بار منت دیگری برود؟ چرا همه انسان‌ها به همه فنون آگاه نیستند؟ آیا اگر کسی نیاز خود را، خود برآورده می‌ساخت و به دیگری حاجتی نداشت جامعه‌استوارتر نمی‌بود؟ آیا در این صورت انسان‌ها تکامل و رفعت بیشتری نداشتند.

اصولاً چرا تفاوت‌هایی در خلقت انسان‌ها دیده می‌شود؟ چرا همه آن‌ها یکسان خلق نشده‌اند؟ در این صورت طبیعت زیباتر نبود؟

هر عقل سالمی درمی‌یابد که نظام هستی بر تفاوت استوار است و با همین تفاوت‌ها است که در نظام بشری پدیده تقسیم کار معنا پیدا می‌کند و همیشه مقبول عقل همگان بوده است. تشابه و تساوی در نظام هستی به معنی نابودی هستی و عدم تداوم آن است و همکاری دائم هر عضو در انجام وظائف مخصوص به او، موجب ادامه حیات مجموعه و باعث نظم آن است. حال اگر به بهانه تساوی حقوق، هر عضوی وظائف محوله بر دیگری را انجام دهد؛ آیا به راستی حکم به نابودی آن مجموعه نداده است؟ پس وظائف خودش چه می‌شود؟ حق تقسیم وظائف و ارزش‌گذاری آن‌ها در جامعه انسانی بر عهده کیست؟

آیا بر عهده بشری است که در طول تاریخ در هر دوره ادعایی خاص داشته، و روزی مسئله‌ای را ارزش و روزی دیگر ضدارزش قلمداد کرده است؟

آیا بر عهده همین بشر خطا کار است که هر ساعت و هر لحظه ممکن است از او اشتباهی سر بزند و هیچ وقت از فراموشی و نسیان در امان نیست؟

و یا نه، بر عهده کسی است که به تمام خصوصیات روحی انسان و کم و کاستی‌هایش آشناست و خود از قانون‌ها و ارزش‌های وضعی خود هیچ سود و زبانی نمی‌برد.

از اشتباه و خطا مصون است و به فراموشی دچار نمی‌شود و گذشته و حال و آینده برایش یکسان است.

به این دلیل و هزاران دلیل دیگر:

این خالق ارزش‌ها است که باید ارزش‌ها را برای بشر تعیین کند.

و درست به همین علت است که ارزش‌های الهی با ارزش‌های بشری متفاوت است و مرز میان حق و باطل تعیین شده توسط افراد بشر - آن هم نخبگان بشری - چه بسیار که در حد تناقض با مرزهای ترسیم شده از سوی خداوند باشد. بیشتر ادیان و مکاتب اختلاف میان زنان و مردان را باور دارند، این اختلاف عقلایی و بر مبنای فطرت و علم است.

برخلاف همه ادیان و مکاتب، آیین بهائی اعتقاد به تساوی زنان و مردان دارد. در این مقاله ابتدا به تعریف تساوی مردان و زنان در نظر پیشوایان بهائی و سپس بررسی درستی این اصل در میان آن‌ها و بعد به صحت و سقم این ادعا در میان گفتار و اعمال پیشوایان بهائی می‌پردازیم.

● ۱- تعریف تساوی زنان و مردان در نظر پیشوایان

بهائی

گام نخست در انجام هر بررسی عمدتاً به تعریف موضوع مورد بحث اختصاص می‌یابد.

تساوی حقوق رجال و نساء در آثار بهائی گاهی به مفهوم یکسانی حقوق یا یکسانی جایگاه زن و مرد عنوان شده است. جناب حسین علی نوری معتقد است:

«قلم اعلیٰ فرق مابین عباد و امارا از میان برداشته و کُل رادر صُقع واحد بعنایت کامله و رحمت منبسطه مقرر و مقام عطا فرمود» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸ ص ۵۲).

از این بیان استفاده می‌شود که مسئله، تنها تساوی حقوق نیست؛ بلکه یکسانی حقوق نیز مد نظر است، چون: در صقع واحد آمده است؛ همچنین استفاده می‌شود که مسئله فراتر از حقوق است، چراکه به برداشتن فرق به‌طور کلی میان عباد (مردان) و اماء (زنان) اشاره شده و صحبت

عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء، تا دو بال متساوی دو گرد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود، فلاح و نجات چنانکه باید و شاید ممتنع و محال



از مقر و مقام شده است.

در بیانات زیر نیز، مسئله‌ی برابری فراتر از حقوق مطرح شده و به مساوات تام و مساوات کامله تأکید شده است.

### فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائیتی‌شناسی

در شرایط فعلی بهائیت - حق انتخاب شدن ندارند. (عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۱۹).

نکته جالب در این زمینه این است که مسئله تحریم عضویت زنان در بیت‌العدل و تناقض آن با اصل «تساوی حقوق رجال و نساء» به‌گونه‌ای تعارض دارد که جناب شوقی افندی در این باره اذعان داشته‌اند: «از آنجاکه جناب عباس افندی فرموده‌اند حکمت این موضوع در آینده ظاهر خواهد شد، ما با اطمینان به صحت مطلب باید آن را قبول کنیم ولی نمی‌توانیم برای فرونشاندن اعتراضات حامیان نهضت زنان توجیهی ارائه دهیم.» (Lights of Guidance, p: 613). ترجمه مأخوذ از انوار هدایت، ص ۷۷۶).

مسئله تحریم عضویت زنان در «بیت‌العدل اعظم الهی علی‌رغم اصل اساسی «تساوی حقوق رجال و نساء» در آیین بهائیتی شاهدهی است بر اینکه این آیین به آن اصل اعتقاد نظری و عملی ندارد و به‌وضوح وجود دیدگاه مردسالارانه را در آموزه‌های بهائیتی نشان می‌دهد. یکی از توجیهات رهبران بهائیتی، این است که عدم عضویت زنان در بیت‌العدل، یک نوع «معافیت» است و «عضویت در بیت‌العدل یک وظیفه است و نه یک حق».

حقیقت این است که مسئله عدم عضویت زنان در بیت‌العدل، از مقوله «معافیت» یا «تخفیف» یا چیزی شبیه به آن‌ها نیست زیرا در اینجا سخن از «ممنوعیت عضویت خانم‌های بهائیتی در بیت‌العدل است» و خود ولی امر بهائیتی، به صراحت از لفظ Exclusion که به معنی «ممنوعیت و محرومیت» است، استفاده کرده‌اند. (Dawn of a New Day, p: 63) همچنین اگر مقوله عدم عضویت زنان در بیت‌العدل از مقوله معافیت بود؛ همان‌گونه که در مورد موضوع «معافیت خانم‌ها از انجام حج» و «معافیت از نماز در دوره عادت ماهانه»، حکم معافیت صادر شده است در مورد این مسئله هم از لفظ «عفو» استفاده می‌شد:

«قد عفا الله عن التَّسَاء حين ما یجدن الدَّم الصَّوم و الصَّلوة» (کتاب اقدس، بند ۱۳۳)  
«قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البيت دون النساء عفا

«عالم انسانی را دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء، تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود، فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال.» (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۹۱).  
عباس افندی در جای دیگری گفته است: البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان.» (عبدالبهاء، خطابات، ج ۲، ص ۱۵۰).  
رهبران بهائیتی اصرار دارند که «نساء و رجال کلّ در حقوق مساوی، به‌هیچ‌وجه امتیازی در میان نیست.» (ریاض قدیمی، گلزار تعلیم بهائیتی، ص ۲۸۳).

## ● ۲- تناقضات نصوص بهائیتی در تساوی زنان و مردان

اما به‌وضوح می‌توان دید که نگاه تحقیرآمیز نسبت به جنس مؤنث در افکار رهبران بهائیتی وجود داشته است و از دیدگاه ایشان «صرف زن بودن» یک «نقیصه» است؛ جناب حسین‌علی نوری، آن‌گاه که می‌خواهد از استواری و رفعت سخن بگوید، «رجال» را مظهر آن می‌داند و آن‌گاه که می‌خواهد از خفت و سستی همت سخن بگوید، «نساء» را مظهر آن معرفی می‌کند.  
«ای کنیزان مردانه بر امر حق قیام نمایید. بسی از نساء که الیوم عندالله از رجال مذکور و بعضی رجال که از نساء محسوب.» (عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت، ص ۲۳۲).

### ۱-۲- عدم عضویت زنان در بیت‌العدل

علاوه بر اینکه در آیین بهائیتی هیچ‌یک از نسوان در شمار رهبران نبوده‌اند، شاهد آن هستیم که زنان برای عضویت در «بیت‌العدل اعظم الهی» - عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری

مسئله تحریم عضویت زنان در «بیت‌العدل اعظم الهی علی‌رغم اصل اساسی «تساوی حقوق رجال و نساء» در آیین بهائیتی شاهدهی است بر اینکه این آیین به آن اصل اعتقاد نظری و عملی ندارد و به‌وضوح وجود دیدگاه مردسالارانه را در آموزه‌های بهائیتی نشان می‌دهد

الله عنهن رحمة من عنده انه لهو المعطى الوهاب»  
(کتاب اقدس، بند: ۳۲)

در مورد اینکه عضویت در بیت‌العدل،  
«حق» است یا «وظیفه»، بهترین روش

پاسخ‌گویی مراجعه به آثار امری و مطالعه نظرات رهبران  
بهائی در این باره است. جناب عباس افندی، عبدالبهاء معتقد  
است که مقوله عضویت در بیت‌العدل، از مقوله «حق»  
است و این مقوله، از مقولاتی است که از استثنائات اصل  
«تساوی حقوق رجال و نساء» محسوب می‌شود:

«در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق مساویند  
مگر در بیت‌العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت‌العدل  
بنص کتاب از رجالند دیگر در سایر محافل عموماً مثل  
محفل بنای مشرق الاذکار و محفل تبلیغ و محفل روحانی  
مثل محافل خیریه و محافل علمیه رجال و نساء مشترکند  
در جمیع حقوق» [http://bahai-library.com/  
file.php5?file=abdulbaha\\_letter\\_true\\_  
women&language=All](http://bahai-library.com/file.php5?file=abdulbaha_letter_true_women&language=All)

همچنین جناب شوقی افندی، آن‌گاه که می‌خواهند  
درباره مسئله عدم عضویت زنان در بیت‌العدل سخن  
بگویند، برای تبیین این مسئله به موضوع «حق کامل  
عضویت زنان در محافل روحانیه ملی و محلی» اشاره  
می‌کنند و از لفظ «Right» که به معنی «حق» است،  
استفاده می‌کنند. - Directives from the Guardian,  
ian, p:217

این اشارات نشان می‌دهد که عدم عضویت زنان در بیت

مسئله عدم  
عضویت زنان در  
بیت‌العدل، از  
مقوله «معافیت»  
یا «تخفیف» یا  
چیزی شبیه به  
آن‌ها نیست زیرا  
در اینجا سخن  
از «ممنوعیت  
عضویت خانم‌های  
بهائی در بیت  
العدل است»  
و خود ولی امر  
بهائی، به صراحت  
از لفظ Exclusion  
که به معنی  
«ممنوعیت و  
محرومیت» است،  
استفاده کرده‌اند.  
همچنین اگر  
مقوله عدم  
عضویت زنان در  
بیت‌العدل از  
مقوله معافیت  
بود؛ همان‌گونه که  
در مورد موضوع  
«معافیت خانم‌ها  
از انجام حج» و  
«معافیت از نماز  
در دوره عادت  
ماهانه»، حکم  
معافیت صادر  
شده است در  
مورد این مسئله  
هم از لفظ «عفو»  
استفاده می‌شد

العدل یک «نابرابری حقوقی» است.  
گاه گفته‌اند منظور از تساوی حقوق رجال  
و نساء، «حقوق اجتماعی» است و عضویت در  
بیت‌العدل، حق اجتماعی نیست.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: اگر کسی را از حق  
انتخاب شدن محروم کنند و شما این محرومیت را  
محرومیت از حقوق اجتماعی نمی‌دانید، پس محرومیت از  
چه چیزی می‌دانید؟ غیر از این است که انتخابات، موضوعی  
است که تنها در بستر اجتماع، موضوعیت می‌یابد؟  
اما توجیهات دیگری که مبلغان بهائی در این مسئله ارائه  
می‌کنند عبارتند از:

۱- دیانت بهائی معتقد به تساوی حقوق است نه وظایف (جزوه پاسخ به شبهات).

آنچه بر مبنای نظرات پیشوایان بهائی بیان شد روشن  
شد که جناب شوقی این مسئله را از جمله حقوق می‌داند  
و لازم به ذکر است که ما جلوتر از جناب شوقی نباید برویم  
و آنچه را ایشان گفته باید بگوییم.

۲- زنان در دیگر محافل می‌توانند باشند.

این توجیهی است که اصل قضیه را منتفی نمی‌کند  
زنان در هر کجا باشند در بالاترین مقام که عضویت در  
بیت‌العدل است، نمی‌توانند حاضر باشند و باز خودش بر  
اصل تساوی رجال و نساء وارد است.

نکته‌ای هم در اینجا به‌عنوان جمله معترضه لازم است  
یادآوری شود. ظاهراً در زمان شوقی هم عضویت زنان در  
محافل روحانی ممنوع بوده و جناب شوقی می‌گوید: «در  
بلاد شرق در هر بلده و قریه که عده مؤمنین از رجال از سنّ  
بیست و یک و مافوق آن از نه تجاوز نموده محفلی روحانی  
در نهایت روحانیت و صفا و حکمت و متانت تأسیس  
گردد و حضرات اماء الرحمن منتخبانند نه منتخَب و تمام  
محافل و انجمن‌ها یاران از احباء الله و اماء الرحمن آنچه  
تأسیس و تشکیل می‌گردد، کل باید در ظل آن نقطه باشد  
یعنی محفل روحانی که حضرات اماء الرحمن در انتخاب  
اعضایش حق تصویب یعنی ابدای رأی دارند» (عبدالحمید  
اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ۶۰).

تا زمان شوقی خانم‌ها اجازه انتخاب شدن در محافل



فصلنامه  
فرهنگی اجتماعی  
بهبائی‌شناسی

محلّی و... را نداشتند و به لطف شوقی در این وادی وارد شدند. (مجله اخبار امری سال ۶۳ شماره ۹).

۳- حضرت عبدالبهاء گفته‌اند حکمت آن در آینده معلوم می‌شود.

اولاً اگر قرار است حکمتش در آینده معلوم شود چرا مبلغان بهائی یا را فراتر از پیشوایان گذاشته و توجیهاتی ارائه می‌دهند که بر خلاف نصوص است و بدعت‌گزار می‌کنند؟ یعنی توجیهات خود را می‌گویند و بعد حرف جناب عبدالبهاء را می‌گویند که حکمتش در آینده معلوم می‌شود.

ثانیاً این آینده چه زمانی است؟ ۱۷۰ سال از دیانت بهائی می‌گذرد و هنوز آینده نیامده است؟

ثالثاً چه کسی باید این حکمت را بیان کند؟ وقتی جناب شوقی عقیم بودند و سلسله ولی امر خاتمه یافته و دیگر ولی امری در کار نیست؛ این حکمت را چه کسی قرار است بیان کند؟

رابعاً حالا که ولی امر نیست، اگر قرار است بیت‌العدل - که بر اساس نصوص اعتباری ندارد - حکمت آن را بیان کند، پس چرا بیان نمی‌کند؟

پس بهتر است نظر جناب شوقی را بپذیریم که در این باره ادعان داشته است:

«از آنجاکه جناب عباس افندی فرموده‌اند حکمت این موضوع در آینده ظاهر خواهد شد، ما با اطمینان به صحت مطلب باید آن را قبول کنیم ولی نمی‌توانیم برای فرونشاندن اعتراضات حامیان نهضت زنان توجیهی ارائه دهیم».

به هر حال چون پیشوایان بهائی اصلی را گذاشته‌اند که خودشان نمی‌توانند بقیه آموزه‌های بهائی را بر آن تطبیق دهند، باید چاره‌ای ببندیشند و مردم را از سر درگمی در آورند.

۲-۲- عدم تساوی ارث میان زنان و مردان

از دیگر مسائلی که نشان‌دهنده تفاوت قائل شدن میان زنان و مردان در آیین بهائی است، مسئله ارث است. طبق احکام بهائی، ارث در ۷ طبقه و به صورت ۲۵۲۰ سهم میان وراثت زیر تقسیم می‌شود:

۱. اولاد: ۱۰۸۰ سهم - ۴۲ درصد
  ۲. زن یا شوهر: ۳۹۰ سهم - ۱۵ درصد
  ۳. پدر: ۳۳۰ سهم - ۱۳ درصد
  ۴. مادر: ۲۷۰ سهم - ۱۰ درصد
  ۵. برادر: ۲۱۰ سهم - ۸ درصد
  ۶. خواهر: ۱۵۰ سهم - ۶ درصد
  ۷. معلم: ۹۰ سهم - ۳ درصد
- تفاوت ارث پدر و مادر و تفاوت ارث برادر و خواهر یکی از این موارد عدم رعایت تساوی زنان و مردان است. پدر ۵،۵ سهم، مادر ۴،۵ سهم، برادر ۳،۵ سهم و خواهر ۲،۵ سهم از ۴۲ سهم را می‌برد. (گنجینه حدود و احکام، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۶۷).

۲-۳- خانه و لباس متوفی

طبق احکام آیین بهائی، غیر از تفاوتی که در سهم ارث میان زنان و مردان وجود دارد، خانه و لباس فرد متوفی نیز به پسر بزرگ‌تر می‌رسد. این دو مورد جدای از بقیه ارث هستند.

«قوله تعالی در کتاب مستطاب اقدس، بند ۲۵: «و جعلنا الذّار المسکونة و الالبسة المخصوصة للذّریة من الذکران دون الایّات و الوراثّ انه لهو المعطى الفیاض». حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح بشیر الهی شیراز می‌فرمایند قوله جلّ ثنائه:

«دار مسکونه و البسه مخصوصه تعلق بولد بکر دارد یعنی ارشد اولاد متوفی نه بعموم اولاد ذکور». و در لوح دیگر نازل قوله جلّ ثنائه:

«واما ما سئلت عن الذّار المسکونة فهی للولد البکر خاصّة مع توابعها من اصطبیل او مضيف او خلوة و اما الذّیار السّائرة الغیر المسکونة مقسومة بین رجال و نساء من الورثة». و در لوح دیگر نیز که به‌عنوان بشیر الهی نازل می‌فرمایند قوله جلّ ثنائه:

«و امّا در آیه مبارکه از ذکر ذکور دون اناث مقصود ولد بکر است» (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۱۲۵-۱۲۶).

و مراد از ولد بکر بزرگ‌ترین اولاد ذکور موجود است. «سؤال - دار مسکونه و البسه مخصوص ذریه ذکور است

به فرموده قرآن، ملک برتری نزد خداوند تقوی و پرهیزگاری است؛ نه جنسیت و نه زاد. خطاب تمام آیات عمومی قرآن، از دستور به عبادت و بندگی و پاداش روز جزا و... به همه افراد بشر یکسان است و بین مرد و زن هیچ تفاوتی قائل نشده است

## فصلنامه فرهنگی اجتماعی بهائئشناسی

خاص - دلیل بر حقارت او باشد. به همین دلیل هیچ گاه در قرآن قارون و فرعون انسان هایی بلندمرتبه نبوده اند.

به فرموده قرآن، ملاک برتری نزد خداوند تقوی و پرهیزگاری است؛ نه جنسیت و نژاد. خطاب تمام آیات عمومی قرآن، از دستور به عبادت و بندگی و پاداش روز جزا و... به همه افراد بشر یکسان است و بین مرد و زن هیچ تفاوتی قائل نشده است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ (حجرات: ۱۳)

ای مردم، همه شما را (نخست) از مرد و زنی بیافریدیم و آن گاه شما را شعبه های بسیار و فرقی مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، به درستی که بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

در قرآن جنسیت ملاک برتری نبوده و در فرهنگ قرآن، زنان مؤمن هم ردیف مردان مؤمن یاد شده اند. برای مثال در قرآن در مورد آسیه آمده است:

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةٌ فَرَعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (تحریم: ۱۱)

و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن گاه که گفت: «پروردگارا، نزد خود در بهشت خانه ای برایم بساز، و مرا از فرعون و کردارش نجات ده، و مرا از دست مردم ستمگر برهان.»

۳-۲- پاداش و مکافات یکسان به مؤمنان زن و مرد بر اساس وظائف:

قرآن به وضوح اعلام می دارد که ثواب عمل هیچ کدام از بندگان اعم از مرد و زن از بین نمی رود:

أَنْتِ لِأَعْيُنِ عَمَلٍ مِّمَّنْ مَنَعْتُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتِ أَلْ عَمْرَان: ۱۹۵)

من (ثواب) عمل هیچ کدام از عمل کنندگان اعم از زن و مرد را ضایع نمی کنم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (نحل: ۹۷)

دون الأناث و الوراث، هر گاه ذریه ذکور نباشند تکلیف چیست؟

جواب - قوله تعالى من مات و لم یکن له ذریه ترجع حقوقهم الی بیت العدل. نظر به این آیه مبارکه دار مسکونه و البسه مخصوصه به بیت العدل راجع است.» (اشراق خاوری، گنجینه حدود واحکام، ص ۱۲۹).

این تفاوت ارث ارشد اولاد ذکور (پسر بزرگتر) با اولاد اناث (دختران) است که خانه مسکونی و در صورت تعدد خانه ها یکی از بهترین خانه های پدر (در صورتی که در وصیت نامه، قید دیگری نباشد)، به پسر ارشد مؤمن می رسد و به دختر ارشد، اگرچه پسری هم موجود نباشد، نمی رسد (در شرایطی که فرد بهائی فاقد فرزند ذکور باشد، خانه مسکونی او به بیت العدل خواهد رسید).

### ۴-۲- معافیت زنان از جنگ

از دیگر تفاوت های میان زنان و مردان معافیت زنان از جنگ است. شوقی لوحی را ۲۸ جولای ۱۹۳۶، درباره معافیت زن از جنگ مطرح کرده است:

«زن ها روحیه حساس دارند و طاقت جنگ و خون ریزی های وحشتناک را ندارند. او حتی دفاع را هم از زن ها در این بیانیه برداشته است» (انوار هدایت، ص ۷۷۷).

در اینجا جناب شوقی به آفرینش زن و عدم تساوی میان زنان و مردان اشاره می کند. در نتیجه در اینجا نیز به نظر می رسد «تساوی حقوق رجال و نساء» یک موضوع غیرمنطقی است.

آیا می توان به آیینی که کارکرد و جایگاه انسان را از حالت خدادادی آن خارج کرده و نقشی را به او نسبت داده که نه با اقتضای آفرینش او سازگار است و نه با استعداد های طبیعی او، به عنوان یک دین الهی نگریست؟

### ● ۳- آیا در اسلام تساوی بین مردان و زنان وجود دارد؟

#### ۳-۱- تقوی ملاک برتری در اسلام

در قرآن هیچ گاه ثروت، ملاک برتری انسان ها نبوده است؛ تا مثلاً سهم کمتر ارث برای زن - آن هم در شرایط

نوع خطاب های قرآن کریم: «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا»، «... مرد و زن را در برمی گیرد و در دعوت به ایمان و عمل صالح و پرهیز از عقاید و اعمال ناپسند هر دو را یکسان مجزی و مثاب میداند و هر دو آزادانه می توانند به درجات عالی های از قرب پروردگار نائل آیند»



**فصلنامه**  
فرهنگی اجتماعی  
بهنائی‌شناسی

هر کس از زن و مرد کار نیکی به شرط ایمان به خدا، به جای آورد، او را در زندگانی خوش و با سعادت، زنده (ابد) می گردانیم و اجری بسیار بهتر از عمل نیکی که کرده به او عطا می کنیم.

**۳-۳- دعوت عمومی برای اندیشه در آیات الهی:**

نوع خطاب‌های قرآن کریم: «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا»... و مرد و زن را در برمی گیرد و در دعوت به ایمان و عمل صالح و پرهیز از عقاید و اعمال ناپسند هردو را یکسان مجزی و مثناب می داند و هردو آزادانه می توانند به درجات عالی‌های از قرب پروردگار نائل آیند.

در آیات بسیار دیگری بدون تفاوت قائل شدن نسبت به مرد و زن می فرماید:

«لعلکم تعقلون» شاید شما درک کنید.

«افلا تعقلون» آیا نمی اندیشید.

«افلا یؤمنون» آیا ایمان نمی آورند.

«کونوا انصار الله» یاوران خدا باشید

**۳-۴- بیعت یکسان:**

اسلام با بیعت گرفتن از زن، در حقیقت به او اعلام داشته است که یکی از دو رکن ایفاء کننده نقش در جامعه است و باید خود را برای انجام وظایف الهی آماده کند:

یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یتبغنک... (ممتحنه: ۱۲)  
ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن برای بیعت نزد تو آمدند...

نمونه‌ای دیگر در واقعه غدیر است که پیامبر بعد از ایراد خطبه دستور دادند زنان نیز هم‌ردیف مردان (اما به روشی متفاوت) با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کنند و به ایشان تبریک و تهنیت بگویند. مشخص است که در اسلام زنان مانند مردان جزء جامعه انسانی شمرده شده و برخلاف ادیانی که برای زن حقوق سیاسی، اجتماعی و مذهبی قائل نبودند به آنان اصالت انسانی داده است.

این‌ها دلائل درستی آن سخن است که ملاک ارزشمندی در فرهنگ دین امر دیگری است.

در دین مبین اسلام، مسئله اساسی عدالت است نه تساوی حقوق. تساوی در برخی موارد به معنای بی عدالتی

است. حال آنکه در آیین بهائی مسئله اساسی تساوی حقوق است. بنابراین مقایسه حقوق زنان در آیین بهائی با حقوق زنان در اسلام درست نیست.

«حقوق» ریشه در «وظایف» و «وظایف» ریشه در «توانایی‌های فردی» دارند. با چنین بینشی، «تساوی حقوق رجال و نساء» یک موضوع غیر منطقی است و ما به‌عنوان مسلمان ابایی نداریم که بگوییم در اسلام حقوق زنان و مردان با هم برابر نیست.

**● ۴- نتیجه‌گیری**

بحث تساوی میان زنان و مردان برخلاف آفرینش انسان‌ها و بر خلاف علم و عقل است. معمولاً حقوق ریشه در وظایف دارند و با انجام وظایف بر اثر توانایی‌های فردی حقوق در نظر گرفته می‌شود. آیین بهائی برخلاف بسیاری از ادیان و مکاتب اعتقاد به تساوی زنان و مردان دارد، اما چون این باور خلاف فطرت است، پیشوایان بهائی علی‌رغم ادعای تساوی زنان و مردان در بسیاری از نوشته‌ها و گفتارهای خود این ادعا را نقض کرده‌اند. اسلام اعتقادی به تساوی زن و مرد ندارد بلکه عدالت را محور قرار می‌دهد.

**● منابع:**

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- انوار هدایت، صفحه ۷۷۷.
- ۳- اشراق خاوری، گنجینه حدود واحکام، ص ۱۲۹.
- ۴- بهالذکر، اقدس.
- ۵- ریاض قدیمی، گلزار تعلیم بهائی.
- ۶- عبدالبهاء، خطابات حضرت، در سفر امریکا و کانادا، ج ۲، طبع مصر.
- ۷- عبدالحمید اشراق خاوری، گنجینه حدود واحکام، موسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، نشر سوم.
- ۸- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، موسسه مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۹- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱.

10-Directives from the Guardian, p:217

نمونه‌ای دیگر در واقعه غدیر است که پیامبر بعد از ایراد خطبه دستور دادند زنان نیز هم‌ردیف مردان (اما به روشی متفاوت) با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کنند و به ایشان تبریک و تهنیت بگویند. مشخص است که در اسلام زنان مانند مردان جزء جامعه انسانی شمرده شده و برخلاف ادیانی که برای زن حقوق سیاسی، اجتماعی و مذهبی قائل نبودند به آنان اصالت انسانی داده است

# نقد و دراسة ضرورة حول تجدید النبوة على أساس متطلبات العصر

✽ ظاهره سادات ديباجی



## عربي

١. تمهيد: هناك أفكار و آراء

مختلفة عن سبب إرسال الأنبياء

بعد الأديان السابقة بين المتكلمين: منهم من يعتبر أسباب تجديد الأنبياء عدول أصحاب الأديان السابقة عن التعاليم الرئيسيّة والأصلية لديّتهم والانحراف عنها. على سبيل المثال عندما اختلفى التوحيد عن المعتقدات الإسلامية و حل التثليث محله ظهر الإسلام و دعا الناس مرة أخرى الى التوحيد. وفقاً لهذه النظر عندما كان طريق عبادة الله والوصول إلى السعادة يفتنى عن آخر دين الله، يفتح الله الطريق أمام الإنسان بتجديد الأنبياء. و بعض آخر من المفكرين من يعتبر تقدم البشر و تكامله و حاجته الى التعاليم المتقدمة فى كل فترة من أسباب ارسال الأنبياء و هم يعتقدون أن تقدم المجتمعات الإنسانية فى مختلف الفترات و الأزمنة سبب فى ارسال الرسل و انزال الكتب بالتعاليم الجديدة موافقاً لحاجات كل عصر حتى يضعون تعاليماً موافقة مع حوائج الإنسان الجديدة.



## فصلنامه فهنگی اجنماعی بهائی شناسی

و الحجج بالتالي فنحن نقوم بدراسة هذا الموضوع في ثلاثة محاور وهي البهائية و متطلبات العصر و ختم النبوة في البهائية و خلود دين الإسلام و ذلك رداً على استدلال ضرورة تجديد النبوة على اساس مقتضيات الزمان.

### ● البهائية و متطلبات العصر

إن نعتبر المتطلبات الإجتماعية و تقدم الحياة الإنسانية دليلاً على ضرورة تجديد النبوة، فلا بد أن نعتقد أن تاريخ الدين البهائية قد انتهى أيضاً في عصرنا الراهن لوقلنا كونه من جانب الله و ينبغي أن يبعث الله نبياً جديداً لهداية البشر. لأن حضرة بهاء الله عاش في عصر كان البغل و الحمار يعتبران مطى الإنسان كما كان طعام الناس و ألبستهم يناسب كثيراً حياة نبي الإسلام صلى الله عليه وآله وسلم. و في العصر الراهن الذي تقدمت العلوم تقدماً ملحوظاً و تأثرت حياة الناس بالتطورات الإقليمية كما حدث ما يسمى بتفجر المعلومات و تمتع الإنسان بآليات لم تكن أبداً في زمن بهاء الله و في العصر الذي ملأت العالم برمته من المشاكل الثقافية و الإقتصادية و النفسية و الأخلاقية الجديدة العالم برمته، فهل ليست هناك حاجة لتجديد النبوة و ارسال نبي جديد؟

إن نقبل الحجة على ضرورة تجديد النبوة على اساس المتطلبات الثقافية للعصر فلا بد أن نعتقد بضرورة بعثة نبي بعد بهاء الله و هل يتمكن البهائيون من التعريف بنبي جديد ظهر بعد بهاء الله و جاء بأحكام و قواعد جديدة على اساس متطلبات العصر؟

### ● زعم ختم النبوة في البهائية

و الجدير بالذكر أن هناك جملات و عبارات صدر من رجال الدين البهائي تبين ادعاء ختم النبوة للبهائية و يقول بهاء الله: «لعمري إن جميع الظهورات انتهت بهذا الظهور الأكبر و من يدعى بعد ذلك بظهور جديد فهو كذاب و مفتر» (اقتدارات، ص ٣٢٧).

يلاحظ أنه مع الإدعاء بختم النبوة للدين البهائي فيلغى بالفعل البحث عن ضرورة بعثة نبي جديد إثر متطلبات

وفقاً لهذه الفكرة الأخيرة كان من الضروري أن يبعث النبي الجديد بين أعرق المجتمعات الإنسانية حضارة مما عرف الى ذلك الزمن حتى يهدى القافلة الإنسانية من آخر غاياته

التي وصلت إليها إلى مثل أعلى لكن نبي الإسلام محمد صلى الله عليه وآله وسلم بعث في الأعراب الجاهلية وهم من أكثر الأقوام البدويّة وفقاً للنظرة الأخيرة ينبغي أن يبعث بين الفرس أو اليونان حتى يقيم المزيد من التقدم للبشرية و يوقر احكام و قواعد تناسب حاجاتهما و هما من أكثر الأقوام تقدماً في ذلك الزمان.

أما البهائيون فهم مع التمسك إلى السبب الثاني يعتبرون تجديد الدين بعد الإسلام امرأ طبيعياً و موافقاً للسنة الإلهية و ينبغي تجديد النبوة في فترات زمنية مختلفة وفقاً لظروف المجتمعات في رأيهم.

### ● تأويلات البهائية في ضرورة تجديد النبوة

يقول عبدالبهاء: « بالنسبة لجميع الأمور المتجددة ينبغي إزالة التقاليد بأكملها و ضوء تألق الحقيقة و ترويح تعاليم حضرة بهاء الله التي تملأ الأفق و تعتبر نفثات روح القدس » ( مكاتيب ج ٣ ص ٣٣٢).

و قد كتب البهائيون مقالات في هذا المجال و منهم من خصّ فصلاً من فصول كتابه بـ « ينبغي للدين أن يكون موافقاً لحوائج الزمن » و ذلك اقتباس مما قال عبدالبهاء (اشراق خاوري، رسالة ملكوت، ١٩٠).

و في العصر الحديث يروج البهائيون الاستناد لهذه الحجة و منهم من يعتقد أن تاريخ قواعد الدين الإسلامي و أحكامها قد انتهى و لا يمكن القيام بأوامر و قوانين القرآن الكريم في العصر الراهن و تطبيقها بالتالي ينبغي ارسال الله نبياً جديداً لوضع قواعد جديدة متناسبة و موافقة لحوائج الإنسان و لا يمكن البقاء على قواعد دين معين حتى النهاية (مطلق، «هل الإسلام هو الدين الأخير؟» ٢٣، كراسة رفع الشبهات، صص ١٠٠-١٠١).

تقد هذه الحجة و دراستها

إن نقبل حجة البهائيين في ضرورة تجديد النبوة فهذا الادعاء «النبي الجديد هو بهاء الله» يتطلب الأسباب

و في العصر الحديث يروج البهائيون الاستناد لهذه الحجة و منهم من يعتقد أن تاريخ قواعد الدين الإسلامي و أحكامها قد انتهى و لا يمكن القيام بأوامر و قوانين القرآن الكريم في العصر الراهن و تطبيقها بالتالي ينبغي ارسال الله نبياً جديداً لوضع قواعد جديدة متناسبة و موافقة لحوائج الإنسان

## فصلنامه فهنگی اجتماعی بهائی شناسی

على الله. فلا يمكن إيجاب الله سبحانه و تعالى على إرسال نبي جديد بل الله هو القادر المتعال ولا يُسأل عن أفعاله فإنه أراد أن يكون الإسلام هو الدين الأخير و الذي يرضى به و يكون النبي صلى الله عليه وآله آخر الرسل و أراد الله أن يبعث ديناً يلي متطلبات البشر في المستقبل و ذلك بواسطة إمكانية التوسيع حسب المبادئ المذكورة فيه، كما كشف الباحثون هذه الإمكانية في الإسلام (راجع الاشراقات لبهاء الله ص ٢٩٣).

### ٤- متطلبات جديدة وظهوران متتابعان

يمكن دراسة ادعاء البهائيين و نقده من جهة أخرى: يزعم البهائيون أن هناك ظهورين مستقلين بعد الإسلام و لديهما أحكام و شريعة و كلاهما على الحق. نعلم بأن الفترة الموجودة بين ظهور الباب و بهاء الله لم تكن أكثر من عشرين عاما و لم تتغير متطلبات العصر خلال هذه الفترة كثيراً و لكن هناك فرق كبير بين أحكام دين الباب و تقاليده و تعاليم بهاء الله و في كثير من الحالات تتعارض تماماً مع بعضها البعض بحيث يكتب عبدالبهاء: «في يوم ظهور حضرة الأعلى كان تضرب الأعناق و تحرق الكتب و الأوراق و تهدم البقاع و يقتل الجميع إلا من آمن و صدق؛ لكن في هذه الفترة البديعة و القرن الجليل يكون اساس دين الله و موضوع شريعة الله هو الرأفة الكبرى و الرحمة العظمى و الألفة مع جميع الشعوب و الصداقة و الأمانة و العطفة من صميم القلب مع جميع الطوائف و النحل و الإعلان عن وحدة جميع أبناء البشر» (مكاتيب، ٢/٢٤٦).

و الآن يطرح هذا السؤال وهو أنه هل تغيرت ظروف العالم خلال عشرين عاماً بحيث تحولت أحكام الديانة البابية كضرب أعناق المعارضين و إحراق الكتب غير كتب الباب و مدهامة الأماكن المقدسة و قتل جميع البشر إلا من آمن بالباب إلى السلام و المودة و الحب؟ يمكن دراسة هذه التغييرات خلال هذه الفترة في بعض مناطق إيران فحسب لأن الديانة البابية لم توسع نطاقها في العالم. يلاحظ بأنه إذا قبلنا متطلبات العصر على لضرورة ظهور

العصر لأطائل تحته بمعنى أن زعماء البهائيين يعتبرون الايمان بختن النبوة أمراً سيئاً لدين الإسلام فقط و يعتقدون بنسخ قواعد الإسلام و أحكامه بعد مضي الأيام و المتطلبات الجديدة لكن عندما يصل الدور للبهائية يعتبرون أي ادعاء جديد باطلاً بعده. لبت شعري بماذا يجيبون هذا التناقض البين.

### ● الإسلام هو النهاية بالنسبة للأديان السابقة

في القرآن الكريم آيات كثيرة تدل على أنه لن يبعث نبي جديد بعد رسول الله محمد صلى الله عليه وآله و أن الدين الإسلامي يكفي لجميع أبناء البشر في جميع الأوقات.

على سبيل المثال، قال الله سبحانه و تعالى في القرآن الكريم: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (سورة الفرقان، آية ١). الفرقان يعني فصل الحق من الباطل (طريحي، مجمع البحرين، ٥/٢٢٤) و إن الملاحظة التي طرحت في هذه الآية هي أن الهدف النهائي من نزول الفرقان هو إنذار العالمين، الإنذار الذي يؤدي إلى الشعور بالمسؤولية أمام الواجبات التي جعلت على عاتق الإنسان و أن التعبير عن العالمين يظهر أن الدين الإسلامي يتسم بالعالمية ولا يختص بمنطقة خاصة أو عرق و قوم و وقت معين و أن تقييد هذه الكلمة بالناس الذين عاشوا في زمن النبي صلى الله عليه وآله و سلم أو مجرد قومه بحاجة للأدلة التي لا وجود لها في الخارج.

ثم إن أردنا أن نأخذ متطلبات العصر بعين الاعتبار و نعتبر على ظهور الشرائع هي تغيير ظروف العصر فكان من الضروري أن يرسل الله كل يوم نبياً جديداً و يعين نبياً منفصلاً لكل منطقة جغرافية أيضاً، لأن الظروف و المتطلبات التي يعيش فيها القوم و المجموعات المختلفة تختلف بعضها بعضاً و هذا هو الذي لا يقول به أي باحث أو مفكر.

والرد الآخر لهذا التفكير هو أننا نعتقد بقدرة الله على كل شيء كما نعتقد أنه لا يمكن تعيين ما ينبغي و ما لا ينبغي

و الجدير بالذكر  
أن هناك جملة  
وعبارات صرح من  
رجال الدين  
البهائي تبين ادعاء  
ختم النبوة للبهائية  
و يقول بهاء الله:  
«لعمري إن جميع  
الظهورات انتهت  
بهذا الظهور الكبير  
و من يدعي بعد  
ذلك بظهور جديد  
فهو كذاب و مقتر»

نبي جديد فلا يمكن قبول تغيير الظروف الاجتماعية خلال مدة أقل من عشرين سنة بحيث يتطلب ظهور نبي جديد.

فصلنامه  
فهرنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

بالنسبة إلى السارق؟  
كيف يجب أن تكون العلامة التي توضع على جبين السارق حتى لا تُمسح؟  
و من الطريف أنه ما حددت أية عقوبة

للمرة الرابعة من السرقة.

وكذلك من الملفت للنظر أنه لا يلاحظ تنفيذ و تطبيق حتى حكم واحد من هذه الأحكام في المجتمع البهائي. لا يمكن قبول عدم قيام أى بهائي بالسرقة فى أنحاء العالم حتى الآن و مع ذلك، إن عدم تنفيذ هذا الحكم يدل على أن الأنظمة البهائية حالت دون تنفيذه و ذلك بسبب عدم قدرتها على الدفاع عن مثل هذه أحكام. عند مواجهة مثل هذه الأحكام يطرح هذا السؤال بأن هذه الأحكام حديثة؟ أم حكم الإسلام يحظى بشمولية أكثر فى هذا الخصوص و يمكن الدفاع عنه فى العصر الراهن؟

#### ● ٥-٢- عقوبة السرقة فى الإسلام

لاشك أن السرقة من الذنوب التي تهدد أمن المجتمع و تمهد الأرضية للإتهار الأخلاقي فريداً و اجتماعياً و كان الإعدام عقوبة لهذه الجريمة فى بعض المجتمعات ما قبل ظهور الإسلام و لكن الإسلام مع شروط خاصة أمر بقطع أصابع السارق لصيانة المجتمع من هذا الإثم: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهِ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (المائدة: ٣٨) يمكن أن تطرح أسئلة حول هذا الحكم لبعض العلماء: لماذا وضع الإسلام هذا الحكم العنيف مع أنه دين الرأفة و الرحمة؟ هل يجوز قطع يد سارق؟ هل يجوز أن يعيش طفل صغير مقطوع اليد كل عمره و هو قام بالسرقة عن جهله؟ هل يجب قطع يد مسكين أو فقير يرتكب خطأ و يقوم بالسرقة؟ هل عقوبة من يقوم بالسرقة بسبب الجوع هى قطع اليد؟

قد يبدو هذا الحكم عنيفاً فى البداية و لكن الحقيقة شئ آخر.

إن الإسلام مع معرفته الشاملة عن الإنسان قام بوضع أحكام تكون أكثر تأثيراً و التي تتطابق الإنسانية و الفطرة

#### ● ٥-٥- دراسة قطع يد السارق نموذجاً

على سبيل المثال فيما يتعلق بتجديد الأحكام مع متطلبات العصر بمضى الزمن يشير البهائيون إلى تطبيق الحدود فى الإسلام و يضربون مثلاً عقوبة قطع يد السارق بعد السرقة و يعتبرونها متعارضة مع متطلبات زماننا هذا، ثم يستدلون بأن مثل هذه الأحكام يجب أن يتم تعديلها فلا بد من ظهور نبي جديد (كراسة رفع الشبهات، صص ١٠٠-١٠١؛ مطلق، هل الإسلام هو الدين الأخير؟ ٢٢).

#### ● ٥-١- عقوبة السارق فى البهائية

بعد دراسة الحكم الذى أصدر لعقوبة السارق فى الدين البهائي سنصل إلى نقاط تلفت النظر حيث حدد زعماء البهائيين عقوبة السارق كما يلي: « يجب نفي السارق و حبسه و إذا كرر للمرة الثالثة فاجعلوا علامة على جبينه حتى يعرف بها و ليظردوه من البلاد و المدن» (انسراق خاوري، كنز الحدود و الأحكام، ٣١٧).

هذا القانون الذى يزعمه رجال الدين البهائي متوافقاً مع متطلبات البشر و عالمنا الحاضر له العديد من العيوب مما يجعله بحاجة إلى تفاسير و تبريرات، الأمر الذى ما تطرق إليه أى واحد من زعماء البهائيين الى يومنا هذا و حتى بيت العدل اتخذ الصمت فى خصوص هذا الحكم و هو يعد مركزاً لاتخاذ القرارات و تشريع قوانين لم تذكر فى نصوص زعماء البهائيين.

لتنفيذ هذه العقوبة و هذا الحكم ما وضع أين سيكون منفى السارق و ما هو خصائصه.

#### ● كم يستغرق مدة الحبس؟

هل هناك صلة و تناسب بين العقوبة و نوع الجريمة و مقدارها و ظروف الجريمة و المجرم؟ هل يلزم وجود ظروف معينة لدى السارق أو كيفية السرقة أم فى كل ظروف يتم تنفيذ مثل هذه العقوبة

هل تعيّرت ظروف العالم خلال عشرين عاماً بحيث تحولت أحكام الديانة البهائية كضرب الأعناق المعارضين و احراق الكتب غير كتب الباب و مراهمة الأماكن المقدسة و قتل جميع البشر إلا من آمن بالباب الى السلام و المودة و الحب؟

فصلنامه  
فهنگی اجتماعی  
بهائی شناسی

وحقوق جميع البشر و مع قليل من التفكير و البحث حول الآية الشريفة القرآنية و سنة النبي صلى الله عليه وآله وسلم والأئمة المعصومين عليهم السلام وكذلك كبار علماء

الدين نعلم أن حكم قطع يد السارق لا يشتمل كل نوع من أنواع السرقة، بل تنحصر في الذين هم السارقون بالحقيقة و إنهم كغدة سرطانية للمجتمع لا بد من إستئصالهم و إزالتهم.

١- يجب أن يكون السارق مكلفاً، لذلك إن سرق صبي لا ينفذ هذا الحكم عليه بل يحكم القاضي بجلده.

٢- أن يكون السارق عاقلاً فلا تقطع يد سارق مجنون في الإسلام.

٣- أن تكون السرقة بالإختيار و إذا أكره و الجأ أحد على السرقة لا ينفذ حكم قطع يده.

٤- إذا كان المال المسروق في حرز أي إذا كان في مكان مغلق و غير مكشوف، إذن لا تقطع يد من سرق في الصحراء و الطريق و الحمام و المسجد و الأماكن التي يختلف الناس فيها.

٥- السارق هو يقوم بفتح حرز أي يكسر قفل الباب أو يحفر جدار البيت. في هذه الحالة إذا قام شخص آخر بكسر القفل و السارق سرق المال فلا ينفذ عليه حكم قطع اليد.

٦- ألا تكون السرقة إثر شبهة في الملكية أو إذن الإستيلاء. لذلك إن كان أحد يتصور أن يكون الشيء له أو يكون مأدوناً للإستيلاء فيه أو إذا تحصل هذه الشبهة للقاضي نحوه فيسقط عنه هذا الحد.

٧- أن يكون المال المسروق ربع دينار من الذهب الصافي المضروب أو قدر ثمنه (حوالي ثلاث غرامات و النصف). فإذا كان أقل ثمناً فلا تقطع يد السارق.

٨- أن تكون السرقة سرّاً أي في الخفاء و إذا يسرق سارق شيئاً في حضور المالك فلا تقطع يده.

٩- ألا تكون سرقة الأب من مال إبنه. عند هذه الحالة يسقط الحد عنه.

١٠- ألا تكون سرقة العبد من مال مولاه. عند هذه الحالة يسقط الحد عنه.

١١- لم تكن السرقة في عام المجاعة إى في عام الجفاف تفسى المجاعة و الفقر فيه. عند هذه الحالة إن سرق سارق شيئاً في هذه السنوات فلا ينفذ حكم قطع اليد.

١٢- يتم تسليم السارق إلى القاضي بناء على طلب الغريم أي من سرق منه. لذلك إذا الغريم غمض عن حقه و لم يسلم السارق إلى القاضي فلا ينفذ الحكم حياله.

١٣- و في النهاية يتم اثبات السرقة أمام القاضي حسب اعتراف السارق طوعاً أو شهادة رجلين عادلين صالحين.

المقصود من قطع اليد هو قطع الأصابع الأربعة لليد اليمنى فقط. «الخنصر و البنصر و الوسطى و السبابة» إلا «الإبهام» والكف.

١٤- يتم قطع اليد السارق اليسرى كيده اليمنى عند تكرار السرقة للمرة الثانية و يتم اعدامه عند تكرارها للمرة الثالثة. (الشهيد الثاني، مسالك الافهام، ج ١٤ صص ٤٧٨-٥٣٦؛ محقق اردبيلي، مجمع الفائدة، ج ١٣ صص ٢١٣-٢٨٥).

و بقليل من التفكير في الشروط المذكورة سندرك أن الإسلام مع معرفة شاملة حول الإنسان أخذ جميع الظروف بعين الاعتبار و تنفيذ هذا الحكم مع هذه الشروط دليل على اهتمام دين الإسلام على ظروف البيئة و الزمان للسارق و ما سرقه و المسروق و كيفية السرقة. إن تنتبه إلى الشروط المذكورة، أن الإسلام لن يقوم بتنفيذ العقوبة الشديدة أي قطع يد السارق لمن يسرق بسبب وسوسة أو تحريض أو جهل أو سهو أو أفكار خاطئة كما يعتقد الإسلام أن عقوبة قطع اليد جزء لمن اتخذ السرقة عملاً و مصدرراً للدخل و طمع في أموال الآخرين و سرق عن علم و خطط لذلك و تحمل مصاعب للنجاح في السرقة.

يعتقد الإسلام بأن هولاء كطفيليات في المجتمع و لا بد من إزالتهم من المجتمع الإسلامي و يجب قطع يد من يتعدى على أموال الآخرين و يجب وضع عقوبات شديدة و مروعة لتكون رادعة.

لا يمكن قبول عدم قيام أي بهائي بالسرقة في أنحاء العالم حتى الآن و مع ذلك، إن عدم تنفيذ هذا الحكم يدل على أن النظمه البهائية حالت دون تنفيذه و ذلك بسبب عدم قدرتها على الدفاع عن مثل هذه أحكام

أن الإسلام مع معرفة شاملة حول الإنسان أخذ جميع الظروف بعين الاعتبار وتنفيذ هذا الحكم مع هذه الشروط دليل على اهتمام دين الإسلام على ظروف البيئة والزمان للسارق و ما سرقة والمسروق و كيفية السرقة

### ● نتائج البحث:

يمكن استخلاص النقاط التالية من المقال:

إن رجال الدين البهائي ضمن دراسة سبب تجديد النبوة للأنبياء السابقين قد اعتبروا ضرورة مطابقة تعاليم الدين في كل عصر مع متطلبات الوقت سبباً لتجديد الدين.

علماً بأن الرسول صلى الله عليه وآله ظهر في أكثر المجتمعات بدائية ستكون صحة الاستدلال المذكور أعلاه موضعاً للشك وغير مقبول.

عند قبول تفكير رجال الدين البهائي حول ضرورة تجديد الدين في كل عصر نواجه مشكلتين على الأقل في نفس البهائية: الأولى هي الاعتقاد بختم النبوة في الدين البهائي على أساس تعاليم بهاء الله والثانية هي عدم تغيير الظروف في العالم طوال ٢٠ سنة بين ظهور باب و بهاء الله.

إن القرآن الكريم أشار بأشكال مختلفة بأن الإسلام هو الدين الأخير الذي اختاره الله والنبى صلى الله عليه وآله خاتم الرسل وهذا من نصوص القرآن لا يمكن تأويلها لذلك أى تفكير قد يؤدي إلى قبول نبوة بعد الرسول صلى الله عليه وآله فإنه باطل حسب القرآن الكريم كما يعترف البهائيون بإلهية القرآن الكريم.

أشار رجال الدين البهائي إلى عقوبة قطع يد السارق مثلاً لعدم تناسب أحكام الإسلام مع قرآن الكريم و لم يعتبروها متناسبة مع عالم الحاضر إلا أن عقوبة السارق في تعاليم الكتب المقدسة وكتب الأحكام البهائية تشمل النفي و الحبس و كى الجبين. إنها عقوبات لم

تذكر ظروفها و تفاصيلها في الكتب البهائية و لم تنفذ في المجتمعات البهائية أبداً بينما قطع يد السارق في الإسلام بحاجة إلى ظروف خاصة جدا و اعتبار تلك الظروف و التفاصيل دليل على النظرة الواسعة للشارع الالهى في وضع مثل هذا القانون الرادع.

### ● منابع:

- ١- قرآن كريم
- ٢- اشراق خاوري عبدالحميد، پیام ملكوت. دهلي نو مؤسسہ ملی مطبوعات امرى هند. ١٩٨٦ ميلادى ص -١٩٠
- ٣- اشراق خاوري عبدالحميد، گنجينه حدود واحكام، ١١٩ و ١٢٨ بديع،
- ٤- بهاء الله ميرزا حسينعلى نوري، اقتدارات و چند لوح ديگر، بى تا، بى جا، بى نا.
- ٥- شهيد ثانی، مسالك الافهام جلد ١٤، ١٤١٩ قمرى، قم: مؤسسة المعارف الاسلاميه
- ٦- طريحي فخرالدين، مجمع البحرين، ١٣٧٥ شمسی، تهران: كتابفروشى طريحي
- ٧- عبدالبهاء عباس افندى، مكاتيب جلد ٢،
- ٨- عبدالبهاء عباس افندى، مكاتيب جلد ٣،
- ٩- محقق اردبيلي، مجمع الفائده جلد ١٣، ١٤١٦ قمرى، قم: مؤسسة النشر الاسلامي
- ١٠- مطلق هوشيدر، آيا اسلام آخرين دين است؟، ١٣٩٣ شمسی - ١٧١ بديع - ٢٠١٤ ميلادى، أمريكا: گلوبال پرسبكتيو



